

فراماسون

در
انقلاب فرانسه

اقتباس و نگارش

جناب منقری «جمام الدوله»



اسکن شد

فراماسون

در
انقلاب فرانسه

اقتباس و نگارش

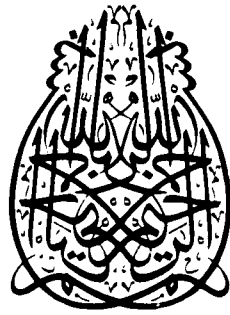
بجفت معری «جمام الدوله»





-
- نام کتاب : فراماسون در انقلاب فرانسه
 - مؤلف : نجفقلی معزی
 - قطع : ۲۴ × ۱۷
 - صفحات : ۳۲۸ صفحه
 - نوبت چاپ : دوم - ۱۳۶۳
 - تیراژ : ۳۰۰۰ جلد
 - چاپ : اقبال
 - حق چاپ محفوظ است
 - بها : ریال





فهرست مندرجات

صفحه	موضوع
۳	مقدمه
۱۳	فصل اول - میعاد گاه مرموز
۲۳	فصل دوم - بانوان نقابدار
۳۱	فصل سوم - اتحاد خانوادگی
۴۰	فصل چهارم - بانوی اسپانیولی
۴۸	فصل پنجم - کشیش بی ارزش
۵۴	فصل ششم - شیپور بیداری
۶۳	فصل هفتم - بسوی جنوب
۷۴	فصل هشتم - از عشق و مرگ
۷۹	فصل نهم - سفر دریا
۸۴	فصل دهم - مردان نقابدار
۹۳	فصل یازدهم - ممشوقه گراندوک
۱۰۳	فصل دوازدهم -
۱۱۱	فصل سیزدهم - نخستین انقلاب
۱۲۹	فصل چهاردهم - آرامش پیش از طوفان
۱۳۴	فصل پانزدهم - آدم کشها
۱۴۹	فصل شانزدهم - شبی در ناپل
۱۵۳	فصل هفدهم - بهشت موعود
۱۶۰	فصل هیجدهم - تسمیبات عاجلانه
۱۷۶	فصل نوزدهم - طوفان بر می خیزد
۱۸۹	فصل بیستم - دوستان ملکه

۲۰۱	فصل بیست و یکم - شن‌زار کنار دریا
۲۱۱	فصل بیست و دوم - وظیفه
۲۲۵	فصل بیست و سوم - دسیسه در ارازنزده
۲۴۶	فصل بیست و چهارم - نتیجهٔ مأموریت
۲۵۴	فصل بیست و پنجم - دار زدن بچوب چراغ
۲۷۰	فصل بیست و ششم - سه نوع شراب
۲۷۹	مختصری از سابقه و روش فراماسونری
۲۸۲	بنای لژ وتامپل
۲۸۶	طرز شناسائی اعضاء
۲۸۶	اطاعت
۲۸۷	هزینه جاری لژها
۲۹۲	بهره‌برداری امپراطوری بریتانیا
۲۹۳	مصر
۲۹۴	هندوستان
۲۹۳	روسیه

مختصری از زندگی مؤلف



شاید کمتر کتاب خوانی باشد که با نام آقای نجفقلی معزی (حسام الدوله) آشنا نباشد منکه از سالهای قبل سعادت آشنائی با مشاور الیه را دارم از مطالعه این کتاب لذت بردم بطوریکه بعد از شروع بی اختیار ادامه مطالعه آنرا بر سایر کارها مقدم داشتم و در پایان متأسف بودم چرا این داستان شیرین و آموزنده آنقدر کوتاه بود.

بعلامت حق شناسی و برخلاف معمول مرده پرستی میخواهم بتشویق زنده چند سطر بر شرح زندگی ایشان که از طرف ناشر تاریخ آمریکا نگاشته بیفزایم.

آقای معزی از دوستان ارادتمندان دیرین فرهنگ میباشند پس از پایان تحصیلات ابتدائی بنا برسم زمان

در خدمت معلمین خصوصی در خانه و فرا گرفتن فارسی و عربی و مختصری زبان فرانسه برای ادامه تحصیل به بیروت که در آن ایام شهرت زیادی داشت اعزام شد و از آنجا به لیون دومین شهر فرانسه رفت پس از دریافت (یا کالورا) وارد مدرسه اقتصاد (اکنونومی بولیتیک) گردید مدتی هم برای تکمیل انگلیسی در لندن صرف وقت نمود در بازگشت بایران وارد بخدمت دولت شد ابتدا بترجمی و معاونت مسیو بیزو فرانسوی مستشار مالی از آن پس در وزارت دارائی دارای مشاغل مهمی بود خاصه در دوره تصدی بلژیکیها و مأموریت اول دکتر میلیسپو آمریکائی.

یک دوره از طرف ولایات ثلاث (ملایر - نهاوند - تویسرکان) بنماینده گی مجلس شورای انتخاب شد.

اما نه وکالت را می پسندید و نه خدمت دولت را دوست داشت بلکه همیشه مایل و علاقمند بامور فرهنگی بود چنانکه در ریاست دارائی فارس که هنوز خیلی جوان بوده فیض صحبت مرحوم فرصت الدوله حکیم و هنرمند بادانش را مغتنم شمرده یک دوره ادبیات و فلسفه را نزد آن مرحوم آموخت و اولین کتاب نفیس و آموزنده خود را بنام دره نجفی (عروض و بدیع و قافیه) با سبک و اسلوب دلپذیر و خط خوش در شیراز نگاشته و در هندوستان بچاپ رسانیده.

آنچه من اطلاع دارم تا کنون شانزده جلد تألیف و ترجمه خود و با توسط مترجمین
بجامه تقدیم نموده با اینکه مدت زیادی از تاریخ انتشار نمیگذرد بسیاری از آنها نایاب
است و هشت جلد هم حاضر و آماده چاپ دارد تمام انتشارات ایشان سودمند و با مقدمه
فاضلان و سیاسی بسبک خاص قابل ملاحظه است و برجسته ترین آنها تاریخ همسایه های
بزرگ و آمریکا است که جای آنها در فارسی خالی بود و ایشان توفیق انجام این خدمت
را داشتند .

من و بسیاری از همکارانم مشتاق و آرزومندیم که بتوانیم از این مرد پرشور و شوق
تقلید نموده و بتوانیم بقدر ایشان از راه فرهنگ بجامه خدمت نماییم .

تهران - اسفند ماه ۱۳۴۱

ح. حجازی

فرامسون

در

انقلاب فرانسه

مقدمه

روانشناسان و دانشمندان بر آنند که خواندن اندرز بگوش جوانان چندان سودمند نیست بلکه گاه اتفاق افتاده که خوی تند و حس لجاج جوانی را تحریک نموده بر سر سختی و شر است طبع آنان افزوده است در صورتیکه با تحریک حس رقابت و همچشمی ممکن است سهل تر و بهتر ایشان را براه راست سوق داد آماریکه بعضی از مدارس آمریکا تهیه کرده اند معلوم داشته است مربیان و آموزگارانیکه توانسته اند این رویه را بکار برند یعنی کودکان را بهمچشمی و رقابت وادارند در رفتار بسندیده و ترقی آنان کامیاب تر بوده اند . رقابت يك حسد خفیف جلیلی و نیروی خیلی قوی است شواهد بارز این حرکات تماشاچیان است که از سینما خارج میشوند هر دسته ای بر طبق خصیصه و تناسب سن و ذوق خود بتقلید قسمتی از آنچه را که دیده اند میبردازند دوشیزگان بآرایش مو و رنگ لاک ناخن و طرح لباس مشغول میشوند پسرها با چوب و سیخ شمشیربازی میکنند یا از درخت وستون بالا میروند دسته ای طرز آتش زدن سیگار و بیرون دادن دود از دماغ و دهان را آزمایش و تمرین مینمایند .

من خود در دوران جوانی از خواندن ازجوزه های فردوسی چنان بهیجان میآمدم که وقتی بقصد شکار یا گردش بصحرا میرفتم مانند « دن کیشوت » هر شاخه بزرگ درختی را غولی بنظر آورده و هر گله گوسفندی را يك دسته راهزن، محکم تر بر خانه زین قرار گرفته سینه را بجلو داده و ازسواریکه همراه بود تفنگ میگرفت .

اسکندر مقدونی از مسافرت بشرق و مشاهده شکوه و جلال دربارها حس تقلیدش چنان برانگیخته شد که زندگی اسپارتی را تبدیل بروش شرقی نمود .

ژول سزار امپراطور مشهور روم بعد از خواندن شرح مسافرت و جهانگیری اسکندر شکایت داشت و ناله میکرد که اسکندر در سی سالگی به کسب آنهمه پیروزی نائل شده بود .

سلاطین و بزرگان مغرب زمین که در حوالی قرنهای دهم و یازدهم برای شرکت در جنگهای صلیبی باورشلمیم سفر کردند از تناول غذای پرادویه و خوش چاشنی مشاهده تمدن و تربیت در شگفت شده و در بازگشت بخانه های خود بتقلید آنچه را دیده بودند پرداختند .

تحریک حس تقلید و همچشمی بر اثر آگاهی است اعلم از دیدن، شنیدن و باخواندن،

بسیاری بر آنند که تاریخ وسیله سودمندی است زیرا این فن شریف است که مانند آینه مصقول صادقانه خوب و بد گذشته را منعکس مینماید علل پیدایش و ترقی و انحطاط و انقراض و زوال ملل و کشورها را موشکافی میکند که اگر خوانندگان هوشیار نیروی خود داری و گذشت داشته باشند از ارتکاب خبط و تکرار اشتباه مصون خواهند ماند و باراهای موفقیت چنان آشنا و از پیچ و خمها آگاه میشوند که مسافتهای طولانی را در مدت خیلی کوتاه خواهند پیمود .

تاریخ خشک چندان مورد رغبت همه کس نیست غیر از محققین و دانش آموزان این رشته دیگران تمایل زیادی ندارند بلکه بیشتر مطالعه شرح حال اشخاص را دوست دارند یکی از دانشمندان فرانسوی مینویسد بعد از کتابهای آسمانی شرح حیات اشخاص است منقدهی هم در اعتبار اینگونه نوشتجات ایرادی نموده : اگر قهرمان کتاب در قید حیات است و نگارنده مورد احسان و یا بیمهری او قرار گرفته باشد محققاً مبالغه یا امساک مینماید .

نویسنده مشهور فرانسوی (ولتر) که دوستانش از طریق شوخی او را فیلسوف حاشیه خوان سلاطین میخواندند دو کتاب راجع بیادشاه جوان و سلحشور سویدشارل دوازدهم و حریفش پطر کبیر بنیان گذار روسیه و تنها دیکتاتوری که تا ایشار جان بکشورش خدمت نموده نگاشته و خود مؤلف تناقضات آنرا اعتراف کرده است (من این دو کتاب را ترجمه نموده‌ام و در مقدمه مقایسه‌ای از اوضاع ایران پیش از رضاشاه فقیه و روسیه قبل از پطر افزوده و در ۱۳۳۶ منتشر کردم)

داستانی اشاره باین مطلب بخاطر آمد شاعر عالیقدر و خوش فریحه و مخصوصاً استاد در تضاد گوئی سالها حاج میرزا آقاسی صدر اعظم محمدشاه را مدحها میگفت و صلها در یافت میداشت تا روزی که از روی کمال بر از ندگی و استحقاق میرزا تقی خان امیر کبیر بمسند صدارت نشست قصیده‌ای سرود باین مطلع « بجای مفلس شقی نشسته مردم تقی » امیر کلامش را قطع کرد و زبان بلامت گشود و گند چگونه راضی شده‌ای مقام فضل و ادب را آنقدر تنزل داده ممدوح دیروز خود را امروز فدح کنی و بزشتی نام بسری مستمری او را برید و امر کرد بدربار راهش ندهند پس از مدتی که بر سر شهر آمد چون آگاه شد که شاعر بزبان فرانسه آشنا است وی را بکار ترجمه گماشت .

بروایتی کار بفلک و تنبیه بدنی هم کشیده بود اما این رفتار از منانیت امیر دور و خالی از اعتبار است .

قسم دیگر اتوبیوگرافی آنستکه اشخاص شرح زندگی خود را مینگارند و این شعار اروپائیهی باذوق است و غالب اوقات همان دفتر های یاد داشت روزانه بدست نویسندگان محقق میافتد و بصورت تاریخ در میآید البته همگی آنها مانند تولستوی و گاندی و معدودی دیگر تمام مطالب را صادقانه مینویسند. بانوی خوش قلم و باقریحه‌ای مینویسد: مصمم بودم تمام سر گذشت خود را از بد و خوب در این کتابچه بیاورم اما توجه

باینکه در آغاز باید از محل تولد و سن خود شروع نمایم منصرفم کرد آباشمازنی راسراغ
دارید که حقیقت سن خود را فاش کند ؟

بهترین نوع کتاب و نگارش آنستکه الکساندر دوما و والتر سکوت و بالاخره
جرج زیدان و این قبیل اشخاص اختیار کرده اند تاریخ را با داستانهای عشقی آمیخته اند
بطوریکه خوانندگان با اشتیاق قصه میخوانند و در پایان بدون توجه و قصد با تاریخ آشنا
شده اند .

گرد آورده ای که بنظر خوانندگان میرسد از این نوع است با تجسس و حوصله و صرف
وقت از چند کتاب خوشه چینی نموده ام داستانی است از انقلاب فرانسه و خصوصیات آن از اخلاق
پادشاه و ملکه و بستگان و نزدیکان و سران انقلاب و مداخله انگلیسیها بدست عمال خود
و فرقه فراماسونها ، هزاران کتاب راجع بانقلاب و مردان انقلاب و عواقب و خیم انقلاب
و فرزندان انقلاب بتمام زبانها نگاشته شده و میشود در صورتیکه بزبان فارسی جز یک ترجمه
با چاپ و کاغذ نامرغوب از همکار و دوست محترم مرحوم عبداله مستوفی بیشتر ندیده ام و حال
آنکه شایسته است ارباب ذوق و قلم توجه بیشتری باین موضوع مهم بنمایند .

لعنت بر انقلاب

علت اصلی و عمده انقلابهای رومیها و هلندیها و انگلیسیها و فرانسویها و تر کها و
وروسها تا با امروز که کار بسیاه بوستان آفریقا رسیده اختلاف طبقاتی است که مولود تفاوت
ثروت میباشد بدیهی است همیشه اوقات بین هر جمعیت کوچکی هم چند تنی با استعداد
و کوشاتری یافت میشود که موفق بکسب ثمن و درآمدزادتری میشوند آنوقت با سرمایه
طبیعی و نقدی یعنی فهم و پشتکار دست بکاری تازه دراز میکنند و هر روز با ابتکار و کوشش
بر تمکن و پیشرفت خویش میافزایند و در جامعه مقام بالاتری تحصیل میکنند از هم ردیفان
و همکاران فاصله میگیرند بر آنها فخر و تکبر روا میدارند قلوب عقب ماندگان را
میرنجانند و مواد محترقه برای سوزاندن خود و سایرین انباشته مینمایند البته هیچ دولت
و نیروئی قدرت آنرا ندارد که از استعداد و لیاقت اشخاص بکاهد و با از این موهبت بکسی
ببخشاید اما نباید گفت پس جز تسلیم چاره ای نیست باید بظلم طبیعت تن در داده سوخت
و ساخت خیر چنین نیست تعدیل ثروت و نزدیک کردن طبقات و وظیفه دولت است همانطور
که راهزنان مسلح را در بیابان دستگیر کرده نمیگذارد عابرین را بچاپند موظف است
از دزدان شهری که با صورت حق بجانب و گاه با حیل های اداری و ساختن کلاه شرعی
توده مردم را غارت میکنند جلو گیری نماید . گرچه یک اداره ثبت اموال در ایران نیست
مانند (نمرست حوز لندن) تا اداری اشخاص را نشان دهد اما با کمی توجه بمبالغ هنگفتی
که بعنوان مختلف از خارج و درآمد های گزاف از منابع سرشار داخلی در ظرف چهل سال

اخیراً خزانہ شدہ و مصارف حقیقی کارہای انجام یافته معلوم میشود کہ بنفع اشخاص معینی چہ تفریطہائی شدہ است .

بمصادق يك مثال تر كمي آنقدر شور بود کہ خان هم فهمید بعد از مشاجره و زیر داری و نماینده مجلس کہ باصراحت و سادگی یکدیگر رادزد و خیانت کار خطاب کردند قانون از کجا آورده ای را کہ يك تفریحی بیش نبود وضع نمودند و تنها اثرش موضوع شوخی رانندگان تا کسی بود «ایستگاه از کجا آورده ای» (بنای دوازده طبقه از آهن و سیمان در راه شمیران) نظارت بر عواید و تعدیل ثروت آشامیدن و خشکانیدن دریابست عقلاء و سیاستمداران دولتهای راقیه مدتهاست راه آنرا یافته و عمل میکنند در امریکا و انگلستان و سایر کشورها گاه تصدی نود و پنج اذدرآمد اشخاص را بعنوان مالیات دریافت داشته و بمصرف بهبود زندگی مستمندان میرسانند و طبقات را کہ فاصله شان زیاد و خطرناک است یکدیگر نزدیک میکنند شورش و انقلاب فرانسه سوای گرسنگی و احتیاجات ضروری بر اثر بی عدالتی و تبعیض بود همان موضوعی را کہ با هزار حیلہ قانونی بخاطر توصیه يك متنفذ یار شوه انجام میدادند برای دیگران قابل اجرا نبود .

تا کنون کتابهای بسیاری راجع بانقلاب نوشته و عقاید مختلفی ذکر کرده اند محققى بنام «هورتن و بستر» باز کر مدارك چنین مینویسد : « شورش مردم فرانسه از راه فقر نبود در آن زمان فرانسویان از سایر مردم اروپا مرفه تر میزیستند از حیث تمدن جلوتر بودند و دهقانان و صنعتگران آنقدر آزادی داشتند کہ از رفتار دولت انتقاد کنند بعد از انگلستان شماره سرمایه داران و متنفذین فرانسه از قسمتهای دیگر اروپا بیشتر بود افراد همین طبقه انقلاب را رهبری میکردند روحانیان و اشراف فساد دستگاه حکومتی را تشخیص داده و در بر انداختن آن کوشیدند و ملت را بهیچان آوردند روزیکه قلعه باستیل کہ آیت ظلمش میخواندند بدست شورشیان افتاد هفت زندانی بیشتر در آنجا نبود کہ بموجب احکام عادلانه دادگستری محبوس شده بودند سردبیر روزنامه مشهور مورنینگ پست انگلیسی اخیراً کتاب مستندی راجع بانقلاب فرانسه منتشر نموده کہ از جهت تحقیق جالب است .

دوپادشاه لوئی چهارده و پانزده یکصد و سی و یکسال در فرانسه سلطنت کردند اولی قسمت بیشتر دوره زمامداری خود را بجنگ های متوالی و سنگین صرف کرد و سعادت و عظمت کشور را باوج کمال رسانید هنرمندان و صنعتگران و ادبا و دانشمندان بسیاری در دربار جمع کرد شکوه و جلال بی نظیری بوجود آورد اما از آنجا کہ يك فرد بندرت حوصله و ظرفیت دارد کہ برای مدت زیاد امور يك کشور را بطور شایسته بگرداند بتدریج متملقین چاپلوس رخنه کرده و در کارها دخالت میکنند و متأسفانه اکثرأ هم نفع خویش را مقدم بر حسن شهرت و حفظ ولی نعمت خود و خیر عموم میدانند لوئی چهاردهم از فتوحات و پیروزیها دستخوش غرور و وسوسه نفس اماره شده باسبب معشوقه رسمی و خیل زیباییان بشکال شب پره و ضیافتها و عشرت و شهوت رانی پرداخت هزینه های سنگین جنگها و مخارج ساختمان قصرهای عظیم درورسای و فونتن بلو و محلهای دیگر و کمکهای نقدی و جنسی

بآمریکا کفه میزان هزینه‌ها را بقدری سنگین کرد که وضع مالیات‌های زیاد و عوارض مختلف برای تعدیل بودجه لازم گردید .

لویی پانزدهم استعداد و شایستگی سلطنت بر کشور بزرگ و مبارزه با چنین اشکالاتی را نداشت گاه با انگلیس متحد شده و بر علیه اسپانیا قیام میکرد زمانی خود را آلوده بچنگ‌های خانوادگی اسپانیا مینمود در حالیکه سیاستمداران هوشیار بریتانیا دولت پروس را با مسکوک طلا مجهز نموده و ادار بمبارزه و ستیز میکردند تا از سر گرمی و گرفتاری اروپا بتوانند استفاده کرده بتوسعه و تحکیم مستعمرات خود بپردازند .

لویی پس از آنکه مبارزه و آزمایش استعداد خود طریق اسهل را اتخاذ کرد گفت بعد از من طوفان نوح و با ارضاء عنان سر نوشت کشور را متدرجاً بدست عشوه گران زببامانند مار گیز « دوپری » و دوشس « شاتورو » سپس کنتس « دوباری » و بالاخره مار گیز « دوپمپادور » سپرد این زن جاه طلب و خودخواه چنان از نامه‌های ملکه کاردان وزیرک اطریش ماری ترز که دختر عموی عزیز عنوان میکرد بی اختیار شده بود که جنگ سوم هفت ساله را براه انداخت و خسارت‌های فراوان به نیروی خشکی و دریائی فرانسه وارد آورد و سرانجام هم مستملکات هندوستان و کانادا را بیاد داد پس از آنهمه خرابیها زیبای تازه دیگری بنام مار گیز « دوپواری » تجلی کرد که از راه هوی و هوس و نادانی شاهرا بچنگ‌هایی و ادار نمود که نتیجه اش تهی شدن خزانه و ضعف ارتش و رنجش ملت بود . لویی شانزدهم مردی خوش طینت و ساده بود که بواسطه ناتوانی جنسی نمیتوانست دارای اراده ثابتی باشد وقتی باو تذکر دادند که باید نطقه شورش را در رحم نابود کرد و آتش فتنه را پیش از شعله در شدن خاموش نمود پاسخ میداد خون من رنگین تر از خون ملت نیست اگر شورشی بر خیزد ترجیح میدهم اول من کشته شوم .

شاهدخت زیبای شانزده ساله هشت سال در کنار بستر شوهر بانتظار بروز هنر از طرف همسر علیش نشست و در عهدیکه درباریان از ملکه ها و سایرین در تمام کشورهای اروپا بی عصمتی را بابی بروائی باوج وقاحت میرساندند کمترین رفتار خلاف عفتی از این شاهدخت سر نزد شوهرش اورا برای سر گرمی و خوشنودی به ول خرجی و جواهر دوستی تشویق میکرد تا جائیکه حس خودخواهی ملکه و سادگی شاه انسانه گردن بندو کشیش نادرست روهان را بوجود آورد . شوربختی این ملکه بیگناه بتحریر مار گیز « بواری » و حسادت خواهران و برادران لویی شانزدهم بود .

برادران و خواهران ماری انتوانت در ممالک مختلف اروپا دارای حکومت و قدرت بودند و میتوانستند وی را پناه بدهند اما راضی نمیشد فرانسه را ترک کند و بیاسخ دور اندیشان که مصلحت اندیشی میکردند به نزد کسانش بروند میگفت : « مادرم (ماری ترز) همیشه دستور میداد و تأکید میکرد زن نسبت بشوهر و خانواده اش وظیفه مقدسی دارد و در روزهای سختی و خطر باید با او همیاز و وفادار بماند »

انقلاب مانند کوه آتش فشان است مواد محترقه را بمرور جمع مینماید و بانتظار باز شدن روزنه ای است تا آنچه که روی هم متراکم شده یکباره بیرون بریزد . دستهای پنهانیکه این تقیه را میکشانند و آتش انقلاب را روشن میکنند هر قدر مهارت و کوشش

۱ - مطالعه کتاب داستان گردن بند بقلم « اشتفن زوایک » اطریشی را بعلاقمندان توصیه میکنم .

بکار می‌بندند که بادود چشمهای دیگران را سایه کنند و از بر تو شعله‌اش راه کامیابی بیابند به نتیجه نمی‌رسند و بهره‌ای نمی‌برند بلکه مانند گرگان گرسنه یکدیگر را نابود میکنند و بازیگرانی که بناحق خون بی‌گناهان را ریخته بسزای خود می‌رسند و توده بانتظار اجرای آن جمله‌های فریبنده برادری و برابری و آزادی گرفتار سرپنجه قهرمانانی میشوند که هزار بار آرزوی ایام گذشته را مینمایند. «الیویر کرومول» سردسته پورتن‌ها تا بیست سال بعد از کشته شدن شارل اول بر مردم انگلستان با استبداد تمام فرمانروائی نمود قهرمان برجسته و مشهور دیگر ناپلئون بود که یک ربع قرن جوانان نورسیده را یک روز بصحرای سوزان مصر کشید و آن بخت برگشته‌ها به بیماریهای محلی دچار و هلاک شدند و روز دیگر آن عده بیشمار در ابله‌گیهای یخ بسته روسیه برد و بدژخیم قهر طبیعت و بشمیر قزاقان سپرد و در زیر توده‌های یخ و برف رها کرد بتحریک جنون عظمت و خودخواهی بایست و چهار جنگ مظفرانه جویهای خون از خوردی و بیگانه‌جاری کرد کشورهای را زیر و رو و تختهایی را واژگون نمود تاج بخشی‌ها کرد امپراطوری عظیمی بنا نمود اما از تمام این افتخارات و پیروزیها جز بدبختی برای ملت فراسه و ناکامی خودش بهره و نصیبی حاصل نشد آن کاخ عظیم مثل آن بود که از کاغذ ساخته شده با سرعت حیرت‌آوری فرو ریخت یگانه‌پسری که با آن همه آرزو و جلال بدنیا آمد و تاج پادشاهی رم زیب گهوازه‌اش بود با زندگی پررنج و محنت در قصر «شون برون» و بنه در زیر نظر پدر بزرگش که سخت‌ترین خصم ناپلئون بود مانند یک زندانی بیست سال با شور و بختی بسر برد.

این جوان اجازة و جرئت نداشت نام پدری را که دنیا بوجودش افتخار میکرد بزبان بی‌آورد مگر بحسب اتفاق با یک افسر فرانسوی که فلاخن تقدیر بدانجا پرتابش کرده بود در تاریکی انبوه درختان و دوراز نظر پاسبانان و آهسته: «میگفت پدرم بگو تورا خیلی دوست میدارم»

ماری لوتیز همسر و مایه امیدواری ناپلئون برای تحکیم پایه‌های تخت امپراطوری بدسیسه پرنس مترنیخ صدراعظم اطریش و کینه تیزی و تقلب پاپ که میگفت: «چون طلاق ژرفین مشروع نبوده ناپلئون حق ازدواج نداشته و هم بستری تو با وی برخلاف شرع و حرام بوده اکنون تو برای ازدواج مجاز و آزادی» هنوز امپراطور در قید حیات بود که زن شهوتی و ابله‌اورا که دارای دوسه فرزند نامشروع شده بود ب عقد سروان کریه یک چشمی در آوردند.

آتش افروزان انقلاب خود و جمعی را سوختند و خسارت‌های جبران ناپذیری وارد آوردند که اهم آنها خلق و خوئی است که هنوز در طبیعت این ملت نجیب باقی مانده است باری مقصود آن نیست که باید بنده وار نشست تن به ررنجی در داد و دم فرو بست بلکه بجای حرکات مذبح‌خانه و تحریک احساسات تند باید با ایمان پاك و عزم راسخ و رهبری نیکخواهان مجرب و کم طمع راه راست را پیش گرفت و با حوصله و صبر بسوی تکامل و مقصد گام برداشت (ره روانست که پیوسته و آهسته رود) اعتبار و نیروی ایمان و اخلاق خیلی بیش از فرهنگ و دانش است مثال برجسته آن در کشورهای اسکاندیناوی

وانگلستان (در داخله) و ایلات و دهقانان ساده است سیر تکامل، طبیعی و آنقدر آهسته است که مجال اندیشه و تأمل میدهد تا از روی خرد و مطالعه بجلو رفت و ملمعه آتش افروزان مزور و حریص قرار نگرفت .

روسها بیش از یکصدسال بدون خط مشی عاقلانه و تدارک زمینه بارها شوریدند و با سخت‌ترین طرز سرکوب شدند نگارشات داستاویسکی و تورگنیف و تولستوی و بسیاری دیگر را با دقت باید مطالعه نمود خوشبخت کشوریکه دارای امپراطوردانشمندی مانند میکادو میباشد این فرزند آسمان و معبود ملت آن مقام دروغین را بدور افکند و باخاکیان هم آهنگ شد همت گماشت و در ظرف یکربع قرن توانست ملت را بترك خرافات و سنن جاهلانه و ادار و ملتی را که در صف نعال بود باوج ترقی و تعالی برساند و امپراطوری عظیم و هیولای مخوف روسیه را خرد کند و مسلمة اگر دول بزرگ از راه دورانیشی و حفظ تعادل ازوی جلو گیری نمیکردند کشور بی‌پایان آسمانی همسایه را جزء یا کلامی بلمعید و بر سراسر آسیا خودنمایی میکرد .

میکادو خوب تشخیص داده و درک کرده بود که روزگار گردنده بیک منوال برقرار نیمماند زمانه گاندیها و امثال آن در ذخیره دارد که دبر با زود اوضاع جهان‌دادگرگون مینمایند دوره اسارت هندیها و سیاه بوستان آفریقا بیابان میرسد و دولتی که در سیاست و جهان‌داری بی نظیر است و آفتاب در مستملکاتش غروب نمیکرد روزی میرسد که دردست مردمیکه مخلوق و بازیچه‌اش بودند گرفتار و ناتوان خواهد ماند (چه گردشی است که بی‌مبدأ است و بی‌مقطع)

حب وطن

یکی از صحنه‌های این کتاب اشاره بحب وطن است شاید بعضی از خوانندگان نسبت بقهرمان آن ایراد کنند اما بنا بگفته‌قاآنی «بجان دوست همان نیستی پناه من است» ارزش و تأثیر ایمان چنین زن منحرف و پول پرستی خیلی از کسان عادی است . زن زیبای ایرلندی بسا همدستی شیبادی بعنوان شوهرخانه مجملی آراسته و از قماربازان ثروتمند و هوسبازان شهوت‌ران پذیرائی میکند تا اندوخته‌های سالیان دراز و پر رنج مورثین را در دور میز قمار دست بدست بگردانند و بانوی تیزبین با چشمان سحرآمیز مراقب همه هست تا آنکه شانس برد داشته باطاق خصوصی خود دعوت کند باگیلاسهای بیابای مشروب و حرکات دلفریب و بوسه‌های آبدار آنچه را که جوان با ورق بچنگ آورده بانرد عشق بوی بیازد .

قهرمان کتاب ما برای سرگرم داشتن جوانی احتیاج بهمراهی این زن دارد ولی او امتناع میورد و جوان میکوشد با بیانات اخلاقی او را براه بیاورد زن بابی اعتنائی و خنده تمسخر پاسخ میدهد جوان چگونه از زن منحرف و خودفروشی که جز استفاده از

زيبائی و جوانی چند روزه اش برای اندوختن مال جهت دوره پیری فکری ندارد انتظار اخلاق داری معبود من مسکوک طلا است و بهیچ چیز دیگر پای بند نیستم بیهجت خود را نیاز و وقت مرا تلف نکن .

اما وقتی درد ناله صحبت زن میفهمد که این جوان ایرلندی وهم میهن است و از ایرلند صحبت میکنند این زيبای لاابالی از شنیدن نام وطن منقلب شده اشک در چشمان درشتش حلقه میزند بی اختیار دست بسوی همشهری دراز کرده در حالی که بغض گلویش را فشار میدهد میگوید بخاطر عشق میهن دست از معبود خود بر میدارم و برای خشنودی خاطر تو آنچه را که میخواهی انجام میدهم در مقابل يك توقع وقتی بوطن بازگشتی خاکش را بیاد من بوکن و بیوس و . . .

داستان مشهور دیگر راجع بعشق میهن قصه کنتس والیوسکای پرهیزگار است در مجلس ضیافتی ناپلئون مجذوب زيبائی این زن جوان میشود پیغامهای مکرری میفرستد اما این زن عقیف در پاسخ تمام نامه ها و پیغامهای عاشقانه و بیقراری ساکت مانده و با جواب منفی میدهد امپراطور از رگ خواب لهستانیها که وطن پرستی است استفاده میکند و قول میدهد که برای آزادی لهستان خواهد کوشید که تس با مید آزادی میهن که از طرف دوستانش هم تشویق میشد، بالاخر حاضر شد بانهایت کراهت رضایت خاطر امپراطور را بعمل آورد .

کلیمی ها که با هوشیاری و شرم بازرگانی زمام تجارت دنیا را از مدت ها قبل در دست گرفته و ثروتمندترین مردم دنیا میباشند در ممالک بزرگ خاصه آمریکا و انگلستان بتحصیل مشاغل مهم مانند وزارت و همدیف آن نائل شده اند پس از قرن ها دانسته اند که شرافت وطن و محسنات آن فوق ثروت و مقام است گوشه ای را بچنگ آورده و از ایشار جان و مال مضایقه ندارند و مجدانه در راه توسعه و اعتلاء آن میکوشند .

داستان شموئل که سی سال در کوههای قفقاز متواری بود و بخاطر نجات وطن باروسهامیچنگید افسانه ایست حیرت انگیز . جای بسی تأسف و اندوه است که حب مال و مقام دل های اکثر متمولین و متعینین را بقدری فرا گرفته که هیچ جای کوچکی باقی نگذاشته تا این عشق مقدس بتواند در آنجا رخنه کند و پاره ای جوانان مست ایمان که جز ظامری از کشورهای خارجه اطلاعی ندارند باین کلام سحرانگیز شاعر بزرگ ایران می خندند: چه ایران (میهن) نباشد تن من مباد .

شیخ عبدالقادر پانزده سال با فرانسویها جنگید برای حفظ الجزایر و بالاخره هفت سال کوشش و دادن قربانیاها تا منتهی بتحصیل آزادی شد .

خبطها و ناکامیهای سلاطین

سال گذشته بقصد مشاهده آثار هنرمندان و صنعتگران عرب و ایرانی که یادگارهای

زیبائی از حجاری و بنایی بجا گذارده‌اند باسپانیا سفر کردم در مجلس چای در باشگاه دانشکده مادرید دعوت داشتم بیانوی جوان دورگه‌ای پدر مصری و مادر فرانسوی معرفی شدم از شنیدن نام ایران خوشوقت گردید و با رغبت زیاد مایل بصحبتیم شد این بانو بچندین زبان مسلط است و بروانی تکلم میکند دوسال است در اقطار عالم سفر کرده از روی تحقیق و دقت مطالب و عکسهای جمع آوری میکند و میخواهد بقدری از خصوصیات هر محل ووقایعی را که مورخین و نویسندگان از اظهارش خودداری میکنند از افواه مطلعین بشنود تا کتابی را که در دست دارد کامل و کم نقص بنویسد .

عنوان کتاب (ناکامیها و خبطهای سلاطین و بزرگان) است احساس نمود که من اطلاعاتی دارم و میتوانم چیزهایی بگویم در چند مجلسی که سعادت دیدارش نصیبم میشد بر گهائی از آن کتاب را میخواند و بیاناتی مینمود مجموعه نفیس و بی سابقه- ایست بعد از دیباچه‌ای راجع باخلاق و اشتباهات قیصرهای رم مختصراً بذکر رفتار پادشاهان اخیر میردازد راجع به گیوم دویم امپراطور آلمان مینویسد که چگونه بر اثر حرارت جوانی وقت تجربه، صدراعظم کلادان و با اراده و عاقلی مانند بیزمارک را که پروس کوچک را باوج عظمت رساند بر کنار نمود کشور آبادی را ویران و ملت خوشبخت را بیدبختی کشاند و خود تایابان عمر برای صحت مزاج در جنگل هلند مشغول هیزم شکنی بود. اشاره به فردریک کبیر میکند که بوزیر دارائی دستور داد برای مادرش قصری بسازد مشارالیه اظهار نمود در بودجه اعتباری برای این امر منظور نشده شاه اصرار کرد وی پاسخ داد بدست آوردن نقدینه بیکی از دوراه ممکن است کاستن از بودجه ارتش یا وضع مالیات تازه و چون این هر دو بر ضرر کشور است حاضر با اقدام نیستم چهره فردریک از غضب برافروخت و مشغول قدم زدن شد وزیر دارائی برگی بدستش داد (چون اجرای امر ملوکانه از عهده فدوی که طرفدار عظمت کشور میباشد ساخته نیست از خدمت استعفا نموده مستدعیم دیگری را که توانائی بیشتری دارد انتخاب فرمائید) تعظیم کنان خواست از اطاق خارج شود امپراطور در حالیکه میلرزید دست در گردنش نمود صورتش را بوسید و اظهار داشت قوام و بزرگی هر کشور بسته بدست خدمتگذاران چون تو است نه اشخاص متملق که اگر شاه هنگام ظهر روز را شب گفت برای تأیید گفته وی با انگشت ماه و پروین دروغی را نشان بدهند .

شرح مبسوطی از وسعت و بزرگی امپراطوری عثمانی نگاشته که چه کشورهای بی نظیری در سه قاره آفریقا- آسیا و اروپا داشت و علاوه بر سلطنت دنیوی خلیفه مسلمانان بود و مقام ارجمند روحانیش برتر از سایر رؤسای مذهبی بود متأسفانه یا اتخاذ طریق ناپسند حکومت و شهوت رانی و سوءظن متدرجاً اختیار از کفش بیرون رفت مردان شایسته و لایق را از کار بر کنار نمود و خواست از راه حيله و دورویی بدست خواجه سرایان و پرده نشینان حکومت کند يك چنین امپراطوری عظیمی از پشت دیوار وینه و ساحل مدیترانه و خاورمیانه و بالکان و غیره تا ماوراء دجله را از دست داد و بدست انور بیک و نیازی بیک در کنج دلمه باغچه زندانی گردید .

آنگاه بچگونگی احوال النفوس سیزده پادشاه نیک فطرت اسپانیا و اتفاقات مضر

و شیطان‌ی درباریان و کسانی‌که بر اثر جنگ جهانی ثروتی بدست آورده و همان تمول بر شدت حرص و ولع آنقدر افزود تا پادشاه محبوب را منفور نمود، بعد از سیاست دول بزرگ سخن بمیان آورده از قول فیصل ملت دوست و مهربان و اشتباهاتش در سیاست توضیح می‌دهد قسمت حزن آورش راجع بفاروق است خواه از روی تعصب بمیهن یا اینکه اطلاعات وسیع‌تری داشته خیلی مفصل شرح می‌دهد سیاست لعنت میکند که چطور دولتهای قوی برای حفظ منافع خود افسران شایسته و فداکار و خدمتگزاران صدیق و لایق را بدنام و از شخص اول مملکت دور کرده و یک دسته مزدوران خود را بچلورانده و تحمیل میکنند تا با دست‌های خیانت کارانه ما را بروز سیاه بنشانند از نوشتجات فاروق جمله‌های مفصلی نقل نمود که خلاصه یکی از آنها اینست .

(. . . بعد از محرومیت از مقام مدتیرا بکلی گنج بودم وقتی بهوش آمدم حس کردم حواس خمسهم بکلی زائل شده لعبت‌های زیبا در نظرم عفرتی مینمایند دل انگیزترین مناظر دنیاهای قشنگ حزن انگیزترین خرابه است روزی در مهمانخانه بزرگ کاپری که سابقاً بهشتی بود یک زندان تنگ و غمگینی مینمودنشسته بادورین بدریا مینگریستم ناگاه یک سفینه مصری با پرچم میهن عزیزم نمودار شد چنان بهیجان آمدم که میخواستم خود را بدریا پرتاب کنم ناامید اینکه خود را بآن کشتی رسانده بدنه آن زایبوسم و اگر گوشه پرچم بدستم افتد بچشم‌ان بی‌نورم بکشم ستمگران نفع طلب باچه حمله و تزویرهایی ملت را از من دور نگاه داشته و کشور محبوبم را از دستم ربودند خدای عادل عمل زشت و جابرانه بدخواهان را بی مجازات نخواهد گذاشت و امیدوارم آغاز انقراض را بفرجام رساند ای فلاحان پابرهنه وای با بران ستم کشیده شما بودید که مایه احترام و باعث افتخار من در همه جا بودید ثروت و دارائی جز در پشت میز قمار و باکاباره ارزشی ندارد خدا لعنت کند جاسوسان و عمالیرا که مرا بهره‌گبی و دروغ گوئی و اداشتمند اطرافیان من اگر اشخاص نجیبی بودند بایستی مرا بمعایب خود آگاه میکردند . یک صحنه آموزنده مناظره زن بسیار هوشمند و مجربی است باقهرمان کتاب راجع بعشق میگوید این کلمه قشنگ برای غزل سرائی شعرا و نویسندگان بسا ذوق موضوع دلکشی است که نتیجه اش التذاز روحهای تابناک و سرگرمی مردمان باذوق و مرفه است جوانان از کلمه عشق طلسم سحرانگیزی ساخته‌اند برای فریب دادن دوشیزگان ساده و وجرانان سبک سر که بدان بهانه راه شهوت رانی راهموار کنند و مثل‌های بسیاری گرد آورده که در متن کتاب از نظر تان میگذرد و مدعی است که تعریف ساده عشق آنست که نویسنده فرانسوی نموده: غریزه‌ایست که از روزنه چشم داخل و از مجرای دیگری خارج میشود. موضوع بی سابقه در مطبوعات فارسی مداخله همسایگان است در انقلاب بزرگ فرانسه بدست عمال مخصوص و فرقه فراماسون و تاریخ مختصری از تشکیل این جمعیت از زمان حضرت سلیمان و تغییراتی‌که بمرو زمان توسط دولتهای بزرگ بعمل آمد و چگونه ولیعهدها و افسران عالی‌رتبه و نخست وزیران بجای بناها و معماران و کارگران بریاست لژها در آمدند برای انجام مقاصد سیاسی و شعبه‌های این جمعیت در تمام کشورهای جهان گسترش یافت .

فصل اول

میعاد گاه مرموز

آنروز جنگل «فونتن بلو» منظره فریبنده‌ای داشت با وجود سرمای سخت زمستان گذشته در این اواخر ماه آوریل که روزهای بهاری فرارسیده بود زمین از چمن تازه رسته مفروش شده و درختان انبوه عظیم جنگل در لباس سبز روشن خودنمایی میکنند آسمان نیلگون به‌وی لطف و عطر آگین بر زیبایی منظره میافزاید.

این جنگل نجیر گاه اختصاصی پادشاه است و شکارچیان مطلقاً اجازه ورود ندارند هیچگونه ساختمانی جز کلبه‌های جنگلیان دیده نمی‌شود کسانی که از شهر و قصرهای عظیم و باغهای وسیع و استخرها و تفریحگاههای اطراف شهر دور میشدند بخوبی میتوانستند ساعت‌های متمادی در این محل خلوت سواره گردش کنند و بکسی برخورد تنها صدای جنبش برگ درختان از نسیم ملایم و یا پرش مرغان جنگلی سکوت عمیق را گاه گاهی در این فضای آرام میشکست.

در اعماق این جنگل در یکی از کوره راهها جوانی سوار بر اسب باظرافت سال ۱۷۸۷ لباس پوشیده و با قدم آهسته مرکب میراند.

با کلاه سه گوش و کت بلند کبود رنگ و جلیقه گل دوزی با براقهای طلائی و شلوار نرم سواری از پوست گوزن و چکمه‌های بلند و براق آراسته بود.

گرچه گیسوان خرمائی رنگش روغن نخورده بود اما با کمال سلیقه در طرفین سر و بنا گوش با چین و شکنج با روبان گره خورده و در پشت گردنش آویخته بود. صورتش گندمگون و کمی باریک و دماغی راست دهان و چانه قشنگی داشت با اینکه مسن‌تر از بیست و یکسالگی که داشت مینمود بنظر چنان سلیحشور کم تجربه‌ای می‌آمد که خارج از مدرسه دست بحربه‌ای نبرده ولی شمشیر قدیمی با قبضه فولادین که در کمر داشت این اندیشه را برطرف میکرد.

هر کس در این گوشه خلوت باوی مواجه میشد او را جوانی اشراف‌زاده تشخیص

میداد فرزند دریا سالار انگلیسی بود بنام راجر بروک. چهار سال از دوران کودکی را در فرانسه گذرانیده و در فراگرفتن زبانهای خارجی استعداد شایانی داشته و چنان بزبان فرانسه تکلم میکرد که تصور نمیرفت غیر فرانسوی باشد.

بعد از دو سال دوری از فرانسه اکنون که مراجعت نموده همان نام مستعار قدیمی شوالیه دو بروک را نگاهداشته و ازفاش نمودن نام حقیقی خودداری میکند تا از دغل-بازی قهوه‌چیهای بین راه که نسبت بمسافرین انگلیسی نروتمند روا میداشتند محفوظ باشد و بعلاوه برای انجام مأموریتی که دارد مناسب‌تر است که فرانسوی شناخته شود.

چهار روزیکه در مهمانخانه کوچک فونتن بلومنزل داشت پیوسته در اندیشه یافتن راهی بقصر بوداما وسیله‌ای بدست نیامد امروز اسبی کرایه کرده و در این فضای خلوت و آرام به گردش پرداخته بود بامید اینکه بتواند قوای فکری خودرا متمرکز نموده و چاره‌ای برای نیل به مقصود بیابد.

در آن روزها مردم اجازه داشتند حتی در موقع اقامت شاه و خانواده سلطنتی در داخل باغ و بناها گردش کنند. لوئی شانزدهم و ملکه ماری انتوانت غالباً بارعام میدادند موقع عبور شاه و ملکه از قسمتی به قسمت دیگر مردم با آزادی میتوانستند ایشان را به بینند و گاهی هم در ضیافتهای رسمی ممکن بود غذا خوردن ایشانرا از نزدیک نظاره کنند اما برای ورود بمجموع درباری و شرکت در شب‌نشینی‌ها و معاشرت با درباریان اجازه مخصوص و تشریفات خاصی لازم بود مقصود « راجر دو بروک » بدست آوردن يك چنین اجازه‌ای بود زیرا انجام مأموریتی که داشت بدون یافتن راه بدربار و برقراری روابط دوستانه با درباریان و نزدیکان خانواده سلطنتی ممکن نبود.

راجر اصالت خانوادگی و تربیت شایسته و قیافه مطبوعی داشت دارای عزم و زیرکی هم بود. و این خصائل نیروی سرشاری بوی می‌بخشید.

« ویلیام بیت » نخست وزیر انگلستان بخوبی از صفات و اخلاق وی آگاه بود بارها خدمات مهمی بوی محول داشته‌وهم او بود که دو سال قبل در نتیجه هوش و شجاعت توانسته بود از موقع استفاده نموده و در انعقاد يك پیمان سیاسی که برای بریتانیا ارزش زیادی داشت نقش مؤثری ایفا کند.

دولت انگلیس در آن ایام پیوسته از اوضاع دربارهای خارجی و جریان امور بوسیله نمایندگان رسمی و جاسوسان کسب اطلاع میکرد مقام و موقعیت نمایندگان رسمی مانع بود که از جریان امور مجرمانه آگاه شوند زیرا آنها نمی‌توانستند با خلوتیان دستگاه سلطنتی آمیزش داشته باشند یا آنکه با خدمه حرم سرای ارتباط مجرمانه‌ای بهم رسانند ناچار اشخاص دیگری مانند راجر که هم بزبان محلی تسلط کامل داشت و هم نام مستعارش شبیه باسامی اشراف بود شایستگی این کارها را داشت مستر « پلیت » باتوجه باین مزایا و رابعنوان مأمور مخفی شخصی بارها بدربار دانمارک و سوئد و روسیه فرستاده بود و اخیراً بعد از مدت کوتاهی درلندن که ممکن بود بجرم اتهام قتل محکوم شود نخست وزیر وی را روانه فرانسه نمود.

روح مطلب بررسی انگیزه های سیاسی بود که در آن ایام ملت فرانسه را بخود مشغول میداشت دقت و مطالعه در نتایج احتمالی و سرنوشت کشور و مردم آن سامان در بادی امر همچو بنظر میرسید که این مأموریت نه مستلزم فعالیت و تکاپوی زیاد است و نه امری خطرناک در صورتیکه مأموریت مشکلی بود که کاردانی و فراست زیادی لازم داشت . هیچکس نمیتوانست تغییر عظیمی که در شرف وقوع بود نادیده بگیرد دستگاه فرسوده ملوک الطوایفی که مظهرش رژیم سلطنت مستقله بود در موقع کار خود را کرده بود. کاردینال ریشلیو (Richelieu) قدرت اشراف بزرگ را درهم شکسته و آنها را محدود نموده و یک نسل بعد هم لوئی چهاردهم نیز آنان را مجبور نمود که تیول و املاک خود را ترک کرده بیای تخت منتقل و مقیم شده جزو ملازمین دربار درآیند تا برشکوه و طمطراق سلطنت افزوده شود ایشان هم بظاهر فریبنده ذرق و برق دار دل خوش گشته مقام خانی را از دست دادند و رژیم سلطنت مطلقه را کاملاً تقویت نمودند .

پارلمانهای پاریس «بر دو یک» هیئت های پوئالی در وضع قوانین و یا نظارت بر قوه مجریه اختیار و قدرتی نداشتند تنها در موارد مخصوص یک جنبه قضائی داشتند و بطور کلی مجری اوامر شاه بودند یک عده اشخاص نادرست و متملق بنام حکمران و مباشر امور کشور را بنام فرمانروای مطلق میگردانیدند و در ضمن حوزه مأموریت خود بجمع آوری مالیات و بر کردن جیب میپرداختند مرجع قانونی و مؤثری برای شکایت و تظلم مردم وجود نداشت و شاه در معرض تلقینات نیک و بد اطرافیان محصور بود و این نزدیکان یعنی هیئت گرداننده چرخهای حکومتیکه از ملت خیلی دور و بیخبر بودند .

این روش حکومت متدرجاً وضعی بوجود آورده بود که اعلان جنگ و عقد پیمانها و سرباز گیری و وضع مالیاتهای تازه و محدودیتهای بازرگانی که همه آنها از مختصات عمومی بود و اهمیت حیاتی داشت بی اطلاع نمایندگان صورت میگرفت .

«در اورد بروک» در نتیجه چهار سال اقامت در فرانسه اطلاعات مبسوطی کسب کرده و تجربیات پر ارزشی اندوخته بود و اکنون از برکت همان سابقه میتواند پی بانگیزه ها برده و حوادث رادیک نماید زمانی از چهار سال توقف در فرانسه را در دستگاه یکی از اشراف پاریس در یک قصر بیلاقی مجلل زندگی میکرد و شغل مهمی داشت چند هفته ای هم در شمال فرانسه در مصاحبت یک پزشک دوره گرد وقت گذرانده بود کلبه های مرطوب گلی تاریک بی روزنه و پنجره کشاورزان رادیده و از بد رفتاری و اجحافات مأموران بد سیره و متعددی بخوبی آگاهی یافته بود و از تحمیلات طاقت فرسا مانند بیگاری دهقانان خبر داشت و میدید که در بحبوحه امور کشاورزی چگونه آنها را برای کارهای تفننی اربابان میبرند و چطور سهیم غله و معاش ایشان را بنرخ نازل که دولت تعیین میکرد میخرند و عواید گوناگون برای عرضه کالا و عبور از دروازه از آنها دریافت میدارند و تمام این درآمدها بعنوان مختلف بجنب اشراف و روحانیان محل میرفت «دوبروک» ضمناً تشخیص

۱- استانها دارای قدرت کامل محلی بودند یعنی همان سیره زمان ملوک الطوایفی، ریشلیو صدراعظم و سیاست مدار نامی فرانسه همت گماشت زحمت کشید تا قوه مرکز را بوجود آورد و آن ترتیب را منسوخ نمود .

داده بود که در بین این ده نشینان اشخاصی هم یافت میشود که وضعیتشان حقیقتاً آنقدر فلاکت بار نیست که نتوانند يك پنجره باطاق خود نصب نمایند یا بجای كلبه تاريك و مرطوب مسكن بهتری فراهم آورند ولی از بیم تعدی خود داری میکردند چونکه تحصیلداران از روی ظاهر مسكن و زندگانی مالیات تعیین مینمودند و چون مرجعی برای تظلم و رسیدگی نبود متصدیان جزء در تعدیات خود آزاد بودند بدینجهت اگر دهقانی توانائی بهبودی داشت از ترس دستگاه اهریمنی و تعدیات مباشرین جرمت شکایت نمیکرد با سختی میساخت و برایگان تن بآن وضع ناگوار میداد .

این وضع رقت بار منحصر بطبقه دهقان نبود بلکه طبقه متوسط هم ناراضی بود زیرا کفالت سرباز و هزینه نگاهداری ارتش بمهده اشخاصی بود که خود با درآمد ناچیزی باید امرامعاش میکردند چونکه در طول دو قرن برای پرداخت مخارج هنگفت جنگهای بیابی اجباراً املاك و اراضی خود را فروخته و فقیر شده بودند و يك سوم اراضی مزروعی بکشاورزان منتقل شده بود و برای اشراف جز يك قصر ویرانه و چند هكتار باغ نیمه آباد چیزی باقی نمانده بود عجب اینکه هیچیک از این طبقات بابدبختی دیگری همدردی نداشت و دستگیری نمی نمود بسا خانواده های آبرومند که با درآمد سالیانه کمتر از بیست و پنج لوتی از زندگی مشقت بار بجان آمده بودند و مستأجرین در هر فرصتی نسبت به مالکین خیانت و تقلب مینمودند توده هم از معافیت طبقه اشراف در پرداخت مالیات و برخورداری از امتیازات ناروا سخت خشمگین بودند و پیوسته با چشمان غضب آلود و نفرت بدستگاهیکه بعنوان مختلف با همدستی متنفذین از آنها اخاذی مینمود خیره خیره مینگریستند کشاورزان اعم از فقیر یا دارا نسبت بشاه و خانواده اش خصومتی نمی ورزیدند شکایت و ناراضیاتی آنان از اوضاع ناگواری بود که متصدیان امور فراهم آورده بودند از اینرو هر گونه تغییری که نوید بهبودی میداد حسن استقبال میکردند اکنون نطفه اشکالات واقعی در شهرها پرورش مییافت و از طرفی ترقی و اشاعه صنایع ده نشینان را بطرف کارخانجات جلب میکرد مردمیکه با فقر و بیچارگی دست بگریبان بودند و در قحطی های مکرر هزارهزار تلف میشدند اکنون همانها مواد اشتعال انقلاب شده اند .

بعد از منسوخ شدن فتو دالیه (خان خانی) در شهرستانها تغییرات مهمی پدید آمده بود با برچیده شدن رژیم قرون وسطی و تضعیف قدرت کلیسا و پیشرفت فرهنگ افکار عمومی ترقی نموده طبقه متوسط عظیمی از هزاران صنعت گرشریف و بازرگانان ثروتمند بوجود آمده بود که با طبقه ممتاز بیکاره و اشراف از خود راضی خصومت میورزیدند .

در نیم قرن اخیر مردم بواسطه آشنائی با افکار نوین و خواندن نوشتجات تحریک آمیز نویسندگان اجتماعی هوشیار شده و بتدریج اندیشه مداخله همگانی در تصمیمات دولت آنها را بهیجان آورده و خود را کاملاً محق میدانستند که در کارهای عمومی مداخله و شرکت کنند پریشانی وضع خزانه دولت و خشک سالی های متوالی مردم دست تنگ را نگران و هراسان نموده با سماجت که ناشی از مضیقه و گرفتاری است اصلاح دستگاه

حکومتی را از دولت خواستار میباشند .

راجر پرائر يك جنگ تن به تن مجبوراً بیست ماه پیش از فرانسه خارج شده بود و در ظرف اینمدت فریاد اصلاح طلبان بقدری اوج گرفته بود که هیئت دولت را پریشان و مستأصل میداشت در بهار ۱۷۸۷ وضع اقتصادی دولت چنان بوخامت گراییده که شاه مجبور بفرخواندن انجمن بزرگان شده تا برای اصلاح اوضاع مالی کشور چاره‌ای بیندیشند در صدوبنجاه سال قبل هیچیک از سلاطین فرانسه دست بچنین کاری نزده بود وزراء بجای اینکه باصل مطلب پی برده و برانمائی پیردازند وراه اصلاحی بیابند بر حسب عادت بدنبال مقاصد سوء خویش واستفاده نامشروع رفتند انجمن بزرگان که از نجبا و روحانیان تشکیل شده بود بشدت موردخشم عامه قرار گرفت بطوریکه پارلمان پاریس ازقبول نظر آنها سر بیچید و توجهی بتصمیمات آنها ننموده شاه موقتاًاعضاء پارلمان را از پاریس تبعید نمود انجمن بزرگان را منحل کرد .

متصدیان رژیم کهنه بازهم سالی را در فکر چاره جومی هدر دادند سر انجام در تابستان سال ۱۷۸۸ که خزانه بکلی تهی شده بود شاه نخست وزیر « لومنی دو برین » (Lomenie de Brienne) اسقف اعظم تولوز را برکنار نمود و بسانک دارسوئیسی موسوم به «نکر» را که مورد اعتماد عامه بود بجای وی منصوب نمود و نیز مصمم شد بدرخواست مصرانه مردم که تشکیل اتانزرو^۱ بود پاسخ مثبت بدهد .

چون بعد از ۱۶۱۴ یعنی مدت یکصد و هفتاد و چهار سال این مجلس تشکیل نشده بود ماهها بطول انجامید تااعضاء انتخاب شوند در ظرف اینمدت انجمن دیگری از بزرگان کشور مسائل مربوط بانخابات را مورد بررسی و بحث قرار داد و بالاخره مجالس سه گانه اشراف و روحانیان وطبقه سوم صورت گرفت و نزدیک بود که نمایندگان مجلس عمومی در قصر ورسای جمع شوند امیدواربها باین مجلس خیلی زیاد و مختلف بود شاه میخواست مشکلات مالی حل شود بدون اینکه از اختیارات و قدرتش کاسته گردد انتظار مردم آن بود که هرچه زودتر مالیات کمتر شود مسیونکر میاندیشید که وجود مجلس بر حیثیت وی میافزاید طبقه متوسط و اکثریت نجبا و روحانیان متوقع بودند که حکومت مشروطه‌ای بوجود آورند آیا پیش ازتشکیل مجلس این نویدها رؤیائی بیش نبود؟ ممکن بود مجلس بصورت يك سازمان دائمی مانند پارلمان انگلستان درآید ویا آنکه همچون انجمن اعیان بزودی منحل شود «روجر دو بروك» برای تحقیق این امکانات وآگاهی از صورتهای مختلفی که پیش میآید مأمور فرانسه شده بود .

هرگاه مجلس بعد از افتتاح فوراً منحل شود آیا شورشی بروز خواهد کرد و جنگ داخلی احتمال میرود؟ در صورت چنین پیش آمدی آیا لومنی شانزدهم قادر است شورش را آرام کند؟ آیا امیدی هست که حکومت مشروطه اعطا نماید؟ اگر مجلسی دائر شود چه کسی میتواند قوه مقننه را در اختیار گیرد وآنها چگونه خواهد گردانید «نکر» یا دیگری؟ شخص مزبور نسبت بدولت انگلیس چه نظری خواهد داشت؟ مستر ویلیام پیت نهایت علاقه را بدانستن پاسخ این سئوالات داشت برای اینکه بتواند سیاست

(۱) اتانزرو مجلسی بود از منتخبین ملت .

خود را با مسیر حوادث هم آهنگ سازد راجر پانزده روز در پاریس بود با دوستان قدیمی ملاقات و با اشخاص تازه‌ای آشنا شده و طرح دوستی ریخته بود در کافه‌ها و مغازه‌ها و مجامع عمومی با مردم بسیاری تماس گرفته و از مذاکرات با طبقات مختلفه بدو نکته پی برده بود اول آنکه تحول عظیمی در افکار عمومی مردم رخ داده و دیگر آنچه را که فرض کرده بود اشتباه بوده است زیرا از مطالب تازه بسیاری که بروز کرده بیخبر بود. سابقاً يك دسته از مردم گرفتار کارهای شخصی و امور زندگی بودند و دسته دیگری غرق در عیش و عشرت سیاست و کارهای کشور هم از مختصات شاه و وزراء بود کسی فکر مداخله در امور اجتماعی را نداشت هر قدر هم که وضع مملکت مشوش و زندگی عمومی رقت بار بود مردم خود را لایق و ذی‌حق نمیدانستند که ابراز حیاتی نمایند اما اکنون اوضاع بکلی دگرگون شده مردم فرصت پیدا کرده‌اند تا نمایندگانی انتخاب نموده و در سیاست مداخله کنند و این فکر و روش هم مانند يك بیماری حاد و مسری بسرعت توسعه یافته است

راجر بهر کجا قدم میگذاشت جز بحث در سیاست سخنی نمی‌شنید درست مثل کودکانیکه بازیچه تازه‌ای بدست آورده دائماً بدان مشغول بودند و تمام مذاکرات در اطراف انعقاد مجلس تازه و مسیونکر و یا ملکه بود که او را بتازگی يك زن اطریشی مینامیدند راجر از افکار عمومی آگاه شد و با کنجکاوی زیاد از نکات دیگری باخبر شد مردم پاریس عموماً نسبت بشخص پادشاه وفادارند و با رژیم سلطنتی خصومتی نمی‌ورزند اما از شخص ملکه و روش استبدادی وی شکایت دارند و بالاخره در صورت عدم موفقیت پارلمان و انحلالش اشکالات بسیاری بروز خواهد نمود و بعد هم دوک درلثان برای شهرت خود دست بکارهایی زده که منتهی بخیان و خطر میشود.

موضوع انتخابات در سراسر کشور شور و هیجانی راه انداخته و در کلیه شهرهای بزرگ ملاسی و لیون نیز افکار عمومی همچون پاریس در غلبان است هر کس در صدد است امتیازاتی از شاه بدست بیاورد راجر حساب کرد که اگر بخواهد برای آگاهی از تمایلات عمومی بتمام شهرستانها سفر کند کار طولانی دشوار و پرخرج است بعلاوه افکار عمومی در جریانات مجلس آینده اثر زیادی نخواهد داشت در صورتیکه یقیناً دربار بر گهای برنده‌ای در دست دارد بنابراین باید کوشید و اذنقشه و قدرت دربار و طرز اجرای آن در پای تخت باخبر شد پرسه زدن در خیابانها و شنیدن صحبتهای اشخاص عادی و کوچه گرد غیر از آشنائی با اطرافیان و مشاورین شده است در آنجاست که میتوان مقصود را یافت.

چند روز پیش که وارد فونتن بلوشد متوجه گشت که مأموریت اصلیش تازه شروع شده و حالا متحیر است که چگونه وارد عمل شود.

همچو مینمود که بخت نامساعد است یا آنکه استعداد خود را از دست داده و راهی بنظرش نمیرسد تنها طریق نفوذ در درجه درباریان این بود که بطور رسمی بدربار معرفی شود زیرا انگلیس‌ها تکیه وارد فرانسه میشدند میتوانند بوسیله سفیر شرفیابی حاصل کنند اما بانام مستعار چه میتوان کرد اگر میخواست از آن صرف نظر نماید بهترین حربه

خود را در آغاز کار از دست میداد از طرف دیگر حفظ آن متضمن خطراتی بود زیرا خانواده روشامبو که سابقاً در خدمت آنها بوده است از ملیت وی آگاه بودند .

پیش از عزیمت به فونتن بلو در پاریس از اوضاع آن خانواده تحقیقاتی نمودم که پیر تمام سال گذشته را در ملک خود واقع در ایالت برتانی گذرانیده و پسرش کنت لوسین هم با هنگ سواره در «ارتوا» است «آتنه» دختر زیبای مارکی که روزگاری راجردیوانه وار بدو عشق میورزید با شوهرش و یکنت «دلا تورود رن» نیز در برتانی میباشد این اشخاص تنهادرستانی بودند که احتمال میرفت ویرای یاد آرند و گمان هم نمیرفت که کسی از آنها جزئیات سابقه او را بخاطر داشته باشد از این رو اطمینان داشت که هر گونه سؤال ناراحت کننده مربوط بگذشته را میتواند با پاسخهای مناسب از سر باز نماید پس از تأمل در اطراف کار بر آن شد که همان نام مستعار را نگاه داشته و طوری رفتار نماید که در فرانسوی بودنش کسی سوء ظنی نبرد و شخصاً در این باب اظهاری ننماید تا برای روز میادا مغری باقی باشد در این حالت سرگردانی و ملال همواره در جستجوی یافتن راه مناسبی بود برای دخول بقصر سلطنتی .

ظاهر شدن در دربار بدون آشنائی قبلی با متنفذین بیم آشکار شدن هویتش میرفت ناچار لازم بود با سرشناسانی آشنا شده و طرح دوستی بریزد در مهمانخانه ای که منزل میداشت کسی از درباریان در آنجا نبود و تازه واردی هم نیامده بود .

آنچه را که پیش از ورود پاریس فکر نکرده و بحساب نیاورده بود موضوع انتخابات بود یعنی موضوعی که نجبا و بسیاری رامشغول میداد اشراف و روحانیان بر حسب مراتب خانوادگی یا مقام روحانی انتخاب نمیشدند بلکه هر طبقه ای نمایندگان خود را انتخاب میکردند پس از چند قرن اکنون برای اولین بار اشراف بحوزه های انتخاباتی میرفتند و بدینجهت قصر سلطنتی و شهر فونتن بلو خود بخود خلوت شده بود .

راجر غرق در این افکار یکساعت بیشتر راه رفته بود بدون یافتن راه حلی ناگاه سواری از دور نمایان گشت مردی در حدود سی و پنج سال لاغر اندام با پوزه باریک و شانیه های تنگ صورت استخوانی بر اسب کوه پیکری نشسته با لباسیکه از حیث پارچه مرغوب و گران قیمت اما بدبرش و بی سلیقه بود بر حسب عادت و مرسوم دهات هنگام تلاقی هر دو سری بهم خم کردند بدون هیچگونه اظهار آشنائی فقط بچشمان یکدیگر خیره شده و گذشتند بمحض اینکه ناشناس چند گامی دور شد یکباره بخاطرش آمد که آن صورت دراز را سابقاً دیده است اما کجا ؟

بزودی یادش آمد آن قیافه و چشمهای محیل و لبان کلفت شهوت بار و چانه پائین افتاده را میشناسد علامت مشخص پائین افتادگی چشم پیش از اثر زخمی بود که به پلک زیرین وارد شده و قیافه مضحکی بوی میداد چند لحظه افکارش در اطراف این مرد و آثاریکه در نظرش نقش بست با خاطره دوری از قیافه دیگر مقایسه میکرد یاد گارهاییکه از ایام اقامت در مهمانخانه دوروشامبو واقع در پاریس داشت یکباره بخاطرش آمد از

کسانیکه بملاقات اربابش میآمدند و با آنها آشنا شده بود از نظر گذراندن امانیتوانست قبول کند که ناشناس با اینکه لباس فاخری بتن داشت از طبقه اشراف باشد از طرفی هر چه میخواست این اندیشه را از سر دور کند نمیتوانست قیافه مخصوص ناشناس آزارش میداد بیاد گارهای دیرینیکه از دستور آنها و مهمانخانهها داشت مراجعه نمود ناگاه مثل اینکه الهام شود مغزش صدا کرد و بید رنگ سراسب را بر گردانید و با سرعت بدنبال ناشناس که نامش را بخاطر آورده بود «دوروبک» که لقب شوالیه هم بر آن چاشنی شده بود و راجر در مناسبت این عنوان برای وی مشکوک بود اولین بار که در بندر لوهاور در خاک فرانسه قدم گذارده و نخستین شیبیکه در مهمانخانه ای بسر برده بود با «روبک» آشنا شده بود و اکنون شش سال از آن موقع میگذرد شوالیه «دوروبک» در آن زمان یک ژنده پوش ژولیده ای بود بایک نیم تنه نخ نمای قرمز رنگ رفته راجر همانطور که بدنبال وی اسب میراند بکند ذهنی خود که چرا در نظر اول او را نشناخته ناسزا میگفت از ملاقات اول خورده حسابی پیدا شده بود که راجر بیوسته در فکر تسویه اش بود از بیم آنکه حریف در کوره راههای پر پیچ و خم جنگل خود را گم کند خیلی عجله میکرد از تپه کوتاهی به تندوی بالا رفت و در سرازیری جاده ای را که تادو کیلومتر نمایان بود با دقت جستجو نمود اما اثری از گم کرده نیافت مدتی که از بر خورد میگذشت برای طی این مسافت و رسیدن بخم جاده کفایت میکرد راجر همینکه از پیچ جاده گذشت بفاصله چند گامی محوطه وسیعی در چهارراهی مشاهده نمود مدخل هر چهار معبر را زیر نظر در آورد و هر چه دقت نمود نشانی از آن گریز با نیافت ضمناً کالسکه ای دید که از سمت چپ بمحوطه نزدیک میشود مبهوت و حیران بهر طرف نظاره میکرد شاید اثری از راه فرار وی بدست بیاورد در این اثنا کالسکه مجللی که معلوم بود متعلق بشخص ثروتمندی است و چهار اسب که او را میکشید ولی هیچگونه علامت خانوادگی بروی درهای کالسکه یا بلباس راننده و پیشخدمتیکه در کنار او بود بچشم نمیخورد لباس هر دوی آنها خیلی تمیز و مرتب اما ساده بود.

موقعیکه کالسکه از نزدیک راجر میگذشت منظره دو بانوئی که در آن نشسته بودند توجهش را جلب نمود برسم زمان موهای بلند خود را جمع آوری نموده و حلقه وار در زیر کلاه حصیری کوچکی قرارداد و چهره خود را بانقاب پوشانده بودند در جمعیت و آبادیها داشتن نقاب تعجبی نداشت زیرا زمانیکه میخواستند مرتکب اعمال ناشایسته ای بشوند صورت خود را بدینوسیله از انظار مخفی میداشتند اما در این محیط خلوت داشتن نقاب برای چیست؟ در حینیکه بدنبال کالسکه مینگریست اثر تازه نعل اسبی را در روی گلها مشاهده نمود زیر لب آهسته میگفت اگر سوار دیگری از اینجا نگذشته باشد بی شک اثر پای مر کب «روبک» است این فکر بهیچانش آورد و مهمیز را بپهلوی اسب فشرده و چهار نعل در پی کالسکه تاخت هنوز مسافتی طی نکرده بود که راه به پیچ تندوی رسید که کالسکه بدانجا نزدیک میشد راجر اسب را بطرف چپ گرداند تا از کالسکه سبقت جوید اما دفعه متوجه شد که محوطه دیگری در جلو است و درست در انتهای آن «روبک»

با چهره آرام در کنار بلوط تنومندی سواره در انتظار است خود را در پشت کالسکه مخفی نمود و حدس زد که با خانمها قرارملاقاتی دارد راجر در نظر اول دریافت که اسب کهر حریف از یابوی کرایه او قوی تر است و نگران شده که اگر او را به بیند از چنگش فراد خواهد نمود بهترین راه برای جلو گیری آنست که باوی مواجه نشود بروی مرکب خم شد تا از نظر «دوربك» پنهان بماند کالسکه در کنار درخت بلوط ایستاد پیشخدمت بمجله پائین جست و در کالسکه را گشود چون خیلی بسرعت این عمل را انجام میداد «راجر» را ندید او هم از اسب به پائین آمد و دهنه را در دست داشت حیوان گرسنه هم از موقع استفاده نموده بچرا مشغول گشت راجر هم دهانه را رها کرد تا با فراغ خاطر بکار خود بپردازد «دوربك» کلاه در دست چنان تمظیمی نمود که پیشانیش بگردن اسب برخورد یکی از خانمها متوجه بیرون کالسکه شده پا کتی را که در دست داشت بطرفش دراز نمود راجر که روزی از سپردن بسته ای باین مرد از او خیانت دیده بود یکباره تمام خاطرات گذشته و بدبختیهای که بر اثر نادرستی وی بسرش آمده بود در نظرش مجسم گشت و مصمم شد که طبیعت خیانت پیشه این رذل را بنخانیهای ناشناس بفهماند تا از عملی که موجب ندامت خواهد شد جلو گیری شود این کار سرعت عمل لازم داشت زیرا اگر دوروبك او را میدید ممکن بود پا کت را ربوده و فرار کند راجر بایک حرکت تند شمشیر از نیم کشید و بجلو دوید در دست وقتیکه گوشه ای از پا کت در دست بانوی نقابدار و گوشه دیگرش بدست «دوروبك» میرسید بانوان شخص تازه واردی را دیده حیرت زده بوی خیره شدند شمشیر برق زد و نوکش از میان پا کت بگذشت و با حرکت ناگهانی از دست هر دو ربود راجر پا کت را فاتحانه در بالای سر نگاه داشته و به «دوروبك» خطاب کرد: شوالیه مثل اینست که فراموش کرده اید امان هنوز تو و خیانت تو را بخاطر دارم و گوشه های را درازا آنچه بمن مدیونی خواهم برید .

«دوروبك» فریاد زد تو کیستی؟

در انتای این مکالمه تند و پر خاش بانوا از کالسکه بی پائین آمد راجر بایک نظر بالای بلند و اندام موزون او را بررسی نمود چشمان آبی رنگ که از خشم برق میزد و از پشت نقاب میدرخشید با غضب و تندی بانگ بر آورد .
شما چگونه جرأت و جسارت آنرا دارید که در کار من مداخله کنید مگر نمیدانید شمشیر کشیدن در حضور من . . .

این جمله ناتمام ماند که صدای ملیحی از درون کالسکه برخاست :

— خانم استدعا میکنم مواظب باشید .

این جمله با اینکه بزبان مربوط فرانسه ادا شد از لهجه معلوم بود که گوینده خارجی است و بانوی اولی هم با آنچه که از روی بی اختیاری گفته بود شناخته شد راجر کرا را آن چانه با اراده و بینی ظریف را دیده بود و اکنون از شنیدن آن جمله ناتمام با آن وقار و تحکم آمیز شبه ای در شخصیت بانو باقی نماند .

باعجله خود را جمع آوری نموده و موجی از شمع و خرسندی سرپایش را بلرزه
درآورد زیرا آنچه را که تدبیر درتهیه اش عاجز بود تقدیر نصیبش میکرد کمی فراست
و تیزهوشی لازم است تا کاملاً از این فرصت استفاده نماید .
مطمئن و خوشوقت بود که با جلوگیری از بیرون آوردن پاکت از چنگ «دوروبك»
خیانتکار خدمت شایانی بماري انتوانت ملکه فرانسه نموده است .

فصل دوم

بانوان نقاب دار

راجر که هنوز پاکت را برنوك شمشیر بالای سرش نگاهداشته بود نمیتوانست با آن حالت احترامات لازمه را بجای آورد فقط توانست با دست چپ کلاهش را بردارد بعد شمشیر را پائین آورد و زانوی چپ را خم کند .
- ملکه با سردی اظهار داشت می بینم مرا بجا آوردی در اینصورت گناهت نابخشودنی تر است .

- علیاحضرتا پیش از آنکه صحبت بفرمائید شما را نشناختم .

ملکه باخونسردی بیشتری ادامه داد .

- برخیزید و پاکت را باین آقای محترم بدهید زودباشید .

راجر برخاست پاکت را از نوك شمشیر بر گرفت و شمشیر را غلاف کرد اما برای اجرای قسمت اخیر امر ملکه حرکتی ننمود .

بقیمت خشم علیاحضرت جسارت میکنم که اگر شما را قبلا هم بجا آورده بودم باز هم همین رفتار را میکردم .

- منظور از این گستاخی چیست ؟

- علیاحضرتا مستدعیم جسارتم را عفو بفرمائید آیا این مرد رامیشناسید ؟ یقین دارم وقول شرف میدهم که از سابقه و اخلاقش اطلاع ندارید .

آنقدر تهور و جسارت با ملکه فرانسه قمار خطرناکی است ملکه غافلگیر و مضطرب شده بود این بی ادبی و گستاخی را نادیده گرفت و پاسخ داد .

- راست میگوئید هر گز این مرد را ندیده و نمی شناختم فقط برای ایصال نامه ای بمقصد دوری شخص امینی لازم بود این مرد را بمن معرفی کردند .

- از علیاحضرت عاجزانه استدعا دارم اجازه بفرمائید پاکت را بوی نسپارم زیرا وی را کاملا میشناسم نادرستی است که ابدأ شایسته انجام این خدمت نمی باشد .

- ملکه با تعجب چطور از کجا میگوئید ؟

- برای استحضار خاطر مبارک لازم است آنچه بین این مرد و بنده گذشته است بعرض برسانم .

- ملکه بای صبری خیلی مختصر بگوئید .

- از مراحم مبارك شکر گزارم و قبل از ادای مطلب سو گند یاد میکنم که جز راستی چیزی عرض نکنم فدوی از طرف مادر بخانواده اصیلی بستگی دارم هنوز کودکی بودم که والدینم قصد کردند مرا به نیروی دریائی بفرستند چون این حرفه را دوست نداشتم در جستجوی شغل آزاد و سیر آفاق قصد سفر نمودم موقعیکه فراراً خانه پدری را ترک میکردم بیست لونی با خود داشتم مخارج متفرقه راه تار سیدن به «لوهاور» از مبلغ مزبور چند سکه ای بیش باقی نماند .

راجر زیر چشمی بچهره روبك نگاه تجسس آمیزی افکنند تا به بیند بیاناتش چه اثری در وی کرده و روبك از شنیدن نسام لوهاور بی اختیار چنان حرکتی نمود که مر کبش رم کرد و بیجست و خیز در آمد و سوارش را بخود مشغول نمود .

- قربان ملاحظه میفرمائید که بالاخره فدوی را شناخت جای تعجب نیست زیرا مدتی گذشته است منم قیافه منحوس این رذل خوش پوش را که روزی دارائی مرا به یغما برد فراموش کرده بودم .

- از موضوع خارج نشوید .

- در مهمانخانه محقر لوهاور با این مرد آشنا شدم ادعا میکرد که طی مسافرت دزدان پولش را رده اند و مهمانخانه چی هم لباسهایش را بگرو برداشته است قصه های از املاک پدرش جعل کرد و خود را یکی از مقربان دربار معرفی نمود .

منکه هنوز هیچگونه تجربه ای در زندگی نداشتم ادا جیف او را باور نموده و از دوستی با وی خوشنود شدم و در روبك که اسبش آرام گرفته بود فریاد کشید .

- دروغ میگوید قربان بسرمبارك دروغ عرض میکنند .

وحشت سراپایش را فرا گرفته بود بالکنت زبان عرض کرد .

- علیا حضرت با بشرم قسم که این مرد مرا بجای دیگری گرفته است .

ملکه با آهنگ آمرانه :

- ساکت باش و بر اجر اشاره نمود که بقیه داستان را نقل کند .

- بطوریکه بعرض رساندم پولم تمام شده بود اما مقداری اشیاء قیمتی با خود

داشتم که میتوانستم با فروش آنها سالی را سر کنم موقع عزیمت از خانه پدری دوستی داشتم

که همچون خواهری نسبت بمن مهربان بود وقتی از قصد مسافرتم مطلع شد زینت آلات

طلائی که معادل چهار صد لونی ارزش داشت بمن بخشید تا در موقع تنگدستی با بهای آنها

رفع احتیاج نمایم این رذل پست فطرت از اعتماد فدوی سوء استفاده نموده کلیه آنها را ربود

و فرار کرد و بنده را که پانزده سال بیشتر نداشتم در غربت بسا فقر و تنگدستی دست

بگریبان نمود .

- دروغ میگوید تهمت محض است .

بیان حقیقت است و خدا را شکر گزارم که بموقع وارد این صحنه شدم تا علیاحضرت

بشخص خائنی چون تو اطمینان نکند بی شك اگر این نامه بدست تو میرسد بقیمت گزافی بدشمنان می فروختی .

رنگ از رخسار ملکه رفته بود اما خودداری نموده بالحن محکمی به روبك گفت:
- گرچه این اتهامات مربوط بگذشته است اما قابل بررسی است هر گاه ثابت شود که تو اموال کودک خورده سالی را ناجوانمردانه برده و او را دستخوش بدبختیهائیکه در غربت گریبانگیر فقر است نموده ای محکوم شده و مدتیرا در زندان خواهی ماند اعلیحضرت شاه تنها مقام صلاحیت داری میباشد که بچنین اموری رسیدگی میفرمایند و خیلی هم سخت گیر میباشند من بقصر برمیگردم شما بدنبال کالسکه بیائید بعد بطرف راجرو کرد و اسمش را برسید .

- قربان « دوبروك »

- آقای دوبروك شما هم بیائید بقصر فونتین بلو و بدانید که اگر آنچه گفتید دروغ باشد سخت پشیمان و تنبیه خواهید گشت و اگر راست باشد خدمت با ارزشی بن کرده اید و قدردانی خواهم نمود از آنچه گذشته با هیچکس صحبت نکنید .

هنوز سخنان ماری انتوانت تمام نشده بود که مرکب دوبروك بجست و خیز آمد راجر بفراست دریافت که شوالیه دروغی برای فرار بانیش مهمیز مر کبش را تحريك نموده گامی بجلو برداشت تا لگام اسبش را بگیرد اما آن شیطان محیل که متوجه بود به تندی سراسب را گردانید نهیبی بمر کب زد و چهل نعل بگریخت .

ملکه فریاد زد بایست و گرنه سخت تنبیه میشوی

درويك توجهی ننمود فقط با دست چپ اشاره ای كرد باینكه مـر کب اختیار از دستش ر بوده و با سرعت دورشد ملکه با عجله سوت نقره ای را که با خودداشت بدهان برد و چند بار در آن بدمید و صدای نافذ سوت در سکوت کامل جنگل طنین انداز شد ضمناً راجر خود را بمر کبش رساند بچالاکی در خانه زین قرار گرفت با اینکه یقین داشت اسبش توانائی ندارد که بحریف برسد معذالك میخواست مهمیزها را بیپهلوی مر کب فرود برد که ملکه امر کرد بیحرکت .

- شما بمانید سواران من میتوانند این متقلب را دستگیر نمایند .

دو نفر سوار که در پناه درخت های نزدیک پاس میدادند با شنیدن صدای صوت فوری حاضر شده و تعظیم کردند ملکه با اضطراب اما متین بسواران گفت .

- آقایان خواهش میکنم هرچه زودتر مردی که لباس ارغوانی به تن دارد و از این طرف گریخته دستگیر نموده و بیاورید و با دست راهی را که «درويك» رفته بود نشان داد سواران بتاخت حرکت نمودند و ملکه براجر فرمود .

- آقای راجر این مرد با این حرکت گناه خود را ثابت نمود من در کودکی عشق زیادی باسب سواری داشتم و از ریزه کارهای آن خوب آگاهم وقتی مر کبش را بانیش مهمیز تحريك نمود تا وانمود کند اسب سرکشی میکند بخوبی ملتفت شدم .

- از شناساندن این پست فطرت خدمت قابلی بمن کردید البته زحمت شمارا جبران خواهم نمود .

- راجر با ادب واحترام: قربان شرفیابی بحضور علیاحضرت خود پاداش بزرگی است و جانفشانی در راه خدمت گذاری موجب کمال افتخار است هر گاه بزرگواری علیاحضرت مایل به بنده پروری است میتوانند مشمول عنایتم فرمایند .

- چه تقاضایی دارید ؟

- تنها آرزویم آنست که بتوانم گاه گاهی خاطر مبارک را از نگرانی ومشکلاتیکه ممکن است پیش بیاید منحرف نمایم ولو برای مدت کوتاهی با ملاطفت زیاد بسر گذشت غلام توجه فرمودید از آلمان به بعد بکشورهای سوئد ودانمارک وهلند و روسیه سفر کرده تجربیات بسیاری اندوخته و داستانهای شیرین وتلخ دارم واکنون هم بکلی آزاد میباشم در صورتیکه رأی مبارک اقتضا نماید بانهایت اشتیاق و افتخار آمادهام که هر وقت امور خطیر سلطنت خاطر مبارک را آزرده و خسته نماید تشریف حاصل کرده و همانطور که امروز موجبات خوشنودی علیاحضرت را فراهم آوردم خدمتگزار باشم زهی سعادت ومباهات اگر چنین فرصتی نصیبم گردد .

عبدالملیحی از درون کالسکه برخاست .

- اوه مادام خواهش میکنم استدعایش راقبول بفرمائید مشتاقم بقیه سرگذشتش رابشنوم که بعد ازسرقت اموالش چه ماجراهائی برسرش آمده .
ملکه خطاب بندیمه اش نمود .

- بچه جان درخواست تورامیپذیرم .

سپس باتبسم ملیحی براجر گفت .

- آقاتقاضای شمارا که صرفاً از روی صمیمیت وجوانمردی است قبول نمودم .

راجر تعظیم بلندی کردواحساس نمود که پیروزی بزرگی نصیبش شده واز هوشیاری وفراسد خود که توانسته از این پیش آمد منتهای استفاده رابنماید بخود میباید وازطالع مددکارش سپاسگذار بودمهم آن بود که سرگذشتش مورد رغبت وتوجه ندیمه خاص ملکه شده واین نویدی است نه تنها برای یافتن راه بدرون قصر بلکه شناسائی هم نشین ملکه این وسیله مفید وپرازشی است برای انجام مقصود برای شنیدن سرگذشت هم که شده ناچار احضارش خواهند نمود .

اگر میخواست بازهم خود رافرانسوی قلمداد کند مجبور میشد دروغهای بیشتری بیافند واز آنجا که نمیتوان دروغ رابادروغ پوشانید بیم آن میرفت که بالاخره در دامیکه بدست خود بافته است گرفتار شود بعد از سکوت کوتاهی ملکه گفت .

- مثل اینست که سواران هنوز نتوانسته اند این خائن را گرفتار کنند .

- قربان سمنده بی همتائی سوار بود بعلاوه مدتی از سواران پیشی داشت و گمان نمیروود زودتر از یکساعت بتوانند باو برسند .

– در اینصورت خوبست روی این چمن استراحت نموده و از این هوای لطیف استفاده کنیم .

پیش خدمت که تا آن لحظه مانند مجسمه در گوشه‌ای ایستاده بود بسرعت بطرف کالسکه شتافت و فرش ضخیمی بیرون آورد و در پای درخت بلوطی بگسترده ندیمه هم از کالسکه بیرون جست و به تبعیت ملکه نقاب از رخ برگرفت جوانی بیست و یکی دو ساله صورت شکیل و گندم گون موهای براق و چشمان با حالت و گیرای قهوه‌ای رنگ دماغ عقابی چانه کشیده و گونه‌ها شاداب بازوان خوش ریخت و دستهای کوچک که با انگشتان و ناخنهای باریکش متناسب بود اندامی موزون و باوقار بطور کلی مطابق اصول زیبایی می‌شد او را خوش سیما بشمار آورد ولی زیبایی خیره کننده‌ای نداشت قیافه خاصی داشت که هر کس او را یکبار میدید دیگر فراموش نمیکرد و علامت مخصوص ابروان پهن مشکی و کمانی بود که هر چه از هم دور تر میرفت باریکتر شده تا بیک نقطه موهومی ناپدید میگشت. راجر تا آنروز موهومی بآن سیاهی و براقی ندیده بود ندیمه وقتی نزدیک شد ملکه اظهار داشت .

– آقای راجر شمارا به سنیوریتا «داراندا» معرفی میکنم پدر ایشان مدتها سفیر اسپانی درباریس بود بعد از آنکه بمادربدا حضارش لطفاً موافقت کرد که مدتی دخترشان رانزد من بگذارند امامتأسفانه بزودی بسفر میرود و مرا از دوری خود محزون میدارد .
– البته دوری همچو همدم زیبا و دلفریبی دشوار است .

وقتی راجر و سنیوریتا مشغول تعارف بودند ملکه بزبان آلمانی بکالسکه چی فرمود .

– «ویر» خوبست اسبها را بگردانی زیرا مانند کی در اینجا توقف میکنیم بعد روی تشکچه نشست و بسایرین اشاره کرد بنشینید اولین بار بود که راجر ملکه را از نزدیک و بی نقاب میدید جز چند شیار کوچک که در گوشه‌های چشمان آبی رنگش پدید آمده و تیرگی نامحسوس موهای طلایش اثر دیگری از نزدیک شدن سن متوسط از رخسار درخشان ملکه پدیدار نبود در این هنگام سی سال داشت هشت سال اول زناشوئیرا بواسطه ناتوانی شوهرش بچه نیاورد و برنج و تلخی گذراند بعد از آن چهار طفل آورد فرزند اولی دختر بود بنام مادام رویال که اکنون ده ساله است و لیعهد هفت سال دارد و کسالت مزاجیش باعث نگرانی واضطراب ملکه است پسردوم ملقب به دوک «دونرماندی» چهار ساله است دختر دومی هم دریازده ماهگی در گذشته است این رنجهای دردناک زیبایی و تناسب اندام ماری انتوانت زیاد لطمه نزده و دستهای ظریف و بازوان زیبا و صورت بیضوی و بینی کوچک و پیشانی بلندش بقدری باهم متناسب وهم آهنگ بود که هیچ زنی از چنان زیبایی خیره کننده در آن زمان آنقدر بهره‌مند نبود .

راجر که صورت ملکه را از روی تابلویا از دور دیده بود گمان میکرد به آتنه زیبا معشوقه‌اش شبیه است اما اکنون که از نزدیک و از روی فرصت دیده درشگفت شده و به زیبایی ماری انتوانت آنچنانکه هست پی برده و مبهوت مانده بود ناگاه صدای ملکه

رشته افکار و مطالعه در سنجش و براگسیخت .

- خوب آقا گمان میکنم سنیوریتا مشتاق شنیدن بقیه داستان شما است من هم بی میل نیستم اصلا اینگونه ماجراها را دوست دارم راجرا حساس کرد آنچه را که میخواست با خطر جان بیابد تقدیر برایگان وزودتر از انتظار نصیبش نموده است خوشبختانه از جغرافیا و اوضاع يك قسمت فرانسه خوب آگاه بود و میتوانست قصه های شیرین و سرگرم کننده ای بهم بیافد و بسا كمك آشنائی بجزئیات محل آنها را بصورت حقیقی در آورد نیم ساعتی بانوان را مشغول میداشت از توجهیكه بداستان سرایش داشتند حس کرد که اگر مزاحمتی پیش نیاید قادر است ساعتی متمادی ایشان را مشغول بدارد بخنداند ناگاه صدای پای اسبها بگوش میرسید سواران خسته از اسب بزیر آمده و شرفیاب شدند اتفاقاً این دونفر از دوستان نزدیک « روشامبو » بودند و اکنون خطری پیش میآید که از فرار « روبك » سخت تر است .

اسم یکی از آنها دوک « دو کوانتی » و دیگری کنت « دورویی » بود و در شب - نامه هاییکه در پاریس منتشر میشد بدروغ و ظالمانه ملکه را بعشق بازی بسا کنت متهم میکردند و این اتهام کذب محض و از روی غرض بود راجر مانند اشخاص مطلع از حقایق این اراجیف را قبول نداشت ماری آنتوانت زنی پرهیزکار و علاقمند بشوهر و فرزنداناش بود خدمتگذاری این دو شخص از روی اخلاص و بی نظری و پاک بود با اینکه شاه سال گذشته برای تقلیل بودجه مشاغل رسمی ایشانرا حذف کرده بود معذلك از خدمت ملکه روی نگردانیده بودند ملکه بآنها اعتماد داشت بطوریکه برای فرستادن مکتوب محرمانه این آقایان را همراه آورده بود .

« دو کوانتی » نزدیک آمده عرض کرد .

- متأسفانه فراری را در کوره راهها گم کردیم .

« دورویی » بیروکلام رفیقش افزود .

- هرچه دقت و کوشش نمودیم نتوانستیم او را بیابیم با کمال مهارت و زبردستی خود را در جنگل و انبوه درختان مخفی داشت جستجوی ما هم بجائی نرسید .

- جای تأسف است ولی اهمیتی ندارد زیرا بامشخصانیکه از او داریم پلیس قادر است بآسانی دستگیرش نماید در هر صورت از زحمات آقایان ممنونم و بعد متوجه راجر شده افزود .

- آقا میل دارم دوک « دو کوانتی » و کنت « دورویی » شما را در حلقه دوستان خود در آورند و بعد بآن دونفر گفت :

- دوستان این آقا امروز خدمت شایانی بمن نموده نامش « دبروك » است دوستی او را بشما توصیه میکنم هر سه تن حسبالمعمول بیكدیگر سرفرواد آوردند سپس « دورویی » با قیافه متفکری خطاب راجر گفت دوبروك ؟ این نام بگوشم آشنا است ولی بخاطر ندازم کی و کجا شما را دیده ام ؟
« دو کنتی » اضافه کرد .

- من نه تنها نام این آقا را بیاد می‌آورم بلکه قیافه ایشان هم در نظر من هست هم‌دیگر را در محلی دیده‌ایم راجر بهتر دانست دل بدریا زده و با دادن توضیحی رفع انتظار از آقایان بنماید .

- آقایان اگر ملاقات ما در غیر این محل بود شاید از ابراز آشنائی خودداری می‌کردم اما اکنون با سادگی عرض می‌کنم مکرر با صمیمیت یکدیگر را ملاقات کرده‌ایم در خانه «روشامبو» که من منشی ایشان بودم. دورویی بدون توجه و رعایت احترام بلکه با تعجب و بی‌اختیار فریاد زد .

- ای خدا حالا تو را شناختم تو همان جوانک بدجنس انگلیسی نیستی ؟ راست است من در انگلستان بدنیا آمده‌ام اما چون تحصیلاتم در فرانسه و مدت‌ها در این کشور مقیم بودم خود را فرانسوی میدانم . دورویی بدون توجه باین استدلال که راجر برای چنین مواقعی حاضر کرده بود بطرف ملکه برگشته و در مقام استعذار برآمد .

- علیاحضرتا عفو بفرمایند تعجب دیدن این شخص در حضور مبارک بی‌اختیار و از خود بیخبرم نمود چشمان ملکه خیره شده گفت .

- دلیل تعجب شما را نمی‌فهمم چه اهمیتی دارد که مسیو دو بروک کجا متولد شده ؟ من نسبت بانگلیسها همیشه علاقه‌مند بوده‌ام و بین آن ملت دوستان و طرفدارانی دارم . د کونتیی بیاری رفیقش شتافته و اظهار داشت .

- قربان فدوی هم حالا این شخص را خوب بجا آوردم گمان می‌کنم خاطر مبارک باشد این همان کسی است که دوشیزه رشامبو را فریب داد و بدنامش نمود .

راجر که هیچ انتظار چنین تهمت‌ی را نداشت چشمان آبی رنگش برق‌زده فریاد کشید .
- آقای دوک اگر با احترام علیاحضرت نبود اکنون شما را بدوئل دعوت می‌کردم از تهمت‌هایی که بعد از رفتن از فرانسه بمن راداشته‌اند بی‌خبرم آنچه گفتید دروغ محض است من یک خدمتگذار فداکار دوشیزه رشامبو بودم و از ازدواج نامناسب و نامطلوبی که برخلاف میل برایش فراهم آورده بودند نجاتش دادم و بعداً برای وصلت با کسیکه مورد علاقه‌اش بود یاری نمودم .

ملکه با آهنگ آمرانه فریاد زد :

- بس است آقا اکنون تمام خاطرات آن افتضاح شرم‌آور بیاد آمد بر حسب اظهار خودتان شما قاتل «د کلیوس» هستید .

راجر از خطر عظیمی که تهدیدش می‌کرد بی‌اختیار شده و راه نجات را جز در حقیقت گوئی که مستلزم تهور است ندید و با جسارت فریاد زد .

- خیر مادام تکذیب می‌کنم من کنت را در یک دوئل شرافتمندانه کشتم «ابه بریکور» شاهد قضیه بود آنچه را عرض می‌کنم گواهی خواهد داد .

- امان از دست این کشیش نالایق من یک کلمه از گفته‌های او را باور ندارم آنچه میدانم موقعی که کنت از جنگل «ملون» خارج می‌شده شما غفلاً با وحمله نموده و پیش

از آنکه فرصتی برای دفاع بدست آورد شما اورا بقتل رسانیده اید .
- مادام صحیح است که من راهرا براوتنگ نمودم زیرا موقعیتی بود که میتوانستم اورا بچنگ تن به تن وادار کنم و آنقدر بوی مجال دادم که آماده دفاع شود او هم حریف ناچیزی نبود .

- پس اقرار دارید که اورا مجبور بمبارزه نموده اید .

- چنین است علیاحضرت .

- ساکت باشید ظاهر آراسته و زبان چرب و نرم شما مرزود فریب داد اما حالانقلاب افتاد و چهره حقیقی شما ظاهر گشت کنت رشامبو برای دخترش کنت «د کلیوس» را بشوهری انتخاب کرده بود و این يك امر خانوادگی و از مشخصات رئیس خانواده است که باید محترم داشت و کسی حق مداخله ندارد شما خدمتکار خانواده بیجهت حقی برای خود فرض کرده و برخلاف سنت رفتار نموده اید و کنت را کشته اید و با کمال بی باکی بفرانسه بازگشته اید بنام عدالت و وظیفه دارم برای حق گذاری شما را بجزای جنایتی که مرتکب شده اید برسانم .

فرمود کالسکه را آوردند تا بقصر برود به کنت دستورداد «د بروک» را بازداشت و مواظبت نماید .

«دروئی» از اسب بزیر آمد شمشیر را جردا تحویل گرفت با اینکه چند لحظه قبل گفته بود اورا در حلقه دوستان خود در آورند اینك بعنوان يك شخص جانی خطرناکی میبردش .

فصل سوم

اتحاد خانوادگی

چون براه افتادند راجر قصد فرار نمود ولی بزودی منصرف شد زیرا دانست که یابوی مفلوک گرایه نمی‌تواند از تعقیب اسبهای قوی و تازه نفس بگریزد فکر اسارت نگران و مضطربش می‌داشت مخصوصاً وقتی ملاحظه کرد که همراهان کاملاً در دو طرفش مراقب می‌باشند یا اینکه عادتاً در تهاجم مخاطرات خود دار و خون سرد بود اکنون روحیه‌اش ضعیف شده و خود را باخته است هر چه جلوتر می‌روند خطر را نزدیکتر احساس میکنند. پیش از این قضیه دلایلی فرض میکرد و اطمینان داشت که قتل دو کلبوس از (Doglayus) از خاطرها محو شده است اما اکنون مثل اینست که دست‌کنت از گور بیرون آمده تا دامنش را بگیرد و بسوی محکمه انتقام بکشد شاید خفیف‌ترین مجازات زندان ابد باشد.

یک کیلومتر راه طی شده بود که صدای د کنتی رشته افکار غم بارش را گسیخت .
- بازداشت شما با قول و قرار دوئل منافاتی ندارد .

راجر با سردی پاسخ داد :

- راست است این موضوع از یکدیگر جدا است.

از این گرفتاری تازه یعنی جنگ تن به تن که برای خود پیش آورده بود هیچ خوشش نیامد و آن قوز بالای قوزی بود اما بهیچوجه فکر طفره هم ننمود و بصحبت خود ادامه داد .

- آخرین بار که ما باهم ملاقات نمودیم منشی مخصوص ما را کی بودم در اینصورت ممکن است دوئل با مرادون‌شان خود بدانید ولی اطمینان دارم که عنوان شوالیه میتواند این اختلاف مقام را جبران کند پدر بزرگم «میر کیدرنان» بود و خالویم فعلاً دارای همین عنوان است در اینصورت بعد از رهائی از این مخمصه فعلی با خوشوقتی حاضرم هر موقع با هر سلاح و در هر کجا که عالیجناب مایل باشید دست و پنجه‌ای نرم کنیم.

- آنچه راجع به نسبت و خانواده اظهار داشتید کافی است و اشکالی باقی نمی‌ماند و میتوانیم روبرو بشویم اما راجع بآنچه درباره کنت دکلیوس گفتم باید اعتراف نمایم که بدون توجه باصل موضوع بود از آنجا که شما پس از مرگ کنت فراداً بانگلستان رفتید آگاه نشدید که دوئل شما و فراد دوشیزه روشامبو از خانه پدری چه غوغائی برپا کرد

و چگونه این واقعه تا مدتی نقل محافل بود شهرت داشت که شما نسبت بدختر ارباب نظر داشته اید از شغل و محرمیت با خانواده بدوشیزه علاقمند شده و عشق بوی شما را و ادار بآن عمل نموده چون این خبر بشیاع رسید من هم مانند دیگران آنرا قبول نمودم و حتماً باید اقرار نمایم که هیچگونه مأخذ و مدرکی وجود نداشت صرفاً نقل قول بود مشاهده وضع شما با آن طرز خودمانی در حضور ملکه طوری بحیرتم افکند که از روی بی‌اختیاری و بی‌فکری آن قسم صحبت کردم .

راجر بانظر احترام دوک را ورنه انداز کرد دوست سال میگذشت که سلاطین فرانسه دوئل را قدغن کرده و فرامین اکیدی برای تنبیه و مجازات متخلفین صادر نموده بودند اما اعیان تا آنجا که میتوانستند از آن اوامر سرپیچی میکردند و در هریش آمدی که به حیثیت آنان لطمه میزد مقررات را نادیده گرفته و برای حفظ شئون خود بچنگ تن به تن میپرداختند و این امر چنان معمول بود که وزرا هم از راه مساعدت با متخلفین برای فرار از مجازات سکوت نموده یا اشتباه کاری میکردند پوزش خواستن از امری که منجر بزد و خورد میشد شهامت بیشتری لازم داشت و بنابراین گفتار جوانمردانه « د کونتی » اثر عمیقی در راجر نمود .

- صراحت لهجه جناب عالی چنان تأثیری در من نمود که میخواهم تقاضا کنم از آنچه بین ما گذشت در گذرید رفتار نجیبانه سرکار خاصه در اینموقع محنت بار نشانه کمال سخاوت و جوانمردی و موجب قوت قلب من است کمی مکث نموده و افزود .

- میدانم اشخاص بی‌خبر رفتار مرا نسبت بدوشیزه و اهانت آمیز تعبیر کرده‌اند اما از شما خواهش میکنم بحقایقیکه میگویم توجه بفرمائید « مسیو تور دورن » دوست صمیمی من بود و بیش از بنده با « دکلیوس » جنگیده و سخت مجروح شده بود پس تنها شمشیر من بود که میتوانست آن شوهر بی‌تناسب و تحمیلی را که کنت در نظر گرفته بود دور کند .

« دروئی » پاسخ داد .

- در اینصورت رفتار شما شرافتمندانه بوده زیرا بر طبق سنن جاریه عمل کرده اید گمان ندارم شاه چندان شدت عمل بروز دهد منتهی مجازات ممکن است تبعید بیکی از شهرستانها باشد آنهم برای مدت کوتاهی اما از طرف دیگر شما بباستن راه به « دوکلیوس » او را مجبور بدوئل کرده اید زد و خورد هم بدون حضور گواهان بوده ممکن است این قتل را جنایت تشخیص دهند در آنصورت کار بجای باریکی خواهد کشید .

- آقای کنت بشما قول میدهم که نسبت بحریف هیچ گونه امتیازی نداشتم و چندین بار نزدیک بود مرا از پای در آورد « دو کوانتی » وارد صحبت شد .

- ماهر دواین گفته شما را تصدیق داریم دکلیوس Deglayus از شمشیر بازان بنام فرانسه بود و بادلاوران بسیاری دوئل کرده بود غلبه بر همچو شخص چالاک و ماهری کار ساده ای نبود خواهش میکنم جریان برخورد خود تا آنرا تعریف کنید یقیناً خیلی جالب است .

راجر با اعتماد کامل بخود میل نداشت از مهارت و نیرومندی اظهار نماید بنابراین بسادگی اذکر جنبه‌های فنی قناعت کرد و پیروزی خود را مرهون تصادف قلمداد نمود این طرز بیان عاری از خودنمایی حس احترام مخاطب را برانگیخت و بقیه راه را با صحبت‌های گرم و دوستانه پیمودند چون بخیا بان سنگ فرش جلو خان قصر رسیدند «دروئی» با تردید اظهار داشت :

- آقای دو بروک اجرای دستور علیاحضرت در باره شما دشوار است میل دارم شما را در انتخاب محل بازداشت آزاد و مخیر گذارم حسب معمول باید شما را بپاسدارخانه تحویل کنم که زندانی باشید اما اگر قول شرف بدهید که فرار نکنید حاضرم در آپارتمان خود اطاقی بختیار شما بگذارم .

راجر فکر کرد که در زندان گذشته از اینکه بدخواهد گذشت امید خلاص بسیار دور است و اگر فرار کند انجام مأموریت بکلی از بین میرود زیرا درهای طلائی قصر برای همیشه برویش بسته خواهد بود مهربانی این دو نفر که در طی راه ابراز داشتند جرئت و شهامتی بوی بخشیده و امیدوار شده بود که اگر ملکه اجازه دهد مطالب را بمرض برساند کامیاب خواهد شد بعد از این حسابها تعظیمی نموده و گفت:

- از کرامت شما سپاسگذارم از روی حقیقت قول شرف میدهم که از مهمان‌نوازی شما سوء استفاده نکنم کالسه که مقابل در قصر ایستاد و «گوتی» ملکه را در پیاده شدن کمک نمود و تا در مسکن اختصاصی بدرقه کرد دروئی راجر را بعمارت مرکزی قصر راهنمایی نمود و در خارج زاویه که منزلش بود داخل شدند کنت اطاق خواب کوچک آراسته‌ای که برای توقف وی در نظر گرفته بود نشان داد .

- امیدوارم در اینجا بشما خیلی بدنگذرد بزودی شام حاضر میشود اسب شما را بمهمانخانه میفرستم و دستور میدهم ائامیه شما را بیاورند راجر تنها ماند پشت پنجره بزرگ رفت منظره زیبای بیرون را تماشا میکرد و از آتیه خود بیمناک بود طولی نکشید پیشخدمت خبر داد شام حاضر است و راجر مجال بیشتری نیافت که درباره گرفتاری خود بیندیشد ساعتی بعد «دروئی» با چند تن از دوستانش وارد شدند بین این اشخاص که راجر با آنها معرفی میشد دیک دو بولیناک شوهر یکی از دوستان نزدیک و زیبای ملکه بود دید که سرپرستی کودکان خانواده سلطنتی بوی محول بود و دو تن دیگر که دو « بیرون و یارن » « دو بروئی » که قبلاً با راجر آشنائی داشتند او را شناختند بعضی دیگر را دیده بود و بعضی را اسماً میشناخت .

واردین همگی خوش هیكل و نیرومند بودند ماری انتوانت در اوقاتی که روزگار بهتری داشت این مردان را بملازمت برگزیده بود و اکنون صدیق‌ترین خدمتگذار وفادار بخانواده سلطنتی باقی مانده‌اند برخلاف بوقلمون صفتان که بدور انتخابات هجوم آورده‌اند .

صحبت بکلیات و اوضاع عمومی کشید و این فرصت مغتنمی بود برای راجر تا از نظریات نزدیکان شاه و ملکه آگاه شود و این پیش‌آمد مطلوب بکلی برخلاف انتظار بود این اشخاص نه تنها مرتجع نبودند بلکه مردمی روشن فکر و آزادی خواه میباشند

درومی زندگانی مصنوعی و بیروح درباری را با حرارت و صراحت انتقاد میکرد و با آهنگ محکمی اظهار داشت اگر بیاس و فاداری بملکه نبود آنرا این محیط فاسد را ترک میکردم. مجلس میگساری تا نیمه شب دوام داشت راجرا از پای درآمد بزم خود را به بستر رسانید و بخواب عمیقی فرود رفت صبح دیر وقتی چشم گشود باز سپاه وحشت و افکار سیاه ناشی از خشم ملکه بکلی پریشانش نمود اما ناگهان آخرین ملاقات نخست وزیر بریتانیا بخاطرش آمد.

پیت و ایربخانه ییلاقی دعوت نمود تا با فراغت دستورات خصوصی لازم را باو حالی کنند و تن از حامیان راجر سر جیمس هریس (Sir James Harris) که بعد بمقام لردی ارتقاء یافت و ملقب به مالزبوری (Malmesbury) گردید و دیگری مارکی دو کامارتن (Camarthen) وزیر امور خارجه وقت و بعد از مرگ پدر دوک دولیدز (Leeds) گشت پرداخت هزینه سفر و متفرقه مسافرتها راجر بدست او بود.

شخص دیگری معروف بسایه پیت موسوم به ویلیام دو کرنویل (William de Crenville) نیز حضور داشتند خوی تند لجاج و سردوی با خلق ملایم و روحیه شیرین و شاداب پارتین اختلاف و تباین زیادی داشت.

مستریت موضوع مأموریت راجرا از این دوستان نزدیک و محرم پوشیده نمیداشت بعد از صرف شام ابتدا وضع فرانسه و بعد کلیه اروپا مطرح شد عقیده حضار بر آن بود که حکومت استبدادی و دوره رشوه خواری فرانسه در شرف نابودی است ولی نمیتوانستند حدس بزنند که ناراحتیهای سیاسی کشور مزبور راه بانقلاب عمومی و قسر بانی شاه و ملکه باشد همانطور که یکصد و پنجاه سال پیش در انگلستان بروز کرد و به بهاء جان شارل اول پادشاه تمام شد اشراف فرانسه را فاسدتر از آن میدانستند که بتوانند مانند اعیان انگلستان بازرگانان و مردم را بر علیه شاه برانگیزند و برای تعادل بیک طرف متمایل گردند و مهم تر آنکه بودژیوازی که در سرنوشت مملکت تظاهر میکند طرفدار رژیم سلطنتی است و ممکن نیست بر علیه شاه دست بطرف اسلحه دراز کند طبقه کشاورزان هم نه اتحادیه محکمی دارند و نه رهبر شایسته ولایتی و جز شرکت در تظاهرات بخاطر نان قدرت و میل بکاری ندارند عقیده همگی بر این بود که منافع حیاتی بریتانیای کبیر هنوز هم مورد نظر و تهدید فرانسه است خاطره جنگهای هفت ساله در ذهن فرانسویان زنده بود با اینکه در این نبردها مغلوب شده و ناو گانش نابود گشته و دستش از کانادا و هندوستان برای ابد کوتاه شده باز هم با سرعت زیاد تجدید قوا میکند و روزهاییکه بریتانیا برای فرو نشاندن آتش استقلال طلبی و نهضت مردم مستعمراتش گرفتار بود از نزدیک خاک اصلی جزیره را دائماً تهدید میکرد در طی این جنگها نیمی از مستعمرات زر خیز انگلیس در هند شرقی بتصرف فرانسه در آمد و انگلیسها برای درهم شکستن محاصره جبل الطارق مجبور شدند ناو گانیکه در آبهای آمریکا گرفتار زد و خورد بود فراخوانند و دیگر نتوانستند به نیروهاییکه در آمریکا مبارزه میکردند آذوقه برسانند در نتیجه نیروی مدافع « بورتک توان » در ایالت کرنویل مجبور بتسلیم

گردید پس از مذاکره طولانی از خطرات تلخ گذشته پست اظهار نمود :

- راست است که جنگ گذشته برای ما خیلی گران تمام شد اما نباید فراموش کرد که خسارت فرانسه خیلی بیشتر بود و رشکستگی امروز دولت مزبور بر اثر کمکهای گزاف اقتصادی است که با انقلاب آمریکا نمودند راجر مؤدبانه گفت :

- بنده گمان میکنم آشفتگی اوضاع فرانسه از اسراف و زیاده‌رویهای لوئی چهاردهم است که برای ساختمان های زیاد و تجملات بیجا نمود و بعد هم بلهوسی‌ها و تذبذبات لوئی پانزدهم در بسیاری از قسمتها - گر نوبل بانکبر و متانت سری تکان داد و گفت :

- خیر آقای بروک اشتباه میکنید صحیح است که پادشاهان فرانسه هر يك بعد از دیگری قسمت عمده درآمد کشور را در راه عشرت طلبی و هوسرانی تلف کردند ولی باید توجه داشت باینکه وضع اقتصادی فرانسه بیست و پنجسال پیش موقع جلوس لوئی شانزده بسیار آبرومند بود .

پست اظهار نمود فرمایش آقای گر نوبل صحیح است اوضاع مالی فرانسه خوب بود همان کمکهای بیجای با آمریکا باعث ورشکستگی آنها شد و معلوم هم نیست چگونه خواهند توانست آنرا جبران کنند لوئی شانزدهم باینکه مرد ترسوئی است صادقانه برای تقلیل مخارج و تعدیل بودجه تقلا میکند تا اوضاع کشور بهبودی یابد مرخص کردن دو تیپ از گارد سلطنتی بهترین گواه و نشانه حسن نیت اوست .

و زیر خارجه با متانت اظهار داشت :

- کمک و پشتیبانی فرانسه با آمریکا نه تنها کشور مزبور را بوخامت کشید برای انگلستان هم خسارت بی پایانی ببار آورد و اکنون موقع آن رسیده که از پریشانی و گرفتاری آنها استفاده کنیم زیرا علی‌رغم هر تغییری که در روش اجتماعی خود بنمایند فقر عمومی یقیناً است که تادمت زمانی نمیگذارد قد علم کنند و قصد برابری با ما نمایند .

بارن مالزبوروی (Malmerbury) که بیشتر عمرش را بنماینده گی دولت بریتانیا در شهرهای مادرید، برلن و سن بطرز بوردک و لاهه گذرانده و بر اثر کاردانی و شخصیت توانسته بود بسیاری از نقشه‌های فرانسویان را بدون اطلاع قبلی دولت خود برهم زند این مرد معتقد بود که برای احراز قدرت جهانی انگلستان يك رقیب بیش ندارد و آن دولت فرانسه است که باید او را از دوستانش جدا نمود تا ضعیف شده و از پای درآید و نتواند از امنیت و فراغت خاطر برخوردار گردد .

هنگام سخنرانی مالزبوروی باعلاقه و دقت و اطمینان بمنطق خود راجر نکات را در ذهن خود زیرورو و بررسی میکرد .

- حضرتعالی نظریاتی رؤیایی و آرمانی ابراز میفرمائید تهی بودن خزانه چندان ارتباطی بسا حقایق ندارد اولاً جمعیت فرانسه دو برابر انگلستان است مردم باحرارتش پیوسته میکوشند و برای نیل به آرمان خویش یعنی تسلط بر هندوستان و کانادا و روزشماری میکنند مرخص کردن دو تیپ از تفنگچی‌های مخصوص گارد مخصوص هیچ دلیل و اشاره‌ای برای تمایل صلح‌جویی لوئی نیست هنوز بزرگترین ارتش اروپا را زیر اسلحه دارند با

هر يك لوئی که از گلوئی اشراف بیرون میآورد يك سر باز تجهیز می کند سزاوار نمیداند حتی وجهیکه ممکن است بتدارکات ارتش برسد بهای کردن بند بدهد و جوهی را که پدرش در راه مشوقهها بهدر میداده او بکار ساختمان بندر گاه عظیم شربورک میرساند پیداست که نقشه اش تسلط یافتن بدریای مانس و بنادر بریتانیا است .
حاضر م تمام دارائی خود را بگروی این شرط بگذارم که بعد از پایان هرج و مرج هر گونه حکومتی که در فرانسه بروی کار آید آنقدر نقدینه بدست بیآورد که برای برانداختن قدرت انگلیس کفایت نماید .
وزیر امور خارجه باخنده گفت :

– شما خطر را خیلی بزرگ و نزدیک میکنید در صورتیکه پیش بینی های شما مقرون بحقیقت باشد باید دانست که وضع انگلستان نسبت بچند سال قبل خیلی بهتر است مساعی شما در این راه مفید بوده و ما برای خطرات احتمالی کاملاً آماده تریم بعد از رفع اختلافات ما با فرانسه در سال ۱۷۸۳ و صلح باریس که آنهم تا اندازه ای بر اثر مهارت سیاسی و هوشیاری شما بود توانسته ایم موقعیت خود را حفظ کنیم در آن هنگام دوست متحدی نداشتیم لیکن امروز با عقد پیمان سه گانه اگر اجباراً جنگی با فرانسه پیش آید دولتهای پروس و هلند با ما همکاری خواهند کرد .

« مال مزبوری » کمی سر را بجلو خم کرد چشمان آبی رنگش برقی زد مشت را گره کرده روی میز کوبید .
– آقای این کافی نیست تا وقتیکه اتحاد خانوادگی پادشاهان اروپا برقرار است بریتانیا نمیتواند از خود مطمئن باشد .
پیت گفت :

– این نظر کاملاً صحیح است همگی شما میدانید که من با فرانسویان غرضی ندارم بلکه علاقمند هم میباشم و در عقد قرارداد بازرگانی دو سال پیش اظهار خوشوقتی نمودم و از آنجا که مواد آن تا کنون بخوبی اجرا شده امیدوارم با مرور زمان خصوصتهای دیرین بدست فراموشی سپرده شود و شماها میدانید که با دسته بندیهای نظامی تازه موافق نیستم مگر در صورت لزوم مبرم برای حفظ مملکت خیلی مشتاق بودم روابط بریتانیا با تمام کشورها دوستانه باشد ولی مادام که اتحادیه های خارجی بر علیه ما فعالیت میکنند این اشتیاق رؤیائی بیش نیست .

هدف این اتحادیه راه انداختن جنگ است بطوریکه آقای مال مزبوری اشاره کردند پیمان دوستی ما با پروس و هلند از نظر همکاری برای جلوگیری ارتش فرانسه است در صورتیکه قصد تجاوز داشته باشد اما با هرج و مرج داخلی فعلی کشور مزبور نباید از توسعه طلبی نگران بود تنها موضوع قابل ملاحظه اتحادیه خانوادگی بوربون یا اسپانیا است .

روابط با اسپانی از مدت ها قبل تیره بود و اکنون که آنهادر آبهای امریکای جنوبی پیش آمده اند امید بهبودی ضعیف تر شده اسپانیا تا بحال سخت کوشیده که درهای مستملکات زرخیز ماوراء بحار را بروی بازرگانان تمام ملل به بند دامایک ملت تاجر پیشه ای

که حرفه و مایه حیاتش تجارت است چگونه ممکن است آرام و ساکت به نشیند باید تصدیق نمود که ناگزیر بهر بهانه‌ای که شده باید جای پائی در آن قاره بدست آورد اسپانیا تا بحال محدودیت‌های رسمی و مشکلات بسیاری برای بازرگانی هند شرقی تولید نموده که ما آنها را بکلی ندیده گرفته‌ایم .

قاچاقچیان اسپانیولی اوضاع اقتصادی جزایر دوردست مارا بکلی مختل کرده‌اند و کشتیهای باسپانی ساحلی اسپانیا مکرر مزاحم ناوگان تجاری ما شده‌اند بروز اینگونه حوادث روزافزون و سکوت مامزید جسارت ایشان شده است .

پیوسته تذکاربهای ذننده از مادرید میرسد و حکمرانان جزایر از تعديات آنان شکایت دارند. وزیر امور خارجه ابروها را درهم کشیده و اظهار نمود :

- من از کلیه آنچه را که گفتید آگاهم و یک صندوق بزرگ از این نامه‌ها و شکایات در وزارتخانه موجود است با این وصف گمان ندارم اسپانیا سر جنگ داشته باشد .

- من چنین اظهاری ننمودم اما مثل معروف میگوید آخرین پر کاه است که شتر قوی را بزانو در می‌آورد .

- خیر اسپانیولیاها لاف میزنند مدتی است که ستاره اقتدار ایشان افول کرده هر آن روزیکه منابع عایدات امریکای جنوبی ایشان قطع شود صدای بوق ورشکستگی شان به عیوق خواهد رسید و اگر قصد ستیز نمایند نیروی دریائی ما با آسانی ارتباط ایشان را با قاره مزبور قطع و کارشانرا یکسره خواهد کرد .

بیت جواب داد :

- این مطلب صحیح است در صورتیکه اسپانی به تنهایی بمیدان بیاید اما مثل اینست که عالیجناب اتحاد خانوادگی را بحساب نمی‌آوردید در ۱۷۷۹ موقعیکه ما با فرانسویها گرم جنگ بودیم کلاروس سوم پادشاه اسپانی با احترام درخواست دربار فرانسه و اعتبار اتحاد خانوادگی اعلان جنگ داد از کجا معلوم است که جانشین وی تحریک نشده و بر علیه ما قیام نکنند و لوئی شانزدهم با وجود بی‌دغبتی مجبور بحفظ تعهدات خویش نشود ؟ جنگ یک عمل شیطانی و تأسف بار است بالینکه نسبت بجنگ با اسپانیا خوش بین هستم اما بیم آن می‌رود که اگر با فرانسه و اسپانی روبرو شویم دچار خطرات سختی خواهیم شد .

وزیر امور خارجه پاسخ داد :

- مبادرت اسپانیا بجنگ بعید بنظر می‌آید زیرا خیلی ضعیف شده بیم خطریرا که اشاره فرمودید نمی‌رود .

- اما در صورت مواجه با چنان وضعی میدانید که گرفتاری عظیمی بروز خواهد کرد ؟ نکته مهم اینست که ملکه فرانسه از خانواده هامبسمبورک است با تدبیر و اعمال نفوذ میتواند فرانسه و اطریش را کاملا بیکدیگر نزدیک نموده و در صورت بروز جنگ تمام برادران ماری انتوانات پیازی وی خواهند شتافت .

بیت در جواب گفت :

- فرمایش جناب لرد مالزبوری صحیح است در صورتیکه اسپانیا اتحادیه لعنتی

خانوادگی را برانگیزد آنوقت دورنمای خیالی که ایشان تشریح کردند بصورت هولناکی خواهد درآمد اما خوشبختانه فعلاً خطر مهمی وجود ندارد.

سپس نخست وزیر متوجه راجر شده گفت :

— آقای پروک آنچه را که می‌شنوید باید بخوبی بخاطر بسپارید ولی قبلاً تمام مطالب را بانظر دقیق بررسی نمایند منظور من اینست که بکوشید راهی بدربارفرانسه بیابید و قبل از هر امری از حقیقت روابط فرانسه و اسپانی اطلاعات دقیقی کسب کنید و اگر برای اخلال رابطه دو کشور فرصتی بدست آورید خودداری نکنید تا آنجا که می‌توانید برای تیره گی بین دو ملت جدیت نمایند البته انتظار نمی‌رود که شما شخصاً بتوانید دو خانواه فرانسه و اسپانیا را از هم دور کنید اما با سابقه زیادی که دارید امیدوارم بتوانید راههای عملی ومؤثری برای انجام مقصود پیشنهاد نمایید و آن خدمت شایانی است.

راجر آشب را بخانه یکی از دوستانش بنام « لرد دورن » رفت و در کتابخانه مدتی را بمطالعه و سابقه اتحاد خانوادگی گذراند رفیقی داشت که موقع راه رفتن قدری قوز میکرد و از اینجهت گوژپشتش مینامیدند چون اهل مطالعه و تحقیق بود میتوانست برای بدست آوردن مبداء و علت اتحاد خانواده گی براجر کمک نماید این اتحاد از سالهای پیش در ارتباط کشورهای اروپا تأثیر زیادی داشت.

کارلوس دوم پادشاه اسپانی که آخرین مرد خاندان کاستیل داراگون بود در سال ۱۷۰۰ سلطنت اسپانی را از طرف عمه بزرگش « آن داطریش » وارث برد این ملکه با اینکه نژاداً اسپانیولی بود بمناسبت خانوادگی بساین اسم مشهور گشت در نتیجه پیوند بالوئی سیزده تاج و تخت به فرزندش لوئی چهارده میرسید اما از آنجائیکه نه در فرانسه و نه در اسپانی زمینه برای وحدت این دو کشور فراهم نبود و اسپانیولیها جداً خواستار استقلال بودند وارث بلافصل فرانسه از رسیدن بسلطنت اسپانیا محروم ماند لوئی چهارده تدبیر نموده دوک دانزو و فرزند دوم خود را نامزد پادشاهی کشور مزبور نمود این انتخاب با مخالفت شدید بازمانه گان کارلوس که براطریش و باویر (Baviere) حکومت داشتند مواجه شد و منشأ جنگهای معروف جانشینی اسپانیا قرار گرفت سرانجام فرانسه غالب آمد و دوک دانزو بنام فیلیپ پنجم بر تخت سلطنت جلوس کرد از آن تاریخ يك شاخه از خانواده بوربون بر اسپانی حکومت میکرد و بعداً هم خویشاوندانشان بسلطنت پاره و ناپل رسیدند.

در سال ۱۷۳۳ اولین پیمان خانوادگی بنام سکوریال (Securial) امضاء گردید و در سال ۱۷۴۳ پیمانی در فونتن بلو منعقد شد بمنظور تحکیم روابط فرانسه و اسپانی و طرفین از خانواده استوارت مدعی بناحق تاج و تخت انگلستان پشتیبانی میکردند چون ایفای این تعهد مواجه با اشکالات گردید دوستی دو کشور مزبور سردی و دوری گرائید ولی با جلوس کارلوس سوم بتخت اسپانی و روش محبت آمیزی نسبت بفرانسویها برای سومین بار بافرانسه متحد شده و روابط محکم و گرمتری برقرار گردید.

آخرین پیمان خانوادگی در سال ۱۷۶۵ منعقد شد و اسپانی در جنگ بین فرانسه و انگلیس بطرفداری از فرانسه مداخله نمود و از این تاریخ یعنی ۱۷۲۹ آن پیمان هنوز کماکان بقوت و اعتبار خود باقی است .

یکی از شرایط آخرین عهدنامه دوستی و مودت اینست « هر دولتیکه بر علیه یکی از طرفین معاهده قیام کند دولت دیگر متجاوزا بچشم دشمن نگریسته و باوی ستیزه خواهد کرد » و نیز حفاظت دوک نشین های پارم و سیسیل را که تحت حکومت شاهزادگان بوربن میباشند تضمین کرده اند .

خاندان سلطنتی فرانسه بوسیله ماری انتوانت با خاندان هامبسبورگ منسوب شده و معزی الیها یکی از شانزده فرزند ماری ترزاست و ژرف دوم پادشاه اتریش گرانند دوک لئوپولد پادشاه تسکانی امپرکن و ملکه ناپل برادران و خواهران ماری انتوانت میباشند بنابراین راجر یقین داشت که لرد « مالزبوری » در بیان اهمیت خطر برای بریتانیا مبالغه نکرده است .

راجر مدتی باین افکار مشغول بود و یقین داشت راهی بدربار نخواهد یافت و اگر روزی آزاد شود برای کسب اطلاعات بهتر است در شهرهای بزرگ بگردد و با اشخاص متعین معارف نماید خود را با مطالعه سرگرم نمود تا وقت ظهر که « دوروی » بمنزل آمد راجر اظهار داشت .

- آقای کنت از مراحم عالی که کاملاً وسایل آسایش مرا فراهم آورده اید سپاسگذارم برای مزید اکرام مستدعیم موقع شرفیابی حضور ملکه استمزاجی بفرمائید وحشت و دلواپسی آزارم میدهد میترسم بالأخره کلام بدادگاه بکشد. کنت بساقدری تعجب پرسید:

- راجر چنین فکر میکنید؟ مگر فراموش کرده اید که ملکه وعده فرمود شخصاً در اجرای عدالت نظارت خواهد کرد؟

- بخاطر دارم اما فرمایش ملکه نمیرساند که برای اجرای عدالت تحویل داد گاهم ننمایند .

- ملکه مسلماً این موضوع را با اعلیحضرت که مقام عالی قضائی مخصوص ایشان است در میان خواهند گذاشت و در این صورت احتیاج بمداخله دادن دیگران نیست فرمان صادر میشود و پلیس آنرا اجرا میکند .

- آقای کنت اگر بمن اجازه دفاع داده نمی شود استدعا دارم توجهی بفرمائید که قبل از وقت علیاحضرت اجازه شرفیابی بدهند تا اقلاً آنچه را که دیشب شنیدید بعرض برسانم و کمکی بفرمایند .

- شوالیه عزیزم از این اظهار متأسفم تاکنون من و دوستانم برای جلب عطف و ملکه هر چه کوشش کرده ایم بجائی نرسیده نمیخواهم شما را مأیوس کنم ولی برای ملکه یقین حاصل شده که شما مرتکب جنایتی شده اید و ناگزیر طبق قوانین عادلانه بساید بمجازات برسید .

فصل چهارم

بانوی اسپانیولی

دورویی از راه مهربانی بر ابراج اجازه داده بود که در حوالی قصر گردش کند اما وی بقدری دستخوش افکار تیره شده بود که از این ملاطفت استفاده نمیکرد و از جای خود حرکت نمی نمود .

میاندیشید هر گاه اعترافیکه راجع بدوئل در حضور ملکه نموده بعرض شاه برسد متضمن خطر بزرگتری میشد صدور حکم اعدام بنظرش بعید میآمد اما زندان هولناک باستیل که برای بکام فروردن متهمین دهان گشوده خیلی نزدیک می نمود خوب میدانست تیره بختی که در آن سیاه چال افتد یکباره بدست فراموشی سپرده شده و رهائی از آن دخمه جز بامرگ خیال موهومی است.

اگر بسا مداخله سفیر که وظیفه مند حفظ اتباع انگلیس است در کشور بیگانه و مساعدت و ذری امور خارجه برسد گوی و منع تعقیب نسبت بقتل خاتمه می یافت تازه بامقررات شدید راجع بدوئل که نقض شده چه چاره ای میسر بود؟ البته آن قسمت خارج از حدود وظایف و صلاحیت سفیر بود .

هزاران فرضیات اندوه بار مغزش را خسته کرده بود بی اراده برای فرار از این کابوس از جا جست و بطرف باغچه فونتن بلو روان گشت صدای قهقه خنده و غوغای بانوانیکه در کنار استخر بزرگ ایستاده و برای ماهیها غذامیربختند و تفریح مینمودند توجه راجر راجلب نموده و چند گامی بجلو رفت بانوئی از جمعیت جدا شده و بطرف وی آمد از یک نگاه تند بآن گیسوان مشکی و ابروهای پهن سنپوریتار اشناخت و شرط احترام بجای آورد و مؤدب ایستاد بامید شنیدن خبر خوشی - در این اثناء یک کلوچکی در چند قدمی توجهش راجلب نمود راجر تا آنوقت چنین قیافه ای ندیده بود اما از شکل و لباسیکه از عکسهای بومیان امریکا در خاطر داشت حدس زد که کودک از نژاد سرخ پوست است .

- روز بخیر مسیود و بروک مثل اینست که شکل غلام بچه من موجب تعجب شما شده است بچه قشنگی است اینطور نیست؟

- بلی خیلی هم قشنگ است اولین بار است که یک سرخ پوست می بینم راستی عجب ملازم خوبی دارید .

- سایر خانمها غلام بچه سیاه نگاه میدارند من هم میل کرده‌ام سرخ پوستی داشته باشم .

- اما کنترل من امتیازاتی دارد این يك شاهزاده مکزیکي است بزبان اسپانیولی به پسرک دستور داد. راجر تعظیم کندوی هم بسبك انگلیسی دست دراز کرد و کنترل بعد از تأمل کمی دست کوچک قرمز رنگش را در دست راجر گذارد و جمله ای با اسپانیولی ادا کرد راجر روبه سنواریتا نمود و گفت: لطفاً بفرمائید چه میگوید ؟

- سنواریتا بالبخند ملیحی پاسخ داد :

- از چشمان آبی شما خیلی خوشش آمده و آرزو میکند جواهری باین رنگ نصیبش شود که روی کلاهش بنشاند .

- خواهش مندم بفرمائید چشمی جز چشم های سیاه قشنگ شما بسیاری چشمان او یافت نمیشود سنواریتا وقتی این جمله را برای پسرک ترجمه مینمود صورتش از شرم گلگون شده بود .

- چند دقیقه پیش از دورویی خواهش کرده بودم شما را نزد من هدایت کند این برخورد تصادفی موجب خوشوقتی گشت .

- چطور مگر خبر تازه ایست آیا علیاحضرت در تصمیمی که داشتند تغییری داده اند؟
- معذرت میخواهم از این بابت اطلاعی ندارم مقصودم از ملاقات شما شنیدن باقی داستان شیرین شما بود .

- خوشوقتم که سر گذشت من موجب رغبت و سرگرمی شماست هر چه میل دارید بفرمائید سپس گامی بجلو برداشت و بازو را بطرف سنواریتا پیش برد .
- خوبست قدزی قدم بز نیم و صحبت کنیم دست در دست یکدیگر نموده مشغول گردش شدند سنواریتا سکوت را شکست و اظهار داشت .

- علت علاقه من بشنیدن ماجرای شما باین جهت است که در اسپانی اینگونه حوادث رخ نمیدهد مخصوصاً برای نجیبزادگان. در آنجا اطفال تحت سر پرستی دقیق والدین هستند تا رسیدن بسن بلوغ آنوقت میتوانند زندگی مستقلی اختیار نمایند دختران بعد از ازدواج مطیع شوهر میباشند گمان میکنم در انگلستان از حیث آزادی جوانان با اسپانیا تفاوت بسیاری است چون از آداب و رسوم شما اطلاع ندارم لطفاً قدری توضیح بدهید و مرا روشن بفرمائید .

راجر قدری از تشکیلات مدارس عمومی و کیفیت زندگانی اشراف زادگان انگلستان و طرز تربیت و رسوم خانوادگی شرح داد و بعد از مستمری ناچیز بیکه از پدرش دریافت میدارد صحبت کرد سنواریتا باعلاقه و توجه خاصی گوش میکرد و پی در پی پرسشهایی میکرد وقتی از عایدات ناقابل او مطلع شد پرسید پس چرا تا کنون بخدمت دولت در نیامده اید تا درآمد بیشتری بدست بیاورید راجر برای اینکه بفهماند مرد بیکاره ای نیست پاسخ داد :

- من از اوان کودکی مشتاق مسافرت و سیر آفاق و انفس بوده‌ام و تا آنجا که استطاعتم اجازه داده دزراه این مقصود قدم برداشته‌ام و گاهی نیز بعنوان پیک وزارت امور خارجه بکشورهای بالتیک و روسیه سفر کرده‌ام و عشق دیدار آثار تاریخی است که مرا باین کشور آورده و اگر آزاد بودم محققاً حلالاً در کشور های دیگری مشغول سیاحت بودم .

در اینوقت با پارتمان مخصوص ملکه نزدیک شده بودند راجرنگاهی باطراف نمود و بانوده فراوان اظهارداشت .

- فکر میکنم علیا حضرت تصمیم تازه‌ای در باره من گرفته‌اند سنیوریتا با نوك انگلستان خیلی ملایم بیازوی راجر فشار آورد .

- شما نباید خیلی ناامید باشید یقیناً اگر تصورمیرفت کوچکترین قسمتی از اتهامات نسبت بشما قابل قبول بود من هرگز حاضر نبودم باشما هم کلام بشوم و میتوانم بچرمت سوگند یاد کنم که در دنیا زنی به نیک فطرتی و خوش قلبی مادام ماری انتوانت وجود ندارد مسلماً اگر فرصت رسیدگی بقضیه شما را بیابد نظر خاص وسخت گیری نخواهد داشت .

- امیدوارم نظر شما صحیح باشد اما شنیده‌ام چندتن از درباریان بامعظم لها صحبت نموده ولی جواب روشنی نشنیده‌اند .

- همین‌طور است که میگوئید امروز صبح حضور داشتم ولی ملکه خیلی گرفتار و مشغول بود زیرا قرارداد است فردا از فونتن بلو بورسای تشریف فرما شوند من هم خیلی کاردارم و با ابراز تأسف از شما خدا حافظی میکنم .

راجر تا آخرین پله عمارت ملکه بدرقه‌اش نمود و با ادای کلمات گرمی از یکدیگر دور شدند راجر بعمارت دورویی باز گشت رفقا در مجلس مهمانی دربار بودند وی تنها مانده و تا نیمه شب دستخوش افکار محنت‌بار بود به بستر که بهترین پناه گاه دردمندان است و خواب است که میتواند هر کس را از شکنجه کابوس برکنار نماید ولی خواب کجا بود هر چه از چه بر است و از راست بچپ غلطید بمقصود نرسید ناگاه در اطاق خواب ابراه بشدت کوبیدند و بعد صدای پائی از اطاق مجاور بگوشش رسید راجر گوشها را تیز کرد ضربه خشکی بدر اطاق خوابش نواختند و بلافاصله شخصی وارد شد راجر اورا این مهمانان شب قبل دیده بود و شناخت که فرمانده گارد سوئیس سلطنتی است با اسم « بازن‌وال »

- شوالیه متأسفم از اینکه برای اجرای امر علیا حضرت در این هنگام شما را ناراحت نمودم خواهشمندم بدون فوت وقت لباس بپوشید و بامن بیایید رنگ از صورت راجر پرید و یقین کرد چون ملکه وقت برای بردسی نداشته از روی عجله او را محکوم نموده‌اند و اینست که بزندانش میبرند و بزرگترین دلیل اینست که اگر ملکه میخواست عرایضش را اصفا کند بجای رئیس گارد سلطنتی دورویی را میفرستاد بآرامی برخاست در ضمن پوشیدن لباس بر آن شد که هر گونه پیش آمد سخت و ناگوار ابراه با شهامت و

بردباری تحمل کند وقتی وارد اطاق نشیمن شد دو نفر سرباز سوئیس دید که در حضور « بازن وال » بحال خبردار ایستاده اند از دیدن آنها دیگر هیچگونه امیدی باقی نماند ولی خود را نباخت تعظیمی نمود و میان قراولان ایستاد .

فرمان « بازن وال » قراولان با قدمهای منظم درغلام گردش قصر حرکت نمودند در این ساعت مجلس شب نشینی هم پایان یافته مهمانان از همان راهرو میگذشتند و از مشاهده راجر با آن وضع متأثر شده با چشم ترحم بوی مینگریستند و بعضی که با وی آشنائی داشتند سری خم کرده و احترام بجا میآوردند .

در خارج عمارت کالسگه دواسبه ایستاده بود « بازن وال » بدنبال راجر سوار شد . يك قراول در کنار راننده نشست و یکی هم بروی رکاب ایستاد و کالسگه براه افتاد .

- آقای بازن اجازه میفرمایند از مقصدیکه در پیش است سؤال کنم .

- خیلی متأسفم که بر حسب وظیفه از صحبت با شما معذورم .

راجر در بحریأس فرو رفت و جای تردید نبود که بپاریس میروند زیرا زندان نجیبزادگان همان چاه جهنمی یعنی باستیل شصت کیلومتر فاصله است و پیش از طلوع آفتاب میرسند معلوم شد وعده وقول دروئی پایه و مأخذی نداشته است فکر کرد در چاپارخانه از تاریکی شب استفاده نموده و موقع تعویض اسبها فرار کند با این قراولان مراقب و مجرب و مهارتیکه در تیراندازی دارند قصد بیجا و بیجانانه ایست و محققاً هدف تیر خواهد شد .

صدای يك نواخت سم اسبها و حرکت خفیف و موزون خواب آور کالسگه زفته رفته اورا بچرت انداخت و نزدیک بود بخواب ژرفی فرورود که ناگهان کالسگه ایستاد و راجر چشم باز کرد و باور نمیکرد که بیجا پارخانه رسیده باشند زیرا از زمان حرکت آنقدرها نگذشته بود بازنوال پیاده شد و از راجر خواهش نمود باوی برود راجر اطاعت نمود و در حیرت بود که علامتی از اصطبل و چاپارخانه دیده نمی شود و اثری برای تعویض اسبهای کالسگه که در کنار خیابان مشجر توقف نموده بچشم نمیخورد با کمال تعجب در روشنائی مهتاب سواد قسمت جنوبی کناخ فونتن بلورا مشاهده نمود با خاطر پریشان و چشمان خواب آلود متوجه شد که تمام حرکت ایشان طوافی در حوالی قصر بوده . در یکطرف خیابان بین درختها راهی بود وزن نقابداری در مدخل آن منتظر است بازن وال بوی تعظیم نمود و براجر گفت .

- از سپردن شما باین بانو مأموریت من انجام یافت شب بخیر، راجر تعظیمی نمود و ایستاد و خانم نقابدار بازویش را گرفت و با آهنگ ملیحی گفت :

- خیلی دیر رسیدید خواهشمندم تندتر بیایید .

راجر صاحب صدا را که همان سنیوریتا بود شناخت در ضمن عبور از پیچ و خمهای محصور از بوته ها و پیچک فکر میکرد شاید سنیوریتا برای رهایی وی تدبیری اندیشیده اما مداخله رئیس گارد سلطنتی در این قسمت بعید مینماید و تصور همدستی وی در چنین محلی ممکن نیست - پیش از اینکه مجال فرضیات دیگری داشته باشد بفضای بازی رسیدند

در وسط آن عمارت کوچکی قرار داشت و از شکاف و لای پرده‌های ضخیم نور ضعیفی هویدا بود از زبله‌ها بالا رفتند سنیور بتا کمی تأمل نمود و ضربه آهسته‌ای بدر نواخت و هر دو داخل اطاق شدند .

راجر که مدتی در تاریکی مانده بود خوب نمیدید و نمی‌توانست تشخیص بدهد بعد از لحظه‌ای متوجه شد که ملکه در چند قدمی ایستاده است و روی میز کوچکی در گوشه اطاق شمشیر خود را دید شرط ادب و احترام بجای آورد ملکه شمشیر را برگرفت و در حالیکه راجر غرق در حیرت و وحشت بود چنین گفت من همیشه با جنگ تن‌به‌تن مخالف بوده‌ام زیرا برای تسویه حساب اشخاص وسیله نامناسبی است اما بر من محقق شده که در آن دوئل شما غرض و نظر خاصی نداشته‌اید و صرفاً بتحریر يك احساسات پاك به شمشیر بازی و فداکاری متوسل شده‌اید .

- مادام ... مادام ... من ...

پیش آمد غیر منتظره راجر را چنان حیرت زده کرده بود که نتوانست کلمه‌ای ادا کند ملکه بسخنان خود ادامه داد .

- همان روز که دستور توقیف شما را دادم برونده را از پاریس خواستم امروز رسید و مطالعه نمودم و دانستم اقدام شما از راه جوانمردی بوده غرض شخصی و منظور خاصی در بین نبوده در اینصورت مستحق مجازاتی نیستید .

ملکه ساکت شد راجر شمشیر را گرفت و زیر لب گفت:

- همیشه آرزومند خدمتگذاری و جانبازی در راه علیا حضرت بودم و اکنون که مشمول مراسم ملوکانه شده‌ام بیش از پیش سپاسگذار و آماده فداکاری می‌باشم .

- آیا این اظهارات از صمیم قلب و از روی حقیقت است یا تقلید تعارفات بی مغز و تملقات درباریان چابلوس و دورواست که دائماً بگوشم میرسد ؟

فکر میکنم از آنچه نسبت بشما نمودم باید يك نفر بردشمنان خود افزوده‌ام آیا چنین نیست ؟

- خیر قربان مجال است در صف بدخواهان علیا حضرت در آیم برای امتحان استدعا دارم اردشواری رجوع بفرمائید تا در صورت ضرورت با بندل جان در انجامش بکوشم جان ناقابل ترین قربانی است در راه خدمت به علیا حضرت .

تبسم نامحسوسی بر لبان ملکه ظاهر شد .

- می‌بینم این سخنان از احساسات قلب پاکی ترشح میکنند و باستظهار این انگیزه خدمتی بشما محول میدارم .

- برای اصفای امر مبارک سراپا گوش بفرمانم .

ملکه بعد از تأمل مختصری فرمود :

- امروز بعد از ظهر سنیور بتا داراندارا مأمور کردم باشما صحبت کند تا از روحیه و افکار شما اطلاعات کاملی بدست آورد معلوم شد شما سیاحت و مسافرت علاقه زیادی دارید و تا ششماه دیگر هم پای بند بشغلی نیستید آیا همینطور است ؟

- بیان حقیقت است قربان .

- سنیوریتا شرح دوران کودکی و زندگی شما را که در انگلستان نقل کرده بودید بازگو نمود نوشته «ویکت ادرنی» نیز آن اظهارات را تأیید نموده وبعلاوه اشاره باصالت شما نموده است و من در این موقع حساس نیازمند بخدمتگذاری و صمیمیت چنین شخصی میباشم .

این اظهارات برای راجر بقدری غیرمنتظره بود که نمی توانست باسانی قبول کند با این تفصیل خود را نباخت و باشهامت عرض کرد .

- نمیتوان قبول داشت که علیا حضرت مردان فداکاری در اختیار ندارید معذک اگر يك خدمتگذار از جان گذشته دیگری لازم باشد ایسن افتخار را در باره فدوی میذول فرمایند .

- از صراحت لهجه شما خوشوقتم بیان شما مقرون بحقیقت است اما توضیحی لازم است البته مردان رشید و معتمد در اطراف من هستند که در راه خدمت بمن از بذل جان دریغ نسدارند اما آنها را همه می شناسند اکنون کسی را می خواهم که ناشناس باشد .

راجر بفرست پی بمقصود ملکه برد و موضوع نامه کم کم بخاطرش آمد ملکه همان پاکتی را که دو روز قبل راجر از چنگ دوروبك در آورده بود از کشوی میز بیرون آورد و گفت :

این پاکت رامی شناسید بواسطه اطمینانیکه از شما حاصل شد این را بشما میسپارم و میخواهم بآنچه میگویم بدقت گوش کنید زیرا لازم است اذاهمیت این مکتوب و خطری که برای من و احتمالا برای شما دارد مستحضر باشید شما از وضع پریشان و گرفتاریهای فرانسه بخوبی آگاه می باشید مردم مرا باعث بدبختی و ناکامی خود می دانند انکار ندارم که در ابتدای زندگی تا اندازه ای لالایی و مصرف بوده ام اما هیچوقت زبان کسی را نخواسته ظلم و ستمی روانداشته ام و در سالهای اخیر برای حسن جریان امور و صرفه جوئی با اعلیحضرت همکاری نموده در طرح نقشه ها برای بهبود کشور و آسایش مردم مساعی بسیار بکار برده ام اما از آنجا که مردم از این اقدامات بیخبرند از من تفر دارند و مرا (زنك اطریشی) میخوانند عجب آنست که دسته ای از اشراف بیش از مردم عادی از من بدشان می آید و کینه توزی می نمایند و در راه نابودی من بوسایل پست متشبث میشوند مثلا در داخل عبارات دربار جاسوسانی گماشته اند تا از جزئیات رفتار و صحبت های من آگاه شوند در حین ادای این کلمات چند قطره اشک از گوشه های چشمان آبی رنگش چون مروارید غلطید و باعجله آنها را با گوشه دستمال حریرش سترد - از این جهت است که میخواهم این نامه را توسط غیر از خدمتگذاران سرشناس خود بفرستم که از تعقیب دشمنان محفوظ بماند دوشس هوروز (Huruge) آن روبك روباه صفت را معرفی نمود بعد دانستم که مارکی نیز از دشمنان است و از خدمت با ارزش شما ممنونم .

- سپاسگذارم من ب-وظیفه وجدانی که باید نسبت بهر بانوئی انجام دهم رفتار نمودم .

- خوب حسن تصادفی بود بزنی که می خواستید خدمت کنید من بومد اینکه بمسیو «بازن وال» دستور دادم شمارا با قراولان و با آن طرز از قصر خارج کنند می خواستم چنان وانمود شود که شمارا بزندان می برند و اکنون همه شما را در باستیل می دانند .

نامه را از دست ملکه برگرفت و ملاحظه نمود که هیچ نام و نشانی در پشت پاکت نیست .

- گیرنده کی است ؟ بچه شخصی باید تحویل نمود ؟

- بیرادر کوچکم حکمران توسکان بطوریکه خبر رسیده برادر بزرگم اعلیحضرت امپراطور اطیش سخت بیمار است و نمی تواند کمکی بمن بنماید اما برادر کوچکم گراند دوک لثوپولد حکمران توسکان همیشه نسبت بمن علاقمند و با محبت بوده و از اوضاع بحرانی فرانسه نگران است اخیرا پرسشهایی نموده و منتظر توضیحات من است شما در حفظ این مراسله باید خیلی مراقب باشید بدست کسی نیفتد و فاش شدن مندرجاتش خطرناک است .

- استدعادم خاطران مطمئن باشد در اسرع وقت بدست گراند دوک می رسانم . ملکه تحت تأثیر درآمد آهی کشید و قطرات اشکی در گوشه چشمهایش برق زد انگشت الماس گرانبهائی را که بانگشت داشت بیرون آورد و گفت :

- اینرا باخود نگاهدارید اگر ضرورتی بیش آمد بفروشید و باباهای آن هزینه سفر را بر گذار کنید والا بیاد گذارن شوربختی باخود همراه داشته باشید .

راجرانگشتر را برگرفت و با کمال ادب دست ملکه را که بسویش دراز کرده بود بوسید موقهیکه میخواست از در بگذرد ملکه صدا کرد ایزابلی عزیز خواهش میکنم شوالیه راهمراهی کنید و بکالسکه برسانید سنیوریتا در بیرون اطاق منتظر بود در را گشود و تا پائین پلهها راجرا هدایت کرد و در نور ضعیف مهتاب بطرف کالسکه روان شدند .

- مسیو آیا مأموریتی که علیاحضرت محول کردند قبول نمودید .

- با کمال اشتیاق گمان میکنم ارجاع این خدمت بر اثر راهنمایی و محبت شما بوده است .

- علیاحضرت در جستجوی قاصد مطمئنی بودند که دشمنان اورا شناسند خوشبختانه شما بطر مآمید بعرض رساندم و مورد قبول واقع شد .

در این موقع مقابل یکدیگر قرار گرفته بودند راجر در روشنائی مهتاب ازنزدیک درست چهره سنیوریتا را دید و متوجه یک زیبایی مخصوصی شد و با صدای ملایم اظهار داشت :
- بمحض انجام مأموریت بورسای میآیم بامید دیدار شما آیا امیدی هست که کار این آشنائی بدوستی بکشد ؟

- خیر متأسفم که چنین انتظاری بعمل نخواهد آمد و دوستی ما بهمین جا ختم میشود زیرا فردا بورسای میروم و من هم برای پیوستن پیدر و مادرم پاریس را ترك میکنم در اینصورت امید تجدید دیدار نمی رود .

این دو موجود یقین داشتند که دوری ایشان ابدی است غافل از اینکه تقدیر سرنوشت دیگری طرح نموده و بار دیگر بهم میرسند و از صحبت یکدیگر برخوردار میشوند و ماری انتوانت نیز غافل از نیرنگهای فلك و آزار این گوژپشت مینا رنگ گمان میکرد مدتها در کنار شوهر مهربان تاجدار و بسرپرستی جگر گوشه‌های نازپرورش بسر خواهد برد در صورتیکه خورشید آفتابش چند روزی بیش در کاخ‌های مجلل فونتین بلو نخواهد درخشید و بسرگذشتی گرفتار خواهد شد که مردم حساس و بی‌نظر قرن‌ها آن را با اندوه فراوان میخوانند و اشکهای بسیار برای آن قربانی انقلاب ننگین میریزند. جهان‌نا چه بد عهد و بد گوهری .

فصل پنجم

کشیش بی ارزش

کالسکه براه افتاد و دریای افکار گوناگون راجر بازبجوش و خروش درآمد نجات غیرمنتظره. باز یافتن آزادی پر ارزش و بالاتر از همه مأموریت مهمی که بوی محول شده و حسابها و مطالب بسیاری دیگر غرق در بحر تفکرش نموده بود که ناگاه صدای کالسکه چی بخودش آورد.

- آقامیل دارند بکجا بروند ؟

- میتوانید مرا بیارید ؟

- البته جناب آقا - این را گفت و با تازیانه صدای ترقه‌ای در آورد و با سهانیهیب کرد نوبت بافکار و اندیشه های تازه ای رسیده باید بوظیفه اصلی یعنی مأموریتی که از طرف مستربیت رجوع شده پرداخت لازم است گذارش مفصل و مبسوطی از رقابتها و کشمکشهاییکه بین درباریان فرانسه در جریان بروز کرده جمع آوری کرد و نظریات خود را ضمیمه نمود و برای نخست وزیر فرستد هنگام شرفیابی بحضور ملکه چنان تحت تأثیر درآمد بود که این قسمت را بکلی فراموش کرده بود اینک جمع نمودن وظیفه و این مأموریت باهم کار بسیار دشواری است بنا بقیده ملکه دوک دورلثان در رأس دشمنان و سر کرده مخالفین قراردادش بهر وسیله دست میانداخت و تقلامیکرد تا بتواند مدرك و بهانه ای برای افنای ملکه بدست آورد بر اثر پی جوری از ارسال مکتوب توسط روبک آگاهی یافته و در کمین است که با هر کوششی شده نامه را بدست بیاورد و این تصمیم برای راجر خطرناک بود باید تمام هوش و فراست خود را برای پیش بینی حمله های دشمن بکار ببرد .

اگر آزاد بود نیازی نداشت بیارید اما برای ادای وظیفه در مقابل بیت بایستی چند روزی برای انجام کار خود مخفیانه در آنجا بماند در حوالی پارسیس در مهمانخانه متوسطی منزل نمود برای رفع خستگی خود را به بستر افکند و تا نزدیک ظهر بخواب عمیقی فرود رفت پیش از برخاستن دست بزیر پایش برد و نامه ملکه را که در آنجا پنهان کرده بود بیرون آورد اینک یک جاسوسی است که جز انجام مأموریت هیچ فکر دیگری در سر ندارد البته مندرجات این مراسله خیلی مهم و پر ارزش است اما با اعتمادی که

ملکه بوی نموده گشودن آن چه صورتی دارد مدتی پاکت را بین انگشتان خود میچرخاند وزیر ورو میگرد واز باز نمودنش نفرت داشت و دوامر وظیفه وجدانی و مأموریتی در مغزش مبارزه میکردند سرانجام حس وطن دوستی و وظیفه شناسی غلبه کرد از تخت خواب پیاپی جست چاقوی ظریفی از جیب بیرون آورد وشمعی را که نزدیکش بود روشن کرد در شعله آن تیغه را گرم نمود و با مهارت و آرامی یکی از مهرهای پاکت را برداشت و با تکرار این عمل در ظرف بیست دقیقه هر سه مهر را سلامت وبدون هیچ نقصی پامین آورد بعد از باز شدن پاکت بیش از بیست برگ کاغذ جوف را بیرون کشید و با نظر اول تشخیص داد که بارمز مخصوص نوشته شده و این امر هم برخلاف انتظار نبود زیرا در آن ایام کلیه اعضاء خانواده های سلطنتی بسا رمز مکاتبه مینمودند راجر میدانست کشف این رمز برای مستر پیت سهل است برگهای کاغذ را در پاکت گذارد و پاکت را در جیب بغل نهاد لباس پوشید صبحانه صرف کرد و بعد بطرف مرکز شهر روان شد بساحل شمالی رودسن که رسید بطرف چپ برگشت وارد باغ قصر تولیدی گردید در آنجا یازده برگ سبز و یک شاخه چوب از درخت جدا کرد در پاکتی گذارد از باغستان گذشت وارد خیابان سنت هونره شد چند گامی نرفته بود که با یک دسته مردمی که در حدود سی نفر بودند برخوردی با لباس مرتب و قیافه ای شبیه بروبا آنها را رهبری میکرد شعار میداد و مردم را بهم راهی با خود دعوت میکرد در اکثر شهرها انتخابات خاتمه یافته بود و پارسی ها نیز فعالیت میکردند بعد از عبور جمعیت راجر وارد یک آزمایشگاهی گشت و سراغ مسیو « ابرت » را گرفت بعد از آمدن صاحب مغازه راجر پاکت حاوی چوب و برگ را باوسپرد و سفارش کرد .

- خواهشمندم پاکت را بشخصیکه میدانید برسانید .

بعد بدرشکه ای نشست و دستور داد به پاسی برود و مقابل اولین مغازه نوشت افزار فروشی ایستاد و مقداری لوازم التحریر خریداری نمود و بسمت قریه پاسی رفت جلوی خانه کوچکی پیاده شد و بدرشکه چپ سپرد منتظر بایستد وارد عمارت شده باطاق انتظار رفت تا آبه پریگوردا ملاقات نماید این اسقف امروز اوتن (Avton) بعدها دارای القاب و عناوین مختلف و مهمی میگردد .

دوک دوبنوانت پرنس تالیران و بالاخره صدراعظم مقتدر و یکی از توطئه گران بر علیه ناپلئون بناپارت لحظه ای گذشت تالیران وارد اطاق شد راجر شرط ادب بجا آورد و اظهار داشت .

- امیدوارم فراموش نفرموده اید ؟

- چگونه ممکن است دوستان عزیز را فراموش نمود .

بعد از ادای این جمله لنگ لنگان خود را بصندلی رساند و بر اجرهم اشاره نمود به نشیند .

- خوب بگو به بنم اینجا چه میکنی ؟ مدتی در فرانسه میباشی یا تازه از

انگلستان میآئی ؟

- امروز صبح از زندان باستیل مرخص شدم .
- هاها چه کرده بودی که اعلیحضرت وادار بدین طرز پذیرائی توشدند ؟
- تازه نبود بعلت همان قضیه دکلیوس تصور میکردم مرورزمان آن را از خاطرها برده است برای تفریح فونتین بلورفتم با درباریانی برخورددم که مرا شناختند دستگیرم نموده ودچار زندان شدم .

- مدت زیادی در زندان بودی ؟

- خیر وقتی وارد محبس شدم یقین داشتم بقیه عمر را در آنجا خواهم ماند بسیار بدگذشت مثل این بود که میخواستند زهره چشمی ازمن بگیرند اما صبح روزبعد بعداز صرف صبحانه مرخصم کردند .

- از مساعدت بخت که باین زودی نجات یافتید خرسندم قبل از حصول اطمینان کامل بازگشت بفرانسه دور از احتیاط بوده است باید بدانید که مأمورین پلیس حافظه توانائی دارند وخیلی مرافب میباشند .

- پلیس باز داشتم نمود دست ملکه در کار بود درباریها اشخاص نجیبی میباشند راستی شب سخت و هولناکی گذشت زیرا رهائی از آن دخمه تاریک و کشنده را امید نداشتم .

تالیران با تلخی وتندی گفت :

- آه پس گرفتار این زن بدجنس شده بودی .

- راجر از تیره گی روابط ملکه وتالیران مطلع بود و بخاطر آورد که دو روز قبل ملکه آبه پریگور را کشیش زشت خو و بدجنسی مینامید راجر بنا لبخند شیطننت آمیزی گفت :

- بخاطر دارم که ملکه برای ارتقاء شما بمقام کاردینالی مخالفت مینمود ولی گمان میکنم اکنون که برتبه اسقفی نائل شده اید گذشته را فراموش نموده و نسبت بملکه کینه ای در دل ندارید .

- چه بمن داده اند ؟ کدام مقام اسقفی ؟ شاه و ملکه فقط از روی اجبار وصیت پدرم را مجری داشتند امروز سی وچهار سال از سن من میگردد و از ده سال پیش استحقاق ارتقاء داشتم شاه میتواند مرا اسقف اعظم بورژ (Bourge) بنماید امانکرد و درآمد ناچیز مرا کافی میدانست .

- میل دارید جامی شراب بنوشیم ؟

راجر تشکر نمود وباسخ داد

- جای تأسف است که اعلیحضرتین شما را از مزایای دنیوی و اخروی محروم داشته اند .

این جمله اشاره ماهارانه ای بود برفتار مفتضح تالیران که تمام پارسیها از آن آگاه بودند وشاه نیز باتوجه بافکار ونفرت عمومی از ترفیع وی خودداری کرده بود .
- دوست من اموردنیا وعقبی خیلی متفاوت است وآمیختن این دوبایکدیگر انکار

حقایق است من هم مانند هزاران کشیش دیگر برخلاف میل و عقیده بخدمت کلیسا و در سلك روحانیان درآمده‌ام در انجیل مسطور است «زن برای التذاد و تمتع مرد آفریده شده است» پس محرومیت ما از این موهبت طبیعی و آسمانی مخالفت صریح با خواست پروردگار مهربانست سلب حق ازدواج از کشیشان مسیحی بمنزله دادن پروانه اعمال غریزی و بهیمی است به بینم تازه کجای این عمل زشت است؟ سالیان دراز است که پادشاهان فرانسه از این رفتار روحانیان آگاهی داشتند و با دیده اغماض نگریسته‌اند واقماً جای تأسف است که مردم توفیق مرا در بهره‌جویی از این نعمت الهی حربه و بهانه‌ای برای مخالفت قرار داده‌اند.

از طرف دیگر در انجام وظایف بقدری حسن تدبیر بکاربرده‌ام که تمام مقامات کلیسایی فریفته‌شده و موقع تقاضای ارتقاء همگی از من پشتیبانی نموده و صحبت‌های عاشقانه و روابط خصوصی مرا یکسره بدست فراموشی سپرده‌اند.

- شاید هم شما را نمونه تقوی و سرمشق پرهیزکاری بدانند.

- نه باین شوری هم نبود فعلاً بنمایندگی مجلس انتخاب شده‌ام و بمقام اسقفی و پوشیدن جبه‌هیچ‌علاقه و رغبتی ندارم.

- بشارت انتخاب شما را در روزنامه دیدم و بشما تبریک میگویم.

- خیلی ممنونم انتخاب من حتمی بود زیرا موقع انتخابات خوان نعمت را گسترده بودم و چنان غذاهای مأكولی بخورد روحانیان میدادم که هیچ سابقه نداشت شیوه‌ها بکاربردم تادل‌های زنان زشت و زیبا را بدست آوردم و بمحض خاتمه انتخابات قلم فراموشی بروی همگی کشیدم و از تون یعنی حوزه انتخابی شبانه بیاریس عزیمت نمودم.

راجر از صحبت انتخابات استفاده نموده و برسید؟

- چرا تاریخ تشکیل مجلس را آنقدر بتأخیر انداخته‌اند که اشخاص بسیاری از افتتاح مشكوك و بلکه مأیوسند؟

- این تأخیر از روی اجبار بوده شما انگلیسها نمیتوانید باهمیت و نکات تشکیل مجلس فرانسه پی‌بیرید اشکالات بسیاری در کار بوده و هست در تاریخ فرانسه اولین بار است که انتخابات عمومی صورت میگیرد سابقاً نمایندگان انتصابی بودند نه انتخابی از طرف ملت اما با بحران و اوضاع کنونی جز انتخابات عمومی چاره‌ای نبود ملاحظه میکنید که ما باید همه چیز را از پایه و بنیاد شروع کنیم بهمین دلیل سال گذشته چندین ماه برای یافتن راهی جهت حل معضلات بامسیونکر مذاکره نمودم.

- عقیده جنابعالی نسبت بامسیونکر چیست.

- بانکدار خوب و سیاستمدار بدی است از هیچکس دیگری برنمیآمد که اوضاع آشفته دارایی را پیش از پایان انتخابات باین خوبی روبراه و مرتب کند اما از جهات دیگر دارای آن وسعت نظریکه لازمه يك سیاستمدار میباشد نیست تمایلش بآزادیخواهی از روی احساسات است نه مبنی بر ادراك صحیح و آشنا به نیازمندیهای افراد نیست یکسال پیش امید زیادی باو داشتم اما در حین عمل بتدریج معلوم گشت که چندان لیاقت و شایستگی ندارد و تصور میکنم فعلاً هم پاره‌ای از کارهایش بدومضر است.

- از فرمایشات سرکار همچو معلوم است که دارای استعدادی نیست که بتواند مجلس را تحت نفوذ خود درآورد .

- خیر خیر و چون شاه و ملکه باو اعتماد ندارند خیلی بعید بنظر میرسد که بتواند خدمتی انجام دهد ولی مردم نسبت بوی علاقه فراوانی دارند اومیتواند از این محبوبیت استفاده نموده و ملت را بهرکاری وادارد .

- در اینصورت تاشاه هیئت دولت راتغییر ندهد کسی در پی آن نیست که برای در دست گرفتن قدرت مجلس قدمی بردارد و نمایندگان آزادی عمل نخواهند داشت بنظر شما در بین نمایندگان کسی هست که لیاقت رهبری دارد و میتواند سایرین را اداره نماید؟

- پیش بینی این امر فعلاً ممکن نیست مثل اینست بآنچه گفتم توجهی ننمودید در تاریخ فرانسه اولین بار است که انتخابات عمومی باین صورت در آمده شماره شرکت کنندگان و رأی دهندگان بیش از شش میلیون نبوده فقرا که مالیات نمیدهند تا حق رأی داشته باشند و انتخاب مستقیم نبوده یعنی رأی دهندگان مستقیماً نمایندگان خود را برنگزیده اند بلکه منتخبین در حوزه های محلی گرد آمده و نمایندگان که بمجلس میروند از بین خود تعیین نموده اند بطور کلی انتخابات مطلوب نبوده و هر شهری بطرز مخصوصی عمل کرده است .

پس چه جای تعجب است اگر با این هرج و مرج اشخاص متضاد و شاید نامناسب بمجلس راه بیابند .

- گمان میکنم مقصود شما مجلس عوام است پس تکلیف دو مجلس اعیان و روحانیان چه خواهد بود ؟

قطعاً در این دو مجلس اشخاص شایسته و توانمندی شرکت خواهند نمود تصور میفرمائید بین آنها پیشوای شایسته ای برای رهبری ملت یافت شود ؟

- مجلس عمومی یعنی مجموع هر سه مجلس وضع آشفته ای خواهد داشت در تمام کشور فرانسه یکصد و پنجاه هزار نفر روحانی و همین عددهم اشراف است ولی از این عدده زیاد فقط سیصد تن نماینده تعیین شده در انتخابات روحانیان اکثر اشخاص سرشناس و برجسته را رد کرده اند و منتخبین کسانی میباشند که ازده خود قدم بیرون نگذاشته اند و طبقه اعیان نیز تمایزی نداشته اند بسیاری از خرده مالکین میباشند که تمام ثروتشان عبارت از چند هکتار زمین و یک علامت (آرم) خانوادگی است و از طبقه اعیانیکه در امور قضائی وارد بوده که میتوانستند مطلبی درك کنند و سخنی بگویند اصلاً انتخاب نشده اند مهم تر از همه اینکه هیچك از دو مجلس دیگر نمیتواند مجلس عوام را تحت اختیار درآورد من اگر بجای شاه بودم و لو با قوه قهریه هم بود شماره نمایندگان هر سه مجلس را مساوی میکردم امالوئی حقیقت باردیگر بخواسته های مردم تسلیم شده قبول نموده عدده نمایندگان مجلس عوام مساوی بسا شماره نمایندگان دو مجلس دیگر باشد بدیهی است روحانیان فقیر و اعیان بی بضاعت ناچار از نمایندگان عامه پشتیبانی خواهند کرد و باصراحت و اطمینان میگویم که از همان روزهای اول گشایش مجلس طرفداران رژیم سلطنتی محکوم بشکست خواهد شد .

- اما من تصور میکردم هر يك از سه مجلس جداگانه تشکیل جلسه میدهند در آنصورت بازهم شماره دو بر يك میشوند .

- فعلا اینطور است امامعلوم نیست فردا چه صورتی خواهد داشت ؟
صحبت این دو نفر راجع بمسائل روز بدر از ا کشید راجر با فرست کامل آنچه را که میخواست بدست آورد و در پایان اظهار داشت .
- چون باید از پاریس بروم اجازه مرخصی میطلبم .

- عجب چرامیخواهید باین زودی بروید خیلی مایل بودم بعد از غیبت طولانی مدت بیشتری باهم می نشستیم و از صحبتهای شما بهره مند میشدم کاش تا گشایش مجلس اینجا بودید خیلی تماشائی خواهد بود و موقعیتی هم بدست میآمد تا شما را بنمایند گانیکه با من سابقه دوستی دارند معرفی میکردم .

- از مراحم عالی سپاسگذارم اما متأسفانه نمیتوانم نفرت ملکه از جنگ تن به تن مرا به قلعه باستیل انداخت و بعد هم امر کرده اند که در ظرف چهل و هشت ساعت از پاریس خارج شوم .

- عجب ستم بچگونه ای حالا عازم کجا هستید ؟

- برای دیدن محللهای تازه عازم جنوب فرانسه و سواحل دریای مدیترانه میباشم
- البته خوبست چند هفته از پای تخت دور باشید اما این اوامر هم چندان مهم نیست قدرت سلطنت آنقدر ضعیف شده که نباید از این تهدیدات هراسی داشت .
بعد از افتتاح مجلس در برابر برای جلب رضایت و خوشنودی نمایندگان رویه ملایمی پیش خواهد گرفت و از تصمیمات سخت خودداری میکند .

- همچو معلوم است که شما بگشایش مجلس و دوامش اطمینان کامل دارید و شاه بعد از چند جلسه آنرا تعطیل نخواهد کرد .

- یعنی شاه اگر بتاج و تخت خود علاقمند باشد از چنین امر خطرناکی حذر خواهد نمود قاطبه مردم شخص شاه را دوست میدارند و قائل با احترام میباشند ولی مجلس مظهر و نماینده واقعی ملت فرانسه است قصد مخالفت با آن حاکی از خصومت باملت است در صورتیکه موافقت باتشکیل مجلس مثل اینست که شاه خود را بدست ملت سپرده است و روزیکه نمایندگان گرد یکدیگر نشینند نیروی جزاراده خودشان قادر بتفرقه آنها نیست و من باین حقیقت ایمان دارم .

فصل ششم

شیپور بیداری

راجر با آرامش خاطر بیاریس باز گشت قسمتی از آنچه را که اسقف اتون بیان نمود و برایش تازه گوی داشت با مهارت و توجه بروابط و نظریه‌پردازی بریگور نسبت به ملکه آنچه لازمه استفاده بود از شکایت و رفتار ظالمانه ملکه درباره خود خاطر بریگور را برانگیخت و خوشوقت بود از اینکه قضیه زندانی شدنش بزودی نقل مجالس خواهد شد تنها کسیکه میتواند این قضیه محبوس را تکذیب نماید رئیس زندان باستیل بود ولی عزیمت فوری بطرف ایتالیا ماجرای ساختگی را تأیید میکرد و در آتیه هر کس او را دشمن ملکه میدانست و از بازگشتن وی هم بیاریس تعجب نمیکردند زیرا بریگور تشویقش کرده بود.

درشکه بحوالی قصر توپلری رسیده بود یکدسته سرباز پیاده با قدم تند بمشرق شهر میرفتند کمی جلوتر یک گردان پیاده در اطراف قصر موضع میگرفتند بعد از عبور درشکه از رود سن و گشتن بسمت جنوب صدای تیراندازی از محلات دور شرق پاریس بگوش میرسید راجر یقین نمود واقعه خونینی رخ داده کمی جلوتر راه بسته بود درشکه مجبور بتوقف گشت راجر گردن کشید و از عابری سؤال کرد چه خبر است و تیراندازی برای چیست؟

مخاطب نگاه خیره‌ای بلباس تمیز و کلاه بازرق و برقیش نمود ساکت و بی‌اعتنا روی گردانید چند لحظه‌ای بعد شخص با جرئت‌تری فریاد زد مطلب مهمی نیست مردم یکی از جاسوسان ملکه را که برای تقلیل دستمزدها کارگران فعالیت میکرد دستگیر نموده خانه را بسرش خراب میکنند.

راجر نمیتوانست این حرف را باور کند اما آهنگ و قیافه گوینده بخوبی حکایت میکرد که مردم اینگونه اتهامات را دوست میدارند و میپذیرند بعد از رسیدن بمنزل هرچه خواست و کوشید موضوع حادثه را بداند نتوانست و مطلب صحیحی نشنید گویا شب قبل بین یک کارگر و کارفرما راجع بدخواست اضافه اجرت مشاجره شد روز بعد جنبه عمومی پیدا کرده تا آنکه مداخله قوای نظامی قضیه را خاتمه داده است آنچه مهم و نامفهوم بود نسبت دادن مداخله ملکه بود که کسی کمترین دلیل و مدارکی نمیتوانست ابراز نماید و درعین حال همگی آنرا قبول داشتند و بیجهت شایع بود که ملکه در هر امری مداخله دارد.

راجر زود باوری و سادگی مردم سخت ناراحت و در شگفت بود با افسردگی شام صرف نمود و بخوابگاه رفت بسته نوشت افزار را که تهیه کرده بود بگشود و محتویات را بروی میز گذارد و بکار پزشکی پرداخت نامه ملکه را از زمی برزمی دیگر در آورد که اگر اتفاقاً مراسله بدست گیری افتد که بتواند رمز اول را کشف کند از رمز دوم عاجز بماند .

ضمناً رمز دوم هم باید ساده باشد تا در موقع تسلیم بر گراندوک مفتاح بخاطرش باشد نکته دیگر رمز دوم باید صورتاً خیلی شبیه باولی باشد تا اگر بدست کسی افتاد سهولت نتواند تمیز دهد که رمز دیگری است و نتواند بشناسد .

ساعتی را بمقایسه و امتحان طرحهای مختلف گذراند تا بالاخره بمقصود رسید و بعد با خیلی دقت از روی برگها رونوشتی برداشت و ظاهراً با نسخه اصلی تفاوتی نداشت سپس همه را در پاکت اصلی جا داد و با احتیاط زیر مهرهای آنرا که برداشته بود بحرارت شمع گرم کرد بروی پاکت قرارداد و آن را بصورت اول در آورد .

پنج ساعت وقت صرف این کارها نمود بدون احساس خستگی از بیخوابی بتحریر نامه ای جهت مستر پیت مشغول گردید قبل از رفتن به فونتن بلو گذارش بلندن فرستاده بود اینک لازم بود اطلاعات پردازشی را که از منابع مختلفه کسب کرده و استحضارش برای نخست وزیر سوئمنده بود و هم چنین علت سفر بایتالیا را گزارش دهد .

صبح وقتی بیدار شد مدتی در بستر آرمیده و سنو ریتای زیبا را بخاطر آورد و این اولین دفعه بود که بعد از دوروز جدایی صورت بیضوی و ابروهای پر پشت و سیاه او را با آن طرح مخصوص در عالم خیال مجسم نمود فکر میکرد که اگر ایزابلا در دربار فرانسه میماند پس از بازگشت از ایتالیا ممکن بود کار آشنائی بدوستی کشیده و سرچشمه مقصود دست بیاید در همان آشنائی مختصر و ساده آثار علاقه و محبت محسوس بود شاید آن اظهار صرفاً ناشی از سادگی و صراحت وی بوده بهر حال راجر فکر میکرد باسانی ممکن بود روابط عاشقانه برقرار نماید .

راجر با انکلام مسئله زناشویی بدش نمیآمد در صورت امکان با ایزابلا وصلت کند زیرا با این پیوند توفیق بدست آوردن ثمرهای زیادی را فرض میکرد اولاً پدر مشارالیهها بعد از کارلوس بزرگترین شخصیت اسپانیا بود و ثانیاً ثروت بیکرانی داشت اما همین دو جهت مانع اصلی مواصلت بود زیرا چگونه امکان داشت اولیای چنین دختری که حائز همچو شرایطی بودند راضی بازدواج بایک مرد عادی بشوند ؟ مانع دیگری هم اختلاف کیش بود ایزابلا اسپانیولی و کاتولیک و راجر انگلیسی و پروتستان بود آمیزش این دو کس در آن عصر امری باور نکردنی بود .

خوب هر گاه ایزابلا بطوریکه گفته بود روز قبل از فونتن بلو عزیمت کرده باشد تا کنون مراحل اولیه راه دراز بطرف اسپانی را بپیموده و با حساب روز و مسافت حالا باید از لنینان هم گذشته باشد و چون از جهت مخالف میروند هر ساعت فاصله بیشتر میشود پس در این صورت هر گونه اندیشه ای در این باب موجب تضییع وقت است .

بعد از صرف ناشتائی بطرف قسمتهای مرکزی پاریس رفت بکافه کوچکی رسید

که میعاد گاه بود ارسال گذارشها و دریافت نقدینه بعهده سفیر بود اما برای احتراز از سوء ظن پلیس بامستر هیلز در خارج از سفارت ملاقات میشد .

مستر هیلز وارد شد بعد از تعارفات معمولی مقابل یکدیگر نشستند هیلز بی شباهت بتاجر معمولی نبود از لباسش معلوم نمیشد که دیپلماتی باشد وی بسا سفیر کمپیر همکاری صمیمانه ای داشت هوشیار، دولتمند و خوش برخورد بود در محافل پاریس شهرت و محبوبیت داشت در مهمانیهای رسمی و مجلل و ضیافتهای سفارتخانه و رقص در فصل زمستان که سفیر تشکیل میداد ملکه هم شرکت مینمود اما هیلز در گوشه و کنار بکار خود مشغول و با هوش سرشار متوجه جزئیات جریان سیاسی بود. در مجالس مهمانی که سفیر برای خودش آید دوستان تا سحر گاهان مشغول رقص و صحبت بود مستر هیلز از پشت میز دفترش دور نمیشد .

مستر هیلز جام خود را از شراب لبریز نموده و لب بسخن گشود .

- خوب شوالیه عزیز از من چه میخواهید؟ امیدوارم از پول صحبتی ننمائید زیرا یک هفته بیشتر نمیگذرد که پانصد اکو دریافت داشته اید .

- حدس شما راجع بیول صائب است اما جای نگرانی نیست با اینکه هنوز مبلغی باقی است باید عرض کنم که اقلاً یک هزار اکو دیگر لازم است و بهتر است حواله باشد زیرا عازم ایتالیا میباشم .

- هاچطور ممکن است توضیح بیشتری بدهید .

- این موضوع راجع است بیک بانو و زیبا زنیکه تا کنون دیده ام .

- تبریک میگویم اما هزینه این گونه امور را باید از محل دیگر تأمین بفرمائید .

- خیر آقا این مأموریت بطور غیر مستقیم مربوط با وظیفه اصلی من است و در مطالبه مخارج این مسافرت کاملاً حق دارم .

- ممکن است نام این بانوی زیبا را بزربان بیاورید ؟

- راجر بطرف وی خم شد و خیلی آهسته گفت (مادام ماری انتوانت)

مستر هیلز با آرامش و حال طبیعی بسادگی گفت .

- خواهش میکنم قدری مفصل تر بفرمائید سراپا گوشم .

راجر بدون تأمل تمام وقایعی که رخ داده بود شرح داد و در پایان صحبت عین نامه ملکه را بوی تسلیم نمود .

مستر هیلز چند لحظه ای ساکت ماند بعد پاکتها را در جیب خود پنهان نمود و با تبسم لب بگشود .

- گمان میکنم مستر پیت در انتخاب شما برای این مأموریت ذوق و سلیقه زیادی

بکار برده اگر هزار اکو هم بیشتر لازم است میپردازم .

- خیلی متشکرم این مبلغ برای هزینه سفر بس است و مقداری هم برسم احتیاط

دارم که هنگام ضرورت معطل نمانم .

- پس دیگر حرفی ندارم پول را در کجا میخواهید بشمار بسانم ؟

- ایباک فروشنده اسپیکه خیلی بی انصاف نباشد سراغ دارید؟ اسب خوب و راهوازی لازم دارم ممکن است وجه راهمانجا تحویل فرمائید .

مستر هیلز پس از تأمل مختصری گفت :

- عزیزم شما را بایتالیا برای مأموریت مهمی که قبول کرده اید تأیید میکنم اما از طرفی حیف است در اینموقع که وقایع مهمی در شرف وقوع است در اینجا نیستید .
- من خود متأسفم راستی بگوئید علت بلوای دیروز چه بود ؟ شما اولین کسی هستید که امروز ملاقات میکنم دیشب هم تحقیقاتم بجائی نرسید و از کسی حرف صحیحی نشنیدم .

- اولاً باید بگویم این شدیدترین بلوائی بود که تا کنون در پاریس روی داده ولی شنیده ام که در ماریسی چند روز قبل اتفاقات خونینی بروز کرده بود در قضیه روز گذشته چند نفر سر باز عده ای را کشته و صدها را مجروح کرده اند .

- پس جنگ حسابی بوده اما میخواهم بدانم این آتش از کجا روشن شده است ؟
- ابتدا کارگران کارخانه بزرگ کاغذ سازی از گرانی خواربار و زندگی شکایت نموده و تقاضای اضافه دست مزد داشتند کارفرمایان جواب صحیحی نمیدهند آنها ازدحام نموده خانه رئیس را محاصره کرده و میخواستند آتش بزنند قوای نظامی بموقع رسیده شورشیان را متفرق نمود دیروز بعد از ظهر در همان محل جمعیتی از کارگران و اوپاش که مرکز و باطوقشان در آنجاست گرد میآیند دسته ای از ولگردان بآنها ملحق شده اند از شب پیش سر بازان در اطراف خانه کارفرما پاس میدادند راهپا را بسته و کاملاً مراقب بودند تا بعد از ظهر چند هزار نفر از همه گونه اشخاص در خیابانهای اطراف جمع شده حلقه ضخیمی بر گرد کارخانه و مسکن کارفرما تشکیل میدهند از طرف دیگر هم سر بازان خط محکمی در مقابل آنان میسازند بطوریکه اطلاع دارند راه و نسن از وسط محله میگذرد دیروز دویک دور لئان بر حسب اتفاق از اینراه بشکار میرفته سر بازاها از عبور کالسکه ملتزمین جلو گیری و مردم از آنها پشتیبانی مینمایند زد و خورد خونینی در گرفته و چند ساعت ادامه پیدا میکند در حدود ساعت پنج سر بازان موفق باعاده نظم میشوند بلافاصله دوشس که از شکار گاه باز میگردد صف سر بازاها را برهم میزند و از میان آنها میگذرد رجاله هم بدنبال کالسکه فشار میآورند مردم بهم میریزند و نزاع از نو شروع میشود .

سر بازان مأمور بودند از هجوم مردم بمنزل صاحب کارخانه جلو گیری نمایند او هم با مساعدت همسایگان فرار میکند اشخاص ولگرد بخانه همسایه هجوم برده انائیبه و آنچه را که بدست میآورند بکوچه ریخته و آتش میزنند در این ماجرا عده زیادی کشته و مجروح میشوند مردم هم از بالای بامها سنگ و آجر و هر چیز ثقیلی که بدستشان میآید بسر سر بازان پرتاب میکنند خلاصه بعد از رسیدن قوای امدادی از پادگان نظامی پاریس نظم و آرامش برقرار میگردد این واقعه اهمیت اغتشاش را میرساند .

- این کارفرما چه قسم آدمی است ؟ آیا خیلی طماع و سختگیر است ؟

- مرد شریف و شایسته ایست که از کارگری با پشت کار و جدیت توانسته سرمایه ای گرد آورد و کارخانه ای دائر نماید و بکارفرمائی برسد و از آنجا که خود در زندگی سختی

کشیده و طعم تلخ بیجیزی را چشیده بهتر از سایر کارفرمایان با کارگران رفتار میکنند دستمزدشان را مرتب و بموقع میپردازد و از هر گونه مساعدتی هم بیضایقه است او شخصی نیست که تقاضای حقه اشخاص را بجا نیاورد و همین است که موضوع را تفریح نموده در اینصورت بنظر شما علت نفرت و طرفیت مردم با وی برای چیست ؟

این شخص نامزد مجلس عوام و مسلکش اعتدال است شاید طرفیت مردم از اینجهت باشد اما شخصاً باین حرفها قانع نیستیم تصور میکنم کاسه‌ای زیر نیم کاسه است احتمال میدهم دست اشخاص مغربنی در کار باشد که میخواهند برای برپانمودن شورش از هر امر کوچکی استفاده کنند .

- کسی اظهار میداشت که کارفرمای مزبور از عمال ملکه است آیا این شایعه قابل قبول است ؟

- کذب محض و اینهم از همان اراجیفی است که بر علیه این زن تیره بخت جعل مینمایند دشمنان ملکه دائماً در پی فرصت میباشند که از کوچکترین واقعه افسانه‌های بزرگ بهم بیافند و او را بدنام کنند .

- نسبت بدوک دورلثان چه فکر میکنید ؟ تصور نمیفرمائید که دوشس با نقشه قبلی برای درهم شکستن حلقه سربازان عملاً از وسط صف سربازان گذشته تا برای مردم راه باز کند .

مستر هیلز قدری مکث نمود و بعد گفت :

- باید متوجه این نکته بود بلوا در همان روزی رخ داد که دوک دورلثان برای شکار بجنگل و نسن رفته بود پس برای گذشتن دوشس از صف سربازان بهانه‌ای بود و در همان روز او باش و ولگردان محله‌ها در وقت معینی بطرف نقطه معلومی هجوم آوردند و این حرکات نشانه آنست که نقشه‌ای در کار بوده است چندی است که جناب دوک بر علیه دربار اسباب چینی میکند پیوسته میکوشد که بیشتر جلب محبوبیت نماید تا بتواند پسر عموی خود لوئی را از میان بر دارد مدارک روشنی در دست نیست ولی مسلم است که فراماسونها مشغول عملیاتی میباشند .

- آیا راست است که دوک رئیس کل لژهای فراماسونری است ؟

- آری اینطور است اما داشتن این مقام رانمی توان خیانتی بشمار آورد زیرا آنها مدعی هستند که مرامشان تزکیه نفس است آنچه میگویند برای این منظور است و از امور دنیوی بکلی فارغ اند ولی این دعوی قابل قبول نیست شواهد بسیاری حاکی است که در زیر این نقاب کاملاً بکارهای سیاسی میپردازند تمام وقایعی که در سالهای اخیر باعث گرفتاری و بدبختی فرانسه شده بدست اعضاء خرابکار همین فرقه فراماسون بوده و عقیده من اینست که دوک با استفاده از شبکه وسیع مخفی این جمعیت در صدد نقشه انقلاب بزرگی است .
- اتفاقاً من هم چنین استنباط میکنم که باشگاهها یا لژهای فراماسونی کانون آشوبگران است تصور نمیفرمائید که دوک با فروختن آتش انقلاب خود را طعمه شعله‌های آن خواهد کرد ؟

- اوسخت در اشتباه است تصور میکنند محبوبیتش پایه و اساسی دارد گرچه امیدوار است انقلاب بنفمش تمام بشود ولی هیچ زمینه مساعدی مشهود نیست و قاطبه مردم خواهان حکومت مشروطه میباشد حتی يك صدم مردم بر رژیم سلطنتی راضی نیستند .
بعد از چند لحظه سکوت راجر اظهار نمود .

- بنظر عالی اوضاع فعلی پاریس نماینده احساسات واقعی ملت فرانسه است یا يك بازی موقتی است ؟

- آشوب واقعی و عمومی است و تعجبی هم ندارد زیرا مسئله انتخابات همه را بهیچان آورده و مخصوصاً قحطی گندم در اکثر نقاط زمینه را برای شورش علیه دولت آماده کرده چند روز پیش نبودن نان در شهرهای کان و ارلثان و بسیاری از شهرستانهای دیگر انقلاب عظیمی برپا کرد اوضاع ماریسی هنوز هم وخیم است اهالی شهر مدتی سر باز خانه ها را محاصره نموده و سر بازان را در مضیقه گذارد بودند بالاخره میرابو با محبوبیت و نفوذی که دارد توانست مردم را ساکت نموده و محاصره را بشکند ولی زود خورد ادامه دارد و هر روز عدهای کشته و مجروح میشوند .

- بسیاری از مردم میگویند که دولت برای بدست آوردن در آمد بیشتری بهاء گندم را بالا برده و با احتکار پرداخته است من این شایعه را صرفاً از جعلیات مخالفین و عاری از حقیقت میدانم .

محققاً این شهرت دروغ محض است شاه تا آنجا که توانسته برای آسایش و رفاه ملت سعی نموده و برای رفع مجاعه از خارج گندم وارد کرده است کمبود نان برای مقاصد زشت مغرضین همیشه حربه برنده ایست نبودن غله بر اثر خشک سالی است مثل اینست که از طوفان عظیم بیش از رفع محصول در سراسر فرانسه اطلاع ندارید بلای بزرگی بود که هنگام درو بروز کرد و بیش از نصف غله را نابود نمود و بدنبال آن سیل بنیان کنی آمد خانه های بسیاری از دهقانان را خراب کرد و کلبه های اغنام و احشام را نابود نمود در پی این تابستان مسموم زمستان سخت فرا رسید و بدبختی را صدچندان نمود تمام رودخانه های بزرگ یخ بست تا حدیکه بندر ماریسی منجمد گردید بدیهی است این گونه بلا یا محصول را برده و قحطی آورده و قیمت خواربار بطور سرسام آوری بالا رفته و تا رسیدن محصول سال آینده باید منظر هر گونه حوادث تازه و خطر بود .

- علت اصلی نقصان غله را بیشتر از حوادث طبیعی میدانند اما مثل اینست که دلایل دیگری هم در کار بوده که از اظهارش خودداری فرمودید .
مستر هیلز نگاه تحسین آمیزی بر اجر نموده و افزود .

- اوه شما چقدر هوشیار هستید چون بشماطمینان دارم از علل دیگر صحبت میکنم اما قبلاً باید بگویم که برای اثبات این اظهارات هیچ مدرکی در دست نیست و اگر موقع دیگری پیش آید از تکرارش خودداری نمود اشاره با احتکار خیلی دور از حقیقت نبود اما شاه در این عمل مطلقاً دخالتی نداشته بلکه تنی چند از ثروتمندان و بدخواهان شاید بتحریرك صاحب نظران خودی دست باین کار دراز کردند و غرض عمده ایشان تحریک ملت بر علیه شاه بود .

- شناختن یکی از سرشناسان بنظر بنده آسان است .
- آفرین درست حدس زده‌اید دوک دورلثان قسمتی از ثروت بیکران خود را در
گروی احتکار گذارده و بموجب اطلاعات مونتق خریداران غله همگی دلالان وی بوده‌اند .
- تصور نمیفرمائید ما را کی « دونت هوروز » هم در این توطئه و معاملات دستی
داشته ؟

- بعید نیست و حدس شما صائب است با اینکه این مرد در دربار تقرب زیادی داشت .
معذک بواسطه صفات رزبله و ناسپاسی مجرمانه با دوک رابطه دارد بنفع وی و
زیان ولی نعمت خود فعالیت میکند و از این قبیل اشخاص حق ناشناس در دربار فرآوانند
پس از قدری صحبت متفرقه مستر هیلز برخاست .
- شوالیه متأسفم که باید از شما جدا شوم زیرا باید هرچه زودتر گذارش اعتصاب
و حوادث را تکمیل نموده و بامضای سفیر برسانم تا هم امروز به پست لندن برسد .
پول هم بطوریکه خواستید بوسیله مطمئن ایصال میدارم و موفقیت شما را در
انجام امور خواستارم .

راجر تشکر و خدا حافظی نمود .
پس از خروج از کافه راجر ساعتی گردش کنان در خیابانها و مغازه‌ها لوازم سفر
خود را خریداری کرد و ساعت دو بطرف میعاد گاهیکه با هیلز داشت جهت تهیه اسب
روان گشت وجه را دریافت داشت مدتی جستجو نمود تا یک رأس مادیان قره کهر قوی
هیگلی انتخاب کرد زین و برگ مناسبی ابتیاع نمود چون وقت گذشته بود عزیزم
را موکول بروز بعد نمود شب را زودتر معمول به بستر رفت و صبح روز بیست و هفتم
آوریل پاریس را بمقصد ایتالیا ترک نمود .

در حرکت خیلی شتاب نمی نمود شب را در شصت میلی پاریس در شهر نامور گذراند
حوالی ظهر روز بعد حرکت نمود و شب هنگام بشهر بریاد در ساحل رود لووار رسید و
تا مقاون ظهر در جاده کنار رودخانه راه میرفت بعد از صرف ناهار در شهر پوئیلی در
چمن زار نزدیک رودخانه استراحت کرد سه ساعت بعد از ظهر براه افتاد دفعته متوجه شد
که با کندی زیاد راه پیموده وقت گذشته است و قصد داشت شب را در شهر نو بگذراند
سی میل راه در پیش است باید عجله نمود زیرا خورشید در حال افول است کم کم ظلمت
شب فرا رسیده و موجب وحشت و خطراست مخصوصاً که رفته رفته راه از رودخانه دور
و بجنگل انبوهی میرسد در محلهای کم درخت سیاهی شب کمتر است .

راجر در سکوت مطلق غرق افکار گوناگون وارد قسمت پردخت جنگل میشد
که ناگاه صدای زنی بگوشش رسید یکی از دو بیستوله‌ایرا که با خود داشت بدست
گرفت و بسرعت بطرف صدا شتافت از پیچ جاده گذشت بمحوطه‌ای رسید که راه شیب
ملایمی داشت قدری جلورفت کالسکه چهار اسبه‌ای که بسمت جنوب میرفته متوقف شده
و چهار نفر سوار نقابدار آنها احاطه کرده‌اند یک سوار با کالسگچی و یکی دیگر بار کابدار
گلاویزند و دونفر دیگر برای کشیدن زنی در کشمکش میباشند .

طرف شدن با چهار مرد مسلح امری خطرناک و دور از حزم است چشم فرو بستن

و گذشتن از این صحنه هم خلاف جوانمردی است راجر از این پیش آمد سخت بخشم آمد و تند خوئی اختیار از کفش بر بود و با راهزنان در افتاد از غفلت ایشان استفاده نموده نزدیک رفت و یکی از آنان را هدف تیر قرار داد گلوله بازوی مرد را شکست مصدوم خود را با سب رسانید و هنگام سوار شدن پیستوله از دستش بزمین افتاد و آتش گرفت و صدای مهیب آن اسب را رم داد و را کب خود را با عمای جنگل برد دو نفر که میخواستند زن را از کالسکه پائین بکشند دست از وی برداشته بطرف اسبهای خود دویدند پیستوله‌ها را بدست گرفته مهیبی حمله بر ارجر شدندوی که منتظر چنین پیش آمدی بود با پیستوله دویم سوار دست چپ را نشانه گرفت اما پیش از آنکه فرصت شلیک نماید صدای هولناکی برخاست و تکه‌های سرب گداخته صفیر زنان از نزدیکش بگذشت و بکفل اسب یکی از دزدان که در شرف حمله بر ارجر بود اصابت نمود حیوان مجروح سوارش را بداخل جنگل برد ملازم که از رسیدن کمک جرأت یافته بود با طپانچه بزرگش از پشت سربیکی از راه زنان حمله نمود در این ضمن راهزن دیگر با شمشیر آخته بطرف راجر حمله نمود دو مبارز بشمشیر زنی مشغول شدند راجر بعد از ضربه دریافت که حریف شمشیر باز زبردستی است در همین موقع گلوله‌ای بقسمت برجسته زین اصابت نموده کمانه کرد بازوی چپ راجر را مجروح نمود خون فواره زد راجر بمجله انگشتان خود را حرکت داد و از سلامتی دست خوشنود گشت اما بوضع عجیبی دچار شده از هیچ کجا امید کمک و گشایشی نمی‌رود .

بانیریوی خودداری و اراده با دوراهزن دیگر زدو خورد میکرد و ضمناً نظری بکالسکه افکند و از اینکه کالسکه چی از فرصت استفاده نموده و از محل خطر دور شده خوشحال گشت .

راه نجات آن بود که یکی از دو حریف را مغلوب و از میدان بدر کند تمام حواس و نیروی خود را جمع نمود بچالاکی ضربت سختی حواله سر آنکه نزدیک تر بود نمود نوك شمشیر گوشه چشم چپ را تا پائین درید و نقاب از چهره اش افتاد مجروح بروی قربوس زین خم شده دست بروی زخم نهاده و فرار کرد .

راجر با حریف دویمی در آویخت چکچک شمشیر در فضای آرام و ظلمت شب طنین انداز بود خون ریزی اعصابش را ضعیف نموده نزدیک بود از پای در آید با توسل باراده و بیم جان با فن شمشیر بازی حریف را بکناری کشید ضربتی وارد آورد و سخمه شمشیر را به پهلوئی فرو برد ضعف نگذاشت ضربت کلائی شود و طرف توانست شمشیر خود را ببالاتی قوزک پای راجر فرو برد و پهلوئی اسب زخم برداشت حیوان از شدت درد بسرعت فرار نمود راجر بهر سختی بود خود را بروی زین نگاهداشت بچمن زاری رسید مادیان افسار گسیخته يك ربع میل راه پیموده بسود دستش بسنگی خورد سکنندری رفت برخاست در حالیکه بدنش میلرزید زانو‌ها را خم کرد و سوارش را بآرامی بروی زمین گذارد در این اثنا تیغه شمشیر بطرف جلو لغزید و با شدتی به پیشانی راجر اصابت نمود که مدهوش افتاد .

بعد از مدتی بهوش آمد سوزش زخمها آزارش میداد درون گودالی افتاده بود
ظلمت شب وحشتناک بود بروی آرنج تکیه نمود افتان و خیزان خود را بکناری کشید
دانست که توانایی هیچ گونه حرکتی را ندارد پرده سیاه تر از شب ظلمانی مقابل چشمش
پائین آمد خون از جراحات دست و پا و پیشانی و بازویش جاری بود و فهمید که اگر
جلوگیری نشود از ضعف و سرما جان خواهد سپرد فرضاً با هر خواری و مشقتهی بتواند
خود را بکنار جاده برساند انتظار چه کمکی میتوان داشت از کجا بجای هر نیکوکار و
دادرسی راهزنان بسرش نریزند با تمام این افکار کاشنده و خطرات احتمالی با خود گفت
نجات از مرگ ننگ آهیز شیوه مردان شرافتمند است دراز کش بروی سینه قرار گرفت
و بملایمت روی زانوهای بلند شد و شروع بخزیدن نمود هنوز درست نفلطیده بود که پای
مجروحش بسنگ آمد بدنش از سرتا پا از شدت درد لرزید و بالاخره بیهوش افتاد
مدتی از خود بیخبر بود هیولای مرگی که خود بجان خریده بود در مقابل چشمانش
مجسم گردید اگر این حادثه شوم رخ نداده بود در این ساعت در اطاق گرم و نظیف
مهمانخانه مشغول صرف شام بود اما با این مداخله بیجا اسبش از دست رفته چند زخم
شدید برداشته و با مرگ فاصله خیلی کمی دارد .

از فرط غضب و اندوه با صدای بلند بزبانهای انگلیسی و فرانسه شروع بدشنام
دادن و ناسزا گفتن نمود نفسش تنگ شد و خاموش شد ناگاه صدای ملیحی از چند قدمی
بگوش رسید .

– آهای چه خبر است این چه طرز حرف زدن است در حضور يك بانو ادای این گونه
کلمات هیچ شایسته نیست راجر سر بر گردانید و در تاریکی صورت پوشیده و قامت زنی
را تشخیص داد که بطرفش خم شده در آن ظلمت نتوانست تشخیص بدهد و غیر از ظاهر
يك زن چیز دیگری دستگیرش نگردید و در آن حال اغما جز صدای ایزابلا نمیخواست
صدایی بگوشش برسد .

فصل هفتم

بسوی جنوب

راجر قدری دست بچشمانش کشید گمان میکرد از فرط ضعف و ناتوانی مبتلا بمالغولیا شده هیکل رو بسته آهسته در کنارش زانو زده دستهایش را دردست گرفته و بازهمان صدای آشنا بلند شد .

- ای شوالیه شجاع و دلیرمن هزارشکر که بازترا یافتم آه چه صدماتی بتو وارد آمده؟ خدا کند که این زخمها خطرناک نباشد .

- نه گمان نمیکنم زخم مهلکی وارد آمده باشد درد و سوزش کشنده بسی طاقتم نموده و خون فراوانی از بازویم رفته است آه خدای مهربان چه معجزه ای که شما را بر بالین خود می یابم ؟

- این کالسکه من بود که شما از شر راهزنان نجات دادید هنگام نبرد سرم را از کالسکه بیرون آوردم متوجه نشدید در پایان زد و خورد یقین کردم شما مجروح شده اید پدرو گماشته ام این گمان را تأیید کرد و در آخرین لحظه که اسب شما را بطرف چمن می برد دیده بود و برای یافتن شما آنقدر جستجو کردیم تا بمقصود رسیدیم .
- من در این موقع شما را درخاک اسپانی میدانستم .

سنیوریتا بگفته های راجر توجهی نداشت بگماشته گانش دستور داد پدرو خدمتکار فریبی که ایزابلا او را ماریا می نامید از میان تاریکی بجلو آمدند پدرو بعجله رفت و با چراغی برگشت بانو و خدمتکار مشغول بستن زخمهای بازو و پیشانی وی شدند این جراحت باندازه زخم پا آزارش نمی داد بعد از فراغت از بستن زخمهای سر و بازو راجر بیایش اشاره کرد سنیوریتا با تعجب و غصه زیاد ناله ای کرد خدایا این چه زخمی است برای بستن آن باید چکمه را شکافت اما مثل اینست که خون زیادی از آن نرفته است و تصور میکنم این صدمه کمتر باشد بخدومه گفت باید هرچه زودتر او را بشهر برسانیم تا معالجه اساسی بشود کمک کنیم و بکالسکه اش برسانیم .

سنیوریتا چراغ را از دست پدرو گرفت و راجر را به پشت وی گذارد ماریا هم پاهای او را در دست گرفت و بکالسکه اش بردند .

کالسکه بزرگ بود و گنجایش هشت نفر داشت پیره زیرا که راهزنان میخواستند باین بیاورند در گوشه‌ای خزیده و کنترل در گوشه دیگر، ایزابلا پدر و را برای آوردن بالا پوش و زین و برگ و شمشیر فرستاد .

- مسیو دو بروک، سنیورا پوئیلا مربی خود را بشما معرفی میکنم ایشان از راه لطف و مهربانی رنج سفر را متحمل شده از اسپانیا بفرانسه آمده تا در مسافرت با ایتالیا با من مصاحبت نماید .

سنیورا پوئیلا مدتی بزبان اسپانیولی با ایزابلا صحبت نمود و در آخر کنترل نیز بهمان زبان چند جمله بر آن افزود .

- سنیورا متأسف است از اینکه بزبان شما آشنا نیست و نمیتواند بطور دلخواه از فداکاری شما در راه نجات ما سپاسگذاری نماید کنترل نیز خیلی شکر گذار است او شما را بنام آقای چشم آبی میخواند و میل دارد برگ قرمز که نشانه مردانگی و دلآوری است بشما تقدیم دارد تا آنرا در موهای خود بگذارد .

راجر با خیلی زحمت توانست چند کلمه شکسته و نیمه کاره در جواب بگوید در این موقع پدر و اناثیه را آورد و کالسکه براه افتاد .

بمحض ورود بشهر فوراً بپزشک مراجعه نمودند دکتر بعد از امتحانات و معاینه دقیق اطمینان داد که معالجه طولانی نیست و با کاهلا سلامت خواهد شد راجر شب را با تب سوزانی بصبح رساند پزشک اول وقت بعیادت آمد و از بهبودی جراحات اظهار خوشنودی کرد روز یکشنبه بود بکلیسا میرفتند همراهان ایزابلا نیز برای ادای فرایض مذهبی خارج شدند مشارالیها ببهانه پرستاری راجر در منزل ماند چون خانه خلوت شد چند بالش نزدیک بستر بیمار گذارد و روی آنها دراز کشید راجر دست های لطیف وی را بگرفت و غرق بوسه نمود .

- از دیشب در پی چنین فرصتی بودم تا مراسم شکر گذاری را بجای آورم راستی اگر بجهتجوی من نیامده بودید بسر نوشت شومی گرفتار میشدم .

- چطور ممکن بود چنین جوانمرد دلیری را در آن جنگل هولناک رها کنم؟

- شما در مهلکه سختی گرفتار بودید البته از زد و خورد من با دوراهزن آگاه نشدید اگر من کشته شده بودم شما بار دیگر گرفتار آنها میشدید .

- راست است اما اگر شخصی آماده برای وقوع خطر باشد و غافلگیر نشود بهتر میتواند دفاع کند پدر و پوئیلا اسلحه خود را حاضر کرده بودند و من هم طپانچه را در دست گرفته بودم .

- شجاعت شما را بیش از پیش میستایم .

- از لطف شما متشکرم و از نعمت دیدار شما بسیار خرسند اما ممکن است بگوئید چطور باین آهستگی حرکت نموده اید .

- برای انجام کارهای شخصی اجباراً چند روزی در پاریس ماندم بعلاوه بروات

انگلیسی داشتم که برای هزینه راه بایستی باحواله ایتالیائی تبدیل نمایم شمارا اکنون در اسپانی می دانستم چه شد که از این راه می آید ؟

- عجب مثل اینست که گفته مرافرا موش کرده اید ابوبن من در اسپانیا نیستند مدتی است که بناپل آمده اند و من در آنجا بآنها ملحق می شوم .

- بیخشید خاطر من نبود که ناپل تابع دولت اسپانیا است امیدوارم در آنجا بشما خوش بگذرد .

- نمیتوانم پیش بینی کنم اما از آنجا که آن شهر بصورت شهرهای اسپانیا در آمده تصور میکنم مانند پاریس پرهممه و هیجان نباشد .

- نام پاریس مرابباد وظیفه ای که بعهد گرفته ام آورد حساب کرده بودم بایم بودن روزی شصت میل تا اواسط ماه جاری نامه ملکه را بمقصد برسانم اما پیش آمد غیرمنتظر حساب دابرم زده است .

- گویا میخواستید از راه لیون و شامبری و تورن و فلورانس بروید .

- بلی در بهار گردنه های آلپ بازااست .

- آیا باین نقاقت و زخمها بازهم می خواهید از همان راه بروید ؟

- بلی زیرا با دلیران پستی بااسب این اقصر راه است اما نگرانم که جراح باین زودی اجازه حرکت ندهد و برای التیام جراحات اجباراً در راه توقف کنم .

- منم در این فکرم که عزیمت بادلیجان پستی خیلی ناراحت است مناسب تراست بایک کالسکه راحتی بروید بعلاوه بعد از آنکه جراح مسافرت را تصویب کرد بازهم اقلا چند روزی را باید تحت مراقبت دقیقی باشید تا زخمها ملتئم بشوند در راه آلپ جز خدمه مهمانخانه کسی نیست تا از شما پذیرائی نماید و بمواظبت جراحات بپردازد اما اگر باما همراه باشید شخصاً میتوانم از شما پرستاری کنم. از این اظهار بخوبی معلوم شد که از اولین روز بر خورد در جنگل فونتن بلوایز ابلا بدام عشق وی گرفتار شده .

اما اگر میدانست معاشرت مردیکه مورد علاقه و محبت زنی قرار میگردد بسادگی هم بر گذارنمیشود باینجهت او عاشق نشد ولی آنقدر هم سنگ دل و بی عاطفه نبود که وسوسه های محبت آمیز که ناشی از تنهایی و محنت است و در داخل کالسکه بروز میکند نادیده بگیرد در طی مسافرت طولانی و ملاحهت مر موز و فریبنده لعبت بالاخره کار بتولید روابط عاشقانه خواهد کشید و بآتشکده عشق که خیلی نزدیک است مبتلا خواهد شد اما چنین عشقی با احتمال قوی در بندرماری منتهی بجذاتی دردناک و سختی خواهد گشت از بیم عاقبت و خیم بهتر دانست پیش از آنکه جلوتر برود و به بن بست گیر کند که باعث شکستن قلب دوشیزه معصومی بشود اومی توانست که دعوت وی را نشنیده بگیرد .

- صمیمانه از لطف شما سپاسگذارم و از این که نمیتوانم دعوت بزرگوارانه شمارا بپذیرم پوزش میطلبم راست است که در آغاز مسافرت سخت خواهد گذشت ولی امیدوارم متدرجاً نیروی ازدست رفته باز گردد و مراحل بعدی سفر آسانتر شود .

- شما خودتان گفتید که برای ایصال نامه علیا حضرت نباید سلامت را فدای وقت کرد .

- البته چنین گفتیم ، لی مقصود چیست ؟

- اگر خطری پیش .د با این ضعف مزاج چگونه میتوانید از خود دفاع کنید مسلماً اعاده سلامت و قوای شما مستلزم وقت زیاد و مواظبت شایسته است .

- صحیح است اما اکنون که از باریس دور شده ام تصور پیش آمد سوئی نمیرود .

- آیا گمان میکنید دورویک شمارا فراموش نموده و در تعقیب شما نیست ؟

- دورویک کجاست ؟

- دورویک همان است که میخواست پوئیلارا از کالسگه بیرون کشد باینکه صورتش

رابانقاب پوشانده بود در بین راهزنان اورا شناختم شما با او مواجه نشدید او بود که اسبش از صدای تیرپدرو رم کرد و از معرکه بیرونش برد .

- عجب تصور میکردم آنها راهزنان معمولی هستند اما چرا و بچه منظوری آنطور

بشما حمله کردند ؟

- دشمنان ملکه از موضوع نامه و عزیمت من بناپل خبر شده و یقین کردند که آن

پاکت بمن سپرده شده تا از بناپل بفلورانس بفرستم زیرا این کار آسانی بود .

- پس چرا ملکه نامه را بشما نداده بود ؟

- در این خصوص صحبت زیادی شد و باین نتیجه رسیدیم که این راه خطرناکی است

و برای فریب جاسوسان و حفظ شما از خطر تعقیب تظاهراتی بعمل آمد و عده سوار مسلح تا مسافتی دور از باریس مأمور بدرقه من بودند تا بیشتر توجه دشمنان جلب شود و نسبت

بشما ظنی نبرند .

نقشه مدبرانه خوبی بوده ولی خیلی ناراحت . . .

- اما تصادف ناگواری نقشه را برهم زد .

- با این تفصیل از کجا حامل نامه مرا تصور کردند اگر چنین بود بایستی بجای

حمله بکالسگه مرا بگیرند .

- مگر توجه نمیکند که حادثه شب گذشته اوضاع را تغییر داد؟ دورویک از معرکه

سلامت بیرون رفت و اکنون بطور یقین بدنبال ما است و از مشاهده شما در راه ایتالیا یقین

خواهد کرد که من ترسیده ام و نامه را بشما سپرده ام .

- فرضی قابل قبول و مقرون به حقیقت است .

راجر در اندیشه فرو رفت و یقین نمود که رفتن از راه خشکی استقبال خطر

حتمی است .

ایزابلا براجر نزدیک تر شده و ادامه داد .

- میخواهم از «ناوار» دو مرد قوی برای نگهبانی تا ماریسی اجیر کنم سه ملازم و

من و شما و داشتن بیستولها گروه نیرومندی خواهیم شد و از حمله دشمن بیمی نخواهیم

داشت اما اگر باد لیجان بستی و تنها بروید و راه را بر شما به بندند بعد از آتش کردن دو

بیستوله دیگرچه وسیله واسلحه‌ای دارید ؟

- بدبختانه هیچ .

در اینصورت خواهش میکنم بحرف های منطقی و معقول من توجه کنید رساندن نامه ملکه برحسب قول صادقانه بمهده شماست و پسندیده ترین راه و مطمئن ترین وسیله آنستکه بامن هم سفر باشید .

راجر پیش بینی میکرد که این مصاحبت چه ماجراها و عواقب دردناکی ببار خواهد آورد و ضمناً در مقابل بیانات مستدل جز تسلیم چاره‌ای نداشت .

- استدلال شما محکم است و جای ایرادی باقی نمیگذارد بنابراین مهمان‌نوازی شما را با سپاسگذاری میپذیرم ایزابلا نفس راحتی کشید اما نگذاشت مسرت خاطرش ظاهر شود .

- یقیناً جراح اجازه حرکت با اسب یاد لیجان را باین زودی‌ها نمیداد در صورتیکه با کالسکه راحت و سرپرستی شما عذری نخواهد داشت .

- همینقدر که نوکرها برگردند میفرستم جراح را بیاورند تا زخمها را معاینه دقیق نماید و برای استخدام مستحفظ هم دستور میدهم تا هرچه زود بتوانیم عزیمت کنیم استراحت برای شما خیلی لازم است سعی کنید بخوابید .

راجر شب را خوب خوابیده و احساس کسالت نمیکرد ولی بخاطر ایزابلا خود را بخواب زد و زیر چشم متوجه او بود .

ایزابلا برخاست و کتاب کوچکی با جلد قشنگ از کیفش بیرون آورد و کنار راجر نشست و مشغول مطالعه شد با نظر اول راجر دریافت که کتاب بخط یونانی است و از دو مطلب متمجب گشت اولاً در آن ابام خیلی نادر بود که زنی آنقدر تحصیل کرده باشد که بتواند خط یونانی بخواند دیگر اینکه انجیل تلاوت کند راجر خود با تحصیلات عالیه بزبانهای یونانی و لاتین تسلط داشت از مشاهده این حال نظرش نسبت بایزابلا تغییر کرد و در آغاز او را دوشیزه با هوش و حرارتی بجا آورده بود و اکنون که او را آشنا بزبان یونانی و علاقمند باشمار ساقورامی بیند پی بظرافت طبع و ذوقیات وی میبرد اندیشه‌های شیرین و رؤیاهای تقریبی در نظرش جلوه نموده و رفته رفته خواب او را بود البته استراحت بی دغدغه و مقتضای جوانی در اعاده قوای تحلیل رفته خیلی مؤثر است .

طرف عصر جراح بییادت آمد و از بهبودی زخم در شگفت شد و اجازه عزیمت داد بشرطیکه پازا بروی بالش نرمی بگذارد و مراقبت نماید .

روز بعد قافله براه افتاد ایزابلا در قسمت عقب کالسکه در کنار راجر نشست پدر و مانوئل نوکرهای ایزابلا و دونفر مرد مسلح اجیر از کالسکه نگهبانی میکردند و از حمله دورویک و غیره بیمی نداشتند .

چهارم ماه مه است اگر مانعی روی نداده باشد مجلس عام افتتاح شده است اما هیچیک از مسافرین ما توجهی باین روز تاریخی ندادند و برای رسیدن خبر از پاریس مدت زیادی وقت لازم بود در ساعات اول عزیمت زاجر شرح نبرد با دورویک را بدون ذکر ریزه کاریهای

فنی تعریف میکرد و ایزابلا با آب و تاب فراوان برای سنیودا و کنترل ترجمه مینمود کمی بعد مطالب متفرقه آغاز گشت و بالاخره صحبت به نفرت و بغض مردم نسبت به ماری انتوانت کشید .

- باینکه اکثر مردم نه ماری انتوانت را دیده و نه از نیات و افکارش اطلاعی دارند معلوم نیست چرا نسبت بوی آنقدر بدبین و متنفرند ؟

- وقتی ماری انتوانت قدم بخاک فرانسه گذارد و جاهت و زیبایی بی نظیرش محبت مردم را جلب نمود و محبوبیت زیادی در نزد ملت کسب کرد و او را بسیار دوست میداشتند اما متدرجاً حوادثی رخ داد که او از عهده جلوگیری و علاج بر نیامد و قربانی آن پیش آمده گردید .

- خواهشمندم قدری روشن تر بفرمائید خیلی میل دارم بدانم چرا نفرت ملت هر روز بیشتر میشود در صورتیکه او در امور سیاسی و دولتی مداخله نمیکند .

- از بدو ورود وی بوردسای بدبختی های گوناگونی بروز کرد طفلی بود چهارده ساله بکلی بی اطلاع از دسته بندی و حیل های شیطننت آمیز درباریان لومی پانزدهم، از همان روزهای نخست اطرافیان او را در رأس زنانیکه با مادام «دوباری» رقابت و خصومت داشتند قرار دادند در صورتیکه مادرش «ماری ترز» با هوشیاری و آشنائی بزنگی دربار فرانسه توصیه کرده بود که در جلب دوستی و توجه معشوقه های بانفوذ شاه بکوشد اما ماری انتوانت بواسطه علو طبع و پاک و جیدانش راضی نشد دست دوستی بطرف يك زن منحرفی دراز کند و برعکس بطرف دوک «دوشوازل» که واسطه ازدواجش باولیمهد بوده متمایل شد این صدراعظم میکوشید دولتین فرانسه و اطریش را بیکدیگر نزدیک کند . مادام «دوباری» با هم دوستی دوستان زیر کش شاه سالخورده را احاطه نموده و بخرابکاری و تفریط مشغول میشدند در کشمکش و مبارزه بین مادام دوباری با شوازل این دویمی مغلوب گشت و شکست وی کاملاً بزبان ماری انتوانت تمام شد زیرا یکی از دوستان نالایق مادام دوباری با اسم دوک دوگیون (Duc D'Aiguillon) بمسند صدارت نشست و مشاغل دولتی را بدوستان مادام دوباری (Barri) واگذار نمود و کسانی که چشم انتظار ماری انتوانت داشتند از اطرافش براکنده شدند .

- البته این يك آغاز شوم و نامطلوبی بود که اثراتش در حوادث و اوضاع ناگوار بعدی نتایج ناگواری بیار آورد چهار سال بعد لومی شانزدهم بسلطنت رسید و با کمک ملکه ماری انتوانت دربار را از عناصر مفتخوار و مفسد پاک کرد و تشکیلاتی داد که محلی برای انگلهای بدنیت باقی نماند اما اکثر خانواده های اشراف تخم دشمنی را باملکه جوان دردل کاشتند .

- اما چرا این خصومت فقط نسبت بملکه بود ؟

- برای اینکه لومی شانزدهم به بیحالی و ضعف نفس معروف بود و همه میدانستند که او خود به تنهایی قدرت و جرأت چنین اقدامات مهمی را ندارد و کلیه این اصلاحات بر اثر مساعی ملکه صورت میگردد و اوست که در این امور از شوازل پشتیبانی مینماید

این دشمنی در مدت پانزده سال پیوسته ریشه دواند و بکینه‌ها متراکم گشته و اکنون که فرصت بدست آمده منفجر شده است هر امر جزئی را بهانه نموده مردم را اغوا می‌کنند.

علت دیگر تیره بختی ملکه و جودسه نفر عمه سالخورده شاه بود که بشوهر نرفته بودند و سخت بملکه حسد می بردند مادام آدلای (Adelail) خواهر مسن تر بسیار شریر و بد اخلاق نسبت بدو خواهر دیگرش نفوذ داشت و آنها را آلت مقاصد خود قرار داده بود این زن از اتحاد و دوستی فرانسه با اطیش و از ملکه نفرت داشت و در آتش حسد میسوخت از اینکه يك وجود خارجی در دربار فرانسه ملکه است و این سه پیر دختر بدجنس دائماً بر علیه عروس جوان به توطئه و دسیسه می برداختند بعد از آنها نوبت دوبرادر شاه بود کنت دو پروانس و ارتوا این هر دو از شاه خیلی باهوشتر بودند و در دربار نفوذ زیادی داشتند کنت دو پروانس گرچه اظهار فضل مینمود اما خیلی کوتاه نظر و خود نما بعلاوه بدخو و بد زبان بود وی از کودکی نسبت ببرادر بزرگش حسد می ورزید و آشکارا اظهار می‌داشت لوئی لیاقت و شایستگی سلطنت را ندارد و جاهت و زیبایی ماری آنتوانت یکی دیگر از بهانه‌های بغض و کینه بود برازنده گی و محسنات همسر شایسته برادر بیشتر او را اغوا به کینه تیزی می نمود و از همان روز های نخست بجمل و اشاعه تهمت های ناروا و افسانه‌های بی شرمانه نسبت بملکه معصوم پرداخت راجر گفت :

- شاید علاقه کنت و ارتوا می‌توانست از این بی انصافی‌ها جلو گیری نماید .

- احتمالاً تا اندازه‌ای کنت از جهات بسیاری بهتر از برادر بزرگش بود کنت دو پروانس مردی فربه و کم عاطفه بود در صورتیکه رارتو الاغر و احساساتی، خوش منظر و باهوش بود در ضمن بسیار سطحی و ساده، این نواقص باعث بدنامی ملکه میشد در صورتی که بطور یقین هیچ نظر سوئی در کار نبود ملکه جوان از فرط دلتنگی و تنهایی خود را با تفریحات کودکان سرگرم می‌داشت و بواسطه تقارب سنی بصحبت این دو برادر شوهر رایگان بود و ضمناً حساب میکرد اگر در مجالسی که شاه دوست نداشت برود با کنت و ارتوا همراه باشد زبان عیب جو بیان کوتاه تر خواهد بود اتفاقاً این حساب نادرست بود زیرا فساد اخلاق و ارتوا و مصاحبتش بسا ملکه برای دشمنان مستمسکی بدست میداد .

فکر میکنم با آنچه که شنیدید می‌توانید حدس بزنید چه معجون زهر آگینی ترکیب می‌شد يك قسمت دیگری هم باقی ماند و برادران شاه با دخترهای دیکتور آمد (Ameda) پادشاه ساردنی ازدواج کردند و زشتی شاهزاده خانمهای ساوا (Sava) از قدیم ضرب المثل بود این دو بانوی مجرور از مواهب طبیعی و جاهت نسبت بملکه زیبا و خوش اندام بغض و حسد داشتند و برای تخفیف رنج خود با عمه‌های پیرشاه هم‌دست شده در جعل اخبار ناشایست و تهمت‌های ناروا دائماً میکوشیدند و هر بر گاه خیالی را يك کوه حقیقی جلوه میدادند و یکی از حربه‌های برنده بچه آوردن خودشان را قرارداده و در هر فرصتی برخ شاه میکشیدند. و ماری آنتوانت را که هنوز مادر نشده بود دست انداخته

و با بیانات شرم آور و ناسزا استهزا می کردند و بعد از آنکه پسری آورد کینه‌عداوتشان بیشتر شد و بعد از تولد پسر دویم که رؤیای دور و دراز آنها بکسره باطل گشت و خصوصیتشان بسرحد جنون رسید .

مسئله دلخراش کردن بند الماس معروف آخرین و سخت ترین ضربت بود که بتحریر این دشمنان نزدیک با تفسیرات بی اساس در تمام اروپا با بوغ و کرنا منتشر نمودند عقیده شخص من اینست که کاردینال روهان قربانی دسیسه این اراذل گردید و اشتباه بزرگ لوئی کاملاً بنفع دشمنان بود بیجهت شخصاً مداخله نمود و دستور مجازات صادر کرد و بدتر از آن تبرئه و صدور فرمان بخشایش بود لوئی اگر يك استان فرانسه را بیاد داده بود آنقدر لطمه به حیثیتش وارد نمی آمد .

خانواده‌های روهان و سولوزولورن و گیز (Souluse - Guise) همه بیکدیگر پیوسته و با نفوذترین اشخاص مملکت میباشند آنها همگی دست بهم دادند و ملکه را بدنام و منفور نمودند .

– راستی عمل لوئی برای محاکمه علنی کاردینال روهان خیلی ابلهانه و از روی بیفکری بود .

– شاید اینطور باشد اما هنوز بسیاری از مردم به بی تقصیری ملکه اطمینان ندارند بلکه می گویند کاردینال مال الصلح واقع شد باید تصدیق نمود که درباریان رانده شده برای اعمال خصومت و گرفتن انتقام از ملکه پیش از دیگران بسایین آتش دامن زدند .

دوک دورلئان با افکار شیطانی و نقشه‌های خائنانه از این هیاهو و جنجال استفاده میکرد و برای باین آوردن لوئی از تخت سلطنت زمینه میساخت و جهت افشای ملکه سخت می کوشید زیرا یقین داشت که او نگهبان شاه و مانع موفقیت وی می باشد پس از اندکی سکوت افزود .

– يك بدبختی دیگر در این روزگار بر آشوب صدارت با کسی است که نمیتواند مورد اعتماد ملکه باشد متأسفانه سالهاست که تصدی امور مملکتی در دست اشخاص روحانی است بدیهی است شاه و ملکه متعصب در کیش کاتولیک نمیتوانند هم آهنگی کامل با يك صدر اعظم پروتستان داشته و بوی اعتماد نمایند ناسازگاری دیگر اینکه فکر مسیونکر در همان چهار دیوار بانك محدود است اعلیحضرتین او را در نقشه‌های اقتصادی یاری میکنند اما در سایر امور گاه اتفاق می افتد این مرد در برابر شاه چنان درمی ماند که تصور می کند بایک زبان خارجی با وی صحبت می کند و یا گمان می نماید که مسخره اش کرده اند و احساس این امر در چهره اش نمایان است .

راجر آهی کشید و گفت :

– سنیوریتا بیش از آنچه انتظار داشتم توضیح دادید خوب معلوم شد که ملکه از همان روزهای نخست و بهار جوانی چگونه گرفتار دشمنان بیشماری بوده و اقدامات ظالمانه آنها در طی زمان چطور او را منفور نموده است .

در این گفتگو آخرین باری بود که این دو جوان یکدیگر را سنووریتا و مسیو خطاب می کردند روز اولی که در مهمانخانه شهر ناوار بودند ایزابلا اسم کوچک راجر را سؤال کرد و چند بار بالهجه ملیح اسپانیولی تکرار کرد روزه - روزه اما روزی که صحبت ملکه بمیان آمد آن را بزبان نیاورد همان روز وقتی در حرکت بودند یکی از چمدانهای که در گوشه کالسکه روهام بود باز شده نزدیک بود بطرف راجر پرت شود ایزابلا فریاد زد .

- آی روزه مواظب بایت باش .

و خود بجالاکی از جای جست و چمدان را گرفت .

چند لحظه ای گذشت راجر شطرنج سفری را که با خود داشت از کیف در آورد و با صدای ملایمی گفت :

- کدام مهره ها را دوست داری سفید یا سیاه ؟

- ممنونم روزه برای من مساوی است سفیدها بمن نزدیک تر است و این جمله را با همان ملایمی که راجر پرسیده بود ادا کرد ضمناً صورتش از شرم سرخ شد .

در آن اوقات رفتار اشخاص خیلی رسمی و مؤدب بود فقط دهاتیها با سادگی طبیعی معاشرت میکردند و بردن اسم کوچک در طبقات عالی بین بستگان نزدیک و دوستان خیلی صمیمی مرسوم بود و جوانانی که پرده تعارف را بکنار میزدند نشانه آغاز روابط صمیمانه و مرحله اول بوسه های عاشقانه بود اکنون پنج روز است که این دو جوان شبانه روز در یک کالسکه شانه بشانه یکدیگر حرکت میکنند فقط در سر بالائی و نشیب های تند مسافرین پیاده میشوند راجر تنها میماند هنگام راه رفتن کوچکترین حرکات ایزابلا را کاملاً در نظر می گیرد که در مغزش نقش می بندد و در چند روز مسافرت بطوری او را شناخته که اگر سالها در حضر با هم حشر داشتند ممکن نبود .

چون هیچیک از همراهان آشنا بزبان فرانسه نبود آنها با خیال راحت و آزاد خواسته های قلبشان را بزبان می آوردند هر قدر از موضوعهای مختلف و متنوع بیشتر صحبت میشد وسعت نظر و هوش و فکر ایزابلا آشکارتر میگشت و حقایقی از حسن اخلاق و فهم وی تجلی میکرد که بیشتر بر زیبایی او میافزود و راجر در آن چشمان براق و درخشان و آن صورت بیضوی گیرا محسوسات تازه ای تشخیص میداد که در روزهای اول بر او مجهول بود خلاصه آنکه ظرافتهای صوری و ملکات اخلاقی چنان بر قوه جاذبه وی افزوده بود که اگر اوتا ابدلب از سخن نمی بست راجر از حلاوت بیان و شیرینی گفتارش دل برنمیکنند و از آن دهان غنچه اش چشم برنمیداشت .

ضمناً از اثرات عشق سوزان هم غافل نبود و میدانست که کمترین اظهار علاقه و سوسه های درونی را بکار انداخته و چنان آتشی خواهد افروخت که اطفاء آن جز با بهای جان میسر نخواهد بود بنابراین با احتیاط و وسعی بسیار مکنونات قلبی را چنان پنهان میداشت که اثری از التهاب و اسرار درونیش آشکار نشود از اینکه صبح آنروز اختیار

از گفش بیرون رفته و او را با سم کوچکش خوانده خود را ملامت میکرد زیرا این قدمی بود که برای لغزشهای بعدی راه را هموار میکرد .

بسیار اتفاق افتاده بود که راجر زنان را دوست میداشته و بیکی از آنها عاشق شده اما با نیروی اراده بر نفس اماره غلبه نموده و در موقع بعشق خاتمه داده و آن زن هم بدنبال کار خویش رفته بود اما ایزابلا زنی نیست که اگر بیمهری به بیند برای رفع اندوه خود را در آغوش مرد دیگری بیفکند و عاشق خود را فراموش نماید راجر باین موضوع پی برده و بهمین جهت میکوشد از حدود معاشرت عادی تخطی ننماید و تصور میکرد با ادامه این روش از غلیان و سوسه های عشقی محفوظ خواهد ماند صبح درخشان از جلگه های هموار میگذشتند و بارتفاعات دوردست مینگریستند بعد از ظهر بمنطقه کوهستانی و شب تندی رسیدند باید کالسکه را سبک کرد تا اسپهادر آن سر بالائی تندوا نمانند اکنون شش روز است که راجر استراحت کرده غذاهای ماکول و شرابهایی مقوی نیروی از دست رفته را بوی باز گردانیده گاهی هوس پیاده روی میکند و میل دارد با سایرین هم راهی نماید ولی جراحات با هنوز بهبودی کامل نیافته و نمیتواند دوسه روز است که ایزابلا يك فرهنگ فرانسه و اسپانیولی بوی داده و هر روز مدتی صرف میکند که زبان خود را بوی بیاموزد راجر از تنهایی در کالسکه استفاده نموده و جمله هایی آموخته است و بیوسته تکرار میکند تا ملکه اش بشود و لغات تازه ای از فرهنگ خارج نویس بنماید.

راه این منزل کوهستانی و دشوار است امروز هفده میل بیشتر پیش نرفته و خیلی خسته شده اند بشهر کوچک «ایزوا» رسیدند خبر افتتاح مجلس را شنیدند از قرا معلوم نمایندگان از سخنرانی مفصل مسیونر خوششان نیامده و ایراد کرده بودند دیگر این که طرز برخورد نمایندگان اعیان و روحانیان با اعضای مجلس عام آنقدر بدوزنده بوده که همگی را رنجانده و بخشم آورده ولی با این تفصیل جلسه مشترک سه مجلس بدون وقوع حادثه ای برگذار شده است .

دو روز دیگر در راههای سنگلاخ و ناهموار جنوب در زحمت بودند و هر چه جلوتر میرفتند هوا گرم تر میشد باندازه ای که اسپانیولیهای گرمسیری بین ساعت ده تا سه و چهار احساس ناراحتی میکردند هوای درون کالسکه خفقان می آورد و قابل تحمل نبود.

هنگام عبور از يك دهکده از پل بزرگی گذشتند و بلافاصله بسر بالائی تندی رسیدند حسب معمول کالسکه ایستاد تا مسافرین پیاده شوند بعد از خارج شدن مستخدمین ایزابلا با بروی رکاب کالسکه گذارد که ناگهان تعادل را از دست داد و نزدیک بود پرت شود که راجر به تندی دست دراز کرد و بازویش را محکم بگرفت و بعقب کشید ایزابلا پیش از آنکه بتواند بروی پا بایستد بی اختیار در آغوش راجر افتاد لحظه ای بدنشان بیکدیگر فشرده شد ایزابلا با يك فریاد کوچکی خود را از بغل راجر دور کرد و از شرم رخسارش سرخ شده بود .

ساعتی بعد باز کالسکه در دامن تپه ایستاد سر نشینان پیاده شدند اما ایزابلا بعد از درد با بجای خود باقی ماند و همراهان از ناراحتی بانوی خود متأسف بودند در کالسکه بسته شد و اسبها براه افتادند .

گر چه ایزابلا با گماشتگان بزبان اسپانیولی صحبت کرد اما راجر بفراست بی
بمطلب برد .

- آیا همین طور است که من فهمیدم کسالت دارید ؟

تازه در کنار یکدیگر نشسته بودند ایزابلا از شنیدن این پرسش روی بطرف
راجر کرد چشم را بچشمهایش دوخت بادقت خیره شد صورتها بهم نزدیک بود دیدگانشان
میدرخشید و برق میزد باصدای ملایمی جواب گفت:

- بلی بآنها چنین گفتم اما میخواستم باتو تنها باشم .

بلااراده لبهایشان بروی هم قرار گرفت یکدیگر را در آغوش کشیده دیوانه وار
میفشر دند و میلرزیدند .

فصل هشتم

از عشق و مرگ

شاید ده دقیقه بیشتر گذشت که کالسکه بیالای بلندی رسید و ایستاد تا مسافرین برسند در آن مدت لبها مجال نداد که کلمه‌ای بزبان بیاورند وقت آنقدر کوتاه بود و برای قحطی زده‌گان عشق چنان سرعت گذشت که برای مکیدن شهد محبت از لعل یکدیگر بسیار ناچیز بود در کالسکه باز شد و آنها چون دو طفل مکتبی بجای خود قرار گرفتند با وجود روشنی افق داخل کالسکه تاریک بود افزوخته گمی چهره‌ها و تغییر حالت چشمان آنان پوشیده مانند سکوت بانو را حمل بر کسالتش نمودند روز بعد بشهر « بریور » رسیدند چون یکشنبه بود معمولاً قافله حرکت نمیکرد اما برای احتراز از تأخیر ایصال نامه ملکه ایزابلا موافقت نمود که بعد از ادای فرایض مذهبی حرکت نمایند همراهان بکلیسا رفتند ایزابلا ببهانه کسالت در منزل ماند و کسی از تنها ماندن ایشان گمان بدی نبرد.

خانه از اغیار خالی شد ایزابلا در کنار راجر نشست و در چشمانش همی نگرست راجر بازوان را بدور کمروی حلقه کرد و بوسهای آتشینی بی درپی مبادله میشد.

- رژه آیا مرا دوست داری رژه بگو بگو دوستم میداری ؟

- البته که دوست دارم ای ایزابلا زیبا و بابوسه آبداری علاقه خود را تسجیل نمود. واقعاً راجر او را دوست میداشت و در اینچند روز بخوبی درک کرده بود که مقاومت در مقابل این دل بستگی روز افزون بیهوده است احساسات تند و با حرارت ایزابلا رفته رفته اثرات خود را بخشیده و اختیار را از کف راجر ربوده بود.

- آیا سوگند یاد میکنی که مرا دوست میداری ؟

یقین دارم خوب متوجه شده‌ای که در اینچند روز چقدر بانفس خود مبارزه کرده‌ام تا عشقم را از تو پنهان کنم زیرا از بیم اندوهناک نمودن تو وحشت داشتم و نمیخواستم آشکار نمایم.

- ای خدای من تو را شکر گذارم در دوران عمر هیچوقت مانند دیروز عصر شرمنده نشده بودم نمیدانم نسبت بمن چگونه فکر میکردی ؟ بخدا قسم اولین بار بود که با مردی اینگونه رفتار نمودم اصولاً پیشدستی در اظهار عشق از طرف زن نفرت بار است.

- من ثورا خوب شناخته میدانم که رفتار تو ابدأ از راه خطانیست چگونه ممکن است کسی يك هفته تمام با تو همسفر وهم نشین باشد و نتواند تشخیص دهد که سیرتی باك وهم آهنگ و متناسب با صورت نیکوداری .

- رژه بدان که تا کنون نسبت بهیچ مردی چنین احساسات باحرارتی نداشته‌ام همان ملامسه ساده با دست تودیوانه‌ام میکند فقط يك موضوع بهراسم میاندازد با این ماجرا نمیدانم با دن‌دیه گو چگونه سرکنم ؟

- دن‌دیه گو ؟

- آری تا کنون از این بابت با توصیحتی بمیان نیاورده‌ام هر وقت خواسته‌ام از عشق و ازدواج سخنی بگویم تو حرفم را قطع کرده و موضوع را تغییر داده‌ای من به ناپل میروم که در آنجا عروسی کنم .

- راست میگوئی ؟ آیا نامزدی داری ؟ از کی آیا او را دوست داری ؟

- کسیرا که ندیده و نمیشناسم چطور میتوانم بگویم او را دوست میدارم ؟ این انتخاب پدر من است من بیست و سه سال دارم و اگر برخلاف عادت کشورمان باین دیری بشوهر میروم برای اینست که مدتیرادر فرانسه بوده‌ام .

راجر با خیلی ناراحتی سؤال کرد .

- آیا این دن‌دیه گوشخص متعین و دولت‌مندی است ؟

- بلی دارای املاك بسیاری است در ایالت کاستیل وبعد از فوت پدر امارت يك ناحیه را بازت میبرد .

- چگونه آدمی است ؟

- سی‌ساله است و میگویند مرد خوش هیكلی است .

در اینصورت مورد محبت و علاقه‌ات قرار خواهد گرفت .

- بیش از این تاریخ امیدوار بودم با پیش‌آمد بسازم وهمسر شایسته‌ای باشم اما اکنون يك خیال واهی وباطل است راجر درحالیکه آهسته بادستهای ایزابلا بازی میکرد و انگشتان ظریفش را میفشرد ونوازش میداد گفت :

- ای ایزابلا عزیزم بخدای مهربان سوگند اگر تمام دنیا را بمن میبخشیدند هرگز راضی نمیشدم عمداً چنین دردسری برای تو ایجاد کنم .

- نه رژه این گناه تونیست منم تقصیر ندارم وتازه اگر میتوانستم از این ماجری پرهیزم برخلاف میل ورضا بود .

- از شنیدن این بیان تو از شادی میلرزم افسوس که خود را لایق چنین عشقی نمیدانم .

- راجر چرا اینطور فکر میکنی ؟

- برای اینکه در مسائل عشقی کمتر وفادار بوده‌ام .

- بیوفانی از خصائل مردان است واین کمترین اطلاعی است که از جنس و اخلاق مرد دارم وتورا خیلی گناهکار نمیدانم غیر ازاین موضوع تو از هرجهت با سایر مردان تفاوت بسیاری داری شاید دلیلش هم آنست که تو انگلیسی هستی خوشبختال زنان آن

سرزمین که سعادت‌مند و مقبل میباشند مردان ما هم از بعضی صفات مردانگی و خصائل برجسته بی‌بهره نیستند اما نقص عمده آنست که زنان را بکلی مادیون خود و بهیچ‌میشمارند مردان فرانسوی شوخ و شیرین و خوش محضرند اما از صفای دل بی‌نصیب‌اند هنرشان فریفتن زنان است توجوانمردی و قهرمانی را با عشق بازی با هم آمیخته‌ای در گفتارت اثری از تحمیل عقیده مشهور نیست و برعکس سایرین باندیشه‌های یک‌زن احترام می‌گذارد این صفات برجسته است که مرابیش از ظاهر آراسته‌ات بدام عشق گرفتار نموده .

راجر خیلی متعجب شد از اینکه رفتار خشک‌ش برای احترام از عشق پرشور دخترک کاملاً نتیجه معکوس بخشیده و حال آنکه اگر سبک‌سری نشان داده بود و بی‌پروا بمغازه می‌پرداخت بجای این علاقه مسلماً تنفر می‌آورد .

وقت بازگشت سینورا و هم‌راهان از کلیسا نزدیک است راجر برای رهایی از این صحنه بامبارزه درونی ایزابلا را با مهربانی و ملاطفت از خود دور نمود و اظهارداشت .

- گوش کن عزیزم میدانی که من بضاعت چندانی ندارم و ما هر دو بخوبی میدانیم که بدت کمترین اعتنائی به تقاضای ازدواج با تو نخواهد کرد بلکه حاضر نیست یک کلمه راجع باین مقوله بشنود .

- افسوس که درست حدس زده‌ای .

- در اینصورت گمان نمیکنی که بهتر است زودتر قطع رابطه کنیم ؟

- در این هشت روز اثری از روبک دیده نشده از برکت پرستاری و محبت توجراحات من التیام پیدا کرد و شفایافته‌ام و میتوانم به‌تنهایی بسفر خود ادامه دهم بسینورا میگوئی که من پیک دولتی هستم مجبورم زودتر خود را بمارسی برسانم برای رهایی و آسایش خودت و من از تو خواهش دارم اجازه دهی عصر امروز بادلیجان پستی عزیمت کنم .

- نه نه روزی نمیگذارم او را در آغوش گرفت و باصدای محزون و محکمی گفت تقاضا دارم از این خیال منصرف شوی یک هفته تاده روز دیگر باهم خواهیم بود سینورا بوئیللا هم همچوزن ساده‌ای نیست از علاقه ما بیسکدیگر خوب آگاه شده از آنجائیکه مرا خیلی دوست میدارد بروی خود نمیآورد ضمناً شرط احتیاط را نباید از دست بدهیم در طول راه تامارسی فرصت‌های کوتاهی نصیب میشود که تنها میمانیم این دقایق زودگذر برای من بسی گرانبهاست زیرا خاطرات شیرینی که خواهد گذاشت در سالهای بعد موجب خرسندی و تسلی خاطر من خواهد بود باصدای لرزان افزود تو را بخدا این گنجینه بر ارزش را از من دریغ مدار .

این اظهارات بی‌آلایش که تراوش از یک قلب پاک و سرشار از محبت بود پاسخی جز تسلیم و تمکین نداشت و راجر با گرمی و اشتیاق جواب داد .

- امرت را بجان منت پذیرم و چنان کنم که تو خواهی تا روز جدایی جان‌گداز که تقدیر تعیین نموده است .

- سعی کنیم یادی از آن روز غم بار ننموده و وقت شیرین و روح بخش فعلی را غبار آلود نمائیم .

ساعت یازده براه افتادند بشهر گریون که رسیدند سینورا میتلابدل در دشد پزشکی رابعیادت احضار کردند طبق معمول زمان از بیمار خون گرفتند کسالتش سخت شد بار دیگر خون گرفتند و دوی مهوعی بگلویش ریختند تامعده راپاك كند حالش بوخامت گرايمد نزدیک ظهر آثار مرگ در بشره اش ظاهر گشت همگی پیرستارایش برداختند راجر نیز لنگان لنگان با سایرین همراهی میکرد نزدیک غروب اندکی بهبود یافت بقدریکه میتوانست حرف بزند اولین تقاضایش تنها ماندن با راجر بود باصدای ضعیف اظهارداشت .

سینور رژه هفتادسال از عمرم میگذرد و تجربیات بسیاری اندوخته ام بر من آشکار است که شما و ایزابلا یکدیگر را دوست میدارید و آتش عشق بخرمن جان شما افتاده است بعد از مرگ من که فرا رسیده غمخوار و دل سوزی ندارد دختر لجوجی است با کوچکنترین ککش از طرف شما ممکن است تسلیم شده روزگار خود را تباہ کند از شما خواهش دارم او را از خود برانید تا غرور و عزت نفس او را براه عاقلانه بکشد و از شر شیطان محفوظ بماند .

راجر بطور ناقص از مقصود وی آگاه شد سینورا فشاری بخود آورد قوارا جمع نمود و چنین گفت :

- میدانم قلب پاك وعلاقه شما رضانخواهد داد که چنین دوشیزه معصومی را سر شکسته نمائید و راهش آنست که نیروی خودداری را چنان قوی دارید که بر سواس شیطانی غالب آید شکسته بسته افزود هیچگاه او را بهم سری اختیار ننمائید .
در مقابل تقاضا و التماس بیمار محتضر در بستر مرگ جز تسلیم چاره ای نبود .
- قول میدهم .

سینورا بعلامت خوشنودی دست راجر را بین دودست لرزان بگرفت باآرامی فشار داد بانگهای سپاسگذاری نمود و چشم بر بست .

ایزابلا بیدرنگ کشیشی دعوت نمود تا در بالینش دعا بخواند .
همگی باجرائ مراسم تشریفات مذهبی و تدفین میت برداختند ایزابلا لباس مشکی به تن نمود و با پارچه سیاه سرو صورت خود را پوشانید برای اینکه آثار انقلاب روحش از ناظرین مخفی بماند بعد از مراجعت از مرابطان خود رفت و با کسی سخن نگفت و مواجه نشد تا ساعت ده روز بعد یادداشتی توسط کتزال برای راجر فرستاد و خواهش کرده بود که بگردش بروند لحظه بعد راجر باطاق ایزابلا رفت تا خبر دهد که وی آماده و کالسگه حاضر است با تعجب مشاهده نمود که ایزابلا با لباس معمولی نشسته و از سوگواری اثری نیست ایزابلا متوجه تحیر وی شده و گفت :

- تصمیم گرفته ام از امروز زندگی نوینی اختیار کنم نقشه و برنامه وهمه چیز سابق با سینورا بزر خاک تیره دفن شد راجر از این بیانات ناراحت شد اما خود داری کرد و نگذاشت تأثرش ظاهر شود .

- من هم براین عقیده میباشم که رفتگان دوست دارند بخوشی از ایشان یاد شود خراشیدن گونه و پوشیدن لباس سیاه آنها را باز نمیگرداند و شاید روحشان رامعذب کند .

وقتی از اطاق خارج میشدند ایزابلا گفت :

- نه ماریا و نه کترال هیچکدام را با خود نمیبرم میخواهم بفهمانم که دیگر من آزاد میباشم و هر وقت میل کنم میتوانم تنها باشم با گردش برویم .

کم کم طرز زندگی که ایزابلا انتخاب کرده بود آشکار میگشت و راجر از این بابت ناراضی بود زیرا هنوز عهدی که با سنیورا نموده بود خیلی تازه بود .

- راضی بدنامی تونستم .

- اولاً گردش در روز روشن متضمن هیچ سوء ظن و تهمتی نیست بعلاوه بزودی از هر گونه ظاهر سازی و ملاحظه ای بی نیاز خواهیم بود .

بعد از این مذاکره مختصر سوار کالسکه شده قدری در شهر گردش نموده و بعد خارج شده بساحل رودخانه رفتند و بمحل مصفا می رسیدند آفتاب فرح بخشی و روز درخشانی بود ایزابلا کالسکه را متوقف نمود چند لحظه ای ساکت بتماشای منظره ساحل رودخانه و گلپای وحشی و بوته های رنگارنگ سبز سیر و روشن که زمین را پوشیده بود گذراند راجر زیر چشم او را و رانداز میکرد و اندیشه اینکه باید بزودی از او جدا شود پلرزهاش میآورد درد نامعلومی در زیر جناغ سینه اش از احساسات مخصوص خبر میداد تابش آفتاب گرم جنوب پوست بدنش را برنگ مطلوبی در آورده بود روی هم یک موجود دوست داشتنی بود که بی آرایش ترین زنان را جلب میکرد و وقتی او در افکار خود غوطه ور بود ایزابلا بانگه پراشتیاقی او را از عالم رؤیا بیرون کشید .

- خوب هنوز از من نمیپرسی که طرح نوینی که برای زندگی خود اختیار کرده ام کدام است ؟

- بگو عزیزم تنها آرزویم تأمین شادی و خوشوقتی تو است .

- در اینصورت آرزویت بر آورده است زیرا تنها وجود تو است که میتواند مرا خوش بخت نماید تصمیم گرفته ام از رفتن بناپل منصرف شده برای تو همسر فداکار و لایقی باشم .

فصل نهم

سفر دریا

اگر کالسکه بگودالی پرت میشد راجر کمتر هول میکرد اندیشه ازدواج بقدری از موقعیت آنها دور مینمود که راجر هیچگاه چنین فکری بخاطرش راه نیافته بود مانع بزرگ و اول آن بود که ایزابلا بایستی دست از شئونات و ثروت خانواده بشوید و آئینده درخشانش را فدای ماجرای عشقی نماید زیرا محققاً والدینش بهحض آگاهی از این امر اورا نفی ولد مینمودند زمانیکه راجر این مطالب را درمغز خود زیرورو میکرد ساکت و متعیر بود ایزابلا سکوتش را حمل برضا نموده باخنده و شوخی گفت:

- مرا بهم سری خود سعادتمند میکنی یا خود را برودخانه غرق کنم؟
- ایزابلا ی عزیزم از این بشارت روح بخش چنان مبهوت و بی اختیار شده ام که هر چه میکوشم نمیتوانم جمله ای بیابم که مترجم احساساتم باشد چه سعادت من نصیب شده اما با خانواده ات چه خواهی کرد؟ آیا حاضر شده ای که از تمام شئونات و مزایای پرارزش خود برای خاطر من صرف نظر کنی؟ مسلماً پدر و مادرت تو را از این لغزش نخواهند بخشید.
- من از این گفته بیرومی میکنم که زن در راه عشق بمرد کلیه آنچه را دوست میدارد باید فدا کند.

- اختلاف مذهب را چه میتوان کرد؟ تو کاتولیک هستی و من پروتستان.
- مطلب مهم و دشواریست دست برداشتن از قیود مذهبی کار بس دشواریست چاره نیست آنرا هم بخاطر تو حاضرم به کیش پروتستان در آیم راجر در مقابل چنین عشق باحرارتی خود را عاجز و زبون یافت بر خود فشار آورد و تصمیم گرفت مشکلات این پیوند را مطرح نماید.

- با تصدیق باینکه پول چیز کثیفی است اما رفاه و نشاط زندگی تا حدودیکه متناسب با تربیت و پرورش اشخاص میباشد مورد ضرور است تواز او ان کودک کی در ناز و نعمت پرورش یافته ای و من آن بضاعت را ندارم که بتوانم زندگانی مرفه و آنچه را که تو بدان خو گرفته ای فراهم آرم از اینجهت سخت دل آزرده خواهم شد.

این مطلب قابل بحث نیست و من باکی ندارم زیرا از تجمل متنفرم و زندگی ساده را بیشتر دوست دارم از قرار اظهار خودت ماهیانه مختصری از پدرت دریافت میداری که برای بغور و نمیر کفایت میکند بعلاوه یگانه پسر افسر معمولی میباشی و وقتی پدرت

آگاه شد عروسی کرده‌ای برشهریه‌ات خواهد افزود پدرمنهم هر قدر از رفتار خود سرانه من متغیر شود بالاخره عواطفش نمیگذارد که ما را در سختی معیشت رها کند .

- آیا تصور میکنی که والدینت پس از گذشت مدتی تو را خواهند بخشید ؟

- مادرم چون در معتقدات مذهبی خیلی متعصب و سخت است برحمتش امید نمی‌دارم اما پدرم خوی دیگری دارد البته آرزومند است که داماد متعین و متمول و شایسته‌ای داشته باشد اما خوشنودی مرا هم نادیده نخواهد گرفت و از اینکه من بمیل خود با پسر دریا سالاری وصلت کرده‌ام سرافکننده نخواهد بود .

از این مذاکرات راجر باین نتیجه رسید که آرزوی وصال آنقدرها که مشکل مینمود نیست بهتر است تا این التهاب و جنون وجود دارد زودتر این زن زیبای ترو تمند یا گوهر گرانبها را بر باید هنوز اثر ناله ضعیف سینورا بوئیلادر آخرین لحظات زندگی در گوشش صدا می‌کشد و باقی بود و قصد کرد به‌مهدیکه نموده وفا کند و کوشید تدبیری بکاربرد که موجب تعویق منظور ایزابلا گردد .

- در صورتیکه به بزرگواری و بخشش پدر امیدواری چه بهتر که قبلاً رضایت وی را بوسیله نامه استدعا کنی مطلب را روشن و واضح در میان بگذار و بنویس .

- ابد آنخواهم کرد زیرا خانواده ما خیلی بزرگ است بستگان ما و دوستان پدرم در همه جا پراکنده و دارای نفوذ و قدرت هستند بمحض اینکه قبلاً از قصد من و محل اقامتم باخبر شود برای جلب من ولو بزور اقدام خواهد کرد .

راجر بمقصد ایفای قول به سینورا خود راه دیگری در نظر گرفت و گفت .

- در هر حال ازدواج مخفی و دزدکی موهن و ناپسند است مخصوصاً برای مقام و شخصیت تو معتقدم که تا رسیدن بانگلستان باید صبر کنی وقتی مأموریت خود را انجام دادم بلندن میرویم و با حضور خانواده تشریفات و مراسم مذهبی و رسمی جشن با شکوهی ترتیب داده آبرومندانه عروسی میکنیم .

- نیکوگفتی و بتو اعتماد دارم و اکنون که نامزد شدیم هر مدت که لازم باشد صبر میکنم و تلخی صبر و انتظار را بامید میوه شربنش با بردباری تحمل مینمایم .

- من از این تأخیر راضی نیستم اما این راه نمائی عقل سلیم است و باید پیروی نمود .

- راست میگوئی میدانم که توهم از این تأخیر رنج میکشی اما همین امر موجب میشود که تو را بیشتر دوست بدارم امیدوارم هر چه زودتر بانگلیس و مراد دل برسیم و يك زن و شوهر وفادار و مهربانی باشیم .

- اما فعلاً مقدم برهرامری ایصال نامه ملکه است .

- البته صحیح است جای بسی تأسف است که زخمی شدن تو باعث تأخیر شده است چه بهتر فردا صبح حرکت کنیم و بعد از خاتمه کار با اولین کشتی که از بندر لثورن عازم انگلستان است سفر کنیم اما تادر فلورانس هستیم باید خیلی مراقب باشیم چونکه عمه‌ای دارم که همسریکی از اعیان متنفذین شهر است باسم کنت فرسکو بالدی این بانو بنا دربار گرانندوک مربوط است و اگر آگاه شود که در مصاحبت يك جوان خوش سیمای

انگلیسی بفلورانس وارد شده ام ممکن است ما را متوقف نموده و نگذارد از شهر خارج شویم.
- در این صورت بهتر است شما در ماریسی بمانید و من به تنهایی بدنبال مأموریت
خود بروم باز قدری تأمل نمود و گفت نمی توانم راضی شوم تو در این شهر پر آشوب
تنها بمانی .

ایزابلا با اشتیاق و هیجان غریبی او را در آغوش گرفت و فشارداد و گفت :
- نه نه تو را بخدا مرا تنها مگذار دوری تو برای من طاقت فرسا است روحاً
خود را زن تو می دانم و برای عروسی هر مدت که صلاح بدانی صبر می کنم اما اگر
ازمن دور شوی بیم و هراس اینکه برنگردی مرا خواهد کشت تو باید بفلورانس بروی
اما نه تنها بلکه بامن .

- پس بهتر است با نام مستعار سفر کرده کار خود را زودتر انجام بدهیم .
- در هر صورت با تو موافقم تا خود را در عرصه کشتی عازم انگلستان نه بینم
آرام و قرار ندارم خوب حالا قدری از اوضاع سرزمین مسرت بخشی که نوید سعادت و
کامیابی میدهد و مهد آسایش ما خواهد بود صحبت کن خیلی مشتاقم از عادات و اخلاق و
همه گونه مطالب آنجا قبلاً با خبر باشم .

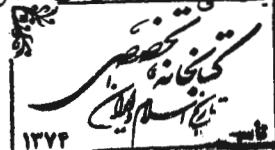
- یکی از مراسم آن کشور آنست که وقتی قرار ازدواج گذارده میشود طرفین
باید یکدیگر را ببوسند و ماهنوز این رسم را بجا نیاورده ایم در ملاه عام هم که
شایسته نیست بهتر است بمهمانخانه برگردیم تا هدیه مناسبی بنامزد عزیزم تقدیم کنم.
بعد از رسیدن بمهمانخانه انگشتی گرانبهایی را که ماری انتوانت باو بخشیده بود
بسانگشت ایزابلا نمود موجب مسرت خاطرش گشت اما حلقه آن برای انگشش
بزرگ بود .

بعد از صرف شام ایزابلا از راجر تقاضا کرد جمبه هائیکه زیر تخت خوابش بود
بیرون بیاورد در کنار صندوقچه بزرگتر زانو زد و در آن را گشود و سکه های بزرگ
طلا را زیرو رو کرد و نشان داد و بعد صندوقچه دیگر را باز کرد و بجواهرات درخشنده که
چشم را خیره میکرد اشاره نمود .

- تمام این جواهرات متعلق بمن است و ارزش آنها محققاً بیش از یکصد هزار
اکواست راجر عزیزم ملاحظه میکنی که چندان هم مسکین نیستم هنگام ضرورت
میتوانیم با بهای این جواهرات و مسکوکات طلا چندی گذران کنیم .

راجر وقتی باطاق خود داخل شد و به بستر رفت بآینده ای که در انتظارش بود
اندیشید باخوش بینی در عالم اضغاث و احلام فرو رفت چنین همسر محبوب و علاقمند و
همچو ثروت بی حساب سی هزار لیره در آغاز پیوند زناشویی قابل ملاحظه است این حسابها
متدرجاً کراهت و ملاحظه مواصلت را مرتفع نمود تعویق عروسی را با احترام قولی که
داده بود لازم میدانست و مطمئن بود که ایزابلا در عقیده خود محکم و ثابت است در افکار
شیرین و امید خوشوقتی و سعادت بخواب سنگینی فرورفت .

سفر خشکی بی پایان رسید از اوقات استراحت و توقف کاسته سرعت حرکت



می‌افزودند تا زودتر بمقصد برسند بیست و دویم ماه مه وارد ماری شدند روز بعد راجر به بندر رفت تا کشتی مناسبی برای لکهپورن اجاره نماید بالاخره در يك کشتی که عازم ایتالیا بود برای مسافرین و کالسکه تأمین جانمود تا روز عزیمت کشتی چندروز فرصت را بگذردش شهر و بندر گذرانده ضمناً اطلاعات سیاسی کسب نمود روز بیست و هشتم ماه مه ۱۷۸۹ حرکت نموده و دوروز بعد به لکهپورن رسیدند .

وسوسه شیطانی سخت اغوايش ميکرد که در اولین فرصت بکلیسای پرستانت رفته مراسم عقد و خطبه را بجای آرد اما وصیت سرنورا و شرافت آتولی که داده بودند نگذاشت و فکر نمود که مؤثرترین داری شفا بخش بیماریهای روانی مرور زمان است بخودنوید داد که شاید ایزابلا با گذشت زمان از تصمیم خود منصرف شود در يك کشتی که هفتم ژوئن از جبل الطارق عازم انگلستان بود جا ذخیره نمود و بمنزل باز گشت .

- با اینکه طاقت دوری تو را ندارم اما بهتر میدانم که تو در اینجا بمانی و من تنها بفلورانس بروم .

- چرا ؟

- برای احتراز خطر که از جانب عمهات کننتس فرسکو بالدی متصور است .

- وقتی بانام مستعار سفر میکنیم و من هم از گماشتگانم اطمینان دارم کسی از حال ما آگاه نخواهد شد .

- باتمام این مطالب يك نندای مرموز مرا تهدید میکند و آنقدر متوحشم که بدوری تو تن میدهم

ایزابلا بازوانش را بدور گردن وی حلقه زد گونه‌هایش را غرق بوسه نموده و گفت :
- عزیزم تو مرا خیلی دوست میداری و این بزرگترین سعادت است قول میدهم تا در فلورانس هستم بی نقاب از خانه بیرون نروم در اینصورت هیچکس از بودن ما در آن شهر آگاه نخواهد شد .

- باز دیگر تمنی دارم قبول کن و در اینجا بمان اگر در ماری در این خصوص اصرار نمودم برای این بود که آن شهر بندر پر آشوبی است و محل عبور جمعیت مختلف بسیاری است اما این شهر کوچک و امن است اگر تنها بروم میتوانم پنج شش روزه بازگردم و برای روز هفتم که کشتی لنگر میکشد حاضر خواهم بود در صورتیکه با کالسکه وقت بیشتری لازم است . . .

- آه عزیزم این خیال را از سر برد کن توجان شیرین منی و تن بی روان قابل زندگی نیست باهم خواهیم رفت .

- با اینکه انقلاب روحی آزارش میداد و قلبش گواهی نمیداد معذالك در مقابل اصرار وی راضی شد صبح روز بعد عزیمت نمودند و عصر فردایش بفلورانس رسیدند مناظر زیبای بین راه و آثار تاریخی و قشنگی های شهر جلوه خاصی داشت بهممانخانه ای وارد شده نام مستعار را در دفتر ثبت نمود بعد از صرف شام به تنهایی نزد مدیرممانخانه رفت تا از اوضاع حکومت و شهر اطلاعاتی کسب نماید :

مردم تسكان از حکومت نا راضی میباشند گرانددوك و وزیرش سنیور ریچی دست

با اصلاحات امور کلیسا و اجتماعی زده‌اند و کشیشان مخالفند و بر علیه حکومت اقداماتی کرده‌اند راهبه‌ها و کشیشان مفتخوار و تن‌پرور تنبل خانه‌ها و دبرها از تغییر روش راحت خود متغیر میباشند اما اوضاع دارائی دولت بهبود یافته و ثروت تسکان بیش ازدو برابر زیاد شده زیرا تمام طبقات مجبور پرداخت مالیات شده‌اند و درآمد آنقدر زیاد بود که دولت مالیات سرانه را بخشید. و این اقدامات باعث رفاه عامه شده است .

گراندوک بسیار خوش اخلاق و مهربان است اما مبتلا بمرض سوءظن شدید است و از این راه رنج میکشد برای مشاورین نزدیکش جاسوس می‌گمارد و برای این جاسوسان هم باز دسته دیگری تعیین نموده اکنون شماره کارآگاه و خفیه نویسان بقدر يك لشکر کامل است و بوسیله این مأموران در کلیه امور اشخاص متعین دست دارد قسمت زیادی از وقتش هم صرف تفریح با معشوقه‌های دلربای متعدد میگردد خوشگل‌ترین آنها يك خواننده اپرا است بنام «رنالیویا» که در کاخ مجلی منزل دارد تعیین وقت شرفیابی بخدمت گراندوک باسنیوریچی است .

راجر از صاحب مهمانخانه تشکر نمود ساعتی را در مصاحبت ایزابلا گذراند و باطابق خود رفت و خوابید فردا صبح ساعت نه بدفتر وزارت دربار رفت منشی‌باشی بعد از تحقیق و اطلاع از اینکه مأموریتی دارد وقتی را تعیین کرد راجر بمهمانخانه بازگشت و باتفاق ایزابلا که نقاب بصورت داشت بشهر رفتند و مدتیرا بتماشای بناهای قدیمی و تباریخی گذرانیدند روز بعد را نیز بگردش در قسمتهای دیگر مشغول بودند مقارن ظهر بمنزل مراجعت نمودند و بانظار خبر منشی‌باشی نشستند خوردشید غروب میکرد که قاصد رسید و یادداشتی بمضمون زیر آورد .

«سنیوریچی امروز ظهر بشهر آمد با اینکه بسیار مشغول است معذک نیمساعت به نصف شب مانده هر گاه بتوانید بیایید چند دقیقه شمارا خواهد پذیرفت»
بعد از صرف شام دو دل داده مهربان شراب نوشیده و بطرح نقشه‌های فرح بخش و نویدهای گوناگون وقت گذرانیدند تا ساعت عزیمت برای ملاقات فرارسید.

فصل دهم

مردان نقابدار

راجر لباس برتن کرد شمشیر بر کمر بست ایزابلا را چندبار در بغل گرفت سرو صورتش را بوسید و بقصد کاخ حکومت از مهمانخانه خارج شد .

خیابانها و کوچه‌های خلوت کم و بیش از نور ضعیف ماه روشن بودند راجر در این آرامش شب غرق در رؤیاهای شیرین آینده راه می‌رود در پیچ کوچه قاطری دید که دونفر در کنارش ایستاده اند بی‌اعتنا از آنجا گذشت ناگهان اشباح مرموزی از تاریکی بیرون جستند و احاطه‌اش نموده مجال دفاعش ندادند تاخواست با حرکت مذبح‌وحی دست بقبضه شمشیر ببرد انگشتان قوی مچش را بستختی فشار داد و حربه را از دستش ربود پلاسی بر سرش انداختند دست و پایش را بادریسمان بسته بروی استرش باد کرده و بسرعت از آن صحنه دور شدند .

نفس راجر در زیر پلاس تنگی نمود قلبش بشدت طپید افکار هولناک بمغزش فشار می‌آورد ابتدا تصور نمود گرفتار دزدها شده اما حرکتی برای لغت کردنش از طرف مهاجمین بعمل نیامده بود پس مقصود از این حرکت چیست اشتباها او را بجای دیگری گرفته‌اند آنچه موجب تسکین خاطرش میشد این بود که قصد کشتنش را ندارند زیرا سلاحی در دست هیچیک از مهاجمین نبود از فقدان هوا برای تنفس بیهوش گشت وقتی بحال آمد و چشم گشود خود را بروی صندلی و در یک اطاق سنگی یافت .

لحظه‌ای بعد لیوان دارویی را که نزدیک لبانش نگاه داشته بودند بکنار زده نیم خیز شد نگهبانانیکه در طرفینش بودند بعقب رفتند مقابل وی نه تن با لباس و نقاب سیاه پشت میزبزرگی قرار گرفته بودند آنکه روی صندلی بلندتری نشسته بود با اشاره دست قراولان را امر کرد تا خارج شوند بعد بزبان فرانسه خطاب براجر اظهارداشت .

- متأسفم که ضرورت ما را واداشت شما را باین طرز احضار کنیم و ضمناً خوشوقتیم که صدمه‌ای بشما وارد نیامده و امیدوارم از خواسته ما سرپیچی نخواهید نمود تا بزحمتی گرفتار آئید بر ما محقق شده که شما از طرف ملکه فرانسه حامل نامه‌ای میباشید برای گرانددوک لازم است مراسم مزبور را که بمنزله آزادی نامه خودتان است تسلیم نمائید و از این مهلتکه رهائی بایید .

راجر لحظه‌ای ساکت ماند تا اثر اضطرابی که از شنیدن این بیانات عارض شده زایل گردد بعد پاسخ داد .

- آقایان از این رفتار ناممقول و توقیف بیجهت معترضم آنچه ممکن است از قباحت این عمل بکاھد فرض آنست که از روی اشتباه مرا بجای دیگری گرفته و مرتکب چنین رفتار ناپسندی شده‌اید مقتضی است هر چه زودتر مرا رها کنید تا کار بشکایت بحضور گراند دوک نکشد خوب میدانید که معظم له نسبت بکسانی که قانون شکنی میکنند چقدر سخت گیر میباشد .

- جوان خیلی گستاخی بدان که این اظهارات تهدید آمیز بکلی بی اثر است خوب متوجه باش که سزای نافرمانی از او امر این محکمه مرگ است در مجاورت این جاحفزه ژرفی است که در طی قرن‌ها متخلفین بی شماری را در کام سرد خود فرو برده و پیکر بی جان و درهم کوفته‌شان را تحویل امواج خروشان رودخانه ارفو نموده این سرداب‌های مخوف و مرطوب کهنه فلورانس مدفن اسرار بسیاری است بدان که برای تظلم و عرض گزارش به حضرت گراند دوک مطلقاً فرصتی نخواهید یافت خلاص شما منحصرأ موكول به تسلیم نامه است زودتر آنرا بدهید .

دو شمع‌دان سه شاخه در دو طرف میز اطاق را روشن کرده بود مردان سیاه پوش مانند مجسمه بجای خویش قرار داشتند و جز برق چشم‌ها که از سوراخ نقاب میدرخشید اثر دیگری از حیات آن هیاکل رعب آور پدیدار نبود .

راجر میکوشید که خون سرد باشد اما صحنه بس هول انگیز و وحشت آور بود لبهای خشک شده را با زبان تر کرد تا بتواند صحبت کند .

- بار دیگر تکرار میکنم که محققاً مرا از روی اشتباه بجای دیگری گرفته‌اید حامل مکتوبی از طرف ملکه نیستم و از اظهارات شما هیچ اطلاعی ندارم .

- آیا نام شما شوالیه دو بروک نیست ؟

از شنیدن این جمله آگاه شد که از هویتش اطلاع دارند و در این صورت هر انکاری بی نتیجه است .

- بلی صحیح است من دو بروک می‌باشم و از فرانسه می‌آیم و محرک این مسافرت عشق پدیدار آثار بدیع تاریخی شهر شماست .

- جوان یقین کن که از طرفه رفتن زبان بزرگی خواهی برد بموجب یادداشت امشب بملاقات سینورس پیون ریچی میرفتی که نامه را بوی تحویل کنی آیا میتوانی این حقیقت را انکار کنی ؟

- شدیداً تکذیب میکنم .

این لحن محکم از آن رو بود که چنین قصدی نداشت بلکه مقصودش از ملاقات ریچی تعیین وقتی بود برای شرفیابی بخدمت گراند دوک بود .

- پس در این نیمه شب در خیابانهای فلورانس چرا پرسه میزدی ؟

راجر کمی تأمل نمود و حالت خجلت آمیزی بنحود گرفت و آهسته گفت :

- آخر من جوانم و باقتضای سن در بی ماجراهای عاشقانه می‌باشم چون غریب تصور

نمودم اگر مدتی در کوچه‌ها بگردم شاید در این تاریکی شور انگیز شب تابستان بزَن
زیبائی برخوردار کنم که طالب مصاحبت جوانی باشد .

بد دروغی نبود شاید در موقع عادی قابل قبول بود اما از نگاه نهجف چشم‌های
درخشان که با سوء ظن می‌نگریستند دانست که باین زبان بازی اعتنائی ننمودند .

- بر حسب خبر موثق یقین داریم که نامه نزد شما است چه بهتر خودتان آن را
بدهید تا از کاوش لباس‌بشما بی احترامی نشود برای آخرین مرتبه می‌گویم نامه را
بمن بدهید .

- تقاضا دارم بفرمائید مرا بگردند و لباسهایم را بدقت بکاوند تا معلوم شود که
مکتوبی نزد من نیست .

رئیس محکمه دستور داد دو نفر بادقت لباسهای وی را کاوش کردند و چیزی بدست
نیامد رئیس با همکاریانش بزبان ایتالیائی مشورت نمودند و سرانجام زنگ نقره‌ای که
روی میز بود بصدا درآورد شخصی وارد شد دستوری گرفت و رفت راجر با نگرانی
فراوان در آن سکوت مضطرب بود شاید می‌خواهند مرخصش کنند ؟ ناگاه در باز شد
سه نفر وارد اطاق شدند یکی از آنها بی نقاب بود نیم تنه ابریشمی آبی رنگی به تن
داشت و کلاه سه گوشه‌اش را بزیر بغل گرفته بود در آستانه در تعطیمی نمود و ایستاد
پیش از اینکه جلوتر بیاید راجر صورت مکالمه و هیکل بی‌وقار دوروبک را شناخت و بتمام
مطالب پی برد .

دوروبک بعد از حمله بکالسکه و مایوس شدن از آن نقشه بجای مراجعت بیاریس
ازراه شامبری، تورین و میلان خود را بفلورانس رسانید تا از روی فرصت حریف را
غافلگیر نماید اما وسیله ارتباط این شیاد با این محفل سری روحانیان (با فراماسون)
چیست و از کجاست ؟

دوروبک نزدیک تر آمد از نو تعطیمی باعضاء محکمه و با لبخند تمسخر آمیز
سری هم براجر فرود آورد راجر با کوشش بسیار خشم خود را فرو نشاند جوابی
بتعظیم وی نداد با بی اعتنائی او را ورنه از نمود مثل اینکه او را نمی‌شناسد رئیس
محکمه خطاب بدوروبک نمود .

- زندانی هویت خود را تصدیق دارد اما منکر داشتن نامه است و بکلی اظهار
بی اطلاعی می‌کند آیا یقین داری که این شخص همان کسی است که توقیفش را از ما
خواسته اند ؟

- این آدم را کاملاً می‌شناسم و هیچ اشتباهی روی نداده است، خودش است .

- ما لباسهایش را جستجو کردیم ولی نامه را نیافتیم .

- شاید نمیخواسته است که نامه را امشب برساند .

- ولی ما ازراه مطمئن اطلاع حاصل کردیم که در ساعت یازده و نیم با سنپورریچی

قرار ملاقات داشته است .

- پس میخواسته است نامه را شخصاً بدست گرانددوک بدهد اگر در جیبش نبود

مسلماً به سنپوریتا داراندا سپرده و در مهمانخانه است .

- سینوریتا داراندا؟

- یکی از سیاه پوشان این اسم را با تعجب تکرار نمود و بافرانسه شکسته و مغلوطی پرسید .

- آیا درست می‌شنوم اگر این اسم صحیح است باید دانست او در این ماجرا چه نقشی دارد ؟

از این پرسش قلب راجر ازجاکنده شد و با وحشت و نگرانی مخصوصی بحریف خیره شد .

- گمان میکنم چون سینوریتاعازم ایتالیا بود ملکه فرانسه مکتوب را بوی سپرده بود در نزدیکی شهر ناوار بکالسکه دستبرد زده نزدیک بود آن را بدست پیاورم این مرد سررسید و نقشه را برهم زد و از آنجا سوارهائی برای محافظت کالسکه اجیر نمود بطوری که هر حمله‌ای خطرناک گردید و این بود که از مقام عالی استمداد شد و این دوسه روز بدون لحظه‌ای غفلت همواره مراقبشان بودم .

- سیاهپوشی که از ایزابلا سؤال کرده بود اظهار داشت :

- داستان شما خالی از غرابت نیست چطور ممکن است ایزابلا بفلورانس وارد شده و بسراغ کنتس فرسکو بالدوین عمه‌اش نرفته است ؟

دستهای راجر می‌لرزید و دانست آمد بسرش از آنچه می‌ترسید ناچار شد توضیحاتی بدهد .

- سینور اجازه بفرمائید اختصاراً خاطر محترم را آگاه کنم شاید شنیده باشید که سینوریتا برای عروسی عازم ناپل است چون بمارسی رسید معلوم شد تا سه هفته هیچ کشتی بناپل نمیرود سینوریتا برای احتراز از تأخیر ناچار با یک کشتی که عازم بندر لکپورن بود حرکت نمود با اینکه راه درازتر می‌شد بتصور اینکه اگر بخدمت کنتس عمه‌اش برود چند روزی بمهمانی می‌گذرد و مسافرت بتعویق می‌افتد بانام مستعار درفلورانس بتماشای آثار تاریخی و زیباییهای این شهر قشنگ گذرانید و فردا صبح عازم ناپل است زیرا برای انجام عروسی خیلی عجله دارد .

رئیس محکمه از این توضیحات که مورد علاقه‌اش نبود خلعش تنگ شده انگشتانش را بعلامت بیحوصلگی بروی میز میکوبید و بزبان ایتالیائی کلماتی ادا میکرد و بعد بفرانسه از راجر سؤال نمود .

- پس معلوم شد مراسله‌ای بشما سپرده نشده و نزد بانوئی است که اسم برده شد و فقط شما از او حمایت میکرده‌اید .

- خیر اطمینان دارم که اوهم از این بابت اطلاعی ندارد هر گاه کشتی یافت میشد مستقیماً از مارسی بناپل می‌رفت و درفلورانس کاری نداشت ضمناً بانگشت به دوروبک اشاره نموده و افزود .

- این رذل بست فطرت خود اقرار نمود که باهمدستی راهزنان بکالسکه بیدفاع سینوریتا حمله کرده و من بتصور اینکه منظورش سرقت است برای محافظت بانو تا اینجا با آنها همراهی نمودم .

درويك باغضب وچهره برافروخته بطرف راجر برگشت وگفت .
- شوالیه زبان درازی بس است بدان که تورا بسزای این بی احترامی خواهیم
رسانید و سخت متغیر شده بود .

- ساکت باش ای بدبخت روزی میرسد که بجرم سرقت اموال گوشه‌ایات را از بیخ
برکنم و زبانت را بسزای داهزنی ببرم .

- بی صدا پس از لحظه‌ای رئیس ادامه داد .

- خوب دانستم که این نامه نزد بانوی مورد بحث است کسیرا باتومیفرستم تا آن
را گرفته و تحویل فرستاده من بدهید و گرنه دستور میدهم اورا در این دادگاه حاضر
کنند و در اینجا وسایل لازمه داریم تا اشخاص را باقرار واداریم اکنون انتخاب یکی از
این دوشق باشماست .

راجر مبهوت و متحیر ماندورئیس که اورا ساکت دید اظهار نمود .

- بدیهی است در صورت سرسختی از اعمال شکنجه هم ابا ندایم اما بهتر است بدون
صدمه زدن بشما و سینوریتا این قضیه حل شود برای اینکه شما مجال تفکر و اتخاذ تصمیم
داشته باشید فعلا شمارا بزندان میفرستم بامداد یکدیگر را خواهیم دید .

بصدای زنگ رئیس نگهبانان مسلح وارد شده راجر را در میان گرفته و بزندان
بردند اطاقی نمو و تاریک با دیوارهای سنگی و عاری از روزنه و پنجره در یک گوشه
سکوی سنگی قرار داشت نگهبان شمع افروخت بروی زمین قرارداد و خارج شد در
سنگی ضخیم با صدای خفه و سهمگینی بسته شد راجر روی سکونشست و بررسی وضعیت
خویش پرداخت .

از حرفهای درووبك یقین کرد که بازی گر این وقایع او است و محکمه روحانی بنا
ب تقاضای او بتوقیف وی مقدم شده اما رابطه این جمعیت را با دستگاه حکومتی نمی توانست
بفهمد که چگونه از قرار ملاقات نیمه شب مطلع شده اند پس سکان تمام این حرکات در
دست رووبك است .

در ضمن تمام این ناراحتیها و انقلاب روحی راجر خوشحال بود که نگذاشته است
ایزابلارا در این ماجری وارد کنند اما انجام این امر مستلزم آن است که شخصاً بمهمانخانه
برود و نامه را بفرستاده رئیس تحویل کند و ضمناً خودش هم از این مهلیکه خلاصی یابد
ناگاه این اندیشه بخاطرش رسید که تأخیر بازگشت وی بمنزل باعث تشویش خاطر ایزابلارا
شده بخدمت عمه اش خواهد رفت و مشارالیها گرانددوک را مطلع میکنند دستگاه قوی
جاسوسی قضیه را کشف نموده و منتهی برهائی وی خواهد گشت .

در ضمن اشتغال باین خیالات واهی میکوشید رابطه بین رووبك و این جمعیت را حدس
بزند ناگاه بخاطرش آمد که دوک دورلثان رهبر لژ فراماسونهای فرانسه است و رووبك
از عمل او است ماسونها مردمان پرشور و کارگردانان امور سیاسی میباشند و بسا شهرت
بآزاد منشی مפורر روحانیان هم هستند و باینجهت بود که رئیس محکمه روحانی از رووبك
پرسید « آیا یقین داری این همان کسی است که توقیفش را از ما خواسته ای و اشتباه
نکرده ای ؟ »

غالباً (خواستن و امر کردن دولت مرادف است) اما روبك از كجا دادای همچو نفوذی است در مقابل انجمن؟

راجردنبال این فکرها رها کرد زیرا عجلتاً اسیر دست روحانیان است و از ماسون‌ها و همدستانشان اثری نمایان نیست .

راجر تصور کرد که تهدید رئیس بمرگ و شکنجه فقط برای ارعاب او بوده با حکومت مقتدر و پلیس منظم جرئت چنین کارهای شرم آوری غیرممکن است بسا وجود گرمسای تابستان فلورانس درون زندان بطوری سرد بود که راجر برای گرم نمودن انگشتانش متوسل بشعله ضعیف شمع گردید سایه متحرك دست‌ها که از روشنائی لرزان شمع بدیوار منعكس شده بود راجر را بیاد خاطرات کودکی انداخت و با انگشتانش اشکالی میساخت درحین این بازی ناگاه چشمش بخطوط کج و کوله‌ای در پایین دیوار افتاد خیره شد شمع را نزدیک برد زانوها را خم نمود تا بتواند نوشته را بخواند معلوم شد نقر کننده فرصت کافی نداشته و باشتاب بزبان آلمانی کلماتی رسم نموده راجر با سماجت و سختی توانست چند جمله ابراً شکسته و نیمه‌کاره بخواند .

« لعنت خدای بر گران‌داریان! بادامشب صدمات هولناکی کشیده‌ام هر دو پایم را شکسته و محکوم بمرگم نموده اند خوشحالم پایان یافت راحت میشوم ایتالیا کارتوما خیانت کردند میلان فلورانس کلمات آخر خوانده نشد امضاء شبیه بنام بوهانس کتزر تاریخ ۷۸/۱۱/۱۰

فراماسون در فرانسه

از خواندن این خطوط لرزش شدیدی سراپسای راجر را بحرکت آورد بحقیقت هولناکی آگاه گردید دانست برعکس آنچه فکر میکرد اسیر مقامات کلیسای روحانی نیست بلکه گرفتار چنگال انجمن خیانت کاران گران‌داریان است میباید بخوبی درک نمود که رابطه مرموز دوروبك با این جمعیت مخفی گران‌داریان در مدت بیست و پنج سال از آلمان است که بکشورهای دیگر گسترش یافته و ریاست قسمت فرانسه بادوك دورلثان است بنابراین فراماسون‌ها در سازمان این فرقه در فلورانس راه یافته‌اند پس صاحب این لئو موظف است دستوری که از آن‌مقام میرسد بی‌کم و کاست مجری دارد .

همانطوری که بتقاضای فراماسون‌های آلمانی بوهانس کتزر را بآن‌طرز فجع هلاک کرده‌اند هیچ بعید نیست که او را هم بامر فراماسون‌های فرانسه بدان سر نوشت دچار نمایند .

فکر منظره رفت بار آن تیره بخت که روزی در همین دخمه گرفتار و در آخرین لحظه حیات آن کلمات را بروی دیوار حك نموده بیاد آورد تاریخ این جنایت که ششماه پیش واقع شده منظره سیاه پوشان نقابدار را در نظرش مجسم نمود همین اشخاص میباشند که چنین قدرت هولناکی در دست دارند .

حسابها و رؤیاهای او فرضها را یکباره بکنار گذارد زیرا یقینش شد که تهدید بشکنجه

۱ - گران‌داریان همان فراماسونری است که در فرانسه باین اسم میخوانند

و کشتن دورازلاف و گزاف و نزدیک به حقیقت است در اینصورت هر اقدامی جز تمکین و اطاعت موجب هلاک است انتظار و اندیشه کمک از طرف ایزابلا خیال باطلی است از کجا سیاه پوشان او را تاکنون به فریب یازوراسیرش نکرده باشند با اطلاعات اخیر از قدرت فراماسونها بیم آن میرفت که معشوقه دلبندهش را بشکنجه و عذاب بکشند بالاخره تنهاراه نجات خود و ایزابلا را از چنگال خونریز و ظالم دسته گراند اوربانت در تسلیم نامه دید و تصمیم قطعی گرفت .

برای تخفیف سرمای گزنده در عرض و طول دخمه کوچک سرعت قدم میزد و برای رسیدن ساعت محکمه گوش بزنگ بود بالاخره پاسبانان او را بحضور سیاه پوشان هدایت کردند همان عده نه نفری بجای خود قرار داشتند از غیبت روبک خوشحال شد رئیس بدون مقدمه سؤال کرد آیا حاضر شدی نامه را تحویل نمایی را جرهم بدون تردید جواب مثبت داد. زنگ نقره بصدا درآمد پنج نفر وارد شدند چهار مرد قوی هیکل و نیرومند بانیم تنه چرمی و پنجمی کوتاه قد با چشمان شرر بار و قیافه خونخوار این عده راجر احاطه کرده و از اطاق خارج شدند در راهرو مردك كارد بلند و باریکی اذرون آستین بیرون کشید و بر اجر نشان داد .

- دستوری که بمن داده شده خیلی ساده است باید باتو به مهمانخانه بیایم و نامه ای را از تو بگیرم هر گاه کوچکترین حرکتی برای فرار چه در راه و چه در مهمانخانه از تو سربز ندانم حربه را ناقضه در پشت تو فرو میکنم مردان من در این کارها خوب ورزیده میباشند پس از قتل تو برای رهائی من و خودشان طریق ساده ای دارند که همیشه مجری میدارند چه بسا زندانیانیکه قصد گریز نموده و جان خود را قربان این خیال خام نموده اند .

راجر با حرکت سرفهماند که بخوبی ملتفت شده است آنگاه چشمایش را بستند از چند پله بالا برده و کالسکه اش نشانند ده دقیقه بعد چشمایش را گشودند کالسکه نزدیک مهمانخانه ایستاد هنوز خورشید خیلی بالا نیامده بود اکثر مغازه ها بسته و عابرین چندانی در خیابان دیده نمیشد .

پیش از پیاده شدن از کالسکه مردك براجر گفت بد نیست از طرز رفتار ما آگاه شوی دوتن از مردان من اینجا میایستند و دوتای دیگر با ما وارد منزل شما میشوند در صورتیکه حماقت گریبان گیرت شده و قصد فرار نمائی همان قسم که گفتم بیدرنگ کارت رامی سازم از زخم کارد ناچار ناله ای خواهی نمود از این صدا دوتنفریکه همراه ما هستند خبر شده بهمدستان اطلاع میدهند یکی از آن دو از کالسکه بیرون جسته با فرار میگردد دومی بدنبال وی دویده فریاد میکشد آئی دزد آئی دزد مردم مهمانخانه بر اثر این هیاهو برای تماشا به پشت پنجره ها هجوم میآوردند و در این آشوب کسی بفکر کمک تو نخواهد بود این فرصت مرا با آسانی از منر که بیرون میبرد .

بعد از این توضیح هر دو پیاده شده بطرف مهمانخانه که تازه درس باز شده بود رفت و آمد زیادی نبود روان شدند دوتنفر هم بدنبال ایشان میرفتند .

راجر چند روز قبل پاکت ملکه را با ایزابلا سپرده بود که در صندوق جواهرش بگذارد به اطلاق ایزابلا رسیدند بمحض اینکه راجر ضربه آهسته ای بدرزد صدای ایزابلا بلند شد همچو معلوم بود که تمام شب را منتظر و بیدار بوده بسرعت در باز شد راجر و همراهش

وارد اطلاق شدند ایزابلا ازوضع آشفته راجر و همراهی مرد بیگانه بوحشت افتاد و با عجله پرسید .

تا این ساعت کجا بودی ؟ تو را بخدا زود بگو آیا آسیبی بتورسیده است ؟
راجر تبسم غم باری نموده و کوشید تا در حضور مهمان ناخوانده کمتر حرف بزند .
- نه، آسیبی ندیده‌ام شب را قدری ناراحت بودم میخواهم تمنی کنم پاکتی را که بشما سپرده‌ام بیاورید .

- ایزابلا نمیدانست چه کند باحیرت و شگفتی بر ارج خیره شده بود .
- سینوریتا خواهش دارم نامه را زودتر بدهید که مورد ضرورت است .
- ایزابلا با کراهت زانوزد در صندوقچه جواهرات را گشود نامه را از گوشه آن برگرفت و بدست راجر داد خوشبختانه باز شدن در صندوقچه طوری بود که مردک محتویات آنرا ندید راجر دل واپس بود که منظره آن گنجینه البته مردک را بطمع میانداخت باری راجر پاکت را بدست مأمور داد و او بادقت مهرها را امتحان نمود و از صحتش مطمئن شد آنگاه تعظیمی بایزابلا نموده و خارج شد .

- قضیه چیست ؟ هیچ باور نمیکنم که این مرد شیطان منش از امنای گراندوک باشد چرا مرا مجبور نمودی نامه علیاحضرت را بدست این نامحرم بسپارم ؟
- از روی اجبار و اضطرار بود تا بحال توقیف بودم تنها وسیله نجات از مرگ حتمی تسلیم این نامه بود .

- قول اجباری دیروز چه اعتباری برای امروز دارد چرا بعد از رسیدن باینجا هیاهو نکردی و بزود و خورد نپرداختی ؟

- اگر کمتر بن صدا یا حرکتی از من سر میزد آن شیطان شریب بانوک خنجر برنده اش جگرم را سوراخ میکرد راجر فراموش کرده بود که ایزابلا سر باز زاده است جرئت و رشادت را از پدر بارث برده و از شنیدن این حرفها چهره اش برافروخت .

- توهنوز شمشیرت را در کمرداری و میتوانستی با یک پرش خودت را از حریف دور نموده و با یک ضربت از خجالتش بدر آئی من و ماریا هم در این نبرد همکاری نموده چارو جنجالی براه میانداختیم و همسایه‌ها را بیاری میطلبیدیم ایزابلا لحظه‌ای ساکت ماند آثار خشم و تندگی از چشمانش زایل شده با صدای ملایم و قیافه اندوه بار اظهار کرد:
- او رژه تو بلکه خیانت نمودی شایسته و سزاوار نبود . . .

راجر تبسم شیطنت آمیزی کرد .

- نه عزیزم غصه نخور و ملول مباش من حیللهائی که در آستین داشتم توانستم این بدجنس‌ها را فریب دهم پاکت ملکه همان است که بوده و مهرها نیز عوض نشده بود اما مکتوب رونوشتی از نامه اصلی است که بر رمز دیگری برگردانده‌ام این اشخاص ابله و نادان نمیتوانند کشف کنند .

ایزابلا از شنیدن این توضیح نفس راحتی کشید و از سوءظن نسبت بهوش و رشادت راجر پوزش خواست راجر بآرامی گفت :

- برای بحث در اطراف این حوادث دیر نمیشود بعهدها فرصت خواهیم داشت
موضوع آنست شخصی که با عمه تو آشنائی دارد از بودند در فلورانس آگاه شده هر گاه
رابطه اش آنقدر نزدیک نباشد که فوری بوی اطلاع دهد محققاً تا پایان روز بملاقات
وی خواهد رفت عاقلانه تر است که بیدرنگ از این شهر برویم ایزابلا سراپا گوش و
آثار وحشت و اندوه از چهره اش پدیدار بود و چنین گفت :

- بدبختانه وضع ما خطرناک تر از آنست که تو تصور میکنی دوروبك در این
شهر است و از توقف من در اینجا باخبر است یکساعت ونیم بعد از نیمه شب بیهانه اینکه
از تو بیگامی آورده باینجا آمد و یکهزار دو کا حق السکوت خواست و چون متعذر شدم
که نقدینه موجود ندارم دستور داد که چند پارچه جواهر بفروشم و مبلغ مزبور را ساعت
نه امروز بیرون در جنوبی کلیسای سنت لورانس باو برسانم و در صورت مسامحه جریان
کار بعهده ام اطلاع خواهد داد .

فصل یازدهم

معشوقه گرانددوک

بیخوابی و ناراحتی شب گذشته راجر را سخت فرسوده و بی با کرده بود اما وحشت خطر تازه و ادارش میکرد که دست به فعالیت‌های بیشتری بزند .

- در محفل سیاه بوشان از ذکر نام تو یکی از آنها که نسبت تو را با کنتس فریسکوبالدی میدانست بهیجان آمد و چیزهایی ابراز داشت بی شک دست دوروبک در این کار بوده زیرا او زرننگ‌تر از آنست که این فرصت طلا تیرا از دست بدهد و موقع خوبی است برای کلاشی، خوب عزیزم چه جواب دادی ؟

- برای رهایی از شرش وعده دادم که تقاضایش را میپذیرم اما این پست فطرت با دریافت این رشوه بازم دست بردار از شیطنت نیست .

- راست است آتش کینه او با این آبها فرو نمی‌نشیند و یکپهزار دوکا پول دور ریخته‌ایست و نباید داد .

- یک ندای مرموزی قلبم را متزلزل میدارد و خطر هولناکی که ممکن است مرا از تو دور کند خبر میدهد اوه عزیزم کوشش کن هرچه زودتر از اینجا فراد کنیم .

- شاید حرص این دشمن بدجنس باعث خیر و صلاح ما شود هنوز ساعت هفت نشده اوتانه و پانزده دقیقه منتظر دریافت وجه است و گمان نمیکنم در ظرف پانزده دقیقه بتواند بقصر کنتس بالدی برسد و فوراً بتواند کنتس را ملاقات کند پس تا ساعت ده وقت داریم بهتر است بمجله ائاثیه راجم آوری نموده حرکت کنیم و با این حساب سه ساعت زودتر از دنبال کنندگان جلوتر خواهیم بود .

- ائاثیه پیچیده و حاضر است اینک ما را میفرستم تا کالسکه بیاورد .

چون ما را از اطلاق خارج شد راجر بطرف ایزابلا شتافت او را در آغوش کشید باعث سوزان غرق بوسه اش نمود و گفت :

- عزیزم تو چقدر هوشیار و زرننگ هستی آنچه برای عزیمت لازم بوده قبلاً انجام داده‌ای هیچ بهانه‌ای برای تأخیر باقی نمانده بسی خوشوقتیم که دیگر عمه‌ات نمیتواند ما را از یکدیگر جدا کند تو را بخدا نگرانی را از خود دور کن حاضریم جان بدهم و تو را گرفتار نه بینم .

- حالا کجا خواهیم رفت؟ با نامه ملکه چه باید کرد؟ تو گفتی که بر گهای اصلی را در محل امنی پنهان نموده‌ای در اینصورت موظفی آنرا به قصد برسانی.
راجر از عملیات محرمانه خود بایزابلا اظهاری نکرده بود بنابراین برای مکتوم داشتن حقیقت صورتش از خجالت سرخ شد.

- چون نسخه اصلی زیاد جا می‌گرفت و نمیشد در جای مطمئنی پنهان کرد آن را نابود کردم و رونوشتی که ملاحظه کردی از روی آن برداشته بودم و از روی آنهم سواد دیگری با این دقت که حجم رونوشت با نسخه اصلی برابر باشد و این احتیاط برای روز مبادا لازم بود «بطوریکه پیش آمد» و آنرا در پاکت اصلی گذاردم و رونوشت دومی را که بخط ریز نوشته بودم درلای آسترپقه لباسم دوختم حالا باید برای رساندن آن وسیله‌ای بدست آورد شاید برای انجام این کار اجباراً مدت کوتاهی ازم دور شویم.
- نه نه این چه خیالی است روزه.

- این جدائی از روی ضرورت است و علاجی نیست مدتش خیلی کوتاه است و برای نیک بختی یک عمر باید از آخرین لحظه مساعدت بخت استفاده نمود چون وقت تنگ است خواهش دارم با دقت بچرفه‌ایم گوش بده بطور اختصار و روشن ماجرای شب گذشته را نقل کرد و سخنانیکه راجع بوی گفته شده بود درست توضیح داد.

- پس خوب توجه کن اگر گفته‌های مرا بدون تحریف و تصحیف بگوش کننتس فریسکوبالدی برسانند نخواهند حدس زد که ما با همدیگر فرار کرده‌ایم و این دوری موقت ما هم هر گونه سوء ظنی را مرتفع خواهد نمود.

- استدلال صحیحی است طبق دستور تو که عین صلاح است رفتار میکنم بگوچه وقت و در کجا بهم خواهیم رسید؟ راجر از این موافقت خرسند شده و نقشه خود را بیان کرد.

- برای رسیدن بجاده ناپل باید کوههای شرقی شهر را دورزد و بطرف جنوب گشت در ده میلی قصبه ایست بنام پونتاسی باید با سرعت عادی خود را بمحل مزبور برسانید منزل بگیرید منم چند ساعتی در اینجا هستم تا چند رأس اسب خریداری نموده از بیراهه به لکهورن بروم زیرا وسیله دیگری نیست مقارن عصر بخدمت شما میرسم آنوقت از روی فرصت و خیال راحت نقشه بعدی را طرح خواهیم نمود.

- برای خریداری اسب ناچار پول لازم داری.

- البته اسبهای قوی و ممتاز باید داشت و یک قاطرهم برای بنه پول زیادی لازم است ایزابلا بعجله بطرف صندوقچه رفت زانو زد و یکصد سکه طلا در دست راجر نهاد راجر از دریافت آن مبلغ زیاد امتناع کرد اما ایزابلا اصرار نمود و گفت قدری بیشتر وجه همراه داشته باشد بهتر است شاید امر غیر منتظری پیش آید که بموقع دسترس بیول پیدانکنید هنوز در صندوق بسته نشده بود که ماریا وارد شد و خبر داد که کالسکه حاضر است فوراً ملازم بپردن اناثیه پرداخت وقتی اطاق خلوت شد راجر دست بگردن ایزابلا نمود و بوسه‌های آبدار از رخسارش برگرفت و نام قصبه را تکرار نمود و سفارشاتش که برای اجاره مسکن لازم میدانست بشنود و تا پای کالسکه بدرقه رفت و در برابر خدمه

نسبت بایزابلا چنان شرط ادب و احترام بجا آورد و با کنزال و سایرین همچو وداع کرد که گوئی برای همیشه ازم دور میشوند .

کالسگه از بیچ خیابان گذشت راجر بمیدان مال فروشان رفت دورأس اسب قوی برای سواری ایزابلا و خودش ابتیاع نمود يك يابو برای کنزال و دورأس هم قاطر بازین و برگ و تکل و سایر لوازم را نیز بادقت انتخاب کرد چارپایان را بفروشنده سپرد و خود برای خرید لباس آبرومند و براننده که شایسته شرفیابی بحضور گراندوک بود انتخاب نمود همه را بسته بندی کرده بمهمانخانه برگشت و پس از جمع آوری اثاثیه موقع رفتن همچو وانمود کرد که با دلبران عازم لکهپورن است .

بمیدان رفت اثاثیه را بار قاطرها کرد و بدنبال اسبها بایک ریسمان قطار کرد و آهسته بطرف جاده ای که کالسگه ایزابلا رفته بود روان گشت در طی راه رؤیاهای شیرین و نوید زندگی مطلوب تولید افکار گوناگونی دزمغزش نمود با اینکه هنوز موانع و مشکلاتی در راه وجود داشت معیناً احساس خوش بینی زیادی می کرد امیدوار بود بزودی و آسانی با ایزابلا به لکهپورن برسند و از آنجا بانگلستان بروند .

در ظرف این یکماه گذشته از انگلستان و خانواده اش با ایزابلا همه قسم صحبت کرده بود اما فرط سرور و خوشحالیهای آنی و عادی مجال نداده بود که راجع بازدواج و زندگی زناشویی توجهی بنماید اکنون لازم است در اطراف این مرحله تازه زندگی بیشتر فکر و تأمل کند صورتهای مختلفه که پس از ازدواج بایک دوشیزه خارجی از خانواده اصیل و متعین و متمول پیش می آید باید مطالعه نموده و نقشه ای طرح کند البته بر حسب قانون ایزابلا بعد از آنکه بعقد وی درآمد تبعه انگلیس بشمار می آید آنوقت میتواند در انجام خدمات و مسافرتها با وی همکاری نماید اما جلب موافقت نخست وزیر لازم خواهد بود بالاخره با ثروت وی می تواند در خانه راحت و باغ وسیعی منزل گزیند که کودکانشان از حیث تفریح و بازی و خودشان برای تشکیل مجالس ضیافت و رقص در رفاه باشند .

خوب منتهی بعد از یکسال و جاهت و طراوت ایزابلا اگر هم خیلی تغییر نکند در نظرونی عادی و معمولی خواهد بود با سرکشی و بلهوسی طبیعت جوان چه میتواند کرد ؟ بالاخره آنهم زنی بیش نیست مانند تمام زنان دیگر مدتی را میسوزد و میسازد و بعد هم با جگر گوشه خود دل خوش خواهد بود و متدرجاً مانوس میشود اما راه انصاف آنست که باید کوشید و نگذاشت که حرکات انحرافی از پرده خفا بیرون افتد .

این شیرفروش^۱ لافونتن هنگام رفتن بمنزل تازه خود را بارویای دلپسند و شیرین مشغول میداشت تا بخانه دهقانی رسید دق الباب کرد زنی در بگشود راجر از اسب پیاده شد اول سکه طلائی در دست زن گذارد و بعد با اشاره و سختی بدهقان شوهر آن زن که نزدیک شده بود حالی کرد چارپاها را باصطبل به بردوا و باطاق راهنمایی نماید بسته بند را گشود و جای استراحت خود را در گوشه آماده کرد تغییر لباس داد نامه ملکه را

۱ - اشاره بشیر فروشی است که با خیال بافی حساب میکرد با بهاء يك شیشه شیر زندگی عالی فراهم خواهد نمود .

از لای آستر بقیه بیرون آورد و در جیب گذارده موهای خود را بفرم روز آراست سوادا سمب شد و بطرف قصبه بونتاسی روان گردید .

چون مقابل در کاروانسرا رسید ایزابلا با اشتیاق فراوان باستقیالش دوید خوش آمد گفت و بدرون حجره رفتند .

- عزیزم با اینکه میدانم از نخوابیدن وزحمت این دوشب اخیر خیلی خسته هستی اما مجبورم تورا بیدار نگاهداشته و از تو خواهش کنم هر چه زودتر نقشه ای که در پیش است و کارهاییکه باید انجام داد مرا آگاه کنی که زودتر دست بکار شویم ضمناً سرپای او را ورنه از نمودن لباس تازه و برازنده اش تعریف نمود و افزود مسلماً بی میل نیستی غذایی برایت بیاورم

- راست است چیزی نخورده ام اما بهتر است بایک غذای حاضری و مختصر سر کنم .
- دستور دادم الان میوه و خوردنی میآورند اما با این لباس قشنگ و خود آرائی میخواهی بکجا بروی ؟ و نقشه ات چیست ؟ بارچه لباس عالی است اما با برش آن هم آهنگ نیست با تغییر لباس وضع عادی فرانسوی را کنار گذارده و باصل انگلیسی خود برگشته ای منتظر شنیدن پاسخهای توهستم زودتر از قصد خود حرف بزن .
- تغییر لباس برای اینست اگر با آشنائی تصادف کنم باسانی شناخته نشوم دیگر اینکه یکساعت بعد باید بفلورانس بازگردم .

ایزابلا از شنیدن این جمله رنگ از صورتش پرید کیف از دستش بزمین افتاد و ابروهای پر پشمش گره خورد و سرشک در چشمان درشت و براقش حلقه زد راجر با شتاب افزود .

- مگر فراموش کرده ای نامه ملکه را که همچو سنگ آسیا بگردن ما بسته شده هنوز نتوانسته ام برسانم هر امری قبل از ادای این وظیفه وجداناً حرام است از مهمانخانه چی سؤال کرده ام گراندوک جز شبهای جمعه و یکشنبه هر شب در خانه معشوقه اش دونالیویا با او شام صرف میکند بهرحیله ای شده باید راهی بدان خانه بیابم و برای ایصال نامه از وی استمداد کنم .

- خوب خیال میکنی برای انجام این کار چه قدر وقت لازم است ؟
- مو کول بساعتی است که گراندوک اجازه شرفیابی دهد در هر صورت امیدوارم از فردا صبح دیرتر نشود .

- اگر امشب بر گردی بدیدن من نمیآئی ؟
- نه شب را درخانه دهقانی که در خم جاده جنوبی است میگذرانم نزدیک تر با احتیاط است امیدوارم فردا صبح برای صرف ناشتائی در خدمت تو باشم .

- من هنوز از این اقدامات پرییج و خم سردر نیآورده و چیزی نمی فهمم .
- به بین عزیزم تنها موفقیت ما در اجرای این نقشه است البته روبرگ بدجنس تا بحال شرح قضایا را باطلاع عمه ات رسانده و او در صدد تحقیق برآمده و محتملاً راز از برده بیرون خواهد افتاد به تعقیب تو برمیخیزند و تمام نقشه های ما را باطل خواهند کرد پس برای جلو گیری از اتفاقات نامطلوب باید خود را مخفی نگاهداریم .

- معلوم میشود تو خیال میکنی در پی تعقیب من میباشند ؟
- بلی اینطور است اما امیدواریم بعد از اینکه دانستند تو بنابل رفته‌ای دست از جستجوی بیحاصل بردارند گرچه ممکن است باز برای اطمینان از اینکه مابا هم هستیم بازهم پی‌جوی کنند .

- هر گاه جاسوسانی باینجاده بیابند خواهند دید که من تنها هستم .
- باین نکته توجه دارم و ازچنین پیش آمد احتمالی نگرانی ندارم زیرا بالاخره خواهند دانست که من به فلورانس رفته‌ام و چون تورا تنها عازم نابل به بینند دیگرم بهانه و دلیلی برای مزاحمت تو باقی نیست چون احتمال می‌رود که جاسوسانی در گوشه و کنار مراقب باشند بهتر است فردا صبح وانمود کنی که در شرف عزیمت بنابل میباشی .

- بعد چه میشود ؟

- من درخانه دهقان منتظر هستم يك رأس اسب سواری برای توبك یا بوی تاتو برای کتزال و دو رأس قاطر برای حدل بنه و اثاثیه گرانها درطویل به بسته است و يك دست هم لباس مردانه برای توبك دست بچگانه برای کتزال آماده کرده‌ام پس ازتغییرلباس خدمتگار را باکالسکه بطرف نابل روانه نموده و خودمان ازجاده فرعی شهر فلورانس را دورزده به لکهورن میرویم .

- رژه تو میخواهی که از تمام خدمتگارانم دست بردارم ؟

- راجر که تاکنون باین صرافت نبود که زندگی برای سینوریتا بدون خدمتگار بسیار دشوار است خیلی ناراحت شد خودداری نمود و بآرامی گفت :

- عزیزم بردن کالسکه از کوره راه ممکن نیست پس ناچار باید آنرا بنابل فرستاد زیرا اگر بخواهیم بفلورانس برگشته و از راه ازابرو به لکهورن برویم قطعاً دشمنان ازتغییر مسیر آگاه شده و مزاحم خواهند شد بهلاوه همانطور که صحبت کرده‌ایم پس از ازدواج استطاعت نگاهداری نوکر و خدمتگار متعدد نخواهیم داشت چه بهتر که هم از امروز خودت را با شرایط نوین عادت دهی تمنی دارم برای رضایت خاطر خود و خوشنودی خدمه بهر يك انعام خوبی داده بخدمت پدرد روانه‌شان کن .

- این رفتار بانو کرها ممکن است اما از ما ریا نمیتوانم چشم پیوشم بی وجود او دستم بسته است حتی نمیتوانم لباس به تن کنم .
راجر خشم خود را فرونشاند .

- بسیار خوب اگر چاره‌ای نیست او را همراه می‌بریم و در عوض مقداری از اشیاء گران قیمت تورا درجا میگذاریم .

بازهدتی بمذاکره گذشت و بعد راجر خدا حافظی نموده روانه فلورانس گشت و يك راست بهمانخانه انگلیسی رفت فوری برسم انگلیسها استحمام نموده و به بستر رفت و به پیشخدمت سپرد ساعت پنج بیدارش کند باخیال راحت بخواب عمیقی فرود رفت . چون بیدارش کردند با نشاط تمام و سرخوش لباس پوشید و موها را مرتب نمود

بعد بدفتر رفت لوازم تحریر خواست بخط خوانا شرح زیر را بانگلیسی نوشت .
مستر کورتنی مدیر اپرای سلطنتی لندن تعارفات رسمی خود را بحضور لیدی
لیوپاکالیچی تقدیم میدارد مستر کورتنی متأسف است از اینکه يك شب بیشتر نمیتواند در
فلورانس بماند ولی با این فرصت کم هم مقدورش نیست از تقدیم احترام بخاکپای آن
بانوی هوشمند که مظهر هنر و زیبایی این شهر بشمار می آید خودداری کند .
هر گاه لیدی لیوپا او را برای چند لحظه بحضور خود باردهد مرحمتی است که تاج
افتخارات سفر ایتالیا محسوب خواهد شد .

این انشاء نتیجه فکر و تأملی بود که راجر در راه از قصبه بونتاسیوتا شهر
کرده بود برای اینکه لیدی لیوپا ازدیافت چنین مراسله شخصیت بزرگی را در نظر
آورده و او را خواهد پذیرفت بلکه اگر گراندوک حاضر باشد راجر را بحضورش
معرفی خواهد نمود .

از اختیار این عنوان چندان خوشنود نبود زیرا اشخاص بسن او ممکن بود نمایندگی
مجلس شوری انتخاب شوند یا بمنصب مهم نظامی رسیده باشند اما ریاست اپراخانه سلطنتی
برای يك همچو جوانی بعید مینمود خاصه اینکه بواسطه نداشتن ذوق موسیقی از فنون
وقسمتهای علمی آن هیچ نصیب و اطلاعی نداشت اگر لیوپا تنها باشد جای نگرانی
نیست هر گاه اشخاص دیگری باشند و سئوالاتی نمایند رسوائی بیار خواهد آمد از این
اندیشه صرف نظر نموده بدرشکه نشست و بطرف خانه معشوقه گراندوک حرکت کرد
چون بدرخانه رسید پاکت را بایک سله طلا به پیشخدمت داد بزودی بیک سالن مجللی
هدایت شد پنج نفر در آنجا نشسته بودند و صاحب خانه بالباس نازک و فراخی روی تخت
تکیه داده بود .

راجر در نظر اول محوز بیامی وی شد و تا آنروز چنان لهبت و طنازی ندیده بود حاضرین
عبادت بودند از دوزن نسبتاً مسن و يك بانوی سالخورده که قدری دور از سایرین نشسته و
چرت میزد پنجوی مردی سرخ روی و کلان سال که نامه راجر را در دست داشت روی
براجر نموده و چنین گفت .

- لیدی لیوپا میفرمایند از دیدار شما خرسندم و تأسف دارند که بزبان انگلیسی
آشنا نیستند فقط ایتالیائی و آلمانی میدانند .

- راجر که بزبان آلمانی تسلط داشت از این بابت خوشحال گشت بعد از بوسیدن
دست لیوپا که بطرفش دراز کرده عرض کرد از دادن اجازه شرفیابی بسیار شکرگذارم
معلوم شد آن آقا موسوم به سنووریا بارونی رئیس اپرای فلورانس است راجر تمظیمی
بخضار کرد و نشست فوری صحبت از اپرا و موسیقی بمیان آمد .

از حسن تصادف با بارونی آلمانی نمیدانست يك خانم بیشتر باین زبان آشنا نبود
بنابراین میدان صحبت خیلی محدود و بنفع راجر بود .

دونالیوپا پرسید اخیراً در لندن چه ابرائی نمایش میدادند راجر بی تأمل پاسخ داد
اپرای ویلا تارایعیت اثر میانجی قسمتی از این اپرا را با اتفاق از ابلا در ماری دیده بود
از عقیده وی نسبت به میانجی پرسیدند پاسخ داد که اپرای مزبور را نمیتوان دو شمار

شاهکارهای این آهنگ ساز در آورد از این جمله دولیویا قدری ابروها را بعلاصت تمجب بالابرد و ستوال کرد .

- پس کدام اثر او بنظر شما بهتر است ؟

- آنرا که شما با صدای روح بخش خود بخوانید .

- لیویا از این پاسخ تملق آمیز خوشش آمد و بزبان ایتالیایی برای حضار ترجمه کرد راجرا زادامه این مبحث خیلی دلواپس شده آرزو داشت موضوع عوض شود و بمجله از آثار تاریخی و زیبائیهای شهر صحبت بمیان آورد لیویا بعد از چند لحظه ای کلامش را قطع کرد و گفت :

- مستر کورتنی گمان می کردم شما عبور آفلودانس را دیده اید اما با این اطلاعات معلوم میشود مدتیرا در این شهر گذرانیده اید پس چرا باین دیری بدیدن من آمدید ؟
- راجر برای فرار از دامیکه بدست خود گسترده بود با شتاب گفت چند ساعتی بیشتر صرف باز دیدو گردش نموده ام بیش از این جرأت نکرد جمله ای ادا کند اما همین مختصر برای لودانش کافی بود .

سینوریا بارونی با انگلیسی ناقص مختصری از سفر خود بانگلستان در ایام جوانی بیان کرد لیویا نسبت بهویت راجر مشکوک شده گفت .
- فکر میکنم شما طبق اخلاق ملی خودتان مایل بتمشای باغ و بوستان میباشید بد نیست گردش بکنیم .

راجر فوراً برخاست و باتفاق لیویا که با عشوه فراوان از تخت پائین آمده بود از دریکه در انتهای سالن بود خارج شده بایوان مشرف بیباغ رسیدند موقعیکه از پله ها بفضای باغ سرازیر میشد با صدای ملیح و شیرینی اظهار کرد .

- اطلاعات شما برای ریاست ابراهیلی بی تناسب است نزدیک بود افتضاحی بساز بیاید لحن ملایم و دوستانه لیدی خیال راجر را راحت کرد و بالبخند گفت .

- خانم محترم اعتراف میکنم که خیلی بی گذار بآب زدم منظور از شرفیابی بکلی خارج از مبحث اپرا بود لیویا با چشمان آبی فتان سراپای او را و رانداز نمود بچشمانش خیره شد و از قیافه اش همچو بر می آمد که تعلق خاطری پیدا کرده .

- شاید بندرت زنی بتواند در مقابل جذبه و خوشگلی تو خود داری کند و باید گفت که خیلی هم جسور هستی زیرا هیچیک از دلخواهتگان من در این شهر چنین جرأت و جسارتیرا نداشته اند زیرا یقین دارند که از اینجا بسردابه زندان خواهند افتاد .

راجر بو حشمت افتاد و یقین کرد که از چاله بچاه افتاده است و این با وی زیبا او را بجای یکی از عشاق بیقرار خود حساب کرده که جان خود را قربانی وصال وی قرار داده در اینصورت چگونه میتوان اصل موضوع را اظهار داشت و حالی کرد که غرضش شرفیابی بحضور گراندوک است لیویا مجال صحبت بر اچر نداد و گفت .

- این تهور و شهامت شما مستوجب پاداش نیکوئی است بهتر است اول عذر این مهمانان را بخوادم تا بعد بهویت شما برسم راجر بکلی گیج و پریشان با وی بسالین برگشت لیویا با طرز خاصی باهریک صحبت نمود به سینوریا بارونی گفت :

- تصور نمیکنم والا حضرت بهیأت ارکستر سلطنتی اجازه بفرمایند که بانگلستان بروند اما امیدوارم باز فرصت مناسبی برای تجدید دیدار بدست آید .
راجر بفراست دریافت که مقصود لیویا ازدست بسر کردن مهمانان چیست.
لیویا با گشاده رویی از استادبالت تشکر نمود و نوید داد که برای مسافرت ارکستر سلطنتی اقدام خواهد نمود .

پس از عزیمت مهمانان لیویا بجای خود تکیه نمود و راجر را به نشستن در کنارش دعوت نمود راجر خوشوقت از این مصمم شد پیش از اینکه کار بجاهای نازکتر بکشد از فرصت استفاده نمود تا مقصود رایبان کند .

- خانم مهربان باید بسادگی عرض کنم که نام من راجر بروک است و از فرانسه میآیم نه از انگلستان تصادفات مرا بحضور علیاحضرت ملکه فرانسه کشید و بحلب اعتماد معظم الیهامفتخر شدم تا جائیکه اخیراً نامه محرمانه ای بمن سپردند که بواسطه حضرت گران دوک برسانم دشمنان ملکه حیلها بکار بردند که آن را از من بر بایند و هنوز هم دست برنداشته اند اینست که متوسل بشما شده ام مرا بحضور والا حضرت برسانید تا وظیفه خود را ادا کنم این است اصل حقیقت و تدبیری که برای شرفیابی بخدمت بکار بردم پوزش میطلبم و امیدوارم موجب تکدر خاطر عزیزتان نشده باشم .

لیویا چند لحظه چشم بصورت او دوخت و قهقه خندید و گفت .

از این لطمه ایکه بحیثیت من زده اید حقاً باید عصبانی شده و شما را از نزد خود برانم اما چون از شما خوش آمده خطای شمارا نادیده میگیرم شما در تصورات خود نسبت بمن آزاد هستید اما بدانید هر بهانه ای که شما را باینجا کشیده مطابق میل من است و از مصاحبت شما خوشنودم و از بذل یاری برای انجام منظور شما دریغ نخواهم داشت .

- شنیده ام والا حضرت بیشتر شبها را با شما شام صرف میکنند اگر امشب نوبت تشریف فرمائی است استدعا دارم بنده را بحضورشان معرفی بفرمائید تا نامه را برسانم .
- بسیار خوب با کمال میل مقصود شما را انجام میدهم اما ایشان زودتر از ساعت ده تشریف نمیآورند و حالا ساعت هفت است .

- از مراسم عالی سپاسگذارم اجازه میفرمائید ساعت ده شرفیاب شوم؟
لیویا تأملی نمود گفت :

- چرا تا آمدن ایشان همین جا نمانید؟ مصاحبت يك جوان خوش، سیما و نیک محضر برای من مقنم و لذت بخش است .

- مگر والا حضرت خیلی حسود هستند؟

- حسود؟ عجب عجب نمیدانید چقدر محدودم برای رفتن باپرا و برگشتن چندین نفر چهار چشمی مرا زیر نظر دارند و بسختی تمام مراقبت میکنند که مردی جوانتر از پنجاه سال بطرف من نیاید و تازه همین مردان مسن هم بدون حضور زنان نباید صحبت کنند و همانطور که ملاحظه نمودید تنها مردان حلوانی و از کار افتاده در مجلس من اجازه حضور دارند البته اگر آنها حاضر نبودند نمیتوانستم شمارا بپذیرم .

- با این وصف تصور نمیفرمائید که والا حضرت از حضور من در اینجا متغیر شوند؟
- نامه محرمانه ای که دارید گذرنامه و طلسم مؤثری است و ما را از تعرض حفظ خواهد نمود و دیگر اینکه مرا قبلاً ندیده بودید و فردا هم از این شهر میروید در اینصورت سوءظنی تولید نخواهد شد گر چه کارهای ایشان ملاک و مأخذی ندارد و منهم مسئولیتی بعهده نمیگیرم میل خودتان است اگر از غضب والا حضرت بیمناک هستید میتوانید بروید.
- اگر حضور من برای شما تولید زحمتی نکند من از خشم کلیه شهرباران اروپا باکی ندارم.

- محبت من نسبت بشما برای این شهامت و بی باکی که حاکی از علاقه و مهر بن است خیلی بیشتر گردید و پاداش شایسته ای بشما میدهم و هر خطری را از شما دور خواهم نمود چند لحظه پیش از ورود گرانددوک شما را باطاق انتظار میبرم که راحت باشید.
- شنیده ام گرانددوک خیلی با هوش و خوش مشرب است شاید این محسنات برای تخفیف رنج شما از محدودیت مفید باشد.

- اگر آنقدر سوءظن نداشت مرد خوبی بود همیشه خیال میکنند که مردم مطلبی را از او پنهان میکنند برادرش ژوزف این موضوع را درک کرده و نوشته است «فرب مردم گوارا تر از بیم خیانت کارانی است که فکر میکنند» اما این حرفها بخرش نمیرود.
- بعقیده من این گونه رفتار نه تنها جلو گیر خیانت نیست بلکه اشخاص را بیشتر تحریک میکند.

راجر حرکت مخصوصی در چشمهای لیویداید و از ابراز این عقیده پشیمان گشت.
- گاهی اتفاق میافتد که نسبت بمن ظنین میشود و گمان میکند با بعضی اشخاص تروتمند و متعین رابطه ای دارم و چندان هم بیجانست زیرا من آنقدر ساده نیستم که از نقد جوانی و زیبایی خود برای ایام پیری و نداری استفاده نکنم یا از سبکسری این جوانان بیخبر باشم خوب میدانم چگونه شخص را مفتضح و رسوا میکنند جواهرات و هدایا را قبول میکنم و خودشان را نمی پذیرم اما اگر یک جوان خوش هیكل و دلبندی بتورم بخورد که از او خوشم بیاید و بزودی یعنی فردا هم از این شهر برود از خیانت بوالا حضرت باکی نخواهم داشت.

ساعتی در محیط الفت و صمیمیت با این صحبت های شهوت انگیز بگذشت لیویا میخواست از این نعمتی که بیخون دل بکنارش آمده حداکثر استفاده را بنماید و از این جوان خوش سیما کامی برگیرد راجر نیز از زیبایی و طنازی این ستاره رعنا بی اختیار شده و چنان غرق جاذبه آن صحنه گشته که ایزابلا بکلی از خاطرش رفته بود این دو جوان پرشور جسماً مجذوب یکدیگر شده مانند تشنگانی که در بیابان بدنبال آب میروند اختیار از کفشان ربوده شده.

بالاخره لیویا بی طاق شده راجر را بنوشیدن جام شرابی دعوت کرد و او را باطاق مجاور کشید راجر همان پیرزنی را که قبلاً دیده بود مشاهده کرد که مشغول چرت زدن است لیویا نظری باو افکنده و راجر گفت :

- این دایه والا حضرت است که با اصطلاح برای مراقبت من گماشته من از روز نخست او را خریده‌ام بمن منت گذارتر است بعلاوه خودش هم جوان بوده و از شور جوانی با خبر است و میدانند برای اطفاء غریزه جنسی تفریحاتی لازم است .

باطاق دیگر وارد شدند نفس راجر از مشاهده نقش و نگار سقف و دیوارها بند آمد اینجا خوابگاه گرانندوک است تمام آئینه کاری و بدنه اطاق پوشیده از تصاویر هوس انگیز و مجسمه‌های حوریان برهنه تحریک آمیز است يك تختخواب بزرگ و مجلل که در طرفینش میزهای کوچک و ظریفی قرار دارند و يك قفسه آبنوس قشنگ دو طبقه که قسمت فوقانی آن جای کتاب و عکسها است و قسمت زیرینش گنجه برای سایر لوازم خوابگاه است لیویا از این قسمت يك بطری شامپانی و دو کیلاس بیرون آورد راجر بیاز کردن در بطری پرداخت لیویا هم از میان کتابها يك دفتر نازکی بیرون آورد و با عشوه گری تمام بوق زدن مشغول گشت .

- در این دفترچه چیزهائیس ؟

- این دفتر خیلی مورد علاقه والا حضرت است مجموعه ایست از نقاشیهای « پیتروارنیسو » هنرمند این خوابگاه مخصوص والا حضرت است قدری نزدیک تریا و با هم این تصاویر را تماشا کنیم^۱.

راجر در حالیکه قلبش بشدت میزد شانه بشانه اش چسبانید آن دفتر در عصر خود مهیج و فریبنده ترین مجموعه مجالس عشقی بود که نقاش چیره دست مناظر هوس انگیز را با هنرمندی تمام مجسم ساخته بود اما هیچ يك از نقشها زیبایی و کمال لیویا نبود. بازوهای نیرومند راجر دور کمر باریک لیویا حلقه شد بدنش در زیر آن روپوش نازک و فراخ از شدت شوق و شهوت میلرزید چشمانش را بچشمهای راجر دوخته بود آتش اشتیاق سوزانی در دیدگان هر دو زبانه میکشید بی اختیار دفتر از دست لیویا رها شد و پیکر گرم خود را بوی چسبانید .

- اوه که لحظات شیرین چقدر زود گذر است چه میشد اگر حالات این وصال دوام بیشتری داشت این کشتی شکر بار بجای بادبانی لنگر میانداخت ؟ حالا که فرصت کم است باید علی زغم بیمه‌ری زمان هر آنچه ممکن است از یکدیگر متمتع شویم، خدا را آفرین از سر گرفتند .

رسیده زان میان جانی بجانی
شکر بگداخته با مغز بادام
بیکجا آب و آتش عهد بسته

نظامی

شده چنبر میانی بر میانی
چکیده آب گل در سیمگون جام
صدف بر شاخ مرجان مهر بسته

فصل دوازدهم

ساعت ده است داجر دراطاق کوچکی نشسته سکوت عمیقی همه جا را فرا گرفته گوئی شهر خاموشان است و جنبنده ای در آن سرای بزرگ یافت نمیشود افکار مولم وندامت باری هجوم آورده فکر ایزابلا آزارش میدهد و از این لغزش احساس شرمساری میکند سنگینی این گناه به پشتش فشار میآورد و از دیدار ایزابلا واهمه دارد با این وصف بیش از همیشه بملاقاتش اشتیاق پیدا کرده و آرزو مند است که هر چه زودتر راه دیار خویش را پیش گیرد ضمناً يك نهدای مرموزی بگوشش میرسد که خداوند بجرم این گناه او را بیلانی گرفتار خواهد نمود .

در این هنگام سکوت مطلق شکست صدای رفت و آمد از سالن بلند شد ورشته افکار سیاهش گسیخت لحظه ای بعد پیشخدمت بحضور و الاحضرتش راهنمائی نمود . در بدو ورود بسالن منظره معصوم و وضع مرتب و عادی دولیویا که با متانت و وقار تمام برجای خود تکیه کرده متحیرش نمود گراندوک کنار تخت ایستاده بود . داجر مطابق معمول سه بار تعظیم کرد و بیحرکت ایستاد گراندوک « بطرلئوبلد » چهل و دو ساله بلند قد و باریک اندام بود بالبخند مهربانی بزبان آلمانی پرسید . - آقای پروك از قرار معلوم نامه ای از طرف خواهرم آورده ای اینطور است ؟ - بله قربان چنین افتخاری نصیبم شده است پاکت را بیرون آورد و درمقابل گراندوک نگاهداشت .

- باید بعرض برسانم این رونوشتی است از مکتوب اصلی که بنده برداشته ام تا بتوانم از دستبرد دشمنان نجات دهم .

- گراندوک نگاهی بنامه کرد و گفت .

- رمز اختصاصی خانوادگی است اما مثل اینست که تغییراتی در علائم آن داده شده که فهمیده نمیشود .

- صحیح است قربان بنده برای محکم کاری در رمز تغییراتی داده و مفتاحی که ترتیب داده ام ساده است هر گاه اجازه فرمائید منویسم و بنظر مبارک میرسانم .

- خواهش میکنم بنویسید .

گراندوک اشاره بمیز تحریری که در گوشه سالن بود نمود داجر نشست و بسا سرعت مفتاح را نوشت تعظیم کنان تقدیم داشت .

- نامه مفصل است بعد میخوانم شاید جوابی هم بنویسم شما می توانید آن را بملکه برسانید .

راجر برای جواب مستأصل شد زیرا مایل نبود نقشه مسافرتش به انگلستان تغییر کند .

- برای اجرای امر والا حضرت مفتخرم ولی ضمناً بعرض میرسانم که بنده از مستخدمین مستقیم ملکه نیستم چون گماشتگان رسمی و درباری را همه می شناسند فرستادن این نامه توسط آنها متضمن خطر افتادن بدست دشمنان بود در صورتیکه بنده را کسی نمی شناخت و سوء ظنی نمی برد فعلاً گرفتاریهای خانوادگی در انگلستان مانع از رفتن به فرانسه است .

- بسیار خوب بشما زحمت نمیدهم گمان میکنم از اقامت در مهمانخانه انگلیسی بشما بد نگذشته این هتل خوب مجهز و برای پذیرایی واردین آماده است .

راجر از شنیدن این جمله ها مضطرب شد زیرا ملاحظه کرد که گراندوک محل اقامت او را میداند و از مهارت و مراقبت پلیس فلورانس متمجب گشت .

- چند وقت است از ورسای حرکت کرده اید ؟

- پنج هفته بیشتر است و از تأخیر ایصال نامه پوزش می طلبم علت آن بود که دشمنان ملکه در راه به فدوی حمله کردند و مجروح شدم جراحت منکر نبود اما برای معالجه چند روزی ناچار با استراحت بودم و بواسطه ضعف و کسالت اجباراً به کالسگه مسافرت نمودم .

- از این واقعه متأسفم و اکنون خوشوقتم که کاملاً سلامت هستید میل دارم اخبار تازه از فرانسه نقل کنید گرچه جاسوسان اخبار بعد از عزیمت شما را بما رسانیده اند خوب میخواهم بدانم برای ملاقات من چرا از راه عادی و رسمی نیامدید و بوسیله دونالیویا اقدام کردید ؟

- ابتدا خواستم از طریق رسمی شرفیاب شوم لیکن دشمنان ملکه راه را بر من بستند .

- عجب ! بمن گذارش داده اند که شما بعد از ظهر وارد شده و در مهمانخانه انگلیسی منزل گرفته اید .

- صحیح است قربان برای اغفال دشمنان ملکه که مرا تعقیب میکردند روز دوشنبه وقتی بشهر رسیدم بانام مستعار بمهمانخانه دیگری رفتم .

- لطفاً ماجرای آنشب را توضیح بدهید اراده سعی من در اینست که مردم از مقررات تخلف نکنند و مثل اینست که فلورانسها از این جهت پیشرفته تر از مردم سایر شهرها می باشند .

راجر واقعه شب مزبور را مشروحاً بعرض رساند از شنیدن اسم محفل سیاه پوشان گراندوک چند بار زربل غرید و در پایان گفت .

- لعنت بر این فراماسونها این مردم کم شعور و آلت دست سیاستمداران بزرگ بالاخره آبروی همه را خواهند ریخت این اشراف پوسیده حماقت را بمنتهی درجه

رسانده اند نمیدانم از آزادی چه خسروانی برده که آنرا فدای همدستی آنارشیت ها میکنند؟ تصور مینمایند که با این جنبشهای مخفیانه میتوانند بر اوضاع مسلط شوند عجب اشتباه بچه گانه ای این فعالیتها درست بآن میماند که مشغول بافتن ریسمانی باشند که ناچار روزی بدور کردن خودشان گره خواهد خورد.

راجر ساکت و بیحرکت ایستاده باتوجه باین بیانات گوش میداد گراندوک پس از اندکی مکث باصدای بلندتری گفت:

- ادامه بدهید بگوئید گوشم با شما اس .

راجر خیلی مواظب بود که در ضمن گزارش نامی از ایزابلا نبرد در پایان صحبت راجر، گراندوک مدتی ساکت مانند قدری باخود حرف زد .

- اگر سی بیونچی هم با این اشخاص همدست باشد جای تعجب است اما ممکن است این خیانت از طرف رئیس دفترش باشد چطور میشود این حقیقت را کشف نمود بالاخره بهرنحوی شده لازم است این معما را حل کرد از کجا معلوم است این آقا از روی غرض این دروغها را بما تحویل نمیدهد؟

آقا کسی یافت میشود که بتوان باو اعتماد کرد؟ خیر خیر کسی نیست.

دونالیویا برای اولین بار لب بگشود.

- شاهزاده عزیز چرا کسی یافت نمیشود؟ اقلابن میتوانی اعتماد کنی و یقین داری که هیچوقت تو را فریب نمیدهم آنچه را که آقای دو بروک بعرض رسانید بقدری منطبق با قراین و امارات است که قابل شك و تردید نیست.

- امیدوارم قسمت اول ادعای شما راست باشد اما در قسمت دوم اشتباه کرده اید راجر بوحشت افتاد و نمیدانست با این فرمانروای بدبین چه باید کرد؟ گراندوک گفت:

نیمی از آنچه که گفتید راست بود حالا معلوم شد شما همان کسی هستید که با نام عوضی در مهمانخانه خیابان « ویدادی فوسی » منزل گرفته بودید خوب بدنیت قسمتی از سرگذشت شما را هم من بگویم شما بجای اینکه بمهمانخانه آبرومند بروید خود را در آنجا مخفی کردید نه از ترس دشمنان بلکه بخاطر زنیکه میخواست خود را در فلودانس پنهان کند آیا راست نیست؟

از این اظهارات معلوم شد گراندوک از ماجرای ایزابلا آگاه است در اینصورت طفره رفتن جز عصبانی کردن گراندوک نتیجه ای نداشت و عاقلانه نبود .

- والا حضرتما اگر عرض نکردم باتفاق زنی وارد فلودانس شدم دلیلی نیست که سایر عرایض خالی از حقیقت باشد بعد از مبارزه بادشمنان علیاحضرت ملکه خواهر شما زخمی شدم و اگر بزور گواری و مساعدت این بانو شامل حالم نمیشد محققاً هلاک شده بودم حیات خود را مدیون پرستاری و توجهات این بانوی نیک فطرت میباشم و همراهی باوی برای حفظ و حق گذاری از او بود .

- و با این دوشیزه زیبانرد عشق باختی بد معامله ای نبوده

- خیر قربان این بانو شوهر اختیار کرده و من ابدأ از شرایط ادب و احترام خارج

نشده‌ام از نگاه و قیافه گران‌دوک خوب معلوم بود که يك کلمه از این حرفها را باور ندارد
غفلتاً از راجر پرسید

- میخواهم از تو سؤال کنم چه وقت يك سنویریتا شایسته عنوان سنویریتا است؟
گمان ندارم بتوانی پاسخ صحیحی بدهی بهتر است خودم بگویم تا وقتیکه بایک
مرد معمولی مانند تودر مسافرخانه کوچکی هم منزل نشده و مادام بروک خوانده نمیشود.
راجر سخت درمانده شده بود خوشبختانه دونالیویا بیادش برخاست .

- شاهزاده عزیز معذرت میخواهم شام حاضر است و من هم خیلی گرسنه‌ام فرضاً
زن جوانی نسبت بمستر بروک اظهار علاقه کرده و اوهم برحسب اخلاق مردانگی از
افشای راز خودداری نمود چه اهمیتی دارد که وقت گرانبهای شخصی مانند حضرت والا
را مشغول کند این يك امرخصوصی است شاهزاده نگاه تندی نموده و گفت:

- عیب در اینجا است که کارهای خصوصی او با اموردیگران آمیخته شده و بجائی
کشیده شده که بعد از ظهر امروز مراهم در این ماجرا داخل کرده‌اند دوشیزه ابرا که
این آقا از راه بدر برده برادرزاده کنتس فریسکوبالدی است و جان اینجوان در معرض
خطر است خوب بگو به بینم این دخترخانم اکنون در کجاست ؟
- قربان در راه ناپل است .

- بخت باتو یاری کرده اگر کنت فریسکوبالدی تورا با او گیر آورده بود محققاً
خونت را میریخت گرچه بازهم ممکن است تورا بچنگ بیاورد و برای دادخواهی بمحضر
ما بکشاند .

- چون از بیگناهی خود اطمینان دارم فرصت را غنیمت شمرده و از حضور مبارک
طلب بخشش میکنم و خود را در کنف حمایت و الاحضرت قرار میدهم .

- بیگناهی شما را بهیچوجه باور ندارم زیرا دلایل معتبری علیه شما در دست است
اگر هم چنین نباشد شما خود را در موقعیتی در آورده‌اید که مستوجب عقوبت شده‌اید
شما غافل بودید از اینکه بدنام نمودن دختری از چنین خانواده بزرگی منتهی بچه عواقب
و خیمی خواهد بود .

- قربان از جهالت و نادانی خود سخت متأسفم و ضمناً بمرض میرسانم که خوشبختانه
هنوز کسی اطلاعی از وضعیت این بانو ندارد و اگر بستگانش در افشای این خبر اصرار
نکنند مکتوم خواهد ماند .

- امیدواری شما در این باب بیهوده است این داستان در تمام شهر منتشر شده و
محققاً شما را برای دادخواهی بمحضر ما حاضر خواهند کرد و به‌اشد مجازات هم محکوم
خواهید شد زیرا بر ما فرض است مراقبت کنیم و نگذاریم دوشیزگان اصیل و نجیب
دستخوش هوا و هوس شما جوانان سبک‌سر بشوند اگر تملل و تسامحی در این امر روا
داریم سرعت سراسر جامعه بخطر خواهد افتاد فریسکوبالدی با داشتن مدارک معتبر
علیه شما تقاضای دادخواهی کرده که حداقل مجازات چند سال حبس است تا قدری
حرارت و احساساتتان فرو نشیند اینها خانواده متنفذی میباشند که من نمیخواهم از خود

برنجانم فرضاً بتوانم بنحوی سرپوشی روی کار بگذارم وقتی ژنرال کنت داراندا از این ماجرا آگاه شود باعلیحضرت امپراطور اطریش شکایت خواهد نمود ومن دوست ندارم این قضیه دنباله پیدا کند وروابط بین تسکان واسپانی تیره شود .

راجر از این تهدیدات تمام تلخ کامی‌ها را که در فونتن بلو چشیده بود بخاطر آورد باضافه يك ضایعه جبران ناپذیر یعنی ازدست دادن ایزابلاي عزیز که کاخ آمالو آرزوهای شیرینش را فرومیریخت .

- والاحضرتا ازظهر امروز از هویت فرانسوی خوددست برداشته‌ام و خیلی احتمال می‌رود که پلیس هنوز ازاقامت بنده در مهمانخانه انگلیسی آگاه نشده وچون وظیفه خود را انجام داده‌ام مستدعیم اجازه فرمایند در اولین فرصت از امارت تسکان خارج شده و بانگلستان بروم و اگر تصور می‌فرمایند پلیس از اقامتگاهم با خبر است استدعا دارم اقلا يك شب را درظل حمایت والاحضرت بگذرانم وفردا خاک تسکان را ترك كنم.

- نه نه قبول استدعای شما مستلزم القای حکمی است که برای بازداشت شما دادم وچنین اقدامی مایه رسوائی است چون شخصاً از شما کدورتی ندارم اجازه میدهم اگر میتوانید از فلورانس فرار کنیداما ازراه حماقت چنان خود را گرفتار کرده‌اید که گریز از این مهلکه بسی دشوار است .

راجر سخت نگران شد زیرا جرأت نداشت بمهمانخانه برگردد واز هیچ طرف راه فراری بنظرش نیامد در شرف تقاضای اجازه بازگشت بود که باردیگر دونالیویا بدادش رسید .

- شاهزاده عزیز گمان میکنم بی‌مورد نباشد یادآور شوم که والاحضرت تا اندازه‌ای مدیون خدمت گذاری این جوان میباشید راهی بی‌موده مشقت بسیار کشیده فداکاری نموده تا نامه علیاحضرت ملکه خواهرتان بیاورد در راه زخمی شده هر قدر هم خاطر عزیزتان رنجیده باشد بازهم جای آن دارد که مشمول عنایت حضرت والاقرار گیرد وازبزرگواری ومراحمتان برخوردار شود .

- صحیح صحیح شکایت فرسکو بالدی آنقدر مرا مشغول کرده بود که باین قسمت توجه نداشتم بعد از ادای این جمله آثار سوءظن در چهره اش پدیدار شد نگاه غضب آلودی به لیویا نموده وگفت :

- این جوان چکاره است وبا توجه مناسبتی دارد که آنقدر سینه سپر میکنی ؟ بگو به بینم چه نظری نسبت باوداری ؟

- قلب راجر از شنیدن این اظهار فرو ریخت در آغاز مداخله لیویا امیدوارش کرده بود اما اکنون احساس میکنند که به نتیجه نامطلوبی میرسد اگر لیویا در اظهارات خود اصرار نماید یقیناً موجب مزید سوءظن وخشم گراندوگ خواهد شد .
لیویا شانه‌ها را بالا انداخته وگفت :

- این شخص نزد من بیگانه‌ایست که حسن عقیده اش در باره شما میتواند بحسن شهرتتان بیفزاید نظر دیگری ندارم البته اگر باتوجهات مخصوص شما از چنگ پلیس

بگریزد و جان بدربرد با خاطرات خوب از شما در انگلستان و کشورهای دیگر رطب اللسان باشد این امر برای شهرت و نیکنامی تسکان خیلی مفید است استدعا دارم امریه‌ای صادر بفرمایند که بتواند او را سلامت از مهلکه بیرون برد.

راجر با وحشت و اضطراب در انتظار تصمیم گراندوک مانند مجسمه بی روحی ایستاده بود.

- حق با شماست چون برای خدمت بما اینجا آمده راضی نیستم دستگیر شود و دیگر اینکه هنوز رسماً اطلاع ندارم که این مرد همان دوبروک است که پلیس تعقیب میکند در این صورت آزاد نمودنش موجب گله‌ای نخواهد شد.

بعد مدال کوچک طلا که یک طرف آن هیکل یک قهرمان رومی و بطرف دیگرش سر گراندوک نقش شده بود از جیب جلیقه‌اش بیرون آورد و براجر داد.

- این طلسم مخصوص قاصدهای خاصه من است که مأموریت‌های فوری با آنها محول میشود و با این مدال همه وقت به‌جای میتوانند بروند اگر تا کنون پلیس برای توقیف شما بمهمانخانه انگلیسی رفته باشد این طلسم را نشان بدهید متعصم شما نخواهد شد و برای خروج از شهر آن را بمستحفظ دروازه بی‌زاد ارائه کنید هر ساعتی که باشد دروازه را میگشاید.

موقعیکه گراندوک مدال را براجر میداد راجر زانویش بزمین زده شرط احترام بجا آورد چون جرئت خود را از ابراز این مرحمت باز یافته بود اجازه خواست تا دست لیویا را ببوسد گراندوک با اشاره سر اجازه داد.

لیویا دست دراز کرد و بوسه گرمی تحویل گرفت و گفت.

امیدوارم آنچه بر شما گذشت عبرتی خواهد بود که اگر بار دیگر باین سرزمین آمدی در فکر گمراه نمودن زنی نباشید زیرا برای بار دوم مشمول عنایت و بخشش والا حضرت نخواهید شد.

راجر خیلی خودداری کرد که خنده سر ندهد و لیویا بخوبی اثر این ریشخند پرمعنی را درک نمود بعد از ادای مراسم احترام از سالن خارج شد و دوسه دقیقه بعد در خیابان بود.

بمهمانخانه انگلیسی هنوز کسی بسراغش نرفته بود از این جهت خوشوقت شد اثاثیه را بمجمله جمع آوری نمود سوار شد و بطرف دروازه بی‌زاد روان گشته با ارائه طلسم راه باز شد و از شهر بیرون رفت در این هنگام زنگ ساعت کلیسای بزرگ شهر یازده بار صدا کرد.

راجر میدانست که با این مدال در هر ساعت تمام دروازه‌ها بروی او باز است و توصیه گرانددوک برای عبور از دروازه بی‌زاد برای آن بوده که راجر عازم لکه‌پورن است است و این راه بندرگاه است چون از طبیعت پرسوه‌ظن گرانددوک مطلع شده بود از بیم آنکه شاید صبح گاهان خبر عبورش را از دروازه‌بان بگیرند از همان دروازه خارج شد اما برای رسیدن بجاده ناپل بایستی نیم دایره بزرگی را بگرد حصار شهر دور بزنند

با شتاب زیاد در ظرف بیست دقیقه خود را بجاده مزبور رساند و راه قریه پونتاسی را پیش گرفت و از خوشحالی اینکه شهر فلورانس را با آنچه ماجرا پشت سر گذارده در پوست نمیگنجید بزودی قریه رسید تمام پنجره‌ها بسته و تاریک بود در کاروانسرا هم حجره روشنی بچشم نیامد باعجله بغانه دهقانی که قبلا در نظر گرفته بود رفت و چند دقیقه بعد در بستر سفری خود آرمید .

صبح زود بانشاط و خرمی برخاست گویی تمام خستگی و زحمات جسمی و روحی وی بیکباره ذایل شده ده دقیقه بعد از ساعت هشت تمام اثاثیه را باریکی از قاطرها کرد و اسبها را آماده نمود و بانتظار ورود ایزابل چشم بدقیقه شمار ساعت دوخت از تأخیر آمدن معشوقه هر لحظه اضطرابش تندتر میشد بالاخره طاقت نیاورده سوار اسب شد و بتاخت خود را بکاروانسرا رساند هیچ اثری از کالسکه و خدمه ندید گویی آسمان را بسرش کوبیدند از اسب بزیر آمد دوان دوان بجستجوی کاروانسرا دار رفت او را در گوشه‌ای بکارهای خود مشغول دید پرسش و گفتگو پرداخت در پایان مردک نامه‌ای بدستش داد با انگشتان لرزان آنرا بگشود خط بادستی مرتعش و شتابزده نوشته شده بود و چند جای آن باریزش سرشک سیاه و کلمات محو شده و خواننده نمیشد کاسه‌های چشمانش از اشک مالا مال شده بفض بگلویش فشار می‌آورد بازحمت چنین خواند .

ای تنه‌عشق من!

هزار افسوس که جفای روزگار نقشه‌های ما را با آب نا امیدي ستم پشت بعد از ظهر عمه‌ام باتفاق شوهرش بسر وقت من آمدند و بزعم خودشان مرا بدنام کننده خانواده خواندند با حالت عصبانی و دیوانگی با من و خدمتگارانم چنان رفتاری کردند که شایسته خیانت کاران بود از تهدیدات شدید هیچ فروگذار نکرده و گمان میکردند تو معشوق من هستی خدای را شکر که بر اثر جوانمردی و خودداری تو از تجاوز بمن توانستم پاکی و بیگناهی خود را بعمه‌ام ثابت کنم بعد از معاینه توسط قابله و اطیبینان از محفوظ ماندن گوهر عفتم خشم آنها فرو نشست و امر نمودند که فوری تحت حفاظت شوهر عمه و گماشتگان مسلح وی بنابل بروم مدتی استنکاف و مقاومت کردم سرانجام تهدیدی کردند که ناچار بتسلیم شدم گفتند اگر از میل آنها سربیزی کنم تو را بقتل میرسانند نمیدانم از کجا خبر شده‌اند که میعاد گاه ما اینجاست سوگند یاد کردند که اگر بنابل بروم مرا در فلورانس زندانی میکنند وعده‌ای را بکشتن تومیگمارند

برای نجات تو که ازجان دوست‌تر دارم حاضریم بهر رنج و زحمتی که پیش آید تن و رضا بدهم بشرط آنکه تو سلامت و زنده بمانی تا چند دقیقه دیگر تحت الحفظ مرا ببرند از عمه لاجرم درخواست نمودم چند لحظه مهلت دهند تا برای آرامش روانم دعا بخوانم و این فردت کوتاه را صرف نگارش این چند سطر میکنم ما را با آنرا بکاروانسرا داد امیدهد تا بتو برساند .

تورا بهمان عشق پاك که دل‌های ما را بهم پیوست سوگند میدهم که فکر آمدن بدنبال مرا نکنی گوسیبی فرسکو بالدی دوازده نفر مردان مسلح خونخوار همراه خود

دارد هر کوششی برای ربودن من خیالی است خام و بیحاصل و نتیجه اش مرگ حتمی است اندیشه اینکه در راه رسیدن بمن جانم از دست برود دیوانه ام میکند میخواهم سرم را بدیوار بکوبم بقضای الهی و سرنوشت باید رضا داه يك ماه از عمرم در خواب شیرینی گذشت یاد آن ایام گذشته تا زنده هستم مرهم جراحات آینده قلب ریشم خواهد بود و وسیله دلداری و تخفیف آلام درونی جز تمکین از سرنوشت چاره ای نیست اما تاندا نم که تو زنده هستی و تاندا نم که گاهی از من یاد میکنی دارای این شهادت نیستم هرگز جز تو کسیرا دوست نخواهم داشت نه هرگز هرگز

خدا نگهدار باد ای سلحشور جوان مرد انگلیسی خدا حافظ ای آرام جان
یاد تو جز باروح از خاطر من بیرون نخواهد رفت .

نامه را در جیب بغل گذارد و بی اختیار سیل سرشک دامنش را تر کرد و گلویش بشدت فشار می آمد باز دست رفتن یارش کاخ آرزوهایش واژگون گشت علی رغم التماس و توصیه ای را بلا مصمم شد بدنبال وی برود چه دوازده تن چه صد تن باید او را از چنگ نگهبانان بیرون آورد .

بمحض اینکه میخواست از کاروانسرا خارج شود افسری با چند سرباز از حجره مقابل بطرفش آمد و سر راهش را گرفت نامه ای بطرف وی دراز کرد و با صدای قشنگ بزبان فرانسه گفت .

- امریه ایست از والا حضرت گرانندوک برای شما

باعجله نامه را گشود و چنین خواند

همانطور که حدس زده ایم بجای رفتن بلکهورن باز ب فکر پیوستن به سینوریتا داراندا میباشید از اینکه برای جواب گوئی باتهامات وارده بفلورانس احضارتان نکرده ایم باید بسیار سپاسگذار و خوشنود باشید اراده ما اینست که در مدت سه روز این سرزمین را ترک کنید برای انتخاب لکهورن یا میلان آزاد هستید افسر حامل این امریه مأمور اجرای فرمان است دستور دارد شما را تحت الحفظ بمرز برساند .

فصل سیزدهم

نخستین انقلاب

در ماه ژوئن ۱۷۸۹ حوادثی در ده هزار میلی فلورانس رخ میداد که نزدیک بود در اوضاع تمام اروپا و محتملاً در سرنوشت راجر وایزابلای نیز اثر بزرگی نماید. در آن طرف کره زمین دریکی از گوشه‌های دورافتاده اقیانوس آرام زدوخوردی بین ناوگان انگلیس و اسپانی در گرفت که کمی مانده بود کار بچنگ عمومی بکشد چند سال قبل از آن تاریخ اسپانیولیاها از مستعمرات امریکای جنوبی خود دستجاتی برای اکتشاف سواحلیکه هنوز شناخته نشده بود بطرف شمال فرستاده و سراسر کشور مکزیك را بتصرف درآورده بودند بعد از بازگشت هیأت‌های مزبور میخواستند تسلط خود را بر کلیه سواحل غربی بسط دهند.

در سال ۱۷۷۴ یکی از آن دریانوردان بنام «پرز» (Perez) در کنار جزیره «وانکوور» بندرگاه طبیعی که امروز با اسم «نوتکا» (Nootka) معروف است کشف مینماید چهار سال بعد سیاح بزرگ انگلیسی کوك باین ناحیه رسیده و شیفته وضع مناسب محل میشود.

اسپانیولیاها ظاهراً بتصرفات زرخیز خودشان در مکزیك و شیلی و پرو قانع و مفرور بودند باین منطقه دور افتاده شمالی و سرد سیراغتنائی نداشتند مقامات «وایت-هال» لندن با مرور زمان آنجا را ضمیمه متصرفات بریتانیا نمودند بر اثر جنگ‌هاییکه در خلال این احوال بین اسپانی و انگلیس واقع شد نیروهای دریائی طرفین بقدری گرفتار بودند که مجال عطف توجه بسواحل شرق اقیانوس آرام را نداشتند و آن قسمتها بکلی متروک بود تا سال ۱۷۸۵ ببعد که جهازات انگلیسی برای خریداری پوستهای قیمتی از بومیها در فاصله‌های کوتاه به نوتکا رفته و لنگر میانداختند.

در سال ۱۷۸۸ عده‌ای بفرمان کانرین دوم ملکه روسیه از باب «برینک» گذشته و اراضی آلاسکا را متصرف شدند اسپانیولیاها بر اثر این پیش آمد از خطر متصرفات مورد ادعای خود در شمال نگران شده و بجنب وجوش آمدند تا بستان سال بعد فلورس نایب‌السلطنه مکزیك دونفر از دریانوردان خود را مأموریت داد که بادوناوگان جنگی به بندر «نوتکا» رفته و پیش از آنکه دیگران در آن جا مستقر شوند محل را اشغال

کنند مأمورین وقتی رسیدند که دو کشتی انگلیسی در آنجا لنگر انداخته بودند کشتیها و ملوانان را اسیر نموده و بمکزیک فرستادند .

این واقعه چندین ماه مکتوم بود اما بعداً وقایعی رخ داد که اگر از مدار خود منحرف میشد مسیر تاریخ دنیا تغییر میکرد با احتمال قوی پادشاه و ملکه فرانسه اعدام نمیشدند و انقلاب فرانسه با آن طرز وحشت‌زا بروز نمیکرد ناپلئون بناپارت طلوع نمیکرد و میلیون‌ها مردم بیگناه قربانی نمی‌شدند و دو موجود ضعیف راجر و ایزابلا در این صحنه وسیع جهان سرنوشتی غیر از آنچه پیش آمد میداشتند .

باری با آن ماجرائی که بهر یک از این دودلداده‌رخ داد هیچکدام تصور نمیکردند باردیگر در ناپل بیدار یکدیگر نامل شوند ایزابلا بایکدنیا نا امید و تلخ کامی در راه نابل سرشک میریخت و میگذاشت راجر بافکار سیاه و جنون آمیز با سرعت سرسام‌آوری از گردنه‌های کوه آلپ بالا میرفت در آن فضای خلوت بطالع نحس خود نعره زنان لعنت میکرد .

عصر روز شانزدهم ژوئن خسته و نیمه‌جان وارد باریس شد آتش اشتیاق تلخی در کانون دلش شعله‌ور بود بهمه چیز بی‌علاقه شده و از هر کس نفرت داشت و تصور مینمود دیگر هیچ کس و هیچ چیز از بدایع جهان نظرش را جلب نخواهد کرد .

صبح روز بعد با اینکه خیلی زود بیدار شد مهندامبهوت و غرق در اندیشه‌های گوناگون در بستر افتاده بود بعد از مدت طولانی تنه‌راهی که برای فرار از این بحران جانکاه و بدست آوردن آرامش خیال بنظرش آمد این بود که جداً بانجام وظیفه و مأموریتی که بخاطر آن بفرانسه آمده بپردازد یا آنکه بانگلستان رفته از شغل خود کناره‌گیری نماید بعد از تأمل بسیار ادامه مأموریت را بهتر دانست و تصمیم گرفت بسا کوشش بیشتر و ابتکار مشغول شود .

در سفر اول بیاریس در مهمانخانه لابل اتوال منزل داشت در نتیجه اقامت طولانی بامدیر مسیو بلانشارد و خانواده اش دوستی و صمیمیتی پیدا کرده بود باین جهت در مراجعت از سفر ایتالیا هم بهمان مهمانخانه رفت پس از استحمام و تغییر لباس بدفتر مدیر شتافت و از وی خواهش نمود وقایع مدتی را که از باریس دور بوده نقل کند .

- حقیقت آنست که مطلب تازه‌ای رخ نداده کارهای مجلس تابحال رضایت بخش نبوده با اینکه جلسات مرتباً تشکیل میشود تا کنون هیچ کار بزرگی صورت نگرفته تمام وقت مجلس بمصرف ضمیمه نمودن دو مجلس دیگر گذشته مجلس اعیان مسلط بکارهای خود میباشد و مجلس روحانیان منتظر نتیجه است .

- پس امر مثبتی صورت نگرفته است .

- همینطور است که میگوئید ولی حوادث هفته اخیر تا اندازه ای نوید میدهد روز

دهم ژوئن «آبه‌سی‌به» بمجلس عام پیشنهاد کرد در صورتیکه دو مجلس دیگر از پیوستن بآن خودداری کنند مجلس عام مستقلاً ببازرسی و تصویب اعتبار نامه‌های نمایندگان میپردازد چون باین پیشنهاد جوابی نرسید روز دوازدهم مجلس شروع بتصویب اعتبارنامه‌ها

نموده تاکنون نه هزار نفر از اعضای مجلس روحانیون بمجلس عام پیوسته‌اند و همچو معلوم است بزودی کار باقی مانده هم تمام خواهد شد و از اقدام بعد مجلس اطلاعی در دست نیست - مردم پاریس در مقام این سستی چطور ساکت نشسته‌اند .

- برای اینکه همگی در حالت بهت و انتظار میباشند گرچه در این روزها هیچگونه اغتشاشی بروز نکرده اما مثل اینست که عنصر تازه‌ای در شهر نفوذ نموده و باعث نگرانی عمومی شده است قیافه‌های خشن و غریبی بچشم میخورند که از لهجه و طرز تکلم معلوم است از اهل جنوب فرانسه میباشند چرا اینها پیاریس آمده‌اند و چگونه رفتار میکنند معلوم نیست و کسی نمیداند رهبران آنها کیانند به بلند شدن کمترین صدایا مشاهده کوچکترین حرکت غیر عادی از شخصی فوراً گرد می‌آیند و با چشمهای غیر عادی باطراف نگاه میکنند .

- دیگر چه خبر دارید ؟

- جز مرگ ولیمهد در روز چهارم ماه که البته شنیده‌اید مطلب تازه‌ای رخ نداده .

- عجب هیچ نشنیده بودم مدتی در جنوب و مبتلا به تب و لرز بودم و کسالت هیچ میل و رغبتی باقی نگذاشته بود که با کسی صحبت کنم راستی کسالت و بیماری شاهزاده چه بود ؟

- پزشکان نتوانستند مرض را تشخیص دهند بیچاره پانزده ماه در بستر رنج کشید .

- ملکه قطعاً از مرگ فرزند خیلی افسرده و اندوهگین است :

- ای بابا از کجا معلوم است این زن شریردلی داشته باشد که بسوزد خوب ممکن هم است از فوت فرزند مغموم باشد .

مقصود راجر کسب اخبار بود نه دفاع از ملکه و بحث با مدیر مهمانخانه همینقدر که چنته او را خالی نمود چند جمله متفرقه گفت قدری سکوت نمود و بعد هم خواهش نمود اسبش را بیاورند تا سری بورسای بزنند .

قصرورسای را خلوت و اندوهبار دید معلوم شد بعد از مرگ ولیمهد شاه و ملکه آنجا را ترك نموده و با معدودی از خواص بقلمه کوچکی با اسم «مارالی» رفته‌اند اما شهرورسای بر اثر فعالیت مجلس دارای سروصدا و جنب و جوشی است آبه‌دو بریگور اولین آشنا بود که باوی تصادف نمود از دیدن راجر از دور لنگ‌لنگان خودش را باو رساند از مراجعتش اظهار خوشوقتی کرد و از قیافه ضعیفش ابراز تأسف و نگرانی نمود .

باردیگر راجر از بیماری شکایت نمود و گفت که دیگر مایل نیست بجنوب سفر کند و سلامت خود را از دست بدهد بعد از قدری صحبت راجر پرسید .

- از قرار معلوم کار انقلاب هیچ پیشرفتی ننموده است ؟

- برعکس انقلاب سه روز پیش پایان یافت .

- در اینصورت معلوم است مردم از سیاست خسته شده‌اند که پیروزی خود را بدون سروصدا بر گذار میکنند .

- نه علت اینست که تا امروز صبح هم بعضی از نمایندگان مفهوم و اثر تصمیم شب پیش را درک نکرده بودند .

- تمنی دارم قدری بیشتر توضیح بدهید .

- روز جمعه دوازدهم ژوئن وقتی کوشش مجلس عام برای تشکیل جلسه مشترک سه مجلس بجائی نرسید تصمیم گرفتند مستقلاً اعتبارنامه‌ها را تصویب کنند و این عمل روز چهاردهم پایان یافت البته نمایندگان دیگر نمی‌توانند عقب‌نشینی کنند یا بجائیکه رسیده‌اند متوقف شوند ناچار باید پیش بروند خود را نمایندگان قانونی ملت دانسته در پارلمان به نشینند و قوه مقننه را بعهده گیرند خوب مگر مفهوم انقلاب غیر از اینست این نمایندگان بدون رضایت و برخلاف میل روحانیان و اشراف و دربار زمامدار شدند بفرمائید به بینم آیا کار دیگری غیر از این باید نمود ؟

- حق با شماست اما چه شد که امروز صبح يك دفعه تمام مردم از این پیشرفت عظیم آگاه شدند ؟

- اعضاء مجلس عامه برای اقدامات بعدی سه روز بررسی و مشورت کردند شب گذشته تا سحر گاه بمذاکره پرداختند فقط برای اقدامات بعدی سه روز بررسی و مشورت کردند شب گذشته تا سحر گاه بمذاکره پرداختند فقط دوسه ساعت در همانجا رفع خستگی نمودند و بالاخره در اخذ این تصمیم اتفاق حاصل شد .

مجلس را ملی نام گذاشتند اولین اقدام رسیدگی بوضع خواربار بود و حق وضع مالیات را از شاه سلب نمودند و مقرر داشتند باینکه مالیاتها فعلاً غیر قانونی است ولی مادام که مجلس ملی منحل نشده قابل پرداخت است و هر گاه مجلس تعطیل شود هیچگونه مالیاتی قابل پرداخت نخواهد بود مگر آنکه بتصویب مجلس برسد .

- این دیگر يك انقلاب تمام و کمال است اگر شاه بخواهد مجلس را تعطیل کند خزانه دولت خالی و چرخهای ادارات از گردش بازمانده و ارتش خود بخود منحل میشود خواهش میکنم بفرمائید راهنمای این اشخاص چه کسانی هستند .

- عنوان مجلس را « لوگراندری » (Le Grand Berry) پیشنهاد کرد بسیاری از پیش نویسها را « سی‌یز » (Sieyes) تهیه نمودو بیشتر لوایح مهم را تارژه (Target) و « لاشاپلیه » تقدیم کرده‌اند اما در همه جا نیروی قتال میرابو محرمانه در درکار بود با وجود این گمان میکنم نسبت بشاه وفادار است و بی‌میل نیست در صورت پیشرفت مجلس را ضعیف و ناچیز نماید .

- خیلی میل دارم او را ملاقات کنم .

- بسیار خوب شبی را برای صرف شام به پاسی بیا اورا هم دعوت میکنم فعلاً چون مجلس روحانیون جلسه دارند بیش از این نمی‌توانم با شما باشم دونفر از روحانیون و شش تن دیگر هم روز بعد بمجلس عامه پیوسته‌اند احتمال دارد باز عده دیگری هم از آنها پیروی کند اینست که خیلی علاقمند هستم وضع مجلس روحانیون را زیر نظر خود بگیرم راجع دعوت بشام تالیران را پذیرفت و خدا حافظی نمود ساعتی هم باد دیگران صحبت کرد

و پیاریس بازگشت اسب را باصطبل بست و خود برای گردش بشهر رفت در هر گوشه‌ای جمعی دور یک سخنرانی را گرفته و بسخنانش گوش میکردند اتفاقاً بناطقی رسیدجوی خوش‌سینما که سی سال بیشتر نمی‌نمود موهایش آشفته بود و زبانش لکنت داشت و باین نقص سخنان خود را در دلها مینشانند «کامیل مولین» بود با افکار افراطی در بین عامه محبوبیت زیادی داشت .

پس از شنیدن حرفهای دمواین ده برگ از یک درخت بلوط کند با یک شاخه چوب اشاره بروز وساعت ومحل ملاقات درپاکتی گذارد و بآرایشگاه او برت رفت پاکت را باستاد مغازه سپرد وبهمانخانه مراجعت نمود گذارشی از اوضاع سیاسی تسکان و خصوصیات حکمران ومشاهدات خود برای مستر پلیت تهیه کرد .

صبح روز بعد ساعت ده طبق قرارداد قبلی بامستر هیلز کاردار سفارت در کافه کوچکی نزدیک پاله روایال ملاقات نمود گذارشی که برای مستر پلیت تهیه کرده بود به هیلز سپرد و بطور اختصار جریان مسافرت بایتالیا را نقل کرد (بدون اشاره‌ای به ماجرای ایزابلا) مشغول صحبت شدند و نظر کاردار سفارت را راجع باوضاع سیاسی استفسار نمود .

- در این هفته بحران بزرگی در شرف وقوع است که بعقیده من نتیجه حوادثی است که بدنبال عزل «تورگو» از سال ۱۷۷۶ تا کنون متوالیاً بروز کرده اگر شاه آن مرد مدبر را در رأس هیئت دولت نگاهداشته بود ممکن بود اصلاحات زیادی (پیش از آنکه مردم بخواهند) در کلیه شئون کشور صورت گرفته باشد و چه بسا که افکار عمومی بمسیر دیگری که موجب تحکیم اساس سلطنت میشد حرکت میکرد اما سیزده سال تردید و وعده‌های پوچ برای اصلاح دستگاه فاسد حکومت را بکلی از کار بازداشت و یکباره فلج نموده و آثار محو قدرت بخوبی مشهود گشت اگر شاه بخواهد با این مشروطه که زاده حوادث است موافقت کند در حکم واگذاری سلطنت است اما او میخواهد مخالفت نماید و بفوریت از تمام ایالات افراد ارتش را احضار کند و در پای- تخت و اطراف متمرکز نماید چون هنوز بقدر لزوم نیرو در اختیار دارد ممکن است مخالفین را سرکوبی نموده متنفذین جسور را بجای خود بنشانند .

- من در یک موضوع مسلم فکر میکنم که آن ضعف نفس لوئی است او از خود رأی ندارد و آنچه می‌گوید و میکند نتیجه تلقینات نزدیکان متنفذ است .

چنین است فعلا آقای نکر (Necker) و «مونمران» (Montmorán) و سن پرست (ST. Priest) از یکطرف، ملکه و کنت وارتوا هم از طرف دیگر او را احاطه و آلت کرده‌اند .

- چون خیلی کار دارم باید از شما جدا شوم و این یک خبر را هم فقط برای شما میگویم و هنوز کسی از آن اطلاع ندارد از منابع موثق شنیده‌ام که روزیکشنبه آینده بیست و دوم ژوئن شاه قصد دارد یک جلسه شاهانه ای تشکیل داده و کلای هر سه مجلس را احضار و نطق مهمی ایراد کند وضعیت فعلی گرفتارش نموده و بیش از

این هم نمیتوان بیوک و مکر گذرانند پس از جلسه مزبور تکلیف کشور روشن خواهد شد .

جلسه شاهانه يك روز بتأخیر افتاد و بیست وسوم تشکیل گردید و مطالب مهم که باعث نارضایتی و بروز حادثه گردید این بود که رفتن شاه را بمجلس مخفی داشتند حتی آقای «بیلی» (Billy) رئیس مجلس محلی را که یکی از دانشمندان محترم مشهور و محبوب است از نیت شاه مطلع نمودند نتیجه آن شد که صبح شنبه بیستم ژوئن وقتی اعضاء مجلس عام برای تشکیل جلسه بورسای آمدند دیدند در طالار بسته است اما علت آن بود که از طرف دربار مشغول تنظیف و تزئین شاه نشین و آماده کردن محل خطابه (تریبون) مخصوص برای جلسه شاهانه بودند و کلا همچو پنداشتند که توطئه ای در کار است برای جلوگیری از تشکیل جلسه، این بود که بطرف زمین مخصوص بازی تنیس رفتند و در حضور عده کثیری از نمایندگان باخشم و بی اختیار بداد و فریاد پرداختند « مونی» (Maunir) پیشنهاد کرد که نمایندگان سوگند یاد کنند تا وقتیکه حکومت مشروطه برقرار نشده متفرق نشوند این پیشنهاد با فوریت و هیجان زیادی پذیرفته شد در میان ابراز احساسات شورانگیز تمام نمایندگان جز يك تن سوگند یاد کردند . روزیکشنبه کنت دارتوا بهانه بازی زمین تنیس را اشغال کرد و این حرکت بر وخامت اوضاع افزود و کلای عامه جلسه را در کلیسای سن لویی تشکیل دادند و این عمل برای پارلمان فرانسه يك روز پیروزی بود .

مجلس روحانیان در روز دهم هر گونه تردیدی رامضر دانسته و با اکثریت ۱۴۹ رأی در مقابل ۱۱۵ رأی تصویب اعتبار نامه ها را بطوری که گذشته بود قبول نموده و کلیه نمایندگان در مجلس عام حاضر شدند .

عصر یکشنبه راجر مطلع شد که شاه و ملکه بورسای بازگشته اند صبح روز بآنجا رفت بعد از کمی جستجو کنت «ودرونی» را پیدا کرد و تقاضا نمود وسیله شرفیابی او را بحضور ملکه فراهم آورد مشارالیه صلاح اندیشی کرد که بهتر است فعلا صرف نظر کند گذشته از اینکه شاه و ملکه از مرگ ولیعهد عزادار و افسرده اند خیلی سخت گرفتار رسیدگی باوضاع بحرانی مملکت می باشند تا چند لحظه پیش از این ساعت با اعضاء شورای سلطنتی و دو برادر شاه مجلس مشاوره داشتند. نکر خطابه ای برای شاه تهیه کرده بود که در جلسه مشترک قرائت کند اما «بارانتن» (Barantin) مهر دار سلطنتی ایراد کرد و عقیده داشت اظهار اینگونه مطالب حاکی از تسلیم شدن بتقاضای های مجلس است نکر هم با تعرض جلسه شورای سلطنتی را ترك نمود سایرین در متن خطابه دست بردند و تغییراتی دادند که هیچ شباهتی با نوشته نکر نداشت و در این صورت هنوز معلوم نیست که شاه در جلسه عمومی چه خواهد گفت .

راجر اظهار اشتیاق کرد که در آن جلسه حاضر شود و درونی بی تأمل کارت دعوت بوی داد .

روز بعد صبح بسیار زود خود را آماده کرد که زودتر در آن جلسه تاریخی حاضر شود باران تندی می بارید وقتی راجر وارد طالار شد مشاهده کرد که عده زیادی از نجبا

وروحانیان نشسته‌اند اما از نمایندگان طبقه سوم کسی نیست فوری متوجه شد که آنان را بیرون عمارت زیر باران نگاهداشته‌اند تا بعد از آنکه دوهزار نفر از نمایندگان دو مجلس نشستند آن وقت بآنها اجازه ورود بدهند باینکه طالاروسیم بود و گنجایش بیش از این عده را داشت از این تبعیض زشت و رفتار بیخردانه متعجب شد .

سرانجام و کلای طبقه سوم نیز آمدند و لوئی شانزدهم نیز در وقت مقرر وارد طالار گردید حضور در این مجلس فرصت خوبی برای راجر بود تا بتواند از نزدیک قیافه کسانی را که سرنوشت فرانسه را بدست گرفته‌اند خوب مطالعه کند بسیاری از نمایندگان اشراف و روحانیان شکمهای برجسته و هیكل فربه و قیافه بی نوری داشتند و ضمناً خیلی هم از خود راضی بودند نجبا سعی داشتند خود نمائی کنند در عین حال همگی اشخاص تهی مغز و کوچک فکر برعکس از چشمهای براق و تند نمایندگان لاغر و استخوانی عوام هوش و زیرکی هویدا بود اکثر آنان پیشانی بلند و قیافه جالبی داشتند راجر با فراست و هوشیاری که داشت با مطالعه و بررسی دقیق چنین تشخیص داد که سه ربع توانائی و نبوغ و ابتکار پارلمان در اختیار این دسته است .

موقعیکه شاه وارد جلسه شد بسیاری از اشراف و روحانیان با فریاد دزنده باد شاه خوش آمد گفتند اما نمایندگان طبقه سوم خاموش ماندند شاه از جایگاه مخصوص خطابه خود را قرائت کرد و مطالب عمده این بود :

مصوبات مجلس عام که بدون رضایت شاه بود باطل و کان لم یکن است سه مجلس پارلمان هر یک جداگانه جلسه تشکیل دهد در صورت اقتضا و مصلحت اجازه مخصوص داده میشود که بایکدیگر شرکت نمایند برای مالیات ها و عده تجدید نظر و تعدیل داده میشود کلیه حقوق و مزایای فئودالی باید محفوظ بماند هیچگونه وعده‌ای برای تجدید تشکیل مجلسهای سه گانه (پس از انحلال) داده نمیشود مجلس ملی و کلیه تصمیمات آن غیر قانونی و باطل است .

اکثریت اشراف و روحانیان بدنبال شاه از طالار خارج شدند ولی نمایندگان طبقه سوم بجای خود باقی ماندند در اینوقت مارکی «برازه» (Braze) رئیس تشریفات با صدای بلند خطاب نمودند «آقایان مگر امر شاه را نشنیده‌اید؟»

تمام چشمه‌بوسی کنت دومیرابو معطوف گشت آن قهرمان آزادی از جای برخاست و ایستاد و این جمله مشهور تاریخی را با صدای رسا و شمرده بیان نمود .

- برو باد بابت بگو که « ما باراده ملت در اینجا گرد آمده ایم و جز با فشار سر نیزه متفرق نمیشویم »

اظهار چنین جمله‌ای در موقعیکه قوای نظامی تمام شهر را درید قدرت خود داشت مستلزم شهامت و جرئت فراوانی بود میرابو مترجم افکار همکارانش بود و آنها با غریب و رعآسانی گفته او را تأیید کردند .

رئیس تشریفات نمی توانست بجواب يك نفر نماینده قانع شود «بایی» (Bailly) رئیس مجلس عوام مؤکداً اظهار داشت پیش از آنکه نطق شاه مورد بررسی و شور قرار گیرد نمی توان ختم جلسه را اعلام داشت .

بمحض اینکه مارکی «برازه» خارج شد نمایندگان با صدای بلند زبان باعتراض گشودند .

« کاموس » (Camus) پیشنهاد کرد که مجلس مصوبات قبلی خود را بار دیگر ابرام نمایند بعد از وی میرابو پشت تریبون قرار گرفت و پیشنهاد نمود :
« این مجلس مصونیت کلیه اعضاء خود را رسماً اعلام داشته و از هر گونه تعرضی اعلام میدارد و هر کس این مصونیت را بهر عنوان نقض کند مجرم و خائن شناخته شده و از حقوق اجتماعی محروم خواهد بود . »

علت چنین پیشنهادی خیلی روشن بود بسیاری از نمایندگان عقاید خود را که علیه حکومت بود باصراحت ابراز داشته و از تعقیب و تعرض دولت متوحش بودند از اینجهت با اکثریت قریب باتفاق پیشنهاد تصویب شد جلسه بعد از این موفقیت یعنی استوار شدن مصونیت نمایندگان خاتمه یافت .

راجرهم بعد از قدری گردش در ورسای پیاریس برگشت هیجان بی سابقه‌ای سراسر شهر را فرا گرفته بود گرچه شاه بطور حتمی حکومت مشروطه را قبول کرد امامتأسفانه خیلی دیر بود و توقعات عامه زیاد شده بود و امتیازات بیشتری مطالبه میداشتند .
شایع بود که نکر استعفا کرده و روز بعد معلوم شد شاه خواسته است که اومدتی در شغل خود باقی بماند .

روز بیست و پنجم ژوئن راجر باز بورسای رفت اوضاع آنجا را آشفته و ناراحت یافت آنروز صبح در میان ابراز احساسات شدید مردم دوک دورلنن باچهل وهفت تن از نمایندگان اعیان بمجلس ملی ملحق شده بودند و نمایندگان روحانیان نیز هر ساعت دسته دسته از آنها پیروی میکردند رئیس مجلس مزبور (اسقف بزرگ پاریس) موافق با این الحاق نبود باینکه در زمستان سخت گذشته تقریباً تمام هستی خود را بمستمدان بذل کرده بود معذک همان فقرات تهدید بمرگ او را مجبور کردند تا در مجلس ملی حاضر شود فریادهای شادی و هورا بادشنام و کلمات نفرت بار در معا بر بلند بود .

عصر آنروز راجر بار دیگر و دروئی را ملاقات و تقاضا نمود بازگشت ویرا بسمع ملکه برساند این دفعه تقاضایش را پذیرفت و خواهش کرد در طالار آئینه بان انتظار بنشیند .
درباریان زیادی بابانوانشان در طالار حضور داشتند و با کمال بی قیدی و خونسردی بصحبت‌های مبتدل مشغول بودند راجر که آن همه سروصدا و هیاهوی خارج را مشاهده نمود و از حوادث عظیمی که در شرف تکوین است اطلاع داشت از این همه بی اعتنائی این اشراف در حیرت بود .

دیری نگذشت که و دروئی باز آمد و راجر را بعمارت کوچکی در مجاورت خوابگاه ملکه هدایت کرد مادام « کامیان » پیشخدمت مخصوص ملکه او را باطاق کوچکی راهنمایی کرد ملکه در گوشه‌ای پشت میزی نشسته بخواندن نامه مشغول بود چون راجر را دید بامهربانی خوش آمد گفت و از چگونگی مسافرتش جویند و راجر خیلی مختصر مطالبی را بعرض رسانید سپس ملکه گفت :

- مستر بروك متأسفم كه شما در اين روزهای تيره و اندوه بار بدینجا میآید اما این گرفتاریهای ناگوار باعث نخواهد شد كه خدمات شما را بی پاداش بگذاریم .
- اکنون كه اراده علیاحضرت بر اینست اجازه میخوام دواستدعا از حضور مبارك
نمایم یکی برای خودم و دومی برای دیگری .

- ملکه سر را بعلامت موافقت تكان داد و راجر عرض کرد .
- سفرا ولیکه بفرانسه آمدم بایک کشتی متعلق بقاچاقچیان انگلیسی بود در بازگشت
بایک ناو فرانسه رو برو و غرق شد ناخدا و ملوانان را اسیر کردند استدعا دارم امر بفرمائید
در صورتیکه آنها هنوز زنده باشند آزادشان کنند .

- مشخصات آنها را با آقای و دروئی بدهید دستور میدهم، خوب برای خودتان چه؟
راجر تعظیمی کرد و گفت .
- بامید اینکه شاید بتوانم خدمتی انجام دهم استدعای صدور اجازه دارم كه آزادانه
بدر بار رفت و آمد کنم .

ملکه تبسم غمگینی نمود .
- قبل از اظهار موافقت با این تقاضا باید متذکر شوم كه در بار ورسای برای اشخاص
جاه طلب اثری ندارد زیرا این ایام تمام وقت و كوشش ما بمصرف امور خودمان میرسد .
راجر میخواست جواب بدهد كه در اطاق بازولوئی شانزدهم وارد شد بدون توجه
با اینکه مادام کامیان و راجر ایستاده اند گفت :

- چه فكر میکنید مادام ؟ «دسپره نیل» (D'esprenil) الان نزد من بود .
ملکه آهی کشید و جواب داد .

- یقین است كه باز هم برای مصلحت اندیشی آمده بود .

لوئی دستمال بزرگی از جیب در آورد عرق پیشانی را خشك کرد و گفت :

- اما مادام میتوانید حدس بزنید چه میگفت ؟ میخواست پارلمان پاریس را فوراً
دعوت کرده به سر بازان دستور بدهم بشهر حمله نموده مجلس را محاصره کنند ذوك
دورلئان عمو زاده ام را با همدستانش دستگیر نموده و بعد از يك محاکمه کوتاهی از
نزدیکترین تیر چراغ آویزانشان کنم بعقیده او مردم جرئت كوچكترین مخالفتی را
نخواهند داشت بعد هم مجلس را منحل کنم و همان اصلاحاتی را كه مجلس وعده داده من
انجام دهم بعقیده وی با این اقدامات است كه میتوان مملكت را آرام و اساس سلطنت را
بر پایه استواری قرار داد اما آیا سزاوار است من عمو زاده ام را بجرم اینکه از او بدم
میآید و صاحب لژ فراماسون است و مورد اعتماد نیست اقدام کنم تازه با چنین اقدامی خون
عده ای بیگناه و بیطرف بیجهت ریخته شود زیرا ممكن است ضمن اجرای این عملیات
پیش آمد ما را وادارد كه فرمان شلیك بطرف مردم بدهیم و بسیاری از ملت خود را
بهلاكت رسانیم نه نه مردم مرا دوست دارند و بهیچ بهانه ای راضی بر ریختن خون کسی
نیستم همه نسبت بمن وفادارند منتهی عده ای را گمراه کرده اند . خیر خیر اگر بنای خونریزی
باشد خوشتر دارم اول خون خود را ایشار کنم یقین دارم شخص شما با این عقیده همراه
هستید چنین نیست مادام ؟

قربان صحیح است و خوب میدانید که من با کلیه تصمیمات و نقشه‌هایی که مورد پسند شماست موافق است. دعا دارم بفرمائید با آقای «اسپره نیل» چه جواب فرمودید ؟
- من - من از راهنمایی‌هایش اظهار امتنان نموده گفتم باید آنها را بررسی نموده و مورد مطالعه قرار دهم ضمناً تذکره دادم که مایل به خشونت زیاد نیستم و نمیخواهم او را برنجانم چون نسبت به صداقتش اطمینان دارم از اینکه با من هم عقیده هستند خرسندم و ببخشید که مجبورم از نزد شما بروم زیرا موقع آمدن آقای نکراست و باید بسخنان خسته کننده وی گوش بدهم .

لوئی تعظیمی بملکه نمود و بعجله از اطاق خارج شد بعد از چند لحظه سکوت ملکه پرسید :

- مستر بروک اگر بجای شاه بودید نسبت به پیشنهادهای آقای اسپره نیل چه تصمیمی می‌گرفتید .

بیدرنگ تمام آنچه را که عرض کرده تصدیق نموده و عمل می‌کردم با کمال معذرت باید عرض کنم که از اشراف و روحانیان هیچ خوشم نمی آید مجلسین این دو طبقه در حکم طفیلی‌های مجلس عوام‌اند بعقیده من آینده مملکت بسته بابتکار و فعالیت نمایندگان عوام است اما در ضمن نباید آنقدر ارجاع‌انگاری کرد که آنها حق مسلم و قانونی شاه را غصب نمایند چون اوضاع خیلی آشفته است چاره ای هم جز توسل با اقدامات شدید نیست بعلاوه لازم است دوک دور لئان را بجای خود نشانند و قدرت دربار را اعاده داد و محکم نمود .

- بسیاری باین عقیده هستند اما من شخصاً بنظریات شاه موافق ترم فعلاً میتوانید بروید و امیدوارم در آینده شما را در بین درباریان به بینم .

در طول آن هفته دستجات و لگردان و اراذل در خیابانها برای برهم زدن نظم عمومی می کوشیدند و هر کس را که تصور می‌کردند مخالف نکراست کتک می‌زدند و آزار میدادند همچنان بی سابقه ای سرتاسر کشور را فرا گرفته و بی نظمی در همه جا مشهود بود در ظرف چهار ماه سیصد فقره رخ داده بود تا جائیکه از افراد فرانسوی گارد سلطنتی هم سلب اعتماد شده بود چونکه کارکنان دوک دور لئان برای فریب آنها زنان هرزه و هرچائی را مخفیانه اجیر کرده و بکارهای زشت و اداشته بودند درپاریس و ورسای مکرر افراد گارد مست و مدهوش در وسط روز در خیابانها راه افتاده و عربده کنان نسبت بماری انتوانت بی احترامی می‌کردند خبر دیگری رسیده بود که کمیته ای مخفی در داخل گارد شاهی تشکیل شده و افراد هم قسم شده‌اند که جز بفرامین مجلس ملی بهیچ حکم دیگری اعتنا نکنند .

با وجود تمام این مطالب نسبت بشاه نغمه مخالفتی بگوش نرسیده بود هر وقت که لوئی بنخواستهای ملت جواب مساعد میداد احساسات پرشوری از طرف عامه ابراز میشد و اگر در برابر تمایلات آنان ایستادگی میشد بازهم تغییری در عواطفشان بروز نمی‌کرد پس در اینصورت برای شاه جای نگرانی نبود و هر جا قدم می‌نهاد با فریادهای « زنده بادشاه » استقبال میشد .

متأسفانه حادثه‌ای رخ داد که بضرر لوئی تمام شد دوک دوشاتله فرمانده گارد فرانسوی از بی انضباطی و تزلزل افراد خود خسته شده چند تن از محرکین را بزندان «لابای» (La baille) می‌اندازد یکی از زندانیان نامه محرمانه‌ای بدوک دورلئان مینویسد دوک هم مضمون نامه را فاش نموده بلوای بزرگی برپا میکند دستجات انبوهی بزندان ریخته و زندانیان را بشهر آورده هیاهو راه می‌اندازند .

موقع انتخابات باشگاههای انقلابی پاریس نیروی زیادی بدست آورده عده‌ای از داوطلبان وکالت را باخود هم آهنگ نموده (هوتل دوویل) شهرداری را محل ستاد خود قرار داده بودند و بعد از خاتمه انتخابات بجای برهم زدن تشکیلات شبکه مقتدری تأسیس نموده و هر روز پیشنهادهای تازه‌ای بنمایندگان خودشان درمجلس تحمیل میکردند من جمله با پیش آمد بازداشت افراد گارد از طرف کمیته بنمایندگان امر شد بخشایش سربازان متمرّد گارد را از شاه بخواهند و لوئی که از نفوذ و قدرت مجلس ملی و کمیته انقلابی بیمناک بود باین امر رضا داد و بدست خود قدرت افسران گارد شاهی را از بین برد .

در این ایام راجر روزانه سری بورسای میزد و در مجامع درباری شرکت می‌جست و دروئی او را برجال درباری و بانوانشان معرفی میکرد و آنها هم در ضیافت‌ها دعوتش میکردند زندگی و روش دربار بحال عادی سیر می‌کرد مثل آن بود که اوضاع خارج در کمال آرامش است بار دیگر مادام « بولنیاک » ندیمه ملکه راجرا در يك شب نشینی مخصوصی دعوت کرد ملکه نسبت بوی ابراز مرحمت نمود رفتار مؤدب و پسندیده‌اش در بین دوستان مخصوص ملکه مقام شایسته‌ایرا بوی نوید میداد .

راجر برای کسب خبردارای موقعیت مناسبی بود بزودی دریافت که دربار درصدد مقاومت و مبارزه با مجلس ملی است مارشال « دوبرگلی » یکی از قهرمانان نامدار جنگهای هفتساله بفرماندهی کل قوا منصوب و مأمور شد که اگر پاریسی‌ها بخواهند قیام مسلحانه کنند آنها را بشدت گوشمالی بدهد پنجاه هزار سرباز در شهر و حومه متمرکز شدند و فرماندهی سربازان بادگان شهر به « دوبازنوال » فرمانده گارد سوئیس سلطنتی محول شد روحیه و انضباط این گارد شاهی عالی بود هنگهای سوئیس و آلمانی چون فرانسه حرف نمیزدند از جریان اوضاع بیخبر مانده و از تأثیر تلقینات فتنه جویان محفوظ و کاملاً قابل اعتماد بودند .

عقیده درباریان بر این بود که اگر لوئی باقی بماند اختیارات خود را بمجلس ملی واگذار نخواهد کرد در اینصورت وقوع جنگ داخلی حتمی است .

« دوبروگلی » و ستادش برای مقابله با هر گونه بیش آمد احتمالی با جدیت و ثبات مهیا بودند قصر سلطنتی و اراضی اطرافش بصورت دژ محکمی درآمده بود برای محافظت بله‌های رودسن آتش بارهای توپخانه را در نزدیک قرار داده بودند .

هزاران نفر از افراد ارتش مواضع مرتفع محله « مونمارت » را برای محل آتش باران آماده میکردند که در صورت پیش آمد نامطلوبی شهریه‌های متجاسر را زیر آتش بگیرند .

راجر مرتباً اطلاعات را بمستر هیلز گذارش میداد متدرجاً حقایق مهم و اساسی که تا آنوقت زیر پرده بود آشکار میشد مجلس ملی از تدارکات نظامی و این اقدامات تهدید آمیز سخت نگران و متوحش شد بالاخره کنت میرابو ضمن يك بیانیه از شاه تقاضا نمود قوای نظامی را عقب بزنند .

روز شانزدهم ژوئیه شاه پاسخ داد که قوای نظامی بسرای حفظ نظم و آسایش کشور و مردم است هر گاه مجلس بیمنك است اجازه دارد به سواسن منتقل شود شب یازدهم شاه نکررا از صدارت برکنار نمود و انتشار این خبر بلوای بزرگی برپا کرد و هنگامیکه « بارن دبرتوی » که از خواص ملکه بود باین سمت انتخاب شد خشم عمومی شدت نمود و مردم دست بظواهرات دامنه داری زدند « کامیل دومولن » در يك سخنرانی دوپایانچه بدو دست گرفته از فراز کرسی با صدای رسا مردم را دعوت بقیام مینمود اهالی جنوب فرانسه که بتحریر و اغوای دوک دورلثان بیاریس آمده بودند بمتمردين گارد فرانسوی پیوستند و بطور اجماع بمحارت شهرداری حمله نمودند هر چه اسلحه در آنجا بود تاراج کردند تا پاسی از شب غوغا و آشوب در شهر بیاریس برپا بود مردم بزندانها ریخته محبوسین را آزاد و مغازهها را غارت نمودند و پاسگاههای مزاحم نواقل و دروازهها را که مورد نفرت عمومی بود ویران کردند .

« دبازن وال » جرأت و اختیار نداشت که برای فرو نشاندن آشوب و جلوگیری از توطئه و اغتشاش اقدام کند هر لحظه برای کسب دستور و بوردی مراجع مینمود شاه بشکار رفته و مقام صلاحیت داری هم نبود و بعد از مدتی که شاه بازگشت و از وقایع آگاه شد دستور جامعی نداد .

در نتیجه روحیه سر بازان « بازن وال » تحت تأثیر حوادث متزلزل شده دسته دسته پادگان را ترک نمودند فرمانده کل برای جلوگیری از این عمل عده خود را شبانه بخارج شهر منتقل نمود صبح روز سیزده ژوئیه راجر بر حسب معمول عازم ورسای شد بجمعه شهر رسید مشاهده کرد که مقدار زیادی میز و صندلی و گاری و سنگ و چوب در معابر ریخته شده و راهها را بسته اند راجر با اسب نیرومند خود بچالاکی و مهارت از معرکه فرار کرد اما بازانی از سنگ و چوب بر اطرافش میبارید و فریادهای خشم آلود و دشنام از طرف مردم بدرقه اش میکرد .

خود را بخانه رسانید لباس تمیز و فاخر را با کهنه و نامنظم عوض کرد و برای کسب اخبار برافزاده همه چاراهها را مسدود و دروازهها را بسته و شهر را سنگربندی کرده بودند عامه با وحشت و نگرانی انتظار داشتند که توبخانه از مواضع مرتفع خود درمونت مارت شهر را زیر آتش گیرد راجر بخوبی میدید که يك هفته قبل شاه باچه سهولتی میتواند با يك گروهان سر باز ریشه فتنه جویان و شخص دوک دورلثان را از بیخ و بن برکنند اما امروز بابکار بردن تمام قدرت ارتش این عمل میسر نبود .

راجر مصمم شد سری به هتل دوویل که محل ستاد انقلابیون بود بزند اما نبوه جمعیت چنان بود که بعد از دو ساعت تقلا و کوشش نتوانست راهی بداخل محل مزبور بیاید فقط از گوشه و کنار که عناصر افراطی دست چپ اعتدالیها و اصلاح طلبان را کنار

زده و خود زمام امور را بدست گرفته‌اند و فعلا برای پستی بانی مجلس ملی و مقابله با آرتش کمیته فرمان تشکیل گارده ملی را صادر نموده است بیش از دوازده هزار نفر را بخدمت فراخوانده روز سیزدهم ژوئیه عده‌ای از این افراد را برای برقراری نظم و حفاظت جان و مال محترمین شهر گذاشتند و هنگام شب دستجاتی را مأمور کردند که در خیابانها و محله‌های پست و دوراز مرکز که هنوز در دست مردم بود به گشت مشغول شوند .

راجرد و ساعتی را بمشاهده و بررسی اوضاع در شهرداری گذرانده و بمنزل مراجعت نمود روز بعد شنید که آرتش ملی موانع را از راه‌ها جمع آوری نموده و دروازه‌ها را گشوده و عبور بحال عادی برگشته از این خبر خوشوقت شد و بطرف ورسای حرکت نمود .

برخلاف انتظار شهردار را قرین آرامش یافت و در باربان با خونسردی بکارهای خود مشغول بودند بسا چند تن صحبت کرد و معلوم شد که همگی از اغتشاش شهر و کلیه حوادثی که روی داده کاملا آگاهند اما این پیش آمد را مسانند قضایای قبلی سراسری گرفته‌اند راجر باتوضیحاتی خواست و خامت امر را با طرفیان شاه و ملکه گوشزد کند و خاطرشان را با اهمیت اوضاع متوجه نماید اما گوش شنوائی نبود و کسی اعتنا نمی‌کرد و باسادگی اظهار عقیده میکردند که مطمئناً باعزل نکر آن صدراعظم احمق و خطاکار آشوب برطرف شده و کارها بجریان عادی بر میگردد .

کمی بعد از ظهر صدای غرش توپ از طرف پاریس بلند شد و گذارش رسید که پاریسی‌ها برای بدست آوردن اسلحه و مهمات قورخانه قصر انوالید و قلعه باستیل را محاصره کرده‌اند در باربان با ابراز نگرانی مختصری معتقد بودند که یکی دور گیار آتشبار به باستیل بزودی جمعیت را متفرق خواهد نمود .

سرشب جلسه شاهانه در طالار آئینه مطابق معمول تشکیل شد و شاه تازه وارد مجلس میشد که دوک «دولیانکو» سراسیمه و گرد آلود از پاریس رسید بدون مراسم تشریفاتی عرض کرد .

- قربان - بعرض میرساند که مردم کاخ انوالید را غارت کرده و با اسلحه‌ایکه از آنجا بدست آوردند قلعه باستیل را متصرف شدند .

- خدای من - پس مردم حقیقهٔ طفیان کرده‌اند ؟

- خیر قربان این طفیان نیست کاملاً انقلاب است .

در این وقت دوبازن وال بااطلاعات کامل و صحیح‌تری از راه رسید روزپیش قبل از عقب بردن قوای خود عده‌ای را در شهر گذاشته بود تا مراقب احوال باشند و اطلاعات دقیق بدست بیاورند اینک برای بعرض رساندن اخبار آمده‌است .

شاه و ملکه باچندتن ازوزرا برای اصفای گذارش دوبازن وال بخلوت رفتند اما مقارن باهمان موقع اخبار درهمه‌جا منتشر گردید مردم ابتدا چند اراده توپ از مخزن انوالید بدست می‌آوردند و بعد بدژ باستیل حمله می‌برند با اسلحه‌ای که داشتند آنجا را تصرف میکنند مارکی «دوبونی» کوتوال قلعه بتقاضای مهاجمین اعتنائی ننموده و اخطار میکنند که اگر اصرار و پافشاری کند با قوه قهریه جمعیت را پراکنده خواهد نمود

اما مردم بابتی اعتنائی باین تهدید شروع بتعرض و تطاول نموده زنجیرهای خارج پل متحرک را میگسلند و رابطه قلعه را با خارج قطع میکنند در قلعه سی و دو تن سرباز سوئیس پادگان و هشتاد نفر زندانی بودند توپهای ساخلوی کهنه و بی ارزش بود کوتوال اضعف قوه دفاعیه خود و حرارت مهاجمین بوحشت در می آید تقاضا می کند جمعیت چند نفر نماینده ازین خود انتخاب نموده بداخل قلعه بقرستند تامذا کرده نموده قراری بگذارند تا کار بجدال و خونریزی نکشد جمعیت پیشنهاد را قبول کرد و چهل نفر نماینده تعیین نموده بدرون قلعه فرستادند مستحفظین فوراً پل داخلی را از روی خندق برداشتند از آنچه در آن مدت در داخل دژ روی داده خبرهای مختلفی شنیده شد که صحت آنها معلوم نیست مثلاً گفته اند که کوتوال حکم کرد تمام نمایندگان را کشتند يك چنین حرکت سبمانه چندان باور کردنی نیست خبری که نزدیکتر بقبول میباشد اینست توپیی را که از راه احتیاط بطرف مهاجمین هدف گیری کرده بودند بواسطه غفلت توپچی آتش گرفته و چند تن از نمایندگان را هلاک کرده است .

در هر حال مردم از شنیدن صدای توپ بتصور اینکه فریب خورده اند توپها را بطرف در قلعه آتش میدهند و نمره زنان در میان دود آتش بوش میبرند کوتوال از مشاهده این احوال با مشعل افروخته بطرف مخزن بادوت میدود بقصد اینکه تمام قلعه را یکباره منهدم کند اما افراد خودش او را دستگیر میکنند مهاجمین بسربازان امان میدهند بشرط آنکه کوتوال را تسلیم کنند و ضمناً عهد میکنند که قصد جانش را نکنند سربازان باین قول و قسم فریب خورده و کوتوال را تحویل میدهند .

افراد فرانسوی گارد که اکنون دوش بدوش مردم می جنگیدند با شهادت تمامی برای نجات مارکی و سربازانش بتکاپو در می آیند اما کثرت جمعیت برایشان غلبه نموده مارکی «دوبونی» را کشان کشان بمیدان اعتصاب «گرو» محل اعدام خیانتکاران برده با کمال شقاوت قطعه قطعه میکنند بعد سرش را به نیزه زده بعلامت پیروزی در خیابانهای پاریس میگردند آن توپچی که بروی نمایندگان و مردم توپ را آتش زده بود با چند تن از همقطاران را قصابی میکنند .

راجر از شنیدن این اخبار آنقدر ناراحت شد که از بازگشت بیاریس متنفر بود و بر حسب خواهش دو کوانتی شب را در منزل وی ماند .

روز پانزدهم ژوئیه مجلس ملی بمنظور اعاده آرامش و انتظام شهر از لوئی درخواست نمود امر کند تا قوای متمرکز اطراف پای تخت عقب بروند لوئی در اول بار امتناع نمود اما بالاخره قبول کرد و درباریان از این ضعف نفس خیلی ناراضی و عصبانی شده متانت خود را از دست داده و آثار ننگرانی و ناامیدی در چهره هایشان پدیدار گشت .

روز شانزدهم ژوئیه شکست کامل دربار ظاهر گردید قوائیکه در ورسای بود مرخص شد مارشال «دوبرو گلی» از فرماندهی معزول گشت و وزیرای سلطنت دوست بر کنار شدند بیکی بمجمله بسوئیس اعزام شد و آقای نکرا را بیازگشت دعوت نمود که بخدمت خود مشغول گردد .

راجر از مشاهده قیافه‌های افسرده و مغموم درباریان متأثر شده و برای تغییر فکر بعد از ظهر آن روز بمجلس ملی رفت از وضعیت نمایندگان سخت بیمناک گردید درست همانطور که آبه بریگور پیش‌بینی کرده بود نداشتن تجربه و آشنائی بوضع پارلمان و کلا را سرگردان و مجلس ملی را گرفتار هرج و مرج نموده بود نه آئین نامه‌ای برای انتظامات داخلی بود و نه مقررات و نظامنامه‌ای، گاه يك دسته پنجاه نفری از وکلادفعه^۲ بر با خاسته و برای سخنرانی بریکدیگر سبقت می‌گرفتند داد و فریاد بی‌نظمی پیا می‌کردند بالاخره آنکه موفق بصحبت میشد بدون تبعیت از هیچ دستوری تامیتوانست وراجی میکرد و وقت مجلس را تلف مینمود خرابیها و نواقص را بتفصیل بصورت تاریخ ذکر میکرد و بعد تمام نقشه‌ها و اندیشه‌های اصلاحی و آنچه را که درس داشت خوب و بد را بر او میداشت عده‌ای گفته‌های او را تصدیق وعده‌ای تکذیب می‌کردند و آنقدر بیانات مخلوط و متناقض و درهم بود که موقع اعلام رأی دوسوم از او کلا نمیدانستند مقصود از اینهمه صحبت‌ها چه بود و بچه موضوعی باید رأی بدهند .

نقص بزرگتر این بود که تمام طالارهای مجاور از تماشاچی مملو بود و تمام حاضرین بر مذاکرات نمایندگان ناظر بودند و موقع سخنرانی افراد طرف علاقه‌شان بااحسنت و آفرین آنها را تشویق میکردند و با صحبت نمایندگانیکه مظنون بافکار ارتجاعی بودند با جمله‌های زشت و زننده تخطئه می نمودند .

با این رفتار و حرکات مردم اراذل و هوچی‌های اجیر شده اعتدالیها آزادی سخن نداشتند و نمیتوانستند اظهار عقیده نمایند و برای جلوگیری از این بی نظمی و مزاحمت نیز مقرراتی وجود نداشت .

راجر از دیدن این وضع ناهطلوب بقدری متأثر و ناراحت شد که نتوانست بیش از آن طاقت بیاورد و مجلس را ترك نمود .

هوا تاریک شده و موقع شام دربار گذشته بود در یکی از دستورانهای ورسای غذا صرف نمود و بطرف قصر روان شد در میدان مقابل قصر صدها مردان بی سرو پا را دید که با همکاری زنان هر جانی آتش می افروزند و بروشنائی آن میرقصند و اشعار مبتدلی درهجو ملکه در نزدیکی خوابگاهش بصدای بلند میخوانند .

غمگین از پله‌های بزرگ سرسرای اصلی قصر بالا رفت وقتی وارد اطاق و درومی شد دید مشغول جمع آوری اثاثیه است خیلی تعجب نمود .

- چه خبر شده و چه خیالی دارید ؟
- خبر مهمی نیست گماشته را فرستاده‌ام کالسکه بیاورد و اثاثیه رامی پیچم .
- خوب اما نمی گوئید باین عجله عازم کجا میباشید ؟
- آلمان - انگلستان هلند خدا میداند فعلا نمیدانم ؟
- خواهش دارم واضح تر حرف بزنید .
- خیال کردم واضح حرف زده‌ام خلاصه اینست که تبعید شده‌ام .
- تبعید شده‌اید ؟

- بله تبعید - نفی بلد بهر اسمی که می‌خواهید بنامید - یکساعت قبل حضور
ملکه بودم امر کردند فوری آماده مسافرت شده و هم امشب راه یکی از کشور های
خارج را پیش گیر .

- شما؟ از دوستان دیرین و خدمتگذار صدیق چگونه راضی شده که شما را از
خود براند؟

در هفته‌های اخیر اعلیحضرت ژرف امیراطور اطریش برادر علیا حضرت چند بار
از ایشان دعوت و تقاضا کرده بوبینه بروند امروز عصر صراحتاً حضورشان عرض کردم
تکیه نمودن باعلیحضرت لوئی نمیتواند گره از کارها بکشد زیرا معظم له از نظر قانون
صلاحیت ندارند بمسائلی که با آن مواجه شده مداخله و رسیدگی نمایند و پیشنهاد کردم
که ملکه خود زمام امور را بدست گیرند و ما هم برای خدمت دست بشمشیر خواهیم برد
و جانفشانی میکنیم و با آنکه سلامت را در فرار جستجو کند فرمودند هرگز از شاه دور و
جدا نشده و بحسن و تدبیر معظم له اعتماد کامل دارم و بالاخره از مشیت الهی پروا ندارم
و حاضر نیستم که بدگویی و جسارت نسبت بشاه را تحمل کنم و باین جهت است که من
باید هرچه زودتر از فرانسه خارج شوم .

- گمان میکنم اشتباه کرده‌اید باید دانست که ملکه از این اوضاع آشفته خسته و
ناراحت است و از اثر دل‌تنگی حرفی زده بدون توجه بتأثیر آن در یک چنین روز های
پر آشوب بیش از هر وقت بدوستان صمیمی خویش نیازمند است خواهش میکنم در اجرای
این دستور شتاب نکنید یقین ملکه از فرمان خود عدول خواهند فرمود .

- نه نه مدتی است از این تشریفات خسته کننده دربار به تنگ آمده‌ام نیمه از عمرم
را بتعظیم کردن و معاشرت بایک مشت درباریان احمق و بی حقیقت که نه عاطفه دارند و
نه حس انسانیت و این بدبختی عظیم را برای خود و کشور و خلق خدا فراهم آورده‌اند
صرف نمودم و تا سرحد امکان و توانائی بعلیا حضرت خدمت کرده‌ام و اگر معزای الیه‌از
اصالت عقل بیروی نماید و این تبعیت کور کورانه بقید و شرط از رفتار لوئی را کنار گذارد
باز هم خدمتگذاری خود را ادامه میدهم اما چون یقین دارم از ربه خود دست بردار
نیست بودن من زیان آور است باین معنی که باز از روی علاقه مطالبی مبنی بر حقایق
عرض میکنم و خاطر ایشان آزرده تر میشود پس مصلحت در آنست که زودتر بروم و
دور شوم تا ...

راجر مدتی باوی مباحثه کرد ولی استدلال و کوشش وی مفید نیفتاد و کنت از
تصمیم خود برنگشت راجر بطرف آباتمان ملکه رفت و از پیشخدمت مخصوص خواست
که اجازه شرفیابی حاصل کند پیشخدمت جواب داد که علیا حضرت بادوش دوپولنیک
ندیمه مخصوص خلوت کرده اجازه ورود ندارد در این اثنا دوشس در حالیکه با دستمال
اشکهای خود را خشک میکرد از اطاق خارج شد راجر به پیشخدمت خود اصرار نمود
و او اجباراً بحضور ملکه رفت و جواب آورد که علیا حضرت خسته‌اند و میخواهند بخوابند
تا فردا صبح کسی را نمی‌پذیرند سماجت انگلیسی راجر گل کرده بهر اصرار و فشاری

بود پیشخدمت را دوباره بحضور فرستاد که عرض کند پیغامی از طرف و دروئی دارد راجع با امر مهمی که لازم است به عرض برساند .

این بار پیشخدمت او را باطابق مخصوص ملکه هدایت نمود ملکه پشت میز آرایش نشسته سرش را میان دو دست گرفته و آهسته گریه میکرد وقتی برای دیدن راجر سر را بالا کرد چشمهای آبی رنگش پر از اشک بود و هنوز قطره های سرشک بر گونه هایش می غلطید این منظره راجر را چنان بهیجان آورد که نزدیک بود بی اختیار بطرفش دویده و دستها را بدور گردنش حلقه کند ولی با کوشش بسیار خودداری و بر احساسات خویش غلبه نمود علی الرسم سه بار تعظیم کرد و بحالت احترام ایستاد .

پس از لحظه ای سکوت ملکه با صدای ملایم سؤال کرد .

- شما از طرف آقای و دروئی پیغامی دارید ؟

- با کمال شرمساری از آستانتان بپوش میطلبم از طرف وی پیغامی نیاورده ام بمسئولیت خود شرفیاب شده ام که مترجم احساسات او باشم از رفتاریکه نسبت بوی شده بسیار غمگین و افسرده است .

ملکه قدری خود را جمع نموده و گفت :

- آقا چگونه جرئت کرده اید که باین طرز نزد من آمده و از رفتن من خرده -

گیری کنید ؟

راجر يك زانوراحم کرد سرش را بزرانداخت .

- مادام شرفیابی من برای استدعای بخشایش و دروئی نیست .

ملکه اشکهایش را پاک کرد و با صدای نرم تری گفت :

- من نسبت بوظیفه ای که برای تربیت خدمتگذارانم دارم او را ملامت کردم راجر

دن بدریا زده و گفت :

- مادام کنت يك عمر بشما خدمتگذار می نمودم صمیمانه شما را میبیرستد او بی تردید و تأمل

حاضر است جانش را در راه شما فدا کند - با این وصف چگونگی راضی شدیدی بر رحمتی

بفرمائید ؟ البته تشبیه و تو بیخ بجای خود صحیح و لازم است اما تبعید يك خادم فدائی

بخاطر اینکه از روی صداقت و سادگی اظهار عقیده ای کرده روانیست .

سکوت کامل برقرار بود و راجر همانطور زانو زده و با احترام سر بیائین بود .

- آقای بروك لطفاً برخیزید از آمدن شما و این اظهارات صادقانه شما ممنونم

چونکه ممکن بود سوء تفاهمی باعث پشیمانی من بشود از مداخله شما رفع شد گفتگوی

من با و دروئی متضمن دو مطلب بود اول مصلحت بینی نطلبیده ای که نمود دویم درخصوص

آینده خودش، اختلاط این دو فقره بایکدیگر لازم نبود حالا معلوم میشود بواسطه ناراضیاتی

آنها را بهم آمیخته است شاه و من معتقدیم که فرانسه برای خدمتگذاران صدیق با این

ایام جای مناسب و امنی نیست و بنا بر این با او امر کردم که خدمت مرا ترك کند .

پس از ادای این جمله ملکه با زبانی اختیار شده شروع بگریستن نمود و بعد از چند

دقیقه ادامه داد .

- میگویند مردم در خیابانها شمار داده و سر کنت دادتوا را میخواهند اینست که اعلیحضرت به برادران خود امر فرموده اند که از فرانسه خارج شوند با شاهزادگان «و کنده» و «دکنتس» بدرفتاری شده بسیاری از قبیل «دوبرتومی» و مارشال «دوبر و گلی» جلای وطن کرده اند هم اکنون ازدوست مهربانم دوشس دو «پولیناک» جدا شدم تمام کسانی را که دوست میداشتیم بخاطر حفظ جانشان مجبور نمودم که از فرانسه بروند آقای بروک شما هم باید بروید با اینکه دوره آشنائی شما خیلی کوتاه بوده است اما بالاخره در حوزه منفور دوستان ملکه در آمده اید خواهش میکنم هم الان بانگلستان برگردید و گاهی مرا با مهربانی بیاد آرید .

راجردیگر مطلبی بساقی نبود که بگوید اشک در چشمانش حلقه زد بغض گلو گیرش شد تعظیم بلندی کرد و در مرتبه دویم که سرفرود میآورد ملکه از جای برخاست و دستمال اشک آلود خود را به طرف او انداخت و گفت :

- خواهش دارم اینرا به و دروئی بدهید و با و بگوئید امشب خیلی کریستم و اولین دانه های اشکم بخاطر دور شدن تو بود .

راجر بعد از بیرون آمدن از عمارت دوان دوان خود را با طاق و دروئی رسانید اما خیلی دیر بود از چمدانها و صاحبش اثری جز مشتی کاغذ پاره که حاکی از شتاب زدگی کنت بود بچشم نمیخورد راجر بامید یافتن وی بطرف خیابان بزرگ کاخ دوید در آنجا هم از او نشانی نیافت .

بشت زرده های قصر فضای میدان از شعله آتش که مردم بعلامت شادی افروخته بودند روشن بود زنان و مردان دست در دست هم پای میکوبیدند و میرقصیدند فریادهای غیر عادی و مستانه میکشیدند و برگرد آتش میچرخیدند و آن شب تابستان را بصورت خوفناکی در آورده بودند .

راجر در حالیکه دستمال نمناک و مچاله ملکه را در دست داشت خیره خیره بآن منظره نگاه میکرد و بیازیگریهای گردش روزگار لعنت میفرستاد «جهانا چه بد عهد و بد گوهری» - «تفوبرتو ای چرخ گردون تفو»

فصل چهاردهم

آرامش پیش از طوفان

راجريك لحظه هم بگفته ماری انتوانت که امر کرده بود فوری از فرانسه خارج شود نیاندیشید او خود را مسئول انجام وظیفه ای که بعهده داشت میدانست فقط بفکر مراجعت بی دردسری بپاریس بود اقامت در دربار دیگر لزومی نداشت و نمی توانست بماند و بهتر دانست که شب را در ورسای بگذرانند بعمارت دوک دکوانتی رفت پیش خدمت بمدر اینکه دوک ودوشس نیستند از پذیرائی وی معذرت خواست راجر عذر او را نپذیرفت یقه اش را گرفت و از عمارت بیرون انداخت در را بست و به بستر دوک افتاد و لحظه ای بعد بخواب عمیقی فرورفت .

روز بعد مسئله رفتن بپاریس بخودی خود حل شد شاه بنا بدعوت پارسیها عازم شهر شد لوئی با اینکه اخلاقاً ضعیف بود اما در تمام مراحل زندگی پر حادثه تهور و بی باکی از خود بروز میداد

در پاسخ کسانی که از رفتن بپاریس ابراز نگرانی میکردند گفته بود .

چرا بپاریس نروم هیچوقت راضی نمیشوم که جمعیتی برای حفظ سلامت من هلاک شوند من خود را بملتم میسپارم تا هر قسم میل دارند بامن رفتار کنند .

لوئی تصور میکرد بقتل گاه میبردش وصیت نامه خود را تنظیم کرد مراسم مذهبی بجای آورد و بعد سوار کالسکه شد افرادی از گارد ملی عبارت از چهل و هشت هزار نفر که بتازگی تشکیل شده تحت فرماندهی مارکی لافایت در اطرافش بودند لافایت در نوزده سالگی بانقلابیون امریکا که برای استقلال میهن خود جهاد میکردند پیوست با اعتماد شهرت خانوادگی و اشرافیت با درجه باوری در ارتش امریکا پذیرفته شد با اینکه تا آن زمان در هیچ بیکاری شرکت نکرده بود معذک در جنگ های آزادی شجاعت و تهور کم نظیری بروز داد تا جائیکه کنگره خدماتش را تقدیر نمود و ژرژ واشینگتن او را دوست صمیمی و همکار پر ارزش خود خواند و هنگام بازگشت بفرانسه افتخار عنوان قهرمان ملی فرانسه را کسب نمود .

در سال ۱۷۸۷ در مجلس برگزیدگان مملکت برای اولین بار لافایت از شاه تقاضا نمود تا تشکیلات پارلمان را اجازه دهند .

از این راه است که بسیاری از اشخاص ویرا پدران انقلاب کبیر مینامند .
در این اوقات وارد سی و یک سالگی شده بود پیشانی بلند و قیافه گیرائی داشت درست-
کار، حساس، سخت گیر و نسبتاً آزادی و دموکراسی و فادار بین طبقات دوم و سوم محبوبیت
بسیار داشت .

صبح روز هفدهم ژوئیه لوئی با اعتماد و اطمینان لافایت پیاریس میرفت فرمانده کل
گارد ملی پیشاپیش کالسکه سلطنتی اسب میراند در لوله توپهاییکه از باستیل بدست مردم
آمده بود دسته‌های گل گذارده بودند و پرچم بنام دژ در جلوی کالسکه در حرکت بود.
گارد ملی عبارت بود از اشخاص بی انضباط بدون لباس یک شکل هزاران زن و چند
تن مردان سوار در این توده درهم و مخلوط میلویدند راجر با خیال راحت سواره با این
جمعیت پیاریس آمد .

چون بدر و از شهر رسیدند «بیلی» رئیس شجاع و محترم مجلس ملی که اخیراً بسمت
شهردار پیاریس انتخاب شده بود با استقبال شاه شتافت کلید شهر را تقدیم داشت و عرض
کرد :

- این همان کلیدی است که بعد از غلبه هانری ششم بر مردم وقتی وارد شهر میشد
بوی تقدیم شده ولی اکنون ملت بر پادشاه غالب آمده است .

لوئی را به (هوتل دو بل) شهرداری راهنمایی کردند بیلی در آنجا سخنرانی نمود و
در پایان نشان پرچم نوین را بشاه تقدیم نمود و لوئی پس از آنکه کمی تأمل آنرا بکلاه خود
نصب نمود و در جواب رئیس گفت «من همیشه متکی بملت بوده و روی محبت مردم نسبت
بخود حساب کرده و می‌کنم» لوئی هنگام بازگشت با احساسات شورانگیزی بدرقه گردید
بموجب دستور لافایت ابراز احساسات بایستی با جمله «زنده باد ملت» ختم بشود اما مشاهده
نشان سه رنگ بکلاه وی فریاد آشنای «زنده باد شاه» از گلویشان فرخارج میشد
پاریسیها لوئی را با لهله و شادی تا ورسای بدرقه نمودند .

در اوقات گذشته هر وقت لوئی امتیازی بملت میداد علاقه مردم نسبت بوی زیادتر
میشد و این بار چون از کلیه حقوق خود دست برداشته بود انتظار میرفت که محبوبیتش با
دوام باشد .

گارد ملی در روزهای بعد افراد گارد فرانسوی را بخود ضمیمه نمود و اکثر عناصر
ماجر اجو و فاسد را اخراج کرد و از این اصلاح آرامش و امنیت در شهر برقرار گردید .

پاریسیها مردمی مهربان و درست کار بودند از این اصلاح خوشنود شده بدنبال
کار خود رفتند اما اعیان نظر تنگ و حریص و متفرعن و روحانیون شکم پرست و دله ناراضی
و ناراحت بودند راجر با احساسات خیرخواهانه بعضی از مردم هم زبانی وهم‌دردی میکرد
اما او باش و افراتیون که جمعیت کوچکی بیش نبود از هیجانان عمومی سوء استفاده کرده
و مردم را بطرف هدفهای شیطننت باسوق میدادند .

راجر بدنبال جمعیت و مردم پاریس بتمشای زندان باستیل رفت و ملاحظه نمود که
بیش از دو بیست نفر داوطلب باجدیت و حرارت بسیار مشغول خراب کردن این قلعه عظیم

که یکپارچه از سنگ و ساروج بنا شده مشغول بودند اما خوب معلوم بود که برای ویران نمودن این آیت استبداد دست و بازوهای زیادتر و وقت طولانی لازم است .
در اواخر ژوئیه انقلاب بنظر راجر خاتمه یافته بود و منتظر بود به پیند زمام داران دائمی چه اشخاصی خواهند بود آنها را بشناسد و از کیفیت سیاست خارجی نیز آگاه شود.
در ضمن از مشاهده اوضاع مجلس یقین داشت که باین زودبهاقیافه اشخاصیکه باید متصدی دائمی امور باشند آشکار ننمواهد شد بهتر دانست که از موقع استفاده کند مرخصی کوتاهی تحصیل نموده از کسانش تجدید دیداری نماید روز بیست و هشت ژوئیه بهزم لندن به پادو گاله رفت آثار انقلاب در تمام طول راه از قصرهای نیم سوخته اشراف پدید بود راجر شب رادر شهر « آمی بن » گذراند و ظهر روز بیست و نهم به « آبه ویلی » رسید از وضع مشوش شهر بی برد که مشکلات شدید تازه ای با سرعت بروز و آشوب همه جا نفوذ کرده است دسته های مسلح در خیابانها پراکنده است افراد گارد ملی در میدان مرکزی موضع گرفته و ظاهراً میخواهند از غوغا طلبان جلو گیری کنند از گوشه و کنار شهر ستونهای دود بهوا میرفت مردم خانه های مخالفین آزادی را آتش میزدند .

راجر برای کسب خبر بشکافو افتاد شایع بود که ملکه بهمدستی اعیان تصمیم گرفته پیشوایان نهضت را در سراسر مملکت دستگیر و اعدام کند قوای سلطنتی بیارنس هجوم برده و شهر را یکسره ویران نموده و گارد سوئیس مأمور کشتن تمام اعضاء مجلس ملی شده و کنت وارتوا که با آلمان مهاجرت کرده بود با صدهزار نفر قوای مسلح برای سرکوبی شورشیان بفرانسه شتافته است و شایعات بوچ دیگری از این قبیل .

راجر با اطمینان کامل بکذب این شایعات سعی میکرد با توضیحاتی ذهن پاره ای اشخاص را روشن کند چون مشاهده نمود که این رفتار موجب سوءظن عوام شده و ممکن است موجب زحمتش بشود دم فرو بست و فقط گوش بود و در صدد تحقیق برآمد که منبع این اراجیف را کشف کند معلوم شد عمال و کارکنان دوک دورلثان ناقل و مروج این اکاذیب میباشند مقصود و منظور تولید اغتشاش است چون در پای تخت امنیت و آرامش برقرار شده بود و امور بحریان عادی سیر میکرد دوک این اشخاص را بولایات و شهرستانهای دوردست مأمور میکرد که با جعل اخبار وحشت انگیز ایجاد شورش و انقلاب کنند و او از انعکاس اوضاع مشوش در پای تخت استفاده کند .

دوک دورلثان برای نابودی لوئی از هیچگونه اقدام مخرب و شرم آوری مضایقه نداشت و چون توطئه ای را که چیده بود بِنفع لوئی تمام و مقام وی محکم تر گردید باین دسیسه متوسل شد رؤسای لژهای فراموشخانه ها را که در آن اوقات در تمام شهرستانهای بزرگ فرانسه وجود داشت و خود سمت ریاست کل فراماسونهای کشور را داشت از آنها میخواست که با مأمورین اعزامی همکاری نمایند ناگفته نماند که این مؤسسه در تمام خرابیهاییکه در شرق و غرب رخ داده در پاشیدن تخم نفاق و وحشت عامل مؤثر بوده با کلمات فریبنده آزادی و برابری « دوران وحشت » و کمال بدبختی را برای عامه بیار آورده اند .

یکی از نتایج نامطلوب اغتشاش جلای وطن و تفرقه اشخاص هوشیار و عاقل بود که از بیم نا امنی به تنگ آمده بودند بدون برداشتن هیچگونه تقدیمه یا ائانه از زنده دارایی خود را فدای جان نموده و در دیار غریب با فقر و سختی دست بگریبان شدند در مدت یک هفته از تابستان ۱۷۸۹ کشور زیبای فرانسه تبدیل بیک پارچه آتش گشت.

راجر وقتی بگاله رسید نفس راحتی کشید گرچه دامنه هرج و مرج با آنجا هم کشیده شده بود همان جلسات و شایعات بی اساس شورش باعث خشم عمومی و ناراضی عامه بود. راجر برای پیدا کردن کشتی به بندر رفت مسافری برای نجات جان خود چنان هجوم آورده بودند که در یگانه کشتی موجود جانی باقی نمانده بود با این وصف چون کشتی انگلیسی بود راجر توانست با ذمت و کوشش بقدر نیم متر مربع روی عرشه محلی بدست آورد تمام شب را از گاله به دور ایستاده گذشت .

وقتی بلندن رسید بر خلاف انتظار هیچیک از دوستان صمیمی خود لرودول «فوزی» و «جرجیا اتریخ» را نیافت اولی نزد پدرش رفته بود و دومی دروینه مشغول خوش گذرانی بود از این پیش آمد ناراضی شد چونکه از روز جدائی با ایزابلا بادوست همرازی برخوردار نکرده بود تا ماجرای دل را بمیان بگذارد و عقده دل را خالی کند در حالیکه یک منظور عمده اش از مسافرت بلندن این موضوع بود که با دوستان دیرین خود صحبت کند باری روز بعد بسراغ نخست وزیر رفت ساعتی را در اطلاق انتظار گذراند و بعد شرفیاب شد طبق معمول مستر پلیت جام شرابی بوی تداوز کرد و باعلاقه کامل بگذارش سفر و اخبار اخیر روزهای انقلاب و پیچیده شدن طومار حکومت استبدادی فرانسه گوش داد .

بعجز داستان نامه ملکه، راجر در مدت چهار ماه اخیر مأموریتش خدمت مهمی صورت نداده بود و آنهم از مطالب کهنه محسوب میشد نخست وزیر تذکر داد که بهتر بود پاکت را بوسیله سفارت انگلیس میفرستاد نه اینکه پنج هفته وقت گرانبها را صرف مسافرت بفلورانس نماید .

اما راجر توضیح داد که با اعتمادیکه ملکه نسبت بوی پیدا کرده بود اگر نامه را بوسیله غیر میرساند ممکن بود گراندوک بخواهرش اطلاع دهد و ملکه از این پیک معتمد سلب عقیده میکرد .

بیت این مطلب را تصدیق نمود و بعد با اشتیاق شرح مسافرت بتسکان و حوادث را گوش داد در پایان وقتی راجر آماده رفتن میشد اظهار داشت .

البته راجع باتحاد لعنتی خاندانهای سلطنتی اسپانی و فرانسه که چندی قبل مذاکره کرده ایم بخاطر دارید آیا در این مدت به پیش آمدی برنخوردید که بتواند سر کلافی بدست بدهد تا بتوان این اتحاد مشوم را شکست ؟

راجر با وجود رابطه عاشقانه ایکه با ایزابلا حاصل کرده بود این قسمت را غفلت نموده و در صدد کسب خبری از روابط خانواده بر نیامده بود و با صداقت باین قصور اعتراف کرد .

- حیف گرچه فعلا عجله‌ای نیست اما میل داشتم شما این موضوع را از نظر دور
نمیداشتید در هر حال منمهم فکر نمیکنم مجلس ملی فرانسه تادوماه دیگر سرو صورتی
بگیرد بنابراین بدنست تمه فصل تابستان را همین‌جا باشید و باز گشت بفرانسه رامو کول
باوایل پائیز بدارید و بعد از برنامه و کارهائیکه مجلس در نظر دارند و آنچه انجام
داده‌اند اطلاعات صحیح بدست بیاورید .

راجر از عمارت نخست وزیری خارج شد و بمنزل بیلاقی خانوادگی واقع در
« لی مینکتون » رفت چندی بود که پدرش بادرجه دریاسالاری بناوگان مدیترانه منتقل
شده و مادرش تنها بود از دیدار غیرمنتظره بسر بسیار خوشحال گشت در ساعات اول
ورود طی داستان مسافرتش از ماری انتوانت صحبت بمیان آمد دستمال اشك آلود ملکه
را نشان داد « لیدی ماری بروك » پس از شنیدن سرگذشت غم‌انگیز ملکه شوربخت چند
قطره اشك بهمان دستمالی که هیجده روز پیش از اشك چشم ماری انتوانت خیس شده
بود افشاند .

راجر که از سوز عشق و هجر ایزابلا میسوخت بایکدنیا غم و اندوه بکنچی نشسته
با مطالعه وقت میگذرانید و میکوشید با هجوم یأس و ناراحتی مبارزه کند گاهی نیز تنها
بگردش میرفت آشنایانش این افسردگی را ناشی از تأثر اوضاع ناگوار فرانسه فرض
میکردند مادرش برای سرگرمی و دفع آلام پسر مجالس شب‌نشینی ورقص بر پا میکرد
همسالان و دوستان دوران کودکی او را دعوت میکرد راجر که سخت گرفتار عشق شده
بود میکوشید با این تفریحات خود را مشغول نماید بدخترانیکه ابراز علاقه میکردند
روی خوش نشان میداد در بین آنها یکی بیش از سایرین باو نزدیک شده و توجهش
را جلب کرده بود نامش « اما ندا گادفری » بود از زیبایی و تناسب اندام و سلامتی و
طراوت بهره‌کاملی داشت در مجالس رقص و شادی برق نشاط و شیدائی از چشمانش
میدرخشید جوانان مصاحبتش را بجان میخریدند و برای جلب نظرش با یکدیگر رقابت
مینمودند اما او میخواست نرد عشق را باراجر بیازد و برای آرامش خیال و تخفیف‌اندوه
وی نرمی و همراهی بسزائی ابراز میداشت کم کم پی‌باسباد قلب راجر برد و برخلاف
انتظار بر کوشش خود برای التیام جراحات درونیش بیفزود آنقدر اظهار علاقه نمود تا
توانست جائی در قلب راجر باز کند اما پائیز فرارسید و راجر که قوایش بخوبی کامل
شده از بیکاری و تفریح نه تنها خسته شده بلکه بستوه آمده بود « اماندا » و محبتش را
را نادیده گرفت و بعزم فرانسه انگلستان را ترك نمود غروب روز بیست و ششم سپتامبر
در بندر لوهاور پیاده شد .

فصل پانزدهم

آدم کشها

در ظرف این چند ماه بقدری تغییرات در فرانسه روی داده بود که راجر یقین کرد اثر آن در تمام زوایا و دهات کوچک مملکت نفوذ کرده و منتظر بود که در بندر بزرگی مانند لوهاور آثار زیادی از اغتشاش خواهد دید اما برخلاف انتظار و نهایت تعجب ملاحظه نمود که آرامش کامل برقرار است پنداری اصلاً هیچ انقلاب و شورشی نبوده است افراد گارد ملی بالباس متحدالشکل میگردند و هر کس بکار خود مشغول است.

راجر با اولین وسیله ای که بدست آورد عازم پاریس شد و در آنجا هم تغییری در اوضاع ظاهری ندید قدری بیشتر دقت کرد معلوم شد حقیقت دیگری در پشت این پرده پنهان است در مهمانخانه لابل انوال مدتی با مسیولان انتشار صحبت کرد وی در ضمن بیان اوضاع عمومی اظهار داشت تا کنون کسی بخاطر ندارد که کسب و کار تا باین اندازه کساد بوده چطور میتوان انتظار بهبود داشت تمام مردم از هر طبقه خود را با افراد جامعه هم شأن و هم رتبه میدانند و حاضر نیستند از یکدیگر اطاعت کنند البته با این ترتیب شیرازه اجتماع از هم گسیخته میشود و این طرز فکر کاملاً زیان بخش است زیرا کسی حاضر نیست تن بکار دهد بنابراین از هر درآمد ناچیز هم محروم میمانند.

کارگران را باید با خواهش و تمنا بکار گماشت تازه کاری صورت نمیدهند و فقط منتظر آخر هفته و دریافت دستمزد میباشند و هر روز هم تقاضای اضافه اجرت میکنند بلانشار این قسمت را تصدیق نمود و افزود فرضاً که روزی هشت ساعت کار کند اما دستمزد آنها کجا جواب نان خالی را میدهد؟ از طرفی نظر بتقلیل فاحش درآمد کارفرمایان نمی توانند با تقاضاهای کارگران موافقت نمایند و اشکال بزرگ اینست که اکثر اشراف و ثروتمندان سرمایه های خود را بخارجه منتقل نموده و بسیاری مهاجرت نموده اند بدیهی است این عوامل و مشکلات موجب رکود بازار و وقفه معاملات است.

راجر بهر کجا که میرفت همین شکایات را با بیانات مختلف میشنید بعد از جستجو بالاخره به علت آن پی برد در روز سیزدهم اوت از اوضاع آشفته شهرستانها گذارشی بمجلس ملی میرسد روز بعد نمایندگان برای بررسی و اخذ تصمیم بمشورت میپردازند تاجهت آرامش روستایان راه حلی بدست آرند.

دو تن از نجبا پیشنهاد میکنند که تمام طبقات در پرداخت مالیات مساوی باشند و تمام امتیازات دوره (فتودالی) ملوک الطوائفی منسوخ گردد سایرین از این پیشنهاد پشتیبانی میکنند این موضوع موجب تشویق مردم شده و هر کس يك پیشنهادی برای اصلاح تقدیم میدارد جلسه برای مذاکره و تصویب تصاحب ادامه مییابد .

اسقف «شارتر» پیشنهاد کرد محدودیت و قرق شکار لغو شود « بوهارنه » تقاضا کرد بدون رعایت و ملاحظه طبقاتی همه در مقابل قوانین جزائی مساوی باشند و اشخاص بدون استثناء حق داشته باشند بمشاغل دولتی برسند «لارشوفر کو» درخواست نمود که برده ها (سرف) نیز بتوانند از حق انتخاب برخوردار باشند اسقف اعظم «شاتله» لغو مالیات نمک و دودک دوشاتله تخفیف عشریه های مختلف را پیشنهاد کرد اسقف «اوزس» (Uzes) مصادره اموال کلیسیا را برفع ملت درخواست نمود .

عالم مشهور اقتصاد «دوپن دومره» (Dupon) از جمله اشخاص انگشت شماری بود که از درهم ریختن نظم قدیم باین عجله و بدون مطالعه توجه داشت و کنت «لائی تولاندل» پیشوای اصلاح طلبیان که خطر این رویه را بیش بینی میکرد یادداشتی باین مضمون برای رئیس مجلس فرستاد «آقایان و کلا همگی تملک نفس را از دست داده اند صلاح در ختم جلسه است» اما نمایندگان دچار چنان خلیجان و جنونی شده بودند که دیگر فرصت و مجال تأمل نبود تا سحر گاهان نشستند و باشتاب زیاد کلیه پیشنهادات را تصویب نمودند چون مجلس مرکز قانون گذاری بود و مجلس بالاتری وجود نداشت تا این قوانین را تحت مطالعه قرار داده و با دقت تجدیدنظر و اصلاح کند تا در صورت لزوم بمجلس برگرداند تمام این مصوبات ناقص بی مطالعه و با عجله بموقع اجرا درآمد. این شتابزدگی مصیبت بزرگی بیاد آورد رفتار بیرویه يك شب مجلس اساس اقتصاد مملکت را متلاشی نمود به جلسه مزبور نام براننده ای گذاشته اند «شب قربانی».

در ظرف سال گذشته باوجود اشکالات فراوان مالیات باندازه ای که چرخ امور کشور را بگرداند وصول میشد اما از آن بس امیدی برای وصول کمترین مبلغ هم بنام مالیات باقی نبود دادگاههای قدیم که تا اندازه ای فعالیت میکردند یکباره اعتبار خود را از دست داده و از کار بازمانند خلاصه آنکه مجلس ملی فرانسه در يك شب بنیاد و اساس اجتماعی مملکت را ویران نمود و فرصتی نگذاشت که اساس نوینی بجای آن برقرار گردد .

بی شک نتیجه این عمل جاهلانه فحطی پول بود زیرا هر کس سرمایه ای داشت از بیم ناامنی و بیقانونی پنهان میکرد و بانتظار اعاده انتظام و آرامش بیکار می نشست بدیهی است باین رکود و تعطیل معاملات خزانه دولت خالی شده و پرداخت حقوق ارتش و کارمندان معوق مانده و هیچ کاری از عهده لوئی ساخته نبود چیزهای ارزنده از قبیل ظروف طلا و نقره را برای تأدیه بدهی دولت باختیار خزانه داری گذارده بود آنچه ازول - خرجی هزینیه های گزاف زمان لوئی چهاردهم و پانزدهم باقی مانده بود مجلس ملی در يك جلسه همه را بیاد داد و فرانسه را ورشکست نمود .

در اوقاتی که راجر در انگلستان بود در کادر سیاسی سفارت انگلیس در پاریس تغییراتی

داده شده بود مستر «هیلز» بسمت وزیر مختاری بورشو رفته دوک «ذرت» در مخصی بود «لرد رابرت فیتزجرالدی» بدبیرا ولی سفارت برگزیده شده بود که تاتمین سفیر تازه بکارها رسیدگی نماید سروکار راجر باوی بود.

برای کسب اطلاعات از جریان مجلس ملی دیگر لازم نبود بمجلس رفت با آزادی مطبوعات روزنامه‌های رنگارنگ بقطع کوچک منتشر میشدمهمترین آنها «انقلاب پاریس» بود باتیراژ دوست هزار شماره و «دوست مردم» ارگان افراطیهای دست چپ بمدیریت پزشکی بدخلق و عییلی بنام «مارا» اداره میشد بواسطه مقالات تندوزنده اش علیه ثروتمندان خریداران بسیاری از توده وعامه داشت.

و این نشریه با افکار تند و افراطی برای تحریک و وقوع جنایاتیکه بعد بروز کرد زمینه تهیه میکرد و بهانه بدست میداد برای آگاهی یافتن از جریان امور مراجعه بآن نشریه کفایت میکرد و بطوریکه راجر میتوانست مواد و موضوعات گزارش‌های خود را از آن نشریه بدست بیاورد.

بالاخره روزی بفکر شرفیابی بخدمت ملکه افتاد و اندیشیدا کنون که اکثر دوستان و خدمتگذاران صمیمی متفرق شده و مهاجرت کرده اند مسلماً اگر کسی او را در ورسای به بیند سوءظنی نخواهد برد شاید ملکه از شرفیابی وی خوشحال گردد اما با این حساب و تصور بعد از آنکه کی تأمل منصرف شد مرکز قدرت و امورات دربار بمجلس ملی منتقل شده در اینصورت شرکت در مجالس رقص و شب نشینی ها در دربار برای مقاصد راجر سودی ندارد.

راجر هنگام عزیمت از انگلستان احتیاطاً جامه‌های مستعملی هم با خود آورده بود لباسهای تمیز را بکنار گذاشت و کهنه‌ها را پوشیده و برای تحقیق از فعالیتهای دوک در ارلثان از منزل خارج شد.

اکنون از برکت رأی مجلس ملی راجع بتساوی حقوق مردم همه کس با آزادی میتوانست بهر انجمنی وارد شود راجر باسانی توانست بطالارهای (پاله رویال) یعنی مسکن دوک بشود شاهزاده تمام درهای قصر را بروی عموم گشوده بود.

عصر آنروز در سالن وسیعی نشسته بود جمع زیادی از چابلسان و فتنه جویان متملق در حضورش بودند وعده زیادی هم تماشاچی و اشخاص عادی در حاشیه سالن ایستاده بودند دوک محیل چهل و دو ساله رفتاری مطبوع و مهربان داشت در صورتیکه در ایام جوانی بفساد اخلاق و بلاهت معروف بود.

راجر با آنهاییکه در کنار سالن بودند نزدیک شده و بصحبت پرداخت معمولاً این دسته از اشخاص بیشتر از سایرین اطلاع از جریان امور روزانه دارند معلوم شد جناب دوک از اوضاع چندان راضی نیستند برای اینکه در انقلاب اگر لومی شانزده اختیاراتی را از دست داده در عوض محبوبیت بیشتری کسب نموده و این امر مانعی است در راه موفقیت دوک.

راجر سراپا گوش شده و گوشها را هم خوب تیز کرده بود تا حرفهای چند نفری را که آهسته صحبت میکردند بشنود « فعلاً تقسیم لباسهای زنانه زود است باید منتظر فرصت مناسبتری بود »

این جمله حس کنجکاوای راجرا تحریک کرد اما هر چه تقلا کرد و بگوشه و کنار رفت چیزی بدست نیاورد اتفاقاً قیافه آشنائی بچشمش خورد و آن روبک بود که از سالن خارج میشد راجر جمعیت را بکنار زده خود را بدر رساند چند راهروی مجاور را کاوید اما اثری از آن مظهر شیطان نیافت تا حساب خود را با بریدن دو گوش و یک دماغ او تسویه کند. چنین تصور نمود که روبک پس از باین رفتن از بله‌ها در انبوه جمعیت غرق شده دو روزی هم با امید پیدا کردن بدهکار خود بیپوده در اطراف قصر جستجو کرد چند روزی از اوضاع بیخبر بود تا آنکه شنید روز سوم اکتبر بمناسبت ورود هنگ فلان در پیای تخت مجلس جشنی در ورسای ترتیب میدهند. شاه و ولیعهد تازه در سالن بزرگ قصر ورسای در مجلس جشن مزبور حضور بهم میرسند و از طرف سربازان احساسات شورانگیزی بروز خواهد کرد افراد ارتش نشانهای تازه را بدور افکنده و علامتهای قدیمی را بجای آنها میگذازند.

این اخبار با بیانات و تغییرات مختلف منتشر میشد بعضی خبر میآوردند که انعقاد این جشن را ملکه باعث شده برای تحریک احساسات سربازان و جدائی انداختن بین مردم و ارتش. بعضی میگفتند ملکه میخواهد با شاه بیکی از دژهای محکم پناهنده شده و از آنجا قوای نظامی را بیاریس رهبری نماید و دسته دیگر اظهار اطلاع میکردند که این جشن برای آنست که سربازان نشانهای سه رنگ حکومت ملی را زیر پا افکنده و لگدمال کنند.

در روزهای سوم و چهارم جمعیت های مختلف هیاهومی راه انداخته و نسبت باین ضیافت ابراز تنفر میکردند فریاد گرسنگان قحطی زده بر شدت این موج خشم و کین میافزود در پایان سخنرانها مطلب باینجا کشید که تالومی شانزده بیاریس نباید خطر هجوم شهر باقی است و اگر شاه مقرر خود را بشهر انتقال دهد وضع آذوقه بهتر میشود صبح روز پنجم اکتبر انبوهی از زنان ماهی فروش که از بی حیاترین جنس خود بودند در پارسیس دست از کار کشیده بپناهه مطالبه نان بطرف ورسای روان شدند چند لحظه بعد جمعی از او باش به هتل دوویل هجوم برده آنچه اسلحه در انبارها بود تاراج کرده و بدنبال زنان بطرف ورسای شتافتند همگی دارای اسلحه و تصمیم خطرناکی بودند.

لافایت بجای بستن راه ورسای و جلوگیری از حمله و خرابکاری این مردم افسار گسیخته تا عصر آن روز بمشاوره و اتخاذ تصمیم برای دفع خطرات احتمالی مشغول بود بالاخره مقادیر غروب برای جلوگیری از اغتشاش با افراد خود بوردسای رفت.

راجر در بین هزاران پارسیسی که بوردسای میرفتند اسب میراند بزودی مطلع شد که ماهی فروشان در مجلس ملی اجتماع نموده و فریاد مانان میخواستیم را بلند کرده اند.

هوا طوفانی و سرد بود راجر چون بقصر سلطنتی ورسای رسید اسبش را با مطبل سپرد و بطلالابزرگ قصر وارد شد اما از شاه و ملکه اثری نبود شاه بشکار رفته بود و ملکه با خدمه اش بیباغستان تریان رفته و مشغول گردش بود راجر سری بمحل شورای سلطنتی زد و بین جمعیت چشمش به کنت و دروئی افتاد خوشوقت و متمجب شد با گرمی و مهربانی تمام خوش و بش کردند راجر از موضوع مراجعتش بدربار استعلام نمود معلوم شد خانواده

رادربرو کسل منزل داده و بمناسبت منصبی که در نیروی دریایی داشته بخدمت احضار شده کنت از راجر برای اقدامیکه در حضور ملکه نموده بود سپاسگذاری نمود آنگاه برای صحبت با اشخاص بسایرین پیوستند در میان جمعیت کنت «دوسن پرست» که یکی از وزرای کابینه فعلی بود بچشم میخورد کم کم عدهای از رجال و کمی بعد شاه و ملکه وارد شدند اکثر حاضرین با احترام ایشان از مجلس بیرون رفتند .

در این هنگام زنهای وانبوهی از مردان که داخل آنها شده بودند از محل مجلس بطرف اقامتگاه شاه هجوم آورده و خواسته خود را تکرار نمودند شاه شش تن را بعنوان نماینده زنان بمجلس شورای سلطنتی احضار نمود بالطف و مهربانی با ایشان صحبت نمود و اظهار داشت اگر نانی بود پیش از آنکه ایشان زحمت آمدن تا ورسای را تحمل کنند بشهر میفرستادم نمایندگان از فرمایشات ساده و صمیمانه شاه متأثر شده باشکر گذاری از اینهمه مکرمت برگشتند و نتیجه را باطلاع جمعیت رساندند مردم از این رفتار بخشم آمده شروع پرخاش و دشنام نمودند و کار بجائی کشید که آن شش نفر با زحمت و سختی توانستند جان خود را از دست مهاجمین نجات دهند .

بتدریج اشخاص مسلح بجمعیت پیوسته و آشوب و بلوا را شدیدتر نمودند قراولان درهای ورودی را بستند مردم در میدان مقابل قصر هجوم آوردند محافظت قصر بمهدهنگ تازه وارد فلاندر محول بود دوک دولو گز امپورک فرمانده کل گارد سلطنتی از هجوم مردم که درها را میشکستند خطر را نزدیک میدید اما بدون فرمان شاه نمی توانست اقدامی نماید بالاخره خون نظامیش بجوش آمده و بی اختیار شد سراسیمه خود را بحضور شاه رسانید و استدعای صدور فرمان برای جلو گیری نمود شاه در جواب خندید و باتعجب گفت :
- فرمان آتش فرمان جنگ علیه زنها؟! مسیو دولو گز امپورک گمانم میرسد شوخی میکنی .

هو اتاریک شده بود جمعیت چند بار بدرهای قصر حمله نمودند زد و خورد های کوچکی روی داد و سربازان توانستند بدون تیراندازی حملات را دفع کنند باران آهسته میبارید مردم خشمگین نمیخواستند پراکنده شوند و هم چنان بهیاهو و غوغا مشغول بودند ضمناً شورای سلطنتی با حضور شاه مذاکره میکردند «مونیه» نماینده مجلس که در آن جلسه بود لوئی را تشویق میکرد فرمان مشروطیت را صادر و اعلام نماید شاید مردم آرام گیرند شاه راضی نمیشد و استدلال میکرد تا قیلا اصول حکومت مشروطه تنظیم نشود تن با مضای چنین فرمانی نخواهد داد اما نکر و صدراعظم بالاخره شاه را قانع و با مضای فرمان و ادار کرد «مونیه» که تصور میکرد پیروزی بزرگی بدست آورده بمجمله بطرف جمعیت شتافت تا با اعلام مژده صدور فرمان مشروطیت مردم را خوشحال و متفرق نماید .

برخلاف انتظار او را تخطئه کرده و فریاد زدند این پیروزی برای فرداست فعلا برای گرسنگان نان لازم است مادامیکه شورای سلطنتی جلسه داشت ملکه بانگرانی در اطاق مجاور طالار متفکرانه قدم میزد و با آن حال مضطرب راجر و چندتن از اعیان که برای عرض اخلاص و خدمتگذاری بحضور آمده بودند ابراز مرحمت و تفقد نمود .

از آنچه بسته و گریخته از مذاکرات شوری بخارج میرسید راجر استنباط کرد که هیأت دولت برای حفظ جان شاه و ملکه دلواپس و متوحش است و « سن پرست » شاه عرض کرده بود خوبست مخفیانه از پاریس خارج شود و قبلا دستور برای دفع متجاسیرین صادر فرمایند اما نکرو « مونمران » وزیر خارجه برای احتراز از بروز جنگ داخلی با این پیشنهاد مخالفت نمودند .

ساعت یازده خبر رسید که لافایت با گارد ملی بورسای میآیند تا استدعا کنند شاه پاریس برود لومی در مقابل اصرار و التماس اطرافیان و نزدیکان حاضر شد استدعای آنها را بپذیرد بیدرنگ شش کالسگه حاضر شد ملکه باخون سردی و شهادت قابل تحسین بخدمه دستور داد اثنایه ضروری را جمع آوری نمایند .

کالسگه‌ها را از راه خیانت یا از روی اشتباه مقابل دری که نزدیک میدان عمومی بود آورده بودند بعضی اینکه جمعیت خبر شد ریختند و آنها را خورد کردند آنگاه « سن پرست » یکی از وزراء دیگر کالسگه‌های خود را که مقابل یک در مخفی قصر ایستاده بود عرضه نمودند هنوز آنقدر فرصت بود که شاه و ملکه بتوانند جان بدر برند ملکه شاه را تشویق بعزیمت مینمود اما باز هم آقای نکرو مرد محیل و عنصر مزور و کینه‌جو مداخله نموده و شاه را از بیم خطرات احتمالی از رفتن منصرف نمود شاه بجای قبول کردن رأی صائب ملکه بصلاح دید خیانت کاری که تخت و تاجش را بیاد داد کار بست و ملکه در اینجا هم باز تسلیم رأی شاه شد برای نجات خود و اطفالش گامی برنداشت در حالیکه سرشک بر چهره اندوه بارش میریخت با جمله‌های مقطع بخدمه رو کرد و گفت « چیزی نیست از رفتن منصرف شده‌ایم »

نیمه شب لافایت و گارد از راه رسیدند لافایت بی تأمل شرفیاب شده و از این طرز بحضور آمدن پوزش طلبید و عرض کرد که از نزدیک ورسای افرادش مجبور بودند با سرنیزه راهی برای عبور باز کنند لافایت حفظ جان شاه و ملکه و فرزندان و مستخدمین را بعهده گرفت شاه و ملکه جلسه شورای سلطنتی را ترك نمودند لافایت نگهبانانی در محلهای لازم گماشت و با خون سردی به بستر استراحت رفت .

در این موقع « ودروئی » چند تن از دوستان خود منجمله راجر را بیک جا جمع آوری نموده و برای حفظ جان ملکه (که در خطر بود) بمشورت و چاره‌جویی برداختند کنت اظهار نمود که امروز چندتن از نمایندگان مجلس بحضور ملکه آمده و خبر داده‌اند که توطئه‌ای برای کشتن وی در کار است و استدعا کرده‌اند که بمحل امنی برود اما ملکه جواب گفته است « اگر باریسیها برای قتل من بورسای آمده‌اند شکایتی ندارم زیرا اقلامیدانم که خونم در راه و قدم شوهرم ریخته میشود از اینجا خارج نخواهم شد » و کلا اجازه میخواهند که در قصر ملکه بمانند این تقاضا را هم قبول نمیکند بالاخره باین قناعت میکنند که شب را در آپارتمان شاه بگذرانند باز هم راضی نمی‌شود و میگوبد من به تنهایی مبعوض و هدف معاندین میباشم چرا شاه را ناراحت کنم .

وقتی ندمای صمیمی‌اش از راه خیراندیشی و دل سوزی قبول این پیشنهاد اخیر را

استدعا میکنند پاسخ میدهد « از مادرم آموختم که هرگز از مرگ نهراسم و با کمال شهامت و بردباری برای تحمل هر حادثه‌ای آماده میباشم »
 « و دروئی » بعد از گفتن این خبر ساکت ماند دوستانش از شنیدن این داستان چنان تحت تأثیر احساسات درآمدند که خواب را بر خود حرام دانسته و باتمام خستگی روز تصمیم گرفتند شب را بیدار مانده برای حفظ ملکه جان بازی کنند .
 بزودی تقسیم‌بندی نموده و مقابل درها و راهروهای خوابگاه ملکه بنگهبانسی مشغول شدند .

راجر در طالار « چشم گاوی » بیاسداری ایستاد چون هیچیک از راههای معمولی از این قسمت بآیاتمان ملکه نرسید بعید بود که از آنجا خطری متوجه شود اما این سالن از دو طرف بمحل‌های نگهبانی مجاور راه داشت بنابراین اگر یکی از آن نگهبانی حمله‌ای میشد راجر میتواند با آنها بازی کند .

دو ساعت از نیمه شب میگذشت شمعهای چلیچراغ یکی بعد از دیگری خاموش میشد و متدرجاً تاریکی همه‌جا را فرا میگرفت راجر باز بختن مقداری چوب در بخاری دیواری قسمتی از سالن را بانور آتش روشن نموده و در کنارش نشست و بیازجویی خاطراتیکه او را باین محل کشیده پرداخت در این کشمکش عظیم خود را بیطرف میدانست و بی‌بردن بآنچه که او را وارد این مرحله کرده بود مشکل مینمود اول خیال میکرد علاقه زیادیکه بمشاهده عاقبت این انقلاب داشته موجب شده است بعد متوجه شد که دلیل دیگری هم بوده مثلاً تشخیص میداد که طبقه روحانیون و اشراف گرچه قرن‌ها باستمکاری و اعمال ظالمانه مردم جاهل و زبردستان را آزاد دانند اما اکنون بیش از میزان عدالت دچار تعرض و عقوبت قرار گرفته‌اند راجر بالفطره با اعمال ظلم و ستم مخالف بود بهر صورت و بهر کس که بود نمیتوانست تحمل کند و گذشته از این مرحله در میان این دودسته دوستانی بدست آورده بود که طرف‌علاقه و محبتش بودند و نمیتوانست نسبت بسرنوشت آنها بی‌قیند و بی‌طرف بماند .

مهم‌تر از همه آنکه ملکه درورسای بود وقتی بیگناهی و مهربانی و شهامت او را بخاطر میآورد از موقعیت خود که ممکن بود خدمتی انجام دهد احساس خوشنودی و مباحثات مینمود حساب میکرد که در صورت بروز خطری اگر از مهر که سلامت بیرون رود از اینکه در راه ملکه جان‌بازی نموده و شمشیرزده مادام‌العمر مفتخر و سرافراز خواهد بود .

برای فرار از تهاجم خواب گاهی قدم میزد در سرسرای قصر سکوت مرگباری حکمفرما بود فقط هر دو ساعت یکبار افسری با دو نفر نگهبان از گارد مخصوص برای گشت از آنجا میگذشتند و دیگر متنفسی دیده نمی‌شد ساکنین قصر همگی در خواب بودند اما در بیرون قصر وضع سی‌هزار سپاهی و هزاران اشخاص در زیر باران غیر از

روزیکه قضا باشد و روزیکه قضا نیست
 روزیکه قضانیست در او ترس روانیست

از مرگ حذر کردن دوروز روا نیست
 روزیکه قضا باشد کوشش ندهد سود

آن بود صدای طبلهاییکه از رطوبت باران نم کشیده با آهنگ شومی خبر از مرگ میدادند چهار ساعت ونیم بعد از نیمه شب بود که صدای تیرتفنگی رشته افکار راجر را گسیخت غریبمیبی بدنبال آن صدا برخاست راجر برحسب دستور پیش از رسیدن فرمان دیگر نبایستی محل نگهبانی خود را خالی کند بنابراین بدون حرکت از جای خودقبضه شمشیر را در پنجه‌های خود فشار میداد و آماده دفاع و مبارزه ایستاد .

چند دقیقه گذشت از پشت دیوار صدای کوبیدن دریا مشت و فریاد مبهمی بلند شد راجر بطرف صدا شتافت و پس از اندکی تجسس در فروغ ضعیف سحری اثریک درمخفی را دید که با کمال مهارت در دیوار تمبیه شده در اینوقت صدای کوبیدن دریا مشت و فریاد بیشتر و باز بیشتر شد و کلماتی بگوش میرسید که باناله و شکسته میگفت:

- باز کنید . باز کنید اوه راه را باز کنید .

راجر از بیم سوء قصد و احتمال حمله از باز کردن در خودداری داشت بیشتر دقت نمود صدای ملتسانه و فریاد عاجزانه زنی بگوش میرسید هنوز مردد و متفکر بود اگر در را بگشاید ممکن است خیانت کارانی حمله ور شوند و گرفتارش نمایند از اطراف هم صدای همهمه و تیراندازی بگوش میرسید بدر خیره شده و متحیر بود بالاخره چه کند که این جمله او را بنخود آورد.

- ای خدای من ای پروردگار مهربان یا این در را بگشایا جان مرا بگیر .

این کلمات با آن صدای ضعیف طوری راجر را بهیجان آورد که دیگر بیطاعت شد و دستگیره مخفی را بدست آورد و چنان حرکت محکمی بآن داد که در بشدت باز شد و ماری انتوانت تقریباً بسینه راجر پرتاب شد .

ملکه بالباس خواب و رب دو شامبر روی آن به تن داشت و جورابهایش را درمشت میفشرد بدنبال وی دونفر از خدمتگاران رسیده وهمگی بطرف دیگر سالن دویده یک در مخفی را گشودند و پشت آن پنهان گشتند .

آنچه بدها راجر از جریان آن شب آگاه شد دری را که گشوده بود بخوابگاه ملکه باز میشد و از این راه ملکه با شاه رفت و آمد مجرمانه داشت این در معمولاً از طرف خوابگاه بسته میشد مگر آن شب که دست خیانت کاری از داخل سالن آن را قفل کرده بود که ماری انتوانت نتواند از دست خیانت کاران فرار کند اگر فداکاری خدمتگاران نبود ملکه در آنشب بهلاکت رسیده بود باین تفصیل که آنها برخلاف امر ملکه شب را بیدار و مواظب بودند با شنیدن صدای تیر بطرف در خروجی میدوند برای کسب خبر نظامیان را می بینند که با صورت خون آلود با چند زن ماهی فروش در زد و خوردند و این زنها فریاد میزدند بایش بند سفید آمده ایم تا باخون ماری پرچم سرخ بسازیم خدمتگاران در را قفل کرده بخوابگاه ملکه میشتابند و اندکی پیش از شکسته شدن در ملکه را بطرف در مخفی میبرند و راجر در را بآن کیفیت باز میکند .

هنوز ملکه از سالن خارج نشده بود که چند تن از افراد گارد مخصوص بسا شمشیرهای آخته شاهرادگان خردسال و خندان را در میان گرفته و وارد میشوند افراد

در سالن بیاسداری پرداخته و کودکان باتفاق پرستار خود بدنبال ملکه از همان در مخفی بعمارت لومی رفتند .

راجر شمشیر بدست از راه مخفی خود را بخوابگاه ملکه رساند در آنجا هنوز خبری نبود ولی در اطاق مجاور بین چند تن از گاردمخصوص و افراد گارد ملی لافایت زد و خورد خونینی در گرفته بود زیرا شهرت داده بودند گاردمخصوص مأمور کشتار گارد ملی است در این اثنا کنت « ودروئی » روی میز رفته و با افراد گارد ملی با صدای بلند خطاب میکند که بشما دروغ گفته اند کسی قصد سوئی نسبت بشما ندارد دست از برادر کشی بردارید و اسلحه را کنار گذارید در همان حین آقای «شوان» با سینه برهنه بجلوی سربازان گارد ملی دوید و فریاد زد « اگر برای کشتن برادر خودتان آمده اید اول مرا بکشید . » همین حرکت و گفتار مختصر فوراً احساسات تند و تیز را که مخصوص فرانسویان است آرام نمود شمشیرها را غلاف کرده یکدیگر را در آغوش کشیده روی هم را بوسیدند و سربازان گارد ملی سوگند یاد کردند که در مقابل هجوم مردم با گارد سلطنتی همکاری نموده و تپای مرگ دفاع خواهند کرد اما زد و خورد باین آسانی و سادگی تمام نمیشد اکنون مردم خود را در داخل قصرها می بینند جنگ تن به تن در سالن مجاور خوابگاه همان محل بست راجر درگیر بود .

لافایت که وضع را چنان آشفته دید بحضور شاه رفت. لومی فقط باو گفت:

- « مسیو اگر میدانستم شما می خواهید بخوابید خود بیدار میماندم »

باینکه لافایت خیلی دیر رسید لیکن وفاداری و شجاعت بیمانندی از خود بروز داد در صحن قصر از استقبال مرگ هیچ هراسی بروز نداد باینکه حمله ده تن از افراد گارد خاصه را نجات داد و اعلام داشت که دیگر حاضر نیست باینکه دسته آدمخورد فرماندهی کند و اگر فرمانش را اطاعت نکنند استعفا خواهد کرد سربازان گارد ملی از این تهدید بخود آمدند و او باش را از قصر بیرون ریختند و گارد سلطنتی و درباریان نیز به پشتیبانی و یاری آنها شتافتند در مقابل یکصد اطاق و اکثر راهروها و پله کانها زد و خورد ادامه داشت تا وقتی که مردم سربازان گارد ملی را علیه خود دیدند دست از شرارت و مقاومت برداشتند ولی در گوشه و کنار دسته هائی بجنگ و گریز مشغول بودند مثل اینکه نمیخواستند بدون خونریزی از ممر که بیرون روند در برخورد بیکی از دسته ها از چرمش بزن ماهی فروش قد بلندی افتاد که تبری در دست داشت و سربازی را مجروح کرده و بجابکی فراد میگرد راجر با شمشیر او را تعقیب نمود لباس زنان ماهی فروش در تن اشخاص بجای او نیفورم بود و با آسانی شناخته میشدند هیکل درشت و قیافه سبمی داشتند و این منظره برای راجر تعجب آور بود زن تبر بدست یکی از این اشخاص بود و همینطور که از جلوی راجر فراد میگرد باینکه نفر گارد سوئیس در راهرو مواجه و برای گریز از آن به تنگنای از پلکان منحصر بیکه در آن راهرو بود بالا رفت اما در بسته و خصم در مقابل ایستاده بود .

راجر وقتی ببالای پلکان رسید فرصت یافت صورت او را از نزدیک و با فرصت به بیند نداشتن هیچگونه شباهتی بیک زن راجر را مشکوک تر کرد مردی دید که بآن لباس درآمده قدری خیره شد باحالتی آمیخته از غضب و خوشحالی و نفرت خوب شناخت که این زن

ماهی فروش همان شوالیه دوروبک است. ازدیدن این منظره صحبتی را که در قصر دوك دورلثان رئیس لژ فراماسونری راجع بتوزیم لباس‌های زنانه شنیده بود بیاد آورد و دانست که چرا عده زیادی زنان ماهی فروش قد کشیده بلندتر از معمول شده‌اند.

از قدیم مرسوم بود که زنهای ماهی فروش پاریس برای رسیدن به حضور شاه و ملکه همه وقت آزاد بودند بدون جلو گیری حاجب و دربان می‌آمدند مطالب و حاجتهای خود را مستقیماً بعرض میرسانیدند محبت و مهربانی میدیدند فتنه جویان دسته ارلثان این رسم را وسیله سوء استفاده قرار داده بودند برای دست یافتن بملکه و ریختن خون وی مردان پست فطرت باحتیاط اینکه شاید آنها نتوانند این خیانت را چنانچه باید انجام دهند خود را در لباس زنانه در آورده بودند.

این خیانت و ردالت آتش خشم راجرا مشتمل نمود دیگر موضوع تسویه حساب از گوش و بینی گذشته بود با فریاد مہیبی از روی خشم بجلو برید تا بایک ضربه شمشیر از قید این زندگی کثیف و شرم آور نجاتش دهد و دوروبک تیر را بالا برده بود تا در رایش کند و فرار کند اما اجل دستش را گرفت و نداشت که پائین بیاورد و درست همان وقت بود که تعاقب کننده خود را شناخت بجای خود خشک شد خون از چهره اش رفت گونه‌های تراشیده اش در روشنائی صبحگاهی برنگ آبی تغییر کرده دهان گشود دندانهای کثیف و زرد رنگش نمایان شد گوئی میخواست برای طلب بخشایش ناله‌ای بکشد اما خیلی دیر شده و فرصت از دست رفته بود راجر چند قدم فاصله را بایک خیز گذشت نوک شمشیر را در سینه او برد چشمان دوروبک چند بار بسته و باز شد ناله ضعیفی کرد بزمین غلطید راجر بارها روی سینه اش گذاشت و شمشیر را پیچاند بیرون آورد و بادامن پیراهن زنانه او پاک نمود.

چند لحظه‌ای با چشم عبرت بآن جسد بیروح نظاره کرد تزویرها و ردالت هائیرا که برای ناکامی و آزار او بکار برده بود بیاد آورد و از اینکه یک شوالیه در لباس زنانه باین خفت جان سپرد حیرت نمود شدت صدای تیر و جنجال راجرا متوجه بفکر تازه‌ای نمود هنوز معلوم نبود که گارد ملی بتواند مردم را از محوطه قصر بیرون کند و بعید نبود که یک حادثه کوچکی آنها را از نو با مردم متحد و هم آهنگ نماید و در صورت چنین پیش آمدی سربازان گارد مخصوص سلطنتی از عهده جلو گیری بر نمی‌آمدند آنوقت جان خانواده سلطنتی شدیداً در خطر میافتاد فرضاً که گارد ملی تا آخر هم باطاعت لافایت باقی میماند تازه مسئله رفتن لوئی بیاریس بجای خود خالی از نگرانی نبود زیرا ملکه بشاه همراهی میکرد راجر علاقه داشت که در اطراف کالسکه باشد تا اگر حادثه‌ای روی دهد بتواند خدمت مفیدی انجام دهد فکری بخاطرش رسید گمان کرد بهتر است از لباس دوروبک استفاده کند شاید با آن وسیله سهل تر بتواند داخل جمعیت بشود با عجله لباس خود را در آورد و لباس زنانه او را پوشید و موهای خود را آشفته کرد و خود را شبیه بزنان ماهی فروش نمود شمشیر را در دست گرفت و پیستولیها را در زیر دامن پنهان داشت در این ضمن اندیشه دیگری موجب ناراحتی شد با این لباس اگر با افراد گارد ملی روبرو میشد جانش در خطر میافتاد بهر حال بانهایت احتیاط خود را بمحوطه قصر رساند و داخل انبوه مردم گشت و بعد از تلاش و تقلا بهر کز جمعیت که مانند گرداب خروشان در حرکت بود

زردیك شد هنوز ساعتی نگذشته بود كه زمزمه تازه‌ای از طرف جمعیت برخاست مامیخواهیم شاه را به بینیم بالاخره لومی روی مهتابی مشرف بمیدان ظاهر شد فریاد «زنده بادشاه» بلند شد بعد از آن احساسات مردم خواستار دیدار ملکه شدند .

شاه از بالکون باطاق مجاور رفت و ملکه و لیمعهد را در آغوش گرفته و با دختر بزرگش مادام رویال روی بالکون ظاهر شد جمعیت بعد از مدتی هو و جنجال فریاد بر آوردند:

- شمارا بدون بچه‌ها می‌خواهیم بی بچه‌ها بی بچه‌ها بی

ماری اتوانت بچه‌ها را در داخل اطاق بدست پرستار سپرد و تنها بروی مهتابی ظاهر شد و در حالیکه بسوی آسمان مینگریست بعلامت تسلیم و رضا دستها را تا مقابل کتفها بالا برد قلب راجر از این منظره فروریخت چشمه‌ها را فرو بست زیرا یقین داشت که خیانت کاران توطئه دیده‌اند او را برای هدف باین حمله بروی بالکن بیاورند و از جائیکه ملکه ایستاده بود تا دشمنان شش هفت متر بیشتر فاصله نبود تیرانداز ماهر با سانی میتواندست با پیستوله او را نشانه کند .

متانت و خون سردی و وقار ملکه مردم را وادار بپراز احترام و تحسین نمود بعد از چند لحظه بهت و سکوت یکباره شلیک زنده بساد ملکه از گلوی جمعیت بلند شد بشدتیکه فضای اطراف را متزلزل نمود .

بعد از بازگشت ملکه جمعیت از نو خواستار دیدار شاه شدند و چون شاه پدیدار گشت از گوشه و کنار زمزمه «شاه بیاریس» شنیده شده .

شاه بطالار برگشت اما همچنان آهنگ کلمه بیاریس تکرار میشد لومی وقتی وارد اطاق شد خود را بروی صندلی راحت انداخت و پیوسته میگفت :

- نمیدانم چکنم ؟ نمیدانم چه کنم ؟

لافایت از ملکه نظر خواست وی بسردی پاسخ داد میدانم چه سرنوشتی در بیاریس بانتظار من است اما بر حسب وظیفه مقدس زناشوئی تا آخرین نفس باید باشاه و فرزندانش باشم و در پای آنها جان تسلیم کنم .

بالاخره روی بالکن آمد و با صدای رسا خبر عزیمت شاه را بیاریس اعلام داشت عده‌ای بتصور اینکه کالسکه سلطنتی در راه بآنها خواهد رسید فوری میدان را ترك نموده سرهای کشتگان گارد مخصوصی را به نیزه زده بطرف بیاریس حرکت کردند.

یک ساعت بعد از ظهر گارد ملی و کسانیکه در ورسای مانده بسودند پیشاپیش کالسکه حامل شاه و ملکه و خاندان سلطنتی براه افتادند و بدنبال آنان کالسکه‌های خدمه دربار و وکلای مجلس ملی روان بودند مجلس ملی اعلام کرده بود که جلسات خود را در هر کیجا که شاه اقامت کند تشکیل خواهد داد و بالاخره شصت ازابه گندم که از شهرداری ورسای دریافت داشته بودند با عده‌ای از گارد ملی و بقیه انقلابیون بحرکت در آمدند .

راجر بسیار خسته و گرسنه بود سی ساعت بیخوابی و یک وعده غذا ویرا از پادر آورده بود با این وصف همینقدر که آن جمعیت انبوه مانند موجی بحرکت آمد بانقلاو کوشش

خود را بنزدیک کالسگه سلطنتی رساند و متوجه شد که تغییر لباس برای داخل بودن در جمعیت مفید بوده اما اگر کسی سوء قصدی بجان ملکه نماید کاری از او ساخته نخواهد بود .

هر کجا کالسگه مکث میکرد ارازل و او باش زبان بید گوئی آزمای انتوانت میگشودند و با صدای بلند میگفتند « مرگ برفاحشه اطریشی » و گاه گاهی بطرفش تیراندازی میکردند اما خوشبختانه آنها هدف گیری نمیدانستند و معدودی هم اگر سر رشته داشتند کثرت جنب و جوش مجال دقت نمیداد و تیرها بخطا میرفت .

چون با آن وضع هیچ قسم کمکی را برای جلو گیری میسر نمیدانست تمام حواس را متوجه قاتل خیالی و احتمالی نمود که اگر تیری بملکه اصابت کرد بتواند ضارب را بدست آورده و از تقاص بافرصت عقده دل را خالی کند .

شاه باشجاعت بسیار پیوسته مراقب بود پیکر خود را سپر بلا قرار دهد و ملکه را در پناه خویش حفظ نماید شاه چون راضی بآمدن پاریس شده بود باردیگر علاقه مردم نسبت بوی گل کرده و هر قدر بشهر نزدیک تر میشدند رفتار عامه ملایم و معقول تر میشد تا بجائی که کار بصحبت های عادی و شوخی و مزاح کشید و زمزمه « نانوا و زنش را آوردیم » شنیده میشد اما جسارت نسبت بماری انتوانت همچنان ادامه داشت و زشت ترین اشعار در بد گوئی و هجو او تکرار میشد .

راه خیلی طولانی و پایان ناپذیر مینمود کثرت جمعیت موجب توقف های اجباری و کندی حرکت میشد بالاخره بعد از هفت ساعت این سفر پرمشقت از ورسای پاریس پایان رسید .

شهر دارپاریس « بیلی » باردیگر خیر مقدم گفت .

- « صبح فرخنده روزی است برای مردم پاریس بار دیگر بزیارت اعلیحضرت شهر یاری و ملکه خود نائل و مفتخر شدند . »

پاسی از شب میگذشت رنج و ناراحتی های طاقت فرسا هنوز دوام داشت خانواده سلطنتی را بشهرداری هدایت کردند دو ساعتی هم صرف شنیدن خطابه های خسته کننده و عادی گردید و باز بیلی از آن روز خوش سخن گفت و شاه پاسخ داد با خوشحالی و اطمینان پبیای تخت آمده ام چون صدای شاه آهسته بود بیلی با آواژ بلند تکرار نمود .

- اعلیحضرت فرمودند با کمال مسرت بشهر خوب خودشان مراجعت فرموده اند .

ملکه باتمام خستگی که داشت باقوت و تهور فریاد زد .

- آقا کلمه اطمینان را فراموش کردید بگوئید .

بس از پایان این تشریفات جانگاه و بوج بالاخره خانواده سلطنتی در میان هیاهو و فریادهای نامفهوم جمعیت بقصر توپلری رفتند .

برای استراحت و آسایش ایشان هیچگونه پیش بینی نشده و تدارکی ندیده بودند بیشتر اطاقهای قصر را خانواده های درباریان اشغال کرده بودند و آنچه خالی بود از گرد و خاک کثیف شده که شایسته اقامت نبود شب به نیمه میرسید تاریکی همه جا را فرا گرفته

سکوت مرگبار و مخوفی بود تخت خوابهای نامطلوبی که در دسترس بود آماده میکردند و لیمهد خردسال بانگ گم باو آهنگ حزن انگیزی بمادرش خطاب نمود .

- چه جای بدی است همه چیز زشت است .

- پسرم لوئی چهاردهم مدتی در اینجا زندگی نموده و خیلی هم راحت بود ما نباید از آن بدر بزرگ مشکل پسند تر باشیم .

راجر ملکه را دورادور تا قصر توپلری بدرقه کرد بعد بمهمانخانه خود رفت ابتدا بلانشارد نگذاشت وارد شود بعد که بجا آورد با تمجب زیاد از تمبیر لباس راهش داد راجر از فرط خستگی و گرسنگی همچون اشخاص مست تلو تلو میخورد داخل اتاقش شد با همان لباس زنانه خود را روی تخت خواب انداخت و دوازده ساعت تمام خوابید .

صبح هشتم اکتبر لباس مرتبی پوشید و برای ادای احترام بحضور ملکه بقصر توپلری رفت قیافه ملکه خسته بود و در ظرف اینمدت کوتاه شکسته و پیرمینمود با ملاحظت طبیعی و خوشروئی عادی او را پذیرفت و از خدمتیکه درورسای انجام داده بود اظهار امتنان کرد . راجر بعد از سپاسگذاری عرض کرد همواره جان بر کف آماده خدمتگذاری و انجام او امر علیاحضرت میباشد ملکه در جواب فرمود .

- در این ایام دوستان ما خیلی کم شده اند هر گاه خطری احساس نمیکنید باز هم بیایید .

ماجرای ورسای پرده از رفتار دوک دورلثان برداشته و نیاتش را فاش کرده بود بسیاری از مردم او را دیده و شناخته بودند که با کلاه لبه پهن و بالتوی گشاد در سرسرای بزرگ کاخ ورسای آدم کشان را بطرف منزل ملکه سوق میداد و تشجیع میکرد و این خبر بسرعت در تمام پاریس منتشر و محبوبیت دوک را در بین عامه بنفرت تبدیل نمود .

دسته ای از متنفذین از قبیل نکر - میرابو - سن پرست - مونمورن (Monmorin) دوک «ویناکو» و «پریگور» کم و بیش نقشه ای طرح کرده بودند که لوئیرا وادار بکناره گیری نموده و دوک دورلثان را بسطنت انتخاب کنند اما هیچیک از این اشخاص حاضر بآدم کشی نبودند و علاوه اشخاص هوشیار بخوبی میدانستند چه خطراتی از تحریک احساسات ملت و تشویق آنها بی اغیگری و طغیان بروز خواهد کرد و البته این اقدام مخالف عقل و فکر سلیم بود این حرکت جاهلانه نقاب از چهره دوک برداشت تعقیب و مجازات او را خواستار بودند مارکی در سنت هوروژ که در لباس زنان ماهی فروش شناخته شده بود با چند نفر دیگر از همدمستان و عمال دوک دورلثان دستگیر شدند دوک از مشاهده این طوفان و پیش آمد غیرمنتظره مبهوت و متحیر شبانه باجمعی از یارانش از پاریس گریخت و بعد شایع شد که شاه برای حفظ شئونات خانوادگی و جلوگیری از افتضاح بموزادش تکلیف کرده بود که بانگلستان برود .

چند هفته ای با آرامش گذشت و راجر هر چند روز یکبار برای زیارت ملکه بقصر توپلری میرفت با فرو نشستن گردباد هیجان عمومی راجر فرصت بیشتری برای پرداختن بخود بدست آورد و این فراغت خیال بار دیگر ایزابل را یادش آورد و آتش عشق و اشتیاق

روشن شد و زبانه کشید نشاط زندگی را مختل دید و برای چاره جوئی جز کوشش بیشتری بکار راهی ندید جلسات مجلس ملی در آن ایام در مدرسه سوارکاری قصر توپلری تشکیل میشد راجر ساعات زیادی را در آنجا میگذرانید و از نمایندگان آشنا و با سابقه اطلاعاتی کسب میکرد و گزارشات مفید و مفصلی بلندن میفرستاد و هر چند روزی بدیدار ملکه شرفیاب میشد .

روز سوم نوامبر با چند تن از درباریان شرفیاب بود یکی از ندیمه ها آهسته در کوشش گفت :

- پس از متفرق شدن آقایان در خلوت بحضور علیاحضرت برسیدم مجلس برهم خورد راجر کمی معطل شد و بعد اشاره ای نمود و راجر بدنبال وی با طاق کوچکی وارد شد . از ساعت ورود خاندان سلطنتی بقصر توپلری افراد گارد ملی در تمام راهروها و مقابل درها مشغول نگهبانی بودند و طوری مراقبت میکردند که افراد خسانواده هم نمی توانستند آزادانه باهم بنشینند بلکه با احتیاط زیاد راجر را بحضور پذیرفت اجازه نشستن داد و بدون آنکه سرش را بلند و نگاه کند آهسته شروع بصحبت نمود .

- آقای بروک ششماه پیش بخاطر من يك مأموریت خطرناکی را قبول کرده و انجام دادید اکنون بطوریکه مشاهده میکنید در وضعیت بسیار خطرناکی گرفتار شده و بیش از پیش به یاری و شجاعت و مهارت شما نیازمند میباشم در اینروزها هر کس از نزدیکی قصر میگردد دچار سوءظن شده تحت نظر و بازرسی قرار میگردد اما چون شما انگلیسی هستید و کمتر شما را در دربار دیده اند خوب نمی شناسند چندان مطمح نظر دشمنان کنجکاو نمیباشید آیا ممکن است بخاطر من بمسافرتی بروید ؟

راجر دید که قبول چنین مأموریتی با وظیفه اصلیش چندان وفق نمیدهد تاکنون بیش از آنچه لازم بوده بدربار نزدیک شده و نتایج پردازشی راجع بمأموریتش بدست آورده حالا اگر بخاطر ملکه محل خدمت خود را درباریس ترک کند و بسفر برود در چنین موقع حساس قطعاً طرف مؤاخذه و ملامت مستربیت واقع خواهد شد .

از طرفی فعلا کار مهمی در پیش نبود و اوضاع پای تخت قرین آرامش است و علاقه ای که بخدمت گذاری بملکه دارد و سوسه اش میکند که ولو برخلاف میل مستربیت و منجر بمؤاخذه هم بشود نسبت باین زن شجاع و نگون بغت نباید از یاری و کمک مضایقه نمود و فکر کرد که اگر تقاضای او را رد کند تا پایان عمر در عذاب وجدان و سرافکنندگی خواهد بود بعد از این حسابها عرض کرد .

- مادام با اشتیاق و کمال میل او امر علیاحضرت را مگری دارم .

ملکه تبسم مختصری حاکی از تشکر نمود .

- از طرف ولیعهد سخت نگرانم ابدأ طاقت دوری او را ندارم و هجرانش برای من کشنده است معدلک چنین تشخیص داده ام که بر حسب وظیفه باید از او جدا شوم او وارث حقیقی تاج و تخت و مظهر آینده فرانسه است و اگر با ما باشد یقین دارم کشته خواهد شد .

- خیال بد بخود راه ندهید مادام برای ولیعهد احتمال خطری نیست بملاوه همچو مینماند که اوضاع روز بروز آرامتر شود .

- آقای بروک این آرامش ظاهری است نباید فریب خورد این آرامش پیش از طوفانست اما گمان میکنم هنوز فرصت و مجالی هست برای اندیشیدن و یافتن يك راه مطمئن، آرزو دارم پیش از بروز طوفان او را بجای امنی بسپارم نکته دیگری هم در این امر نهفته است وقتی دشمنان ما ولیعهد را بیرون از حوزه قدرت خود یافتند و دانستند که وارث دودمان حقه در محل مطمئنی است کینه تیزی آنها نسبت به اعلیحضرت تخفیف یافته و مقام سلطنت محکم تر خواهد شد .

- نقشه عالی و فکر با ارزشی است و شایسته فداکاری علیاحضرت است .

- يك مسئله باقی است که نمیدانم او را بکجا بفرستم بی شك وقتی مردم دوری او را از کشور آگاه شوند خشمناک خواهند شد و احتمال قوی می رود که مجلس ملی بازگشت او را خواستار شده و اصرار ورزند بنابراین باید او را بکشوری بفرستم که دارای آن قدرت و توانایی باشد تا در مقابل تقاضا و سماجت متقاضیان پافشاری و امتناع نماید ابتدا برادرم ژرف را بنظر آوردم اما او دوباره بستختی بیمار شده و مستملکاتش دچار هرج و مرج سختی گشته و راضی نیستم از تحمیل این تقاضا بر گرفتاریهایش بیفزایم . بغض گلوی ملکه را فشار میداد و اشکش بی اختیار بگونه های افروخته سرازیر شد وقتی بادستمال چشمها را پاک میکرد راجر بانگرانی نگاه استفهامی میکرد برادر دیگر ملکه گراندوک فرمانفرمای تسکان و فلورانس بود یعنی شهری که برای راجر محل اعدام بود و اگر پای بدانجا میگذارد بی تردید دچار خطر هلاکت باری میشد .

ملکه پس از اندکی تأمل و تسلط یافتن بر خود افزود .

- مسلماً اگر ولیعهد را بگراندوک بسپارم با اشتیاق میپذیرد اما ولیعهد بتوجه مادرانه نیازمند است و خواهرم دارای این خاصیت میباشد بهمه قسم محبت و توجه وی اطمینان دارم و بدلبخواه من تربیتش خواهد نمود ولی موافقت قبلی شوهرش پادشاه ناپل را باید جلب کند زیرا پذیرایی چنین مهمانی ممکن است موجب برهم خوردن آرامش و نظم کشورش گشته و مجبوز شود بافرانسه وارد کشمکش و منخاصمه بشود ملکه باحجب و تردید و صدای لرزان گفت .

- آیا حاضر هستید بخاطر من و نجات ولیعهد نزد ملکه کارولینا بروید ؟

فصل شانزدهم

شبی در ناپل

همین يك جمله افكار راجر را بكلی زبرورو و دورنمای آینده‌اش را دگرگون ساخت طی پنج ماه گذشته بدین‌و كج خلق و گوشه گیر شده بود با تمام كوششیکه برای مشغول نمودن خود وانصراف از فکر آزاركننده مینمود بكلی كارهایش سرسری و از روی بی‌علاقگی بود بهیچ‌چیز نمی‌توانست دل‌بستگی پیدا كند از شنیدن اسم ناپل تمام‌شود و هیجان‌ش از نو بیدار شده و بجوش آمد البته خود چنین خدمتی را تقاضا نكرده و اگر برای انجام امری حاضر شد فقط از راه جوانمردی و برای كمك بوجود شریفی بود كه واقعا در تنگنای گیر كرده بود اما بعد از اطلاع از محل خدمت احساس خرسندی فراوانی نمود نام سحر آمیز ناپل و كوی دلبر و امید دیدار محبوب بقیه صحبت‌های ملكه مانند صدای ارغنون بگوش مستی كه از خود بیخبر است میرسید سرانجام ماری انتوانت قاب كوچك طلای مرصع بالماسی كه بشكل گردن بند ظریفی ساخته و عكس ولیعهد را در آن جای داده بودند بر ارجر سپرد ماری انتوانت در ایام كودگی اكثر اوقات این گردن‌بند را بدون عكس با خود داشت و كارولینا خواهرش آنرا میشناخت و این نشان شناسائی بود. راجر در آنشب مكرر گردن‌بند را بدقت تماشا كرد و دقیقاً با انگشتانش لمس كرد گویا میخواست از حقیقت مأموریتی كه بوی محول شده مطمئن شود زیرا این پیش‌آمد و خوشبختی برایش بقدری دوزخ و هم و خیال بود كه نمی‌توانست قبول كند و با خود میگفت آیا راست است راجر تو باعذر موجه و مأموریت شایان ناپل میروی بزیارت آن فرشته سرا با محبت آن ایزابلای زیبای محبوب و با حرارت ؟ آیا این درخواست یا بیداری ؟

بالاخره با خوشحالی فراوان لباسهای خوب و فاخر را با كمال سلیقه پیچید و اسباب سفر را آماده كرد و یادداشتی به « رابرت فیتزجرالد » نوشت و عزیمت خود را بناپل بمدت يكماه برای انجام مأموریت فوری اطلاع داد و خواهش كرد بلندن گذارش دهد. با احساس تمام این خرسندی‌ها از فكر اینکه نمیتوانست مدت زیادی در ناپل بماند ملول بود چون برخلاف مأموریت قبلی این‌بار لازم بود هرچه زودتر نتیجه مسافرت را با اطلاع ملكه برساند راه حلی كه بنظرش رسید این بود كه منزل بشكند و بسرعت راه به پیماید تا از تفاوت وقت استفاده نموده در ناپل بیشتر توقف كند .

در طول شاهراه فاصله بین چاپارخانه‌ها دوازده میل بود و در هر چاپارخانه اسب عوض میشد راجر هر قدر شتاب میکرد نمی‌توانست زودتر از شش روز خود را بمادری برساند با این حرکت طاقت‌فرسای روز مجبور بود شبها را در چاپارخانه بماند و این مسئله باعث اتلاف وقت میشد بهتر دانست بادلیجان پست عزیمت کند تا شب و روز راه به پیماید زیرا در هر چاپارخانه‌ای فقط برای تعویض اسب مختصر وقتی لازم بود راجر میتوانست در حین حرکت در داخل دلیجان چرت بزند و رفع خستگی نماید و اگر دلیجان در راه ایرادی پیدا میکرد با دستگاہ بعدی که در فاصله کمی میرسید عزیمت میکرد با اینکه گرایه دلیجان گران‌تر و حرکت شبانه روزی هم خسته‌کننده بود برای صرفه وقت در راه و امید فرصت بیشتری برای نشستن بادلدار این وسیله را اختیار نمود ساعت چهار صبح روز بعد دلیجان پستی در مقابل در مهمانخانه حاضر شد و راجر قبل از روشن شدن هوا پاریس را ترک نمود روز سوم ساعت ده صبح خسته و کدوخته بمادری رسید بیدرنک به بندرگاه رفت تا با کشتی حرکت کند وقتی شنید که تا سه روز دیگر کشتی برای ناپل نیست بسیار ملول و افسرده گشت اما مگر در راه عشق و اراده مشکلی هست که حل نشود در هر طرف جستجو کرد تا زورقی که چهار ملوان و یک ناخدا داشت بمبلغ بیست و پنج لویی طلا گرایه کرد و کمی بعد از ظهر بادبان کشیده شد و بطرف ناپل حرکت کرد.

در بای مدیریتانه متلاطم و راجر از طوفان وحشت دارد فوری خود را به یگانه اطاق زورق رسانده و بالباس بروی تخت خواب افتاد و از بی‌خوابی و خستگی از هوش رفت. آرامش دریا و ورزش باد ملایم و مساعد روز دوشنبه نهم نوامبر کشتی کوچک را بساحل مراد یعنی بندر ناپل رساند با این حساب از روز عزیمت از پاریس پنج شب و شش روز تمام میگذشت یعنی سه روز از وقت معمول زودتر بمقصد رسید و یک امیدواری دیگر هم برای اقامت بیشتری در ناپل میرفت و آن مدتی بود که کارولینا برای جلب موافقت شوهرش را لازم داشت راجر در دو روزیکه در کشتی بود کسری خواب و خوراک و راحتی را بجویی جبران کرده بود.

در ناپل برای رفع اشکال زبان متوسل بلاتین شد از عابرین نشانی منزلی گرفت و بالاخره مهمانخانه بزرگ کرسی بل را انتخاب کرد اول فکر کرد تا اطلاعات کافی از اوضاع شهر کسب نکرده در محله خلوتی منزل کند اما اشکال زبان و تصور اینکه در محل دور افتاده نتواند بزودی از وضعیت ایزابلا آگاه شود منصرفش نمود زیرا حاضر نبود یک لحظه هم دیرتر از حال یگانه دلیندش آگاه شود.

در مهمانخانه کرسی بل چون اشخاص متعینی رفت و آمد میکردند تحصیل اخبار آسانتر بود از محیط و وضع مهمانان و مشتریان خوشش آمد چون عده‌ای از لردهای انگلیسی با خانواده برای گذراندن زمستان در آنجا منزل گرفته بودند و شماره زیادی هم از فرانسویان فراری و متمولین آلمانی جمع بودند راجر بعد از صرف غذا بسالن کنسرت که از دوست‌داران موسیقی پر بود رفت بزودی باب آشنائی و صحبت را با چند نفر گشود و از شنیدن این خبر که شاه و ملکه برای دیدار رسمی به سیسیل رفته و اکنون

در پارلم اقامت دارند خوشحال شد و خبر از اینکه آخرفهفته برمیگردند بیشترخوشنودش نمود زیرا در صورتیکه توقف ایشان طولانی تر میشد مجبور بود خود برای شرفیابی برود و از نابل دور شود بس موقع مناسبی است که بانتظار بازگشت ایشان در پی کار اصلی خود برود .

در جریان صحبت از دربار راجر بامهارت از اطرافیان شاه وملکه سخن گفت و پرسید آیا کسی با کنت و کنتس دبه گوآشنائی دارد .

جوآنی در بین حضار با قیافه شیطننت آمیز گفت :

- به آقا مگر ممکن است کسی یکبار آن بانوی زیبا را با آن ابروان پر پشت و سیاه به بیند و فراموش کند ؟

راجر از این حرف چنان خون بهروقتش فشار آورد که میخواست دهان گوینده را بامشت بکوبد هرطور بود کظم غیظ نمود و از بیم آنکه اطرافیان از تغییر چهره اش بوئی به علاقه و آشنائی او ببرند با تبسم مصنوعی و نگاه باطراف صحنه را عوض کردچند لحظه بعد بسکی از حاضرین گفت :

- اگر سر کار میخواهید دن دبه گورا ملاقات کنید باید تا بازگشت اعلیحضرتین تأمل نمایند زیرا ایشان جزو ملتزمین رکاب میباشند .

این دیگر خبری است که مزد گانش نثار جان میباشد چه سعادت و تصادف بجائی ایزابلا تنهاست چه خوشبختی از این بالاتر ؟

یک اندیشه صاعقه مانندى تمام امیدوارى و خوشحالى اش را نابود کرد از کجا معلوم است که ایزابلا باشوهرش نرفته باشد .

برعایت حفظ آبروی ایزابلا از این مقوله چیزی نگفت و در اولین موقع مناسب از جمعیت جدا شد با قدری جستجو پیشخدمتی را مناسب سئوال بجا آورد و نشانی خانه ایزابلا را از او گرفت دن دبه گودر وبلای زیبا و بزرگی واقع در يك میلی شمال شرقی در روی تپه های مشرف بشهر منزل دارد و پیشخدمت در پایان صحبت گفت کنت دن دبه گودرالتزام رکاب اعلیحضرتین به سیسیل رفته است ولی کنتس در شهر است امروز صبح دیدم که با کالسکه از خیابان میگذشت .

این مژده روح بخش راجر را چنان بوجد آورد که در پوست نمی گنجید بساطاق بر گشت شنلی بدوش انداخت و باعجله از مهمانخانه خارج شد هوا تاریک شده و باوجود گرمای شدید روز حالا سرد است بالا پوش را بخود پیچید و با قدمهای بلند بجانب وبلا روان شد بعد از ربع ساعت محل را پیدا کرد بنای خوش نمائی در باغ بوسعت ده دوازده هزار متر مربع که از سه طرف متصل بعمارت بود بادقت کامل دیوار را بررسی نمود تا جای پائی برای بالا رفتن پیدا کند با تقلا و سختی خود را ببالا رساند دیوار بلند مشرف بعمارت بود و همه جا دیده میشد سه پنجره از طبقه پائین روشن بود قلبش بطپش افتاد آهسته از آنطرف دیوار ببائین جست و در پناه شاخه و برگهای درخت تنومندی بطرف پنجره روشن پیش رفت و در نقطه ای ایستاد که درون اتاق پیدا شود پرده های آویخته

نازك مانع دیدن داخل نبود راجر با گنجکاوی بیشتری دقیق شد دری دید که بطرف باغ باز میشد نفسی تازه کرد و با احتیاط زیاد جلوتر رفت تا بتواند درون اطاق را بهتر به بیند گوشه دامن لباس زنانه‌ای از کنار پرده دیده میشد قدری سرش را خم کرد و بجلو برد هیکل و چهره آنزن کاملاً نمایان و معلوم شد خود ایزابلا است .

روی صندلی راحتی نشسته و بخواندن کتابی سرگرم بود غیر از او کسی نبود قلب راجر چنان می‌طپید که اگر ایزابلا کمترین خبری از آمدن او داشت مسلماً صدای آن طپش بگوشش میرسید خوابست یا بیداری راجر نمی‌توانست باور کند که بار دیگر گردش روزگار او را بدیدار جان شیرین و یار مهربانش میرساند بسا گشودن پنجره میتوانست محبوبش را در آغوش کشیده و سراپایش را غرق بوسه‌های آتشین نماید اما احتیاط را نباید از دست داد بی‌خبر و سرزده باعث وحشت و هراس میشد ممکن بود صدائی بلند شود ساکنین عمارت آگاه شوند و افتضاح بیارآید .

چند ریک‌ریز از زمین برداشت و یکی را با کمال ملایمت بطرف همان پنجره روشن که نزدیک ایزابلا بود پرتاب کرد بصدای ریک که بشیسه خورد چشم از صفحه کتاب برداشت نگاهی باطراف نمود کسیرا ندید و از نو سرگرم کتاب شد راجر دو سه ریک دیگر پشت هم پرتاب کرد ایزابلا بطرفیکه ریک می‌آمد خیره شد اما تاریکی مانع بود چیزی به بیند برخاست کتاب را کنار گذارد و به پنجره نزدیک شد آنرا کمی باز کرد و با سپانیولی پرسید .

- کیستی ؟

- منم راجر

ایزابلا از این صدا تکان عجیبی خورد مثل اینکه ضربه سختی بسرش وارد آمده باشد لرزش‌تندی باندامش افتاد و با ناله ضعیفی گفت :

- رژه ؟ خواب می‌بینم ؟ ای‌خدای مهربان .

راجر در حالیکه به پنجره نزدیک میشد سخت می‌لرزید.

ایزابلا پنجره را باز کرد و راجر با یک پرش خود را باورساند و در آغوشش کشید و بشدت بسینه‌اش فشرد لبهای آن دو دلداده هجران کشیده روی هم قرار گرفت و بوسه‌های آتشین از هم ربودند

نه ساعت بدمه‌ها هنوز تاریک و روشن بود که راجر از همین در بمعوطه باغ پرید و بآرامی از دیوار گذشت نشاط و سبک روحی سراسر وجودش را فرا گرفته بود .

فصل هفدهم

بهشت موعود

این نه‌ساعتی که آن دوسودا زده عشق و سوخته فراق و دوری در آغوش یکدیگر گذراندند يك لحظه‌ای بیش نبود آنها چشم از روی یکدیگر برنگرفته و لحظه‌ای بفرگشتن نبودند این لحظات شیرین چنان سرعت میگذرد که هیچ سزاوار نیست با غفلت بسرعتش افزود حالات این برخوردارها بقدری شورانگیز است که نباید از کام‌گرفتن چنانچه شرط وصال است خودداری نمود نه تنها لذت آن بر همه‌ای از زمان بلکه یادگار آن تا پایان عمر روان بخش است باری اطاق خواب ایزابلا روی همان محلی قرارداد داشت که راجر ابتدا وارد شده بود مالك قبلی این بنا یکی از زیبا و رویان ناپل بوده برای پذیرایی بی درد سردلباختگان خویش که روزانه بدیدارش میآمدند بلکه باریکی بین این دو اطاق تعبیه کرده بود یگانه راه دیگر ورود بنخوابگاه از سرسرای مجاور بود که ماریا خدمتگار باوفای ایزابلا شبها را در آنجا میخفت پس از ورود راجر ایزابلا او را فراخواند ماریا از دیدار راجر شادمانی بسیار نمود دستش را بوسید طعام و شراب مطبوع و گوارایی مهیا کرد و از اطاق خارج شد آن دو مجنون عشق تا سحرگاه سخنها گفتند و باز دردم آخر که ازم جدا میشدند هنوز هزاران نا گفته باقی مانده بود برای ملاقات‌های بعد قرادی گذاشته شد گرچه یقین کرد که تا باز گشت رقیب شبها رامیتواند بی دغدغه در آغوش معشوقه بگذراند اما «کفاف کی دهد این باده‌ها بمستی ما» کسیکه در اشتیاق محبوبه‌اش از آتش فراق آنقدر سوخته و رنج کشیده بود که نمیخواست تا در ناپل میباشد آنی از کنار معبودش دور بماند و ایزابلا برای انجام این مقصود که نیز منتهی آرزویش بود راهی بدست آورد ایزابلا در آغاز ورود بناپل که از اندوه و محنت دوری راجر سخت آزرده بود در مجامع و ضیافت‌های اشراف شرکت میکرد تا غم و اندوه خود را تخفیف دهد.

روزهای اول عروسی خیلی نگران بود که در آنجا هم گرفتار همان رسومات خشک و خشن زندگی معمولی مادرید خواهد بود اما خوشبختانه این مصیبت پیش نیامد وقتی راجر از وقایع اوایل زناشویی جويا شده و پرسشهایی نمود گفت :

– پس از ورود بناپل و انجام تشریفات عروسی جز تسلیم شدن به جریان شوم زندگی

و پیش آمد چاره‌ای نداشتیم بطور کلی از رفتار شوهرم گله‌ای ندارم از روزهای نخستین در یافت که باوچندان علاقه‌ای ندارم بهمین جهت یکی دو هفته که گذشت از پرداختن به من خودداری نمود و ب مباشرت با معشوقه‌های سابق سرگرم شد در این شهر رسم و عادت بر این است که مردان متشخص و توانگر معشوقه‌ای دارند صرف نظر از اینکه روابط جنسی در بین باشد یا نه پیش از پیوند با من بایک دوشیزه هفده ساله زیبایی که در همین عمارت منزل داشته سرگرم بوده است « بالبخند شیطنت آمیری افزود » از این رو گمان نمیکنم از روابط ماهم آگاه شود خیلی ناراضی باشد باری با اینکه سی سال بیشتر از عمرش نگذشته بسیار متعصب و کهنه پرست است و مسلماً اگر میتواند مرا بسیار محدود نگاه میداشت مانند آداب و رسوم معموله اسپانی ولی خوشبختانه آن طرز زندگی و رفتار با زنان در این شهر معقول نیست اگر مردی همسر خود را پشت پرده و در حرم نگاهدارد انگشت نما و مورد استهزاء قرار میگیرد و بهمین جهت رفتارش خیلی مؤدب و متین است اما گاه گاه دیوانه وار عصبانی میشود مدتی در جستجوی علت آن بودم تا بالاخره چندی پیش دریافتم هر چندی دل در گروی زیبای تازه‌ای میگذازد و اگر راه وصال بسنگلاخ بر خورد و نتواند بکام دل برسد کج خلق و عصبانی میشود باندازه‌ای این تندخویی در او مؤثر است که کاملاً بصورت یک دیوانه زنجیری در می‌آید اما از آنجا که زیبارویان ناپل خیلی دل‌نازک هستند نمیگذارند این حالت غیر عادی دوام کند بزودی از شربت وصال آتش تند عشق جوانی را خاموش میکنند.

ایزابلا در پاسخ سئوال از آنکس حوادث پیش از ازدواج در ذهن دن‌دیه گو توضیح داد .
 - البته اگر بومی از آن ماجرا برده بود ساکت نمیماند و تا کنون هیچ حرفی که اشاره بگذشته باشد بزبان نیاورده خوشبختانه بین دربارهای تسکان و ناپل رابطه زیادی نیست و شوهر عمه‌ام کنت تسکاناپل مرا همراهی نمود برای محفوظ نگاهداشتن آب‌روی خانوادگی کاملاً خاموش بود اما عمه‌ام بعد از معاینه بوسیله قابله و اطمینان از اینکه دست خیانتی بصندوقچه گوهر عقم نرسیده مادرم را از آنچه گذشته بود آگاه نمود و علت تعجیل در عروسی هم این بود که مبادا دشمنان ما را سرزبانها ببندازند و بدنامی بار آرند از خجالت و حجب چهره اش سرخ شد دست‌ها را بگردن راجر حلقه زد و آهسته گفت: عزیزم این حفظ آب‌رویم از نجابت و جوانمردی تو بود و گرنه من چنان بی اختیار و مست محبت تو بودم که..... اینک بیادش آن بزرگواری تو هر خطائی که مرتکب شوم مجاز و مصلاب است... اشخاص ثروتمند ناپل معمولاً یک یا چند ویلا و زیبا آماده برای خوشگذرانی در حوالی شهر دارند که بمناسبت اعتدال و لطافت هوا اکثر ایام را در آنجا میگذرانند .

ایزابلا دوستان چندی در بین این اشخاص ثروتمند داشت که اغلب بعد از ظهرها در یکی از این ویلاها جمع شده و بتفریح میگذرانیدند ایزابلا تدبیری اندیشید که بتواند بیشتر از لذت هم نشینی راجر متمتع شود او را بدوستان معرفی و داخل در محافل و حوزة محارم نمود یکی از آن اشخاص بنام برنسس فرانکا ویلا نام داشت و با ایزابلا بقدری صمیمی و نزدیک بود که داستان دلدادگی و ناکامی خود را برای او نقل کرده بود این بود که از او خواهش کرد که راجر راجز و مهمانان خود دعوت کند و از سایر دوستان بخواهد که او را داخل در جرگه نمایند .

در ناپل راجر تصمیم گرفت که برای شرفیابی خدمت ملکه از مقام رسمی یعنی سفارت انگلیس استفاده کند زیرا از سفر فلورانس که با نهمه مشکلات برخورد بود تجربه حاصل کرده و میل نداشت بار دیگر گرفتار آنگونه ماجراها بشود بنابراین فکر کرد خود را پسرویلیوم هامیلتون معرفی نموده و برای انجام مأموریت استمداد نماید .

چند ساعت بعد سفارت رفت بعد از کمی انتظار سفیر ملاقات نمود سر ویلیام مردی شصت ساله‌ای که بیست و پنج سال دوره خدمت سیاسی خود را در ناپل گذرانده بود آفتاب سوزان و هوای گرم جنوب ایتالیا او را برنگ مس در آورده بود قیافه و رفتار پسندیده‌اش از همان برخورد اول راجر را علاقمند نمود موضوع و چگونگی مأموریت خود را شرح داد و در خاتمه مدال ظریف مرصع بالماس ماری انتوانت را بسفیر نشان داد.

- گرچه شما بطور خصوصی از طرف ملکه فرانسه مأموریت دارید و بسا اینکه «وایت هول» آگاه از این امر نیست ولی از آنجا که ممکن است این مداخله بنفع بریتانیا باشد البته برای یاری شما مضایقه ندادم راجر تشکر نمود و سفیر ادامه داد .

- قطعاً اطلاع دارید که دربار فرانسه و ناپل بمناسبت اتحاد خانوادگی وحدت نظر دارند سالهاست برای اخلال و برهم زدن این وحدت لعنتی کوشیده‌ام و موفقیت ناچیزی بدست آمده و آنرا هم بیشتر مدیون ملکه کارولینا و همکاری ژنرال اکتون میباشم .
ژنرال اکتون نخست وزیر ناپل بود و راجر خیلی مایل بود از سرگذشت او مطلع شود .

- از اینکه اعلیحضرت فردیناند یک نفر انگلیسی را بنخست وزیر بر گزیده شاید توانسته‌اید استفاده کنید ؟

سر ویلیام ابروها را از روی تعجب کمی بالا برد و گفت .

- این شخص را نمیتوان انگلیسی دانست زیرا مادرش فرانسوی بوده در فرانسه متولد شده و تحصیلاتش در کشور مزبور بوده و قسمت بیشتر عمرش را در ایتالیا گذرانده است.

- از آنچه عرض کردم معذرت میخواهم چون این اولین سفری است که بناپل آمده‌ام هیچ سابقه‌ای از او ندارم .

در این صورت بیسورد نیست که اندکی از اوضاع شهر و شخصیت کسانی که در جریان مأموریت خود ممکن است ملاقات کنید صحبت کنیم جان اکتون پسر یک پزشک انگلیسی است که مدت‌ها در شهرهای فرانسه گردش کرده تا آنکه بشهر بزانشون میرسد آنجا را برای اجرای حرفه خود پسندیده و چندی بعد در همان شهر متأهل شده و جان میوه آن پیوند است برادرزانش در دربار تسکان نفوذ زیادی داشته و بنا بر توصیه وی جان در او جوانی وارد نیروی دریایی تسکان شد اما تا سن چهل سالگی موفقیتی نصیبش نشد در سال ۱۷۷۳ اسپانی و تسکان متفقاً علیه دزدان بحری الجزایر قیام کردند و شکست خوردند جان در آن موقع فرمانده یک ناو جنگی بود در عقب نشینی تهور و مهارت کم نظیری بروز داد و

همان هنرنمایی موجب ترقی و پیشرفت او شد سر ویلیام قدری سکوت نمود و بعد افزود :
- باید دانست که کارولینا ملکه بسیار جاه طلبی است و از زمانی که شوهرش بمقام سلطنت رسید در راه استقلال و اقتدار کشور از هیچ کوششی خودداری ننموده است بنا
بتوصیه یکی از وزیرانش از کراندوک تسکان تقاضا کرد جان رابوی بسپارد و او را بفرماندهی
ناوگان جنگی که در آن موقع عبارت از چند کشتی کوچک مفلوکی بود منصوب داشت
و از وی خواست که نیروی دریایی را توسعه داده و بزرگ کند وی در اجرای این امر
بقدری مهارت و لیاقت برور داد که بزودی فرماندهی نیروی خشکی هم بوی سپرده شد
بتجدید سازمان و تقویت آن پرداخت .

راستی معجزه کرده سال پیش وقتی جان بفرماندهی انتخاب شد بحریه ناپل
وجود خارجی نداشت و اسمی بیش نبود و تمام قوای بری هم پانزده هزار سپاهی نامنظم
بر برک و ساز بود اما در ظرف این مدت کوتاه ناپل امروز دارای یکصد و بیست کشتی
جنگی مجهز و شصت هزار سپاهی ورزیده و آماده بکار دارد که میتواند هر لحظه بمیدان
جنگ روانه کند این موفقیت و توسعه قوامستلزم هزینه زیادی بود بطوریکه خزانه را
تهی نمود برای اصلاح امور مالی جان اکتون بوزارت دارائی تعیین شد و سرانجام بمقام
نخست وزیر و فرماندهی کل قوا رسید .

- از قرار معلوم این فعالیتها و پیشرفتهای بیشتر از توجهات و کمک ملکه بوده است .
- البته مساعدت ملکه بی اثر نبوده ولی عامل بزرگ فهم و پشتکار خود او
بوده است .

- همچو معلوم است که اعلیحضرت فردیناند چندان مداخله ای در این قسمتهای میکند
یعنی خوشگذرانی و عشرت طلبی مجالش نمیدهد ؟

- همینطور است ایشان بیشتر مشغول و سرگرم بکارهای خود میباشند .
- پس در اینصورت موفقیت من در این مأموریت امید بخش است و نظر شاه زیاد
شرط نیست .

- بله اگر ملکه و ژنرال اکتون روی خوش نشان دهند مأموریت شما را میتوان
انجام شده دانست ولی مشورت با شاه نیز لازم است چون پناهنده شدن و لیعهد فرانسه
باین کشور ممکن است ایجاد اختلاف نماید بلکه کار بجنگ بین دو دولت هم بکشد .

- تصور میفرمایند فرانسویان تا این اندازه سخت گیری کنند ؟

بعید نیست و همین نکته است که مرا متوجه نموده بنظر من پناهنده شدن و لیعهد
فرانسه روابط دولتین را تیره خواهد نمود ژنرال اکتون باتدبیر و دقت حفظ منافع ناپل
را بر هر امری مقدم میدارد و خون انگلیسی او را بطرف مامتایل میدارد و از طرفی هم
ملکه دختر ماری ترزا امپراطریس بزرگ اطریش است و بزادگاه خویش دلبستگی دارد
از اینرو این دو نفر نظر باتحادیکه فعلا بین ناپل و فرانسه و اسپانی وجود دارد نظرهای
متفاوتی دارند من تا اکنون توانسته ام پیش از توانائی سایر سفرا اعتماد آنها را جلب کنم
پس مطمئناً اگر جریان حوادث بوفق دلخواه باشد و موقع مناسبی پیش آید بطور کامل

میتوان استفاده کرد البته توفیق شما در انجام مأموریت فرصتی بدست خواهد داد با تحریک احساسات زنانه ملکه باسانی میتوان اورا برای پناه دادن خواهرزاده اش راضی نمود و در صورتیکه قبول کند چون خیلی لجوج و مغرور است مسلماً با فشاری هم خواهد کرد و اگر این پیش آمد و بهانه باعث ترك روابط فرانسه و ناپل بشود آنوقت امیدواری زیادی بجدا کردن ناپل از متحدین سابق خواهد بود و انگلیس و اطریش جانشین آنها خواهند شد .

- از خداوند مسئلت میکنم که شما را در اجرای این نقشه یاری فرماید سر ویلیوم ازجا برخاست و باتفاق راجر کنار پنجره ای که مشرف به بندر گاه و خلیج ناپل بود رفت .
- آقای بروک خوب ملاحظه کنید بیست و پنج سال است که هر روز این منظره بدیدم را مینگریم و هر از آن اندیشه در مغز خود میپرورم ناوگان و ادتش و جان را نباید زیاد مهم دانست گرچه زحمت زیادی کشیده و مخارج هنگفتی تحمل نموده اما یقین بدان که در اولین برخورد با سربازان ما متوازی میشوند و این ناوگان در مقابل نیروی توانمندی انگلستان تاب یک لحظه مقاومت را ندارد اما این بندر موقعیت ممتازی دارد دیپلمات کهن سال نگاه طولانی بدریا نمود دست پشانه راجر گذارد و ادامه داد .

- شما خیلی جوان هستید و جنگهای آغاز قرن هیجدهم را که نزدیک بود ما را فنا کند بخاطر ندارید چهارده سال از بهترین دوره عمر خود را در جنگ با فرانسویان گذراندیم و بی شک باید باز هم با آنها مصاف دهیم تمام همکاران من که در پای تخت های بزرگتر از ناپل مأموریت دارند دارای همین فکر و نظر میباشند در صورت وقوع جنگ بریتانیا مانند همیشه باید به نیروی دریائی خود متکی باشد تا حریفان را درهم شکند اما اگر باین زودی ها جنگی بروز کند بندر ناپل پایگاه فرانسوی خواهد بود .
خوب دقت کن آیا این بهترین بندر مدیترانه نیست ؟ بلکه من معتقدم نیکوترین بندر جهان . آه چه سعادتی اگر ممکن بود دست فرانسه ها را از اینجا کوتاه کنیم فکر کن اگر اسکادرانهای دریائی ما در اینجا لنگر اندازند چه پایگاه کامل عیاری خواهیم داشت ؟ از این بندر میتوانیم بر تمام قسمت غربی مدیترانه مسلط باشیم ما انگلیسها این بندر را لازم داریم این بندر را طبیعت برای ما بوجود آورده اگر اجل چند سالی مهلت دهد و طالع یاری کند وظیفه ای را که از جان و دل عهده دارم انجام خواهم داد بریتانیا باید این بندر را تصاحب کند .

هر دو چند لحظه تماشای دریا و بندر ناپل خیره شده و ساکت بودند چهار سال گذشت و آرزوی آن سیاستمدار سالخورده بر آمد در آنروز در کنار همین پنجره با دریانورد جوانی که آئینه درخشانی اورا شهره آفاق نمود ایستاده و ناوگان انگلیس را که در آن خلیج لنگر انداخته بود تماشا میکردند این افسرجوان همان نلسن معروف و فاتح جنگ های ترافلگارد و ابوالخیر و غیره بود .

سر ویلیام سکوت را شکست .

- آقای بروک بدنیتست جام شرابی بنوشیم و در ضمن شما از وقایع سهمناک فرانسه تعریف کنید مدتی باهم صحبت کردند موقعیکه راجر میخواست برود سفیر گفت :
- من یقین دارم از اینکه شما دوستانی در ناپل داشته و قبلا با آنها پیوسته اید چون مایل بودم اثاثیه خود را باینجا میفرستادید و چند روز توقف در این شهر را با ما سر میکردید راجر از این پیشنهاد خوشش نیامد زیرا نمیخواست خود را محدود و مقید نماید بعد از ادای تشکر سعی نمود قسمی این دعوت محبت آمیز را رد کند که موجب رنجش نشود .

سر ویلیام چون او را بی میل دید گفت :

- خواهشمندم گمان نکنید که میخواهم شما را از دوستانتان دور کنم البته باید باقتضای جوانی رفتار کرد و از سرگرمی و خوشیهای این شهر بهره مند شد ولی منزل مرا در حکم مهمانخانه کوچکی فرض کنید من با اشتیاق فراوان از مهمانان پذیرائی میکنم دربان مخصوصی داریم که تمام شب را بیدار است تا هر یک از آقایان هر قدر دیر هم که بیرون مانده اند در را برویشان بگشاید هر وقت آزاد بودید و میل کردید تشریف بیاورید با هم شامی صرف کنیم این همه محبت و مهربانی پاسخنی جز تسلیم نداشت راجر بعد از تشکر و خدا حافظی گرم بمهمانخانه مراجعت نمود اثاثیه خود را بسفارت منتقل کرد رئیس دفتر نامه ای از پرنسس فرایکاوایلا بر اراجر داد او را دعوت کرده بود که یکساعت بعد از ظهر باتفاق سایر مدعوین برای گردش بویلا میکه در نزدیک شهر بود بروند چون تا ظهر ساعتی مانده بود پیاده بطرف منزل پرنسس براه افتاد و این خود موقعیتی بود که قسمتی از شهر را تماشا کند .

در کاخ پرنسس بسالن بزرگ و مجللی هدایتش کردند ایزابلا قبلا در آنجا بود با پذیرائی گرم و با محبتی استقبالش کرد .

« دوریافرانکاوایلا » اسپانیولی بود پدر بزرگش از سرداران معروف کارلوس پادشاه اسپانی بوده و در تسخیر ناپل شرکت داشته دوریافشمانی گیرا و مومنی چون شبق سیاه داشت بزبان فرانسه بخوبی و روانی تکلم میکرد از رشادتهای راجر شنیده بود و از آشنائی و دیدارش ابراز مسرت و خوشوقتی نمود و از تجدید ملاقات وی با ایزابلا اظهار خوشنودی نمود کم کم سایر مهمانان که سه نفر مرد و سه نفر زن بودند رسیدند همگی سوار کالسکه شده و بطرف ویلا که در ساحل دریا واقع بود روان شدند بعد از صرف ناهار بسیار لذیذ بدسته های دونفری تقسیم شده و هر جفتی بگوشه ای پناه برد باغی نظیر بهشت موعود برای دلدادگان و عاشقان بی همتا ساعتی در زیر سایه درختان کهن و گوشه های تاریک با روشنائی رخسار اعماق قلوب یکدیگر را بررسی نموده بدون دغدغه و پروا برآز و نیاز پرداختند و تا میتوانستند تشنگی دوره تلخ هجران را با شربت وصال سیراب نمودند ساعت پنج بعد از ظهر با حسرت ورنج فراوان آماده مراجعت

شدند موقع دور شدن از یکدیگر یکی از بانوان راجرا بضیافت روزمعد درو بلای خود دعوت نمود راجر با مسرت فراوان شکر گذاری نموده و مرخص گشت.

این مهمانیهای دل انگیز و مجالس عاشقانه و برشور يك هفته تمام از روز دوم ورود راجر بنابل دوام داشت صبح یکشنبه متوجه شد که این دوره شیرین و شبیه برؤیا سپری شده و روزهای روح پرور مانند همه چیز دنیا زوال یافته و کابوس جدایی و آزار دهنده فرا رسیده فردا اعلیحضرتین بنابل مراجعت میکنند باید مأموریت خود را انجام داده و زودتر بفرانسه باز گردد .

فصل هیجدهم

تصمیمات عاجلانه

فکر دردد هجران و شورش جدائی هر لحظه شدیدتر شده و از طاقا راجر میکاست هیج گونه بهانه ای برای تأخیر در حرکت تصور نمیرفت ماری ان توان در آن ایام بحرانی و روزهای سخت منتظر جواب است و باید نهایت عجله را بکار برد بفرض آنکه بتوان مستمسکی تراشید و چند روزی عزیمت را بتأخیر انداخت با آمدن دن دیه گو چه میتوان کرد با بودن وی در خانه چگونه ممکن است شب را بسراغ ایزابلا رفت .

باری این آخرین شبی است که فرصت نشستن با معشوقه میسر میشود پس از گذشت يك هفته پر شور و نوبت فراق میرسد و آتش عشق تیز تر و اندیشه دوری بس دردناك میگردد یکباره ناشکیبائی و غم جان گاهی شادی و سرور را گرفت .

تا کنون بر تو خورشید میدرخشید آسمان صاف و هوا دل انگیز بود لیکن یکباره افق تاریک و منقلب شد و باران بشدت سرازیر گشت و برنامه عاشقان که رفتن بیکی از قصرهای مصفای کنار دریا بود برهم خورد .

اما کدام مانعی است که بتواند جلو گیر جوانان پر حرارت و عاشقان بیقرار شود شوق و شور دیدار و هم نشینی غالب آمد بی اعتنا بباران و طوفان راه صحرا پیش گرفتند و بیکی از باغات نزدیک پناهنده شدند طبیعت نیز اکثراً با اراده اشخاص همراهی میکند دبری نگذشت که آسمان دست از بدرفتاری برداشت باران ایستاد و ابرها پراکنده گشت هوا روشن و باصفا شد راجر با ایزابلا دو ساعتی را در گوشه خلوتی براز و نیاز پرداختند هوا تاریک شد پاسی از شب گذشت راجر راه منزل ایزابلا را پیش گرفت ساعتی یکدیگر را در آغوش کشیده و لذت بردند و میدانستند که بعد از این شب دیگر چنین فرصتی بدست نخواهد آمد و حق آن لحظات را باید بطور دلخواه ادا کرد نزدیک صبح راجر مثل اینکه تصمیمی گرفته است شروع بصحبت نمود .

- ایزابلا ایزابلائی من هر چه فکر میکنم طاقت دوری تو را ندارم بخدا سوگند که نمی توانم دل از تو بر گیرم مهر تو چنان بر دلم نشسته که ترك تو را فوق قدرت خود می بینم خواهی نخواهی باید بفرانسه برگردم اما ما موریت خود را بمعجله انجام داده و بر میگردد تا در جوار تو عمر بگذرانم .

ضمناً میدانست که اجرای این نقشه مستلزم دست کشیدن از شغل فعلی است و باید

از ترقیات و پیشرفت‌هایی که در نظر دارد دل بر کند با درآمد ناچیز بسختی بسازد و امید ضعیفی هم داشت که شاید با مساعدت سرویلیام شغلی در سفارت ناپل بدست آورد حاضر بود بهر کاری تن در دهد بشرط آنکه از ایزابلا دور نشود .

چند لحظه‌ای بسکوت گذشت و ایزابلا با صدای شکسته و حزن‌انگیزی گفت .
- نه رژه چنین کاری نکن دل من پیش از تو در گروی عشق دردناک است اما از تو تمنی دارم که فکر بازگشت نمائی زیرا پیدا شدن تو در ناپل چنان وضعی بوجود می‌آورد که از تصورش بخود میلرزم .

- چرا مگر نه اینکه هر يك از زنان این شهر برای خود معشوقی دارند و غالب آنها هر چند یکبار هم آنرا عوض میکنند قدیمی را ترك کرده و خود را در آغوش یار تازه میاندازند و شوهران ایشان هم هیچوقت اعتراضی نمیکنند .

- راست است اما شوهر من غیر از آن مردان است اگر کمترین بوئی از روابط ما ببرد فوری کارتو را میسازد .

- نه جان شیرینم تو بیجهت دستخوش و اومه شده‌ای .

- نه رژه عزیزم ترس و وحشت من بی‌جانیت بخاطر داشته باش که او اسپانیولی متمصبی است و اخلاقی غیر از مردم ناپل دارد اسپانیولی حقیقی باخون گرم شرافت‌دانش را از جان خود دوست‌تر دارد دن «دیه گو» از مردان ناپل متنفر است بارها نزد من از آنها سخت مذمت کرده است اگر از روابط ما با خبر شود بی‌تردید تو را بقتل خواهد رساند .

مخالفت ایزابلا را جر را حریص‌تر میکرد پس از قدری تأمل با صداقت کامل گفت :

- گوش کن عزیزم این همه وحشت مبالغه آمیز است من از جنگیدن با دن دیه گو ترسی ندارم بهلاوه میتوانم نهایت احتیاط را بکار برم خیلی محرمانه بنزد تو می‌آیم بلکه ممکن است از وجود کنیزان استفاده کرده او را رابط قرار دهیم و هر چندی یکبار یکدیگر را در محل امن و خلوتی ملاقات کنیم من عاشقم و به بادام و پیغامی میسازم ایزابلا آه طولانی کشید و با هیجان خاصی افزود .

- اوه رژه نمی‌فهمم چرا نمیخواهی بسر انجام تلخ و خطرناک این رویه ناپسند خود توجه کنی زنان این شهر از کثرت عمل و تجربه در کار خود آزموده و ورزیده میباشند هر روز چنان از آغوش این عاشق بدامان یار تازه میگریزند که بی‌بردن باعمال ناپسند آنها بسیار مشکل است بمحض اینکه حدس زدند از روابط آنها با مردی خبری نشر کرده فوری او را رها کرده و خود را در دامن مرد دیگری پنهان میکنند امامن از این رفتار بیزارم و هرگز باین پستی و دنائت تن در نمیدهم پس ممکن است دست حسودی هم داخل شود و راز ما از پرده بیرون افتد و داستان دلدادگی ما بسر زبان‌ها افتد و بگوش شوهرم برسد خونسش بجوش آید و از راه تعصب و ننگ و بدگویی دیوانه شده بکینه‌جویی برخاسته و سرانجام جان شیرین توفدای عشق بمن بشود .

- خیلی از این پیش آمد اندیشه نکن من شمشیرباز ماهری هستم و دعوتش را

برای مبارزه با خوشوقتی خواهم پذیرفت زیرا یقین دارم که یکبارہ از اینہمہ محنت راحت خواہم شد .

ایزابلا بازوان قشنگ خود را بدور کردن او حلقہ کرده در حالیکہ بغض گلویش را میفشرد و اشک در چشمانش حلقہ زدہ بود گفت :

- عزیزم می بینم کہ خیلی بیخبر و در اشتباهی، در اسپانی اگر بیگانه ای بازنش نرد عشق ببازد با جنگ تن بہ تن بسراغ او نمی رود چند مرد شرور را اجیر میکند تا محرمانہ کارطرف را بسازند پس مراجعت تو بناہل بمنزلہ عرضہ داشتن بدن خویش است بضر بہ خنجر آدم کش ہا ہنگام شب تار در گوشہ و کنار .

راجر با تمام قوت قلب و شجاعتی کہ داشت از این توضیح سخت تکان خورد و منظرہ خوفناکی در نظرش مجسم شد کہ بلرژہ اش در آورد و غفلت متوجہ شد باینکہ شاید چند ہفتہ یا بلکہ چند ماہ بتواند محرمانہ و در کمال اختفاء از مصاحبت روانبخش ایزابلا متمتع شود اما سرانجام در تاریکی ودل شب نیش خنجر ناگہانی از کہین گاہ فرود آید و بتمام ماجراہا خاتمہ دہد با توجہ باین امر غرورش نمیگذاشت کہ سر براہ باشد و با این بیان مستدل و منطقی راہ صحیح پیش گیرد صبح زود بدون گرفتن نتیجہ ای از این گفتگوہا ازہم جدا شدند و قرار ملاقات مو کول بہ عصر شد روز سہ شبہ با زہم باران میبارید اما نہ بشدتیکہ موجب اختلال تشریفات ورود فردیناند بیای تخت باشد ساعت یازدہ ابرہا پراکندہ و آسمان روشن شد خورشید نورافشانی میکرد خیابانہای مسیر شاہ را با پرچمہای فراوان آراستہ بودند اندکی قبل از ظہر ایزابلا و راجر در در کاخ پرنسس «فرانکویلا» حاضر بودند عدہ دیگری از دوستان برای تماشا ی ورود شاہ دعوت داشتند .

در معبر مو کب ملوکانہ صفوف منظم سربازان قرار گرفتہ بود و مردم شور و ہیجان زیادی ابراز میداشتند .

شیپورچیان و سواران و شاطرہا پیشاپیش نمایان شدند در این موقع ایزابلا و راجر از روی بالکن بداخل اطاق رفتند مدتی بود بانظار این فرصت مناسب بیصبرانہ ساعت شماری میکردند راجر بی درنگ و اتلاف یک لحظہ گفت :

- اگر برای بازگشت من بناہل بہمان عقیدہ خود باقی ہستی پیشنهاد دیگری دارم آیا حاضر ہستی بامن فرار کنی؟ ایزابلا از شنیدن این جملہ نفسش بند آمد با حیرت گفت:

- نہ روزہ نہ انجام این تقاضا از من ساختہ نیست و غیر ممکن است .

رنک راجر پرید و قلبش بشدت طپید اما با کوشش زیاد بر خود مسلط شد و سعی کرد حالت و صدای خود را طبیعی کند و بعد گفت :

- میدانم تقاضای من بسیار دشوار است اما غیر ممکن نیست خوب میدانی کہ ترک نمودن تو برای من بمنزلہ ازدست دادن جان است و از اعتماد و محبت بتوہم نہایت اطمینان را دارم وقتی بانگلستان رسیدیم چنان وانمود میکنم کہ زن و شوہر مشروع واقعی ہستیم مطمئن باش کہ رفتارم کاملاً مانند ہمسر مہربانی بود هیچکس از اسرار ما آگاہ نخواہد شد .

- چندی نمیگذرد که این راز آشکار میشود سفرای ناپل و اسپانی در دربار انگلیس از فراد ما باخبر میشوند در ژوئیه من تورا دوست میدارم تورا میپرستم اما از آبروی خودم نمی توانم بگذرم وقتی مردم از وضع مامطلع شوند ما را بجای راه نمیدهند و بچشم حقارت مینگرند .

- ممکن است مدتی دور از شهر زندگی کنیم تا اینکه
فریادهای شادی و خوش باش تماشاچیانیکه روی بالکن جمع شده بودند قطع شد و مهمانان وارد اتاق شدند و راجر نمی توانست بصحبت خود ادامه دهد نیمساعتی مهمانان بحرفهای عادی مشغول بودند و موقع تفرقه راجر توانست چند کلمه با ایزابل مبادله کند.

- کی تورا خواهم دید .

- امشب در اپرا برنامه خیلی باشکوه است و جمعیت ممتازی خواهند آمد.

- در آنجا فرصت صحبت نیست خواهش میکنم نزدیک غروب بیا اینجا .

- نمیتوانم موقع ورود شوهرم باید در خانه باشم .

- فردا صبح ؟

- بسیار خوب ساعت دوازده .

- آیا زودتر ممکن نیست ؟ ممکن است در آن ساعت بحضور شاه بار یافته باشم .

- نه جرئت نمیکنم عذر موجهی برای خارج شدن از منزل ندارم .

دیگر مجال صحبت نبود چون همسایگان ایزابل که او را بسا خود آورده بودند

انتظار میکشیدند که با کالسکه بخانه اش برگردانند راجر آه سردی کشیده و گفت:

- خوب اینطور باشد فردا ساعت دوازده در اینجا منتظرم .

آنشب راجر باتفاق سر ویلیام هامیلتون برای تماشای برنامه فوق العاده با برداشت

راجر با چشم کنجکاو برای پیدا کردن ایزابل با طراف مینگریست بالاخره در لژی او را

یافت که با همسرش نشسته و قیافه «دن دبه گو» بخوبی پیدا بود .

بزودی شاه و ملکه در میان ابراز احساسات حضار سالن وارد شده و در لژی مخصوص

قرار گرفتند و نمایش شروع گردید .

حضور در این نمایش برای راجر فرصتی بود که مردی را خواه ناخواه دشمن

میداشت ملاقات نماید . نمایش پنج ساعت طول کشید و در فاصله بین پرده ها تماشاچیان

مجال داشتند در سالن بروند یا بلژو دوستان سری بکنند .

در انتر آکت اول سر ویلیام برای ادای مراسم احترام بلژو سلطنتی رفت راجر نیز

در موقع مناسبی برای ملاقات ایزابل براه افتاد چون چند نفر دیگر هم در لژی ایزابل نشستند

بودند دن دبه گو متوجه ورود راجر نشد راجر بسا کمال ادب و احترام دست ایزابل را

بوسید و او هم راجر را بشوهرش معرفی کرد علی الرسم بیکدیگر تمظیم کرده و تعارفاتی

مبادله نمودند چند نفر دیگر هم بآنها ملحق شده و بعد از مدتی صحبت مشغول متفرق شدند .

راجر در راه رو قدم میزد و احساسات خود را نسبت بدن دبه کو زیر و رو میکرد و از

اینکه علاقه ای نسبت با او پیدا کرده باشد اثری نیافت اما به هیکل برازنده و موقر او

اعتراف نمود دبه کو چون دست میایستاد اندکی از راجر بلندتر مینمود رنگ چهره اش

تیره و چشمانش سیاه بودند و لبهای نازکش موقع تبسم که اژه‌م جدا می‌شد رشته دندانهای سفیدی را آشکار میکرد صورتش باریک بود و چانه محکمش قدزی پیش آمده و نشانه نهایت غرور و اراده بود .

راجر او را یک مرد دوست داشتنی بحساب نمی‌آورد تنها رفتار متین و اشرافیش بود که میتوانست ذنهارا جلب نماید .

موقعیکه راجر بسرویلیام نزدیک شد نامبرده اظهارداشت .

- راجع بشما با علیا حضرت صحبت کردم میل دارند که در آن تراکت دوم

شرفیاب شوید .

راجر سعی کرد سیاسگذاری شایسته‌ای از این محبت بجا آورد و برای پنهان کردن اندوه طاقت فرسا و انقلاب درونی که ناشی از افکار جنون آمیز و خطرناک مربوط بایزابلا بود و بمغزش فشار می‌آورد سخت میکوشید و باطالع خود در جدال بود که چرا نتوانسته است او را بانقشه خود موافق کند انتظار ملاقات با ملکه رازدود تراژوژ بعد نداشت پیش- آمد برخلاف انتظار شد در آن تراکت دوم باتفاق سرویلیام با کمال نگرانی بجایگاه سلطنتی رفتند .

ملکه در لژ تنها بود شاه برای پاسخ بابر از احساسات مردم خارج شده بود راجر تعظیم کرد و بحال خبردار بانتظار اصراف فرمایشات ملکه ایستاد ملکه با ملامت باوخوش آمد گفت و باعلاقه خاصی از اوضاع فرانسه و احوال خواهرش جو یا شد و از سرویلیام خواست که پس از نمایش باتفاق راجر بقصر سلطنتی بروند این پیش آمد هر گونه امیدواری تأخیر مراجعت را بر باد داد یکساعت و نیم بعد راجر در کاخ سلطنتی در برابر ملکه ادای احترام میکرد . در بارناپل برخلاف فرانسه بسیار ساده و عاری از آن مراسم خشک و خسته کننده بود شاه و ملکه آزادانه وی تکلف با درباریان گفتگو میکردند ملکه بعد از صحبت کوتاهی دست در دست راجر انداخت و بیش از یکساعت در یکی از سالنهای قصر قدم میزدند و صحبت میکردند ملکه از دیدن تصویر خواهر زاده اش خوشحال شد و آمادگی خود را برای پذیرائی او ابراز داشت و افزود گرچه موافقت من و ژنرال اکتون کافی است ولی از لحاظ رعایت تشریفات لازم است رضایت شاه را هم جلب نمود آنهم اشکالی ندارد بعد از این مذاکره ژنرال اکتون را برای مشورت احضار کرد .

نخست وزیر دور که ناپل یعنی نیمه فرانسه و نیمه انگلیسی شرفیاب شد مردی خوش سیما و پنجاه ساله با رفتاری موقر و مؤدب از مجرای بیانات وی برای پناه دادن و لیعهد فرانسه راجر استنباط کرد که سرویلیام قبلاً بانخست وزیر محرمانه صحبت کرده است ژنرال ابراز مخالفتی ننمود اما صحبت باشاه را در آن موقع صلاح ندانست و گفت بهتر است فردا صبح بعرض برسد چونکه شاه صبح را بشکار میرود بعد از ظهر در شورای سلطنتی برای مذاکره مسائل مهم سرخوش و حاضر تر خواهد بود و پیشنهاد آنرا سهل تر می‌پذیرد بالاخره قرار بروز بعد شد راجر قلباً از این تمویق اتفاقی بسیار خوشحال گشت معمول چنان بود که بعد از برنامه فوق العاده ابراد در کاخ سلطنتی مجلس رقصی برپا میشد راجر آرزو میکرد در آن مجلس بایزابلا برخورد کند شاید در ضمن رقص بتواند او را

بیکی از دو نقشه خود را ضعیف نماید تا با فرصت بعدی برای تکمیل و اجرای آن بحث کنند با اتفاق ملکه و نخست وزیر بسالین رقص وارد شدند راجر فوراً بجهتجوی منظور خویش پرداخت دیوانه وار از گوشه ای بگوشه دیگر و از اطاعتی باطابق مجاور میرفت و از نیافتن محبوب نزدیک بود بی اختیار شود ناگاه پرنسس فرانکویلا را دید و از او شنید که بواسطه خستگی و عارضه کسالت جزئی نتوانسته در این مجلس شرکت نماید و دن دبه گو باینجهت بعد از زمان کوتاهی مجلس را ترک نمود .

راجر با خلق تنگی و اندوه در یک نقطه میخکوب شده مانند دیوانه ها بهر طرف نگاهی از روی غفلت و بی خیالی میانداخت ناگاه مرد بلند قد و لاغری باموهای مشوش که دکمه های جلیقه اش عوضی افتاده بود از مقابلش گذشت و برگشت و روی راجر ایستاد و راجر فوراً از مدهالهایش و برایشناخت و بحال خبردار ایستاد فریدیناند بزبان ایتالیائی چند جمله ای گفت که راجر معنی آن را نفهمید مؤدبانه بفرانسه معذرت خواست شاه بفرانسه گفت .

— جوان نمیدانم کی هستی ولی خوش آمدی امشب مدتی بازن من صحبت میکردی چند بار از نزدیک شماها گذشتم دیدم سخت سرگرم گفتگو هستید بازم باینجا بیایید فعلاً هم نزد ما باشید حاضریم شما را با فیسری در ارتش خود بپذیریم بعد نگاه مخصوصی بر اراجر نمود و اضافه کرد .

— ممنونم که ملکه را مشغول کردید برای من فرصت خوبی بود که توانستم از آن استفاده کنم البته از این بابت چیزی بملکه نخواهی گفت این را گفت و خنده کنان براه افتاد .

— قربان کمی تأمل بفرمایند عرض دارم .

شاه برگشت و با تعجب با او نگرست .

— چه شده اگر ببولی طلب میکنی بیفایده است من ندارم .

— خیر قربان اگر اجازه بفرمائید میخواستم توجه اعلیحضرت را بدکمه های نامرتب

لباستان معطوف دارم .

— او چه خوب شد اگر ملکه مرا باین وضع میدید نقشه شکار فردا صبح بهم میخورد بعد میچ دست راجر را گرفت و گفت .

— شما باید قدری نزد ما بمانید بفرمائید با هم شام صرف کنیم .

در اطباق غذاخوری میزهای متعددی در گوشه و کنار ادا داشت و مقداری هم صندلی در کناری بود هر کس هر چه و هر قدره میخواست در بشقاب خود میگذاشت در کناری نشسته آنرا روی زانوهایش قرار داده و تناول میکرد اما نهایت دقت در نگاه داشتن بشقاب لازم بود زیرا بسا کمترین غفلت ظرف از روی زانو بزمین میافتاد و اسباب خنده و استهزاء میگردد .

شاه براجر گفت .

— به بین غذا خوردن باین شکل چقدر تماشا شامی است چه کوششی برای نگاهداری ظرف بروی زانو لازم است خوب شما هم بفرمائید مشغول شوید ساعت یک بعد از نیمه شب

صرف شام تمام شد راجر سرویلیام را پیدا کرد و باتفاق بسفارتخانه رفتند و در راه سفیر شروع بصحبت نمود .

- فردا تا وقتیکه شاه بشکلامشغول است ملکه در قصریکه در جنگل « کاسترا » در شانزده میلی تشریف دارند و دستور داده اند که شما را با آنجا ببرم در اینصورت ساعت ده حاضر باشید .

راجر متحیر و مؤدب جواب داد .

- خیلی معذرت میخوام فردا ساعت دوازده وعده ملاقاتی دارم که نمی توانم عذر بخوام .

سرویلیام باتعجب اظهار داشت :

- عجب اما گمان نمیکنم لازم باشد شما یادآوری کرد که اطاعت او امر ملکه بر هر کاری مقدم است .

راجر از روی بی تابی و خشم لب را گزید و گفت :

- این فرمایش در مورد رعایای علیاحضرت راست است نه برای تبعه دولت انگلیس .

- اما باید در نظر داشت تبعه دولت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا در حال انجام یک

امر دولتی است و وظیفه شما مقدم داشتن مأموریت است بر هر مهم دیگری .

- البته با آنهمه توجه و محبتی که در مورد بنده مبذول فرموده اید این جسارت و

عرایض من زننده است اما آن وعده ملاقات برای من موضوع مرگ و زندگی است .

- برای حل این مسئله بفرنج آیا ممکن است اجازه بفرمائید بنده پس از تشریف

فرمائی شما با اسب بکاسترا بیایم؟ مسلماً میکوشم بموقع بخدمت برسم چه ساعتی لازم است که بطور قطع در آنجا باشم؟

دیپلمات سال خورده از نارضایتی و موقعیت جوان حدس زد چه مانعی در پیش است با

ملایمت و مهربانی پاسخ داد .

- گمان میکنم ملکه و نخست وزیر پیش از ظهر با شاه صحبت کنند و شما میتوانید

ساعت یک خود را بمحل برسانید .

- اگر جناب عالی لطفاً اسبی در اختیار بنده بگذارید یکساعته یعنی درست بموقع

حاضر خواهم شد .

- ملاقات شما با کسیکه وعده دارید چقدر طول میکشد؟

- اقلایم ساعت .

- در اینصورت بحث در این موضوع بی فایده است چنان امر مهمی را با همچو

شخصیت بزرگی بخاطر یک کار خصوصی شایسته نیست نادیده گرفت .

- اگر درست ساعت یک در کاسترا حاضر شوم ممکن است موافقت بفرمائید؟

من اگر با سرعت اسب بتازم یکساعت بیشتر وقت برای طی مسافت لازم نیست ده

دقیقه وقت خواهم داشت تا با . . . به بینم . . .

- خیلی خوب خیلی خوب ولی فراموش نکنید که روی اعتماد و قول شما خیلی

حساب میکنم .

روز بعد کمی بساعت دوازده مانده راجر در منزل پرنسس فرانکویلا حاضر بود و آرزو میکرد که ایزابلا هم زودتر برسد غلامی بیرون در سفارت دهنه تندترین اسب سرویلیام را بدست گرفته ومنتظر راجر بود اما از ایزابلا خبری نبود عقبه شمار ساعت از دوازده گذشت راجر دیوانه وار و با بسی صبری چشمها را بهرسو میگرددانید و خیره میشد هفت دقیقه بعد ازظهر ایزابلا با رنگ پریده و قیافه پریشان وغمم زده رسید پرنسس که شاهد بیقراری راجر بود قوری ازاطاق خارج شد و آنها را تنها گذارد راجر باحرارت و عجله او را درآغوش گرفت و گفت چند دقیقه بیشتر فرصت نمانده .

راجر تند تند از عشق سوزان و عجز از هجران و ناتوانی از دوری آرام جان جمله های کوتاه و سرودست شکسته بزبان آورد ودر آخر برای قبول درخواست خوداز ایزابلااستعلام کرد آیا با برگشت وی بناپل مایل تر است ویا بافرار .

ایزابلا از خطرات حتمی در مراجعت بناپلوی علاوه بردلایل قبلی معایب دیگری هم افزود ودر حالیکه بشدت سرشک میریخت برای فرارهم حاضر نبود .

- به بین عزیزم اگر بانگلیس بیامی از روی مجال و فرصت برای تفکیک تو از شوهرت اقداماتی میتوان کرد تو میتوانی تقاضای طلاق نمایی .

- نه رژه کلیسای کاتولیک چنین تقاضایی را نمی پذیرد و مخصوصاً وقتیکه زنی از خانه شوهر گریخته باشد گناهکار محسوب میشود .

- دندیه گو بعد ازفرار توجه خواهد کرد؟ آیا کلیسا او را که بیگناه است محکوم میکند که مادام العمر مجرد و بی همسر بماند ؟ جوان ثروتمند و متمین که سی سال بیشتر ندارد چطور طاققت می آورد که بقیه عمرش را به تنهایی سر کند ؟

پس تقاضای طلاق خواهد کرد واز کلیسا جواب مثبت خواهد شنید.

- اینها يك حسابها و فرضیاتی است که شاید درست باشد اما تصور میکنی چند مدت لازم است که زنی دلخواه و همسری مطابق سلیقه اش پیدا کند ؟ در صورتیکه تصور نمیکنم بعد ازچنین پیش آمد و از دست دادن من بتجدید قراش تن دددهد ما میخواهیم جان خود را در گروی يك قمار خطرناکی قرار دهیم رژه خواهش میکنم مرا بخال خود بگذار تا ازروی تفکر و فراغت خاطر تصمیمی بگیرم .

- عزیزم هیچوقت راضی نیستم تورا در تنگنای بگذارم تا باشتاب تصمیمی بگیری ولی بدان که ناچارم فردا از این شهر بروم برای اطلاع از سرنوشت خودمان امشب بسراغت میآیم .

- نه نه رژه التماس میکنم که نیامی .

- مسلماً میآیم از آخرین لحظه فرصت استفاده کنم و لوبیهای جانم باشد باید بار دیگر تورا در آغوش بگیرم .

دراینموقع زنگ ساعت بانزده دقیقه بعد ازظهر را اعلام داشت و راجر بااضطراب فوق العاده گفت :

- عزیزم ناچارم که ازتوجدا شوم امشب برای دریافت آخرین خبرخدمت میرسم . ایزابلا بی اختیار خود را باآغوش راجر افکنده بگردنش آویخت .

– يك دقیقه صبر كن خواهش ميكنم بآنجا نيايي زيرا هر دو كشته ميشويم دن ديه گو باز دچار يكي از آن حمله های عصبی شده پيش از رفتن به سيسيل بزني بنام سينورا گودار عاشق شده و اين زن زيرك و هوسبازی است که بآسانی رام نمی شود و تا کنون روی خوش باو نشان نداده و او هم بطوری تحريك و عصبانی شده که هر شب ساعتها در سالن و باغ راه می رود قرقر میکند با این حال اگر سایه تو را از دور به بیند بدان که خون ما هر دو را میریزد .

– بسیار خوب پس امشب نمی آیم و عزیمت را بیست و چهار ساعت بتأخیر میاندازم و تدبیری میکنم بهر نحو شده ديه گو را فردا شب از خانه بیرون نگاه دارم کالسه هم حاضر میکنم که اگر تصمیم بعزیمت نمودی ائاثیه را بسته با ماریا و کترال حرکت کنیم و پيش از روشن شدن هوا بمحل امنی برسیم .

ایزابلا سری بعلامت موافقت تکان داد و راجر با يك خیز از اطاق خارج شد با سرعت بی اندازه در راه کاسترا اسب میتازد خسته و کوفته بموقع بمحل میرسد اما برخلاف انتظار فردینانده هنوز از شكار برنگشته و راجر از اینجهت خشمگین شد و تأسف خورد که چرا ملاقات خود را با ایزابلا آنقدر کوتاه نموده و بهترین اسب سرویلیام را از پا در آورده و بالاخره این قسم پيش آمده در داخل قصر کسی را نیافت و پیشخدمتی او را بالآچیقی در وسط باغ که ملکه و ندیمانش نشسته بودند هدایت کرد سرویلیام نیز در حضور ملکه براجر خوش آمد گفت و از اینکه باو تأکید کرده بود عجله کند عذر خواهی نمود و بعد توضیح داد که اعلیحضرت چون بشكار علاقه زیاد دارند بیغام فرستاده اند که يك ساعت دیرتر مراجعت خواهند نمود و باتفاق راجر بخدمت ملکه و نخست وزیر که دورتر نشسته بودند رفتند و مورد محبت و برخورد گرم واقع شدند نیم ساعت بعد فردینانداز راه رسید شاه با لباس دهقانی که به تن داشت بآسانی شناخته نمی شد راجر آهسته دلیل این تغییر لباس را از سرویلیام جویا شد وی لبخندی زده پاسخ داد .

– شاه میل دارد که روستایان او را نشناسند و ایشانرا بجای يك دهقان گرفته بی ملاحظه و بی پروا آنچه در دل دارند بگویند و شکایت کنند اما با این حرفها نمی توان سلطنت کرد مثل اینست که میخواهد باسر بسر گذاشتن رعایا خود را مشغول کرده و تفریح نماید بسیار خسیس است تا کنون يك بخشش کوچکی هم از او دیده نشده در این موقع شكارها را بحضور شاه و ملکه آوردند و بعد همگی بطرف قصر روان شدند بعد از صرف ناهار بدستور فردیناندا فرزند بزرگی در وسط سالن گسترده سرویلیام دست راجر را گرفت و گفت زود برویم و گرنه پشیمانی بار میآید .

راجر از این گفتار متعجب شد خواه ناخواه با سفیر از سالن خارج شد و پشت دری پنهان و بتماشای مشغول شدند راجر دلیل این فرار بیموقع را از سرویلیام سؤال کرد .
– کمی تأمل کنید خواهید دانست من این بازی را چند بار دیده و از عواقبش آگاهم فردیناندا در حضور جمعیت شروع به لخت شدن نمود بانوهای درباری بادبزنها را مقابل صورت نگاهداشته و زیرچشمی یا لذتی تماشا میکردند وقتی فردیناندا بکلی برهنه شد یعنی بصورت مادرزاد درآمد بروی فرشی دراز کشیده دوازده مرد قوی هیکل اطراف

آن را گرفته و چنان با قوت حرکت میدادند که شاه به‌هوا پرت میشد و گاه تا نزدیک سقف میرسید تماشاچیان دست میزدند و هلهله میکردند بعد از مدتی فرش را بزمین گذاردند فردیناند برخاست بطرف مرد فربه‌ی که نزدیک ایستاده بود اشاره نمود و فریاد کشید .

- حالا نوبت شما است .

استنکاف بیهوده بود بامشاه لغت شد و بمیان فرش دراز کشید و عمل تکرار شد سرویلیام آهسته زیر گوش راجر گفت :

- حالا دانستید از چه گرفتاری نجات یافتید این شخص که در وسط فرش خوابیده و بازیچه شده یک دیپلمات آلمانی است .

راجر صمیمانه از وی تشکر نمود و تا آخر بازی بانهایت دقت از مخفی‌گاه تماشا میکرد چندتن دیگر از حضار مورد مرحمت ملوکانه قرار گرفتند تا بالاخره با مداخله ملکه شاه لباس پوشید و آن بازی زننده و ناپسند پایان یافت کمی بعد شاه و ملکه و نخست وزیر خلوت کرده مشغول مذاکره شدند ساعتی نگذشت که ژنرال «اکتون» از جلسه بیرون آمد بسرویلیوم و راجر نزدیک شد و اطلاع داد که اعلیحضرت رسماً ولیمه‌فرانسه را پناه خواهد داد و اضافه نمود که علیاحضرت فرمودند بیک مخصوص ملکه فرانسه با یک ناو نیروی دریائی ناپل معاودت نماید ضمناً ملکه هنگام شب نامه‌ای برای مادام‌ماری انتوانت خواهند نوشت که روز بعد براجر سپرده میشود .

موقعیکه نخست وزیر از ایشان دور شد سرویلیام گفت :

- من در نزدیکی قصر ویلای کوچکی دارم و هر وقت باینجا می‌آیم شب رادر آنجا می‌مانم شما هم اگر میل دارید خواهش میکنم بمانید وسایل آسایش فراهم است .

- کمال سپاسگذاری را از بندل این مرحمت و مهمان نوازی دارم اما مستدعیم اجازه فرمایند بشهر بروم چون ظهر بعجله حرکت کردم کار ناتمامی دارم که باید امشب خاتمه دهم و خوشبختانه دعوت هم نشده‌ام که الزامی برای حضور در دربار باشد .
سرویلیام سری بموافقت حرکت داد .

- یقین دارم که علیاحضرت ملکه انتظار دارند که موقع صرف شام شما را ببینند اما چون صریحاً دستوری صادر نفرموده‌اند مراجعت شما مانعی ندارد هر طور میل دارید رفتار نمایند اما خواهش میکنم فردا برای ساعت یازده که موقع کار ملکه است حاضر باشید تا معظم لها برای مذاکره و صدور او امر مجال داشته باشند .
- البته بدووقع شرفیاب میشوم راجر پس از اندک تأملی افزود .

- کار امشب بنده مربوط با خانمی است بنام گسدا اریا جتاهمالی اطلاعی راجع باباشان دارید ؟

سرویلیام با دقت و چشم کنجکاو براجر نگاه کرد و گفت .

- آنچه میدانم ملاقات با این خانم خیلی گران و پر خرج است هوش و متانت شما را بیشتر از آن میدانم که برای دیدار یک زن بدکاره پانصدلیره در یک شب صرف کنید .

- بانصد لیره؟ مگر این شماره هشتم هفت اثر شگفت آور جهان است که برای مصاحبتش يك همچو مبلغ گزافی را تعیین کرده است؟

- بله واقعاً بتمام معنی زیبا است کمتر زنی را بوجاهت و داربائی او دیده‌ام .
- استدعا دارم در اینخصوص قدری بیشتر توضیح بدهید و لزوماً بعرض میرسانم که کارم با او برای انجام معامله‌ایست نه برای گذراندن وقت در خلوت .
- این زن همدست شوهر خودش که یکی از کلاشان زبردست است البته اطلاع دارید که در ناپل قمار تحریم شده و تمام قمار خانه‌ها را بسته‌اند و این عمل زشت هم مانند سایر کارهای نا شایسته با این جلو گیریه‌ها متروک نمی شود منتهی تغییر شکل داده و بصورت دیگر در می‌آید اینست که بعنوان مجالس ضیافت و مهمانیهای خصوصی باصطلاح بازاریسیاه پیدا کرده منزل گدار یکی از این قمارخانه‌های مخفی است که شبها مبالغ گزاف یعنی هزارهالیره بردو باخت میشود و زنش طمع این تله است با کبوتر قیچی این دام ثروتمندان شهوت پرست بطمع عشق این زن طنناز و فریبنده باین سوراخ دزدان گرفتار میشوند .
- بند قصد قمارم ندارم فقط بوکالت شخص دیگری برای معامله‌ای میخواهم با این زن مذاکره کنم .

- باید خیلی مراقب و هوشیار باشید! هم آهنگی زیبایی زن و ذکات شوهر خیال‌صحنه سازی میکند که هر شخص زرننگ و دوراندیشی را بدام میاندازند .
- از بیانات جامع و خیر خواهانه جنابعالی بسیار متشکرم این توضیحات گرانبها ذهن بنده را روشن کرد امیدوارم بتوانم آنها را بکاربرم حالا تمنی دارم راجع بهویت و شخصیت مادام گدارم لطفاً چندکلمه بفرمائید .

- سازی زیبا اصلش ایرلندی است شانزده سال پیش در یکی از مهمانخانه‌های لندن خدمت میکرد از خواندن و نوشتن بی بهره است با اینکه لباس مناسبی بتن نداشت گدار خوشگلی و دلربائی او را تشخیص داد و پیش بینی کرد که فریبندگی او میتواند سرمایه‌ای باشد او را نزد خود آورد و بعشقبازی پرداخت و شش سال تمام در تربیتش همت گماشت و از بذری که افشاند به بود محصول فراوان بدست آورد البته دختر هم استعداد و هوش سرشاری بروز داد و خوب با آمد بطوریکه وقتی برای اولین بار وارد ناپل شد گمان همگی بر این بود که اشراف زاده‌ایست که با تربیت و رفتار پسندیده و ممتاز بار آمده‌است گدار در آغاز ورود با اعیان و اشراف و متنفذین درجه اول شهر بمعاشرت پرداخت و طولی نکشید که خانه‌اش محفل انس و سادا شمع فروزان گردید تمام تهی مغزان ثروتمند پروانه وار بگردش میگشتند حسن معاشرت و سلیقه ظریف کم نظیرش بانوان متشخص و خانواده های بزرگ تاملکه راجلب کرد اما او برای خود موقعیت خاص فائل شده و بیازدید هیچک از زنان شهر نمی‌رود هر روز عصر خانم های اعیان شهر در خانه‌اش جمع میشوند (کلوپ عصر)

- چنین پیشرفتی با آن آغازبست مرا بیشتر تحریک میکند که از نزدیک آشنا شوم .
ساعت نزدیک هفت بود راجر از سرویلیام تشکر و خدا حافظی نمود و بناپل بازگشت و پس از صرف شام نزدیک ساعت هشت و نیم نشانی منزل گدار را بدست آورد و براه افتاد .

از آنچه از سخت گمانی و دندان گردی مادام گدار شنیده بود بانجام نقشه خود چندان امیدوار نبود اما چاره‌ای نداشت باید دل بدریا زند ساعت ده بود که مقابل خانه رسید دق الباب کرد غلام سیاهی بالباس سرخ در را گشود و از ظاهر آراسته راجر دانست که پرسش از هویتش لازم نیست بداخل عمارت هدایتش نمود پیشخدمتی با کمال ادب شنل و کلاه او را گرفت و تقاضا کرد شمشیرش را در محل مخصوص بگذارد سپس او را بطبقه سوم راهنمایی کرد و بسالن واردش نمود .

سالن بزرگ و باسلیقه خاصی زینت شده بود در انتهای آن میز بزرگی قرار داشت و عده‌ای اطراف آن نشسته و با حرارت مشغول قمار بودند در سمت دیگر نزدیک درزنی بروی کانا به با چهارمرد نشسته و گرم صحبت بودند بورود راجر آن زن پیاخاست و نزدیک آمد و با کرشمه مخصوصی سلام کرد و خوش آمد گفت راجر هم بطریق معمول جواب گفت و خود را معرفی کرد زیبایی خیره کننده و رفتار جالب او بهتر از هر بیانی معرفی بود چند دقیقه بفرانسه صحبت کردند و بعد بمیز قمار نزدیک شدند گدار هم در بین بازی کنان مشغول بازی بانگ بود مردی بود کوتاه قد با صورت استخوانی دراز و قیافه حق بجانب و معصوم پس از ادای احترامات بر راجر با نظر خریداری و رانداز کرد یک صندلی بجای که خالی بود گذارد و دعوت به نشستن نمود راجر در ضمن جلوس مشتت طلا در مقابل خود روی میز ریخت و شروع ببازی نمود بانگ دست گدار بود راجر فکر کرد به رای توفیق بیشتری جهت اجرای نقشه خود بهتر است تمهیداً مقداری بیازد اما در بازی بانگ برد و باخت بسته بهمادت و ناشیگری بازی کن نیست راجر در ظرف یکساعت برخلاف انتظار مبلغ کلانی برد و چون وقتش میگذشت پولها را جمع کرده و میزد اترك نمود .

سادام گدار گاهی بکنار میز بازی میآمد باوضع بازی نظری میانداخت و خبری میگرفت وقتی راجر بر میخواست نزدیک آمد و بالبخند تلخی گفت .

- خوب آقا امشب نوبت برد باشما بود امیدوارم باز هم تشریف بیاورید .
- متأسفم مادام در این شهر قشنگ نمیتوانم زیاد بمانم و هیچ مایل نبودم که در این بازی شانس برد بامن باشد بعد دست او را گرفت و مشتت سکه طلا در کفش ریخت .
- خواهش میکنم با این وجه ناقابل دسته گلی خریداری کنید اما چه گلی یافت میشود که بطراوت و زیبایی روی خودتان باشد ؟
چشمان آبی و قشنگ او برقی زد و از این هدیه نقد و بیسان شیرین خرسند بنظر میرسید گفت .

- از این حسن گفتار و لطف شما ممنونم .
- نه خانم این مکنون قلب بود که نتوانستم نا گفته گذارم .
بانو گدار یکدفعه بطرف راجر خیره شده و اظهار کرد .
- چرا برد را به من پس میدهید شما هم جوان هستید و هم خوش اندام و خوشگل، اشخاص دارای این صفات اکثراً کم پول یا بی پول هستند .
- برای اینکه میخواهم با شما چند کلمه در خلوت صحبت کنم .
سارا لبخندی ز در راجر را بگوشه سالن برد روی صندلی راحتی نشست و بی معطلی

با کمال بی‌شرمی و حیا برسید

- میل دارید با من قراری بگذارید ؟

- نه خانم اگر میتوانستم مدت بیشتری در ناپل بمانم حتماً از وجود لطیف شما بهره‌مند میشدم اما موضوع قرار برای شخص دیگری است .
از شنیدن این جمله يك دفعه قیافه‌اش تغییر کرد ولی راجر فرصت نداد و به تندی اظهار کرد .

- آنچه شنیده‌ام دندیه گو دیوانه‌وار بشما علاقه‌مند شده ولی شما نسبت باوسنگدلی میکنید و هیچ روی خوشی نشان نمیدهید .

- پس دندیه گو دوست شماست ؟

- نه زیاد آشنائی مختصری داریم اما در این باب یعنی جلب توجه شما نسبت بوی ذی نفع میباشم .

- چطور روی خوش نشان دهم ؟ همه میدانند من يك زن هرچائی و معامله گری هستم از این اسپانیولی خسیس متفرعن هم هیچ خوشم نیآید با این وصف پیش از نرخ معمولی خود تقاضا نکرده‌ام او میخواهد چانه‌بزند و تازه بنصف مبلغ راضی شده .

- خانم من روی علوطبع و حسن اخلاق و قلب مهربان شما خیلی حساب کرده‌ام همانطور که حدس زده‌اید متأسفانه ثروتی ندارم و گرنه نصف دیگر مبلغ تقاضای شما را از خودم میپرداختم اما اکنون تنها بکرامت شما امیدوارم خواهش میکنم برای ابراز لطف و بزرگواری نسبت بمن فردا شب دندیه گو را باهر مبلغی که میدهد بپذیرید .
سارا بالبختد تمسخر آمیز او را و رانداز کرده خیلی خندید .

- حالا فهمیدم شما عاشق همسر دندیه گو هستید و میخواهید برای پذیرائی شما فردا شب خانه خالی باشد .

- خانم تأیید این پندار شماصورت خوشی ندارد اما اگر شما تقاضای مرا میخواهید باین شکل تعبیر کنید مختارید .

سارا سرش را بعلاامت امتناع تکان داد و گفت :

- نه آفا گرچه ازمصاحبت شما خوشوقت شدم اما صراحتاً میگویم آدم بشردوستی نیستم آنکس که خود را به نقدبنه میفروشد پیداست از آن صفات که ذکر گردید بکلی عاری است دل و دبنی جز زرناب ندارد و این تعارفات بیمفز را بجوانان ساده لوح و اشخاص بی تجربه وا گذاشته است .

این مردك اسپانیولی استطاعت پرداخت نرخ مراد دارد اگر واقعاً طالب هم نشینی با من است باید دل ازپول بر کند شماهم بهتر است منتظر پیش آمد و فرصتی به نشینید .

- افسوس که مجال صبرندادم ناچارم تا سی ساعت دیگر ناپل را ترك کنم فردا شب تنها وقتی است که دارم و اگر نتوانم از آن استفاده کنم دیگر هرگز . . .

- آفا بیپوده وقت من و خودتان را تلف نکنید هیچ دلیلی نمی بینم که به مفت دلال مظلّمه و واسطه کارهای عشقی سایرین بشوم .

راجر که از این حيله و صحبت‌هایش نتیجه‌ای نگرفت کوشید آخرین تیری که بترکش

داشت بکمان گذارد دستهای او را در دست گرفت و بلهجه ایرلندی گفت :
- آه خواهش میکنم تمنی دارم . بخاطر مهر وطن ایرلند عزیز و محبت يك هموطن
این تقاضای مرا بپذیر نام وطن و ایرلند بانو گدار را تکان داد چشمانش برق زد و با
تعجب راجر را خیره خیره نگاه کرد و گفت:

- پس شما ایرلندی هستید و آهی کشید؟

- آری زادگاه من بیست میلی شهر لیمریک است.

نام وطن در این زن مادی و منحرف با اخلاقیکه ذکر شد چنان تأثیر نمود که
مادیات را فراموش کرد و با انقلاب احوال بی اختیار فریاد زد .

- آه بدیده منت بهر قسم که تو مایل باشی من فرمانبردارم از بردن نام وطن حالش
تغییر نمود اشک در چشمانش حلقه زدوبی اختیار گفت نام وطن و محبت يك هم میهن برای
من عزیزتر و گرانبها تر از هر گوهری است بنا بخاطر ایرلند عزیز و محبت يك ایرلندی
فرداشب این پهلوان پنه اسپانیولی رادعوت میکنم و امیدوارم برخلاف من تویك شب
خوش و خرمی بگذرانی و خاطره این پیش آمد را وقتی بخاک وطن پیای گذاری بیاد
بیاری این دوهم وطن مانند دودوست صمیمی و دیرین از هم جدا شدند راجر مطمئن شد
که فرداشب حریف میدان را خالی خواهد کرد و برای اجرای نقشه ای که طرح شده فرصت
مناسب بدست خواهد آمد .

راجر شب را در سفارت انگلیس گذراند و صبح روز بعد برای خدا حافظی از میزبان
خود بکاسترا رفت کمی پیش از ظهر ملکه کارولینا او را بحضور طلبید و دوباره مدتی راجع
باوضاع فرانسه و مادام ماری انتوانت صحبت کرد در پایان ملکه نامه ای را که برای خواهرش
نوشته بود بر ارجر داد و ضمناً فرمود که هر وقت بنابل بیاید با خوشحالی پذیره خواهد
شد بعد از مرخصی از حضور ملکه ژنرال اکتون نامه سر بسته ای باو داد تا بفرمانده
یکی از کشتیهای نیروی دریائی نابل بپرداز سپس راجر از سر ویلیام هامیلتون باسپاسگذاری
فراوان وداع نمود و نیم ساعت از ظهر گذشته بنابل برگشت اسب را باصطبل سفارت
تحویل داد و به بندر گاه رفت بعد از قدری جستجو کاپیتان کشتی را یافت نامه نخست و زبر
را تقدیم داشت کاپیتن بزبان فرانسه آشنائی داشت و در پاسخ راجر که از ساعت حرکت
جو یا شد گفت :

- هیچ معطلی نداریم بعد از آب گیری و دریافت خوار بار لنگر میکشیم و این
تدارکات هم در ظرف شش ساعت صورت میگیرد و امیدوارم زودتر هم برای پذیرائی
جنابعالی حاضر شویم .

- خیلی متشکرم خواهش میکنم زیاد عجله نفرمائید چونکه حاضر شدن خانم
قدری معطلی دارد و گمان ندارم زودتر از ساعت دوازده یا يك بعد از نیمه شب بتوانیم
حاضر شویم .

کاپیتن با تعجب پرسید .

- خانم؟

- بله بانومی با خدمتگزار و نوکر همراه میباشند .

- ولی جناب نخست‌وزیر از این بابت در نامه اشاره‌ای نفرموده و اسمی از بانو برده نشده .

- آه چطور ممکن است اسم نبرده باشند؟ خوب ممکن است از اکثریت مشغله فراموش نموده‌اند و تنها اسم مرا کافی دانسته‌اند و گمان میکنم نیازی هم نباشد.
- البته جناب شوالیه قطعاً همینطور است که میفرمائید من برای اجرای او امر سرکار حاضرم اما گمان نمیکنم در این کشتی بانو خوش بگذرد در هر حال برای آسایش ایشان آنچه لازم است سعی میکنم .

راجر از کاپیتن تشکر و خدا حافظی نمود و بهمان‌خانه‌ایکه درز اول ورود بناپل منزل گرفته بود رفت باطاق خواب شتافت دستور داد ساعت دهم شب بیدارش کنند غذای سبک و کالسکه‌ای برای ساعت یازده آماده نمایند . وقتی بیدار شد کاملاً سرخوش و مهبیای کار بود و پیش‌ازهر کس احساس موفقیت میکرد یقین داشت که ایزابلا وقت کافی برای اتخاذ تصمیم داشته و برای همراهی با وی کاملاً آماده است پس از صرف شام و پوشیدن لباس سفر سوار کالسکه شد و پیکی از کوچه‌های نزدیک منزل ایزابلا رفت و براننده دستور داد منتظر بماند کمی به نیمه‌شب مانده بود آهسته بطرف منزل ایزابلا براه افتاد در گوشه تاریکی پنهان شد و چشم به باغ دوخت و همان‌طوریکه انتظار داشت دندیه گو بیرون آمد و از طرز راه رفتن و اعتماد بنفس وی استنباط میشد که چقدر مسرور است راجر صبر کرد تا او دور شد بعد از روی دیوار بجایاکی بداخل باغ جست اطاق خواب ایزابلا روشن بود بی‌واهمه به پنجره نزدیک شد و از پائین او را صدا کرد لحظه‌ای بعد پنجره بازگشت و ایزابلا ظاهر شد .

- همه چیز بروفق مراد است دندیه گو اکنون نزد سارا است دیشب آنزن را برای پذیرائی شوهرت حاضر کرده‌ام هیچ جای معطلی و نگرانی نیست آیا مادباو کتزال حاضر شده‌اند ؟

میخواهی برای بردن اثاثیه بالا بیایم و کمک کنم ؟ کالسکه حاضر است .
ایزابلا سرش را بعلمت امتناع تکان داد و بگریه افتاد .

- چه خبر شده ؟ مثل اینست که هنوز در تردید هستی و با صدای بلند که از نگرانی می‌لرزید ادامه داد .

اگر بامن بیائی مثل آفتاب روشن است که شوهرت تو را طلاق میدهد مسلماً اینطور است و کلیسا هم نظر مخالفی ابراز نخواهد کرد و با تجدید فراش است که میتواند و ادنی پیدا کند .

ایزابلا گریه‌اش شدت کرد و ناله کنان گفت :

- رژه نمیتوانم باتو بیایم - اه نمی‌توانم .

- آخر چرا نمیتوانی بگو بگو .

- تو را میپرستم حاضرم با کمال اشتیاق تمام عمر خدمتگار تو باشم و اوامرت را بجان خریدارم جز این يك کار ... آخر ... من با دادر شده‌ام من از شوهرم فرزندی‌د

رحم دارم اگر فرزند او را بدزدم و باخود ببرم تا زنده هستم در عذاب و شرمساری وجدال با وجدان گرفتار خواهم بود .

این سخنان را با گریه و ناله گفت و بداخل اطاق رفت راجر مانند صاعقه زده‌ای بجای خود خشک شد و این کلمات چون شرنگ مهلکی بکامش فرو میرفت دانست که دیگر هر استدلال و کوششی بیفایده است آهسته برگشت افتان و خیزان بدیوار رسید با زحمت و کندی زیاد خود را بخارج کشید .

نیمساعت بعد کاپیتن در عرشه کشتی بوی نزدیک شد و در حالیکه دستش را میفشرد با تعجب پرسید :

- آقای شوالیه پس خانمی که قرار بود بیایند کجا هستند ؟
- تا آنجا که مربوط به من است ایشان مرده‌اند و بعد اضافه کرد .
- کاپیتن خواهش میکنم دستور بفرمائید لنگر بکشند .

فصل نوزدهم

طوفان برمیخیزد

راجرد در نه شبانه روز توقف ناپل باعلی درجه خوشی و کامیابی صعود نموده بود و ناگاه به بست ترین اعماق غم و محنت سقوط کرد تقریباً تمام این مدت را بیدار بوده است قوایش تحلیل رفته بود تا روز پیش از مراجعت از امیدواری بموفقیت در اجرای نقشه خویش و قدرت جوانی نیرو می گرفت و بر هر اشکالی فایق می آمد اما در مدت چهل و هشت ساعت گذشته دغدغه خاطر و تردید و بالاخره ناامیدی بکلی او را درهم گرفت با این وصف موقعیکه بطرف بند میرفت با اراده قوی که از خصایص ذاتی او بود بر اعصاب خود تسلط یافته بیررسی موقعیت خویش پرداخت .

هفت ماه از اولین برخورد با ایزابلا میگذشت یکماه از این مدت را در مصاحبت او گذرانده و یک هفته از چشمه محبت وی سیراب شده بود پس روی هم این ماجرای عشقی او را ششماه از انجام وظیفه باز داشته بود و دیگر هم راه امیدواری بتجدید آنچه از دست رفته و باز آمدن دوره خوشی و نشاط متصور نیست پس چه باید کرد بعد از مدتی اندیشه بر آن شد که فکر ایزابلا را بکلی از مغز خود دور کند و آنقدر بانفس خویش بچنگد تا او را از لوح خاطر محو نماید و باجدیت تمام در راه مسائل دیگری که بازندگی مربوط است بکوشد و اوقات را که بیاد او صرف میگرد بکارهای مفید بگذراند سه بار بلند بلند تکرار کرد ایزابلا مردو باین تدبیر خواست او را بکلی فراموش کند .

سفر دریانچندان بخوشی بر گذار نشد هوا منقلب و طوفانی بود راجر برای فراد از اذکار غم بار خود در بالا و پائین آوردن شراع و سایر کارهای دشوار بسا ملوانان کمک میکرد شش روز بعد یعنی بیست و چهارم نوامبر وارد ماریسی شد بایک دلجان پستی که بیست و پنجم عازم پاریس بود حرکت کرد سه روز در راه بود و روز چهارم وارد پاریس شد بعد از استراحت و رفع خستگی راه بقصد شرفیابی بخدمت ملکه بقصر توپلری رفت .
اوضاع بطریق سابق بود خاندان سلطنتی آزاد نبودند باغ از اشخاص بیکار و کنجکاو

که پیوسته از پشت پنجره‌ها سر میکشیدند پر بود هشتصد نفر افراد گارد ملی تمام اطرافها و راهروها را زیر نظر داشتند و در هر سالن چند تن از آنها منزل گرفته بودند .
هر پانزده روز یکبار نمایندگان سیاسی مقیم پاریس در دربار بحضور اعلیحضرتین میرسیدند و رود راجر با یکی از این روزهای پذیرائی مصادف شد .

راجر با بعضی از مدعوین که سابقه آشنائی داشت در سالن مشغول صحبت شد بیاسخ دوستانی که از غیبتش سؤال میکردند مسافرت بانگلستان را بهانه قرار میداد و ضمناً از جریان سفر واقعی برای لرد فیتز جرال و کاردار سفارت تعریف کرد و قول داد که گزارش مفصل را برای نخست‌وزیر میفرستد کمی بعد حضار در طرفین درودوی بصف ایستادند شاه و ملکه وارد شده از میان دو صف سفرا و نمایندگان خارجی گذشته در جای مخصوص قرار گرفتند .

راجر در محلی ایستاد که بتواند توجه ملکه را جلب نماید ماری انتوانت موقع عبور از مقابل او قدری بکه خورد و سرش را بعلامت شناسائی حرکت شاه و ملکه با مدعوین ساعتی گمتگو کردند و بعد با همان تشریفات اولیه سالن را ترک نمودند مهمانان بصحبت‌های مختلف مشغول شدند و تجمع در آن مجلس فرصتی بود راجر از این ترتیب ناراضی نبود زیرا بهانه‌ای بود برای مشاهده اوضاع تا وقتی که احضار شود مدت زیادی نگذشت که زن زیبایی که کمی مسن‌تر از ملکه بنظر می‌آمد نزدیک او ایستاد و توجه راجر را بخود جلب کرد راجر قدری باو خیره شد و خانم لب خندی زد با اینکه سابقه‌ای نداشتند راجر بجواب تبسم تعظیم کرد .

- آقامن پرنسس دولامیال هستم .

از این معرفی که با صدای خیلی آهسته‌ای بعمل آمد راجر سوابقی را که از او شنیده بود بخاطر آورد پرنسس با اینکه از زیبایی و هوشیاری خود تمتع و بهره مندی داشت معذک از پرهیز گری و خیرخواهی نیز بی‌نصیب نبوده اول با سردوک یانتیو اذواج کرده پس از یکسال که شوهر را اذ دست داده تمام وقت خود را برای بهبود وضع کشاورزان املاک پدر شوهرش صرف کرده موقع عروسی ماری انتوانت بدر بار آمده دوستی بی‌ریا و گرم با ملکه او را در دربار پای بند نموده .

مدت شش سال از دوستان خیلی نزدیک بوده بعد که ملکه مادام پولیناک را مورد محبت و توجه قرار میدهد پرنسس باردیگر برای رسیدگی باو ضاع دوستان املاک نامبرده بفع لیت میبرد از د و در رسیدگی بدو ده‌های مستمندان و امور خیریه آنقدر کوشش میکند که اه لی آن آستن او را فرشته رحمت مینامند پس از بروز حوادث شوم و رسای احساس نیاز مندی ملکه بدوست و خدمتگزار صمیمی بدون بیم و هراس خود را بیاری رسانده و برای یاری ملکه بچنان دل میبرد از د .

راجر با پرنسس بصحبت پرداخت و طوری با طرفیها و انود می‌کرد که سابقه طولانی دارد در ضمن صحبت دستمال پرنسس بزمن افتاد راجر در برداشتن آن احساس کرد کاغذی در آن گذاشته شده است آن را با مهارت ربود و دستمال را بیپرنسس داد از هم جدا شدند

راجر با دقت و مراقبت اطراف از سالن بیرون رفت در گوشه خلوتی یادداشت را خواند .
منزل من بالای همین سالن است لطفاً بآنجا بروید با ارائه این یادداشت پیشخدمت
شماره باطابق رهبری میکنند منتظر من باشید .

راجر با تانی و متانت بطبقه فوقانی رفت خدمتگاری در سرسرا بدقت یادداشت
را وادسی کرد راجر را باطابق راهنمایی نمود صندلی گذارد سری تکان داد و خارج شد
چند دقیقه گذشت و برنسس دلا میال از در سرسرا وارد شد و آنرا از داخل قفل کرد و از در
دیده راجر خارج شد راجر حیرت زده بجای خود نشست اما زمان تعجب کوتاه بود برنسس در
خدمت ملکه ظاهر شد .

معلوم بود این آپارتمان از راه مخفی بسا منزل ملکه مربوط است برای اغفال
کنجکاوانیکه بی جور رفتار ملکه هستند ابتدا برنسس بنحویکه گذشت آمد و رفت و
بعد ملکه از راه مخفی وارد شد .

راجر قیافه ملکه را بشاش تر از سابق تشخیص داد اما بخوبی مشهود بود که آثار تلخ
حوادث ایام اخیر خطوطی در چهره اش رسم نموده و رعشه دستهایش از انقلاب درونی
حکایت میکرد .

راجر با قیافه گشاده ای موفقیت مأموریت را بعرض ملکه رسانید و نامه خواهرش
را تقدیم نمود ملکه سرخورد را از روی تأسف حرکت داد و گفت :

- افسوس از زحماتی که شما در این سفر تحمل کردید و بی نتیجه مانده اعلیحضرت اول
بانظر من موافقت نمودند ولی بعد از فرمایش خود عدول کرده و میفرمایند با اوضاع فعلی
اعزام ولیعهد بخارج اشتباه سیاسی بزرگی است .

راجر ساکت ماند و از هدر رفتن زحماتی که متحمل شده بود قلباً متأثر شد .

- مستدعیم از این جسارت معذورم فرمائید مثل اینست که اعلیحضرت گاهی در
تصمیماتشان تجدید نظر میفرمایند تصور نمیفرمائید این بار هم یکی از آن مواقع باشد ؟
- متأسفانه خیر بعد از رفتن شما آرامشی بوجود آمده که معلوم نیست تا کی دوام
خواهد داشت و نظر شاه اینست که با اعزام ولیعهد نباید بهانه بدست مخالفین داد و این
آرامش را برهم زد .

برنسس دلا مبال که با دقت و علاقه باین گفتگو گوش میداد اظهار کرد .

- بی شک این عمل قمازی است که استقبال مخاطراتش ارزش دارد چونکه هیچگونه
اعتماد و تضمینی نیست که بار دیگر شورش بر پا نشود پس بسا استفاده از این فرصت
مناسب اگر ولیعهد را بجای امنی برسانید هنگام بروز خطر از طرف ایشان اطمینان
خاطری خواهد بود و شاید در آتیه چنین فرصت مناسبی بدست نیاید و هر اقدامی خیلی
دیر باشد .

- آه لامیال عزیزم من چه میتوانم بکنم ؟ اندیشه اینکه اوضاع نامناسبی پیش
آید و ما را چنان در تنگنای گرفتار کند که جان شیرین فرزندانم بخطر افتد کابوس
وحشتناکی است که همواره مرا میآزارد و زجر میدهد اما عقیده اعلیحضرت اینست که

در مقابل کشور فرزند هم از آن ما نیست بلکه ما او را به نیابت ملت میپروریم و تربیت میکنیم و اگر او را بخارج بفرستیم نسبت بملت ستمی روا داشته و حقی از ایشان غصب کرده‌ایم و این ایام شاه بقدری مشغول و گرفتار است که نه وقت دارد و نه رغبت تا بتوان از این مقوله‌ها صحبتی نمود .

راجر در ظرف بیست دقیقه کلیات گزارش مسافرت بنابل را معروض داشت در پایان ملکه کاغذی از جیب در آورد و براجر داد.

- آقای بروگ این مختصر وجهی است برای هزینه سفردشواری که متحمل شده‌اید و یقین کنید زحماتی که (غیر از این مسافرت هم) بخاطر ما کشیده‌اید فراموش نکرده و ممنونم گر چه دوستی با ما در این ایام ارزش زیادی ندارد اما همیشه میتوانید باین دوستی دلگرم باشید .

راجر مراتب سپاسگذاری بجای آورد دست ملکه را بوسید و ابستاد ماری انتوانت و پرنسس از راه مخفی خارج شدند و چند دقیقه بعد پرنسس برگشت و او را تا سرسرا بدرقه کرد راجر بعد از بیرون آمدن از قصر کاغذی را که ملکه داده بود نگاه کرد پانصد لومی حواله بانک بود و ازدیدن این عدد بسیار خوشحال شد و تمام هزینه سفرش از یک سوم این مبلغ هم کمتر شده بود .

راجر دیگر نسبت بملکه تمهیدی ندارد و بکلی آزاد است پس موقع آنست که با نمایندگان میرز و سرشناس بمعاشرت پرداخته و طرح دوستی بریزد برای این منظور هر روز ساعتی متوالی را در مدرسه نظام توپلری که محل جلسه و کلا بود میگذرانند بوسیله دوستان قدیمی آشنایان تازه‌ای که ملاقاتشان را لازم میدانست بدست آورد و دیری نپائید که دوستانی در تمام احزاب و دستجات مختلف پارله‌ن پیدا کرد در اواخر تابستان و در هفته‌های اول که هر سه مجلس مشترک تشکیل جلسه میدادند و کلا بدو دسته مشخص تقسیم شدند یک دسته با جلسه مشترک مجالس سه گانه موافق بودند و دسته دیگر مخالف عناصر ارتجاعی یعنی روحانیان و اشراف مخالف بودند و در اوایل خیلی کم در جلسات شرکت میجستند و بمذاکرات با نظر تمسخر مینگریستند و هر وقت که فرصتی بدست میآمد از اخلال کاری فروگذار نبودند اما با فرارسیدن فصل خزان بر بعضی از ارتجاعیون آشکار گشت که از بیروی این سیاست نتیجه بدست نمیآید و متدرجاً در جلسات پارلمان شرکت نمودند و حضورشان مؤثر بود بنابراین بدسته‌های مختلفی تجزیه شدند .

دھبری افراطی‌های دست راست باویکننت میرابو برادر خطیب مشهور « اسپرهمنیل » (Sprémenil) دوتن سیاستمداران برجسته و شایسته مجلس بودند دھبری دست راستی‌ها که دارای عده بیشتری بودند با « ونکیف » و « کاژاله » افسر سابق گارد مخصوص ملکه بود و این مرد از بهترین سخنوران و متفکرین مجلس بشمار میرفت و دیگری ناطق هنرمند و هوشیار « آبه موری » (Maury) بود اعتدالیها طرفدار حکومت مشروطه‌ای نظیر انگلستان بودند و بانداشتن وحدت کلام دارای اکثریت نسبی بودند در میان ایشان

و کلای محترم و متعینی از قبیل کنت لالی تولاندال (Lally Tollendal) و کنت کلرمون (Glairmon) تونرومونی و مالونه و آزادی خواهان دیگری وجود داشتند .

دست چپی ها که خواهان رژیم سلطنتی محدودی بودند بسا وجود قلت عده نفوذ بسیاری داشتند اکثرشان ازو کلای طبقه سوم و کشیشهای کلیساهای کوچک شهرستانها و همچنین مجلس روحانیان بودند کشیش بروستان «رابوست» (Robust) «دست اتین» (Etienne) والکساندر لامت (Lamet) و بارناو و لافایت از اعضای مؤثر جناح چپ بشمار میرفتند اما بعضی از ایشان متمایل بطرف افراطیون دست چپ بودند دسته کوچک افراطیون رابنسیون و یک نفر حقوقدان کوچک اندام خشک بنام ماکزیمیلین رویسیر نماینده از اس رهبری مینمودند .

راجر بخوبی فهمید که مجلس ملی در مدت سه هفته غیبت او تغییرات زیادی نموده (از اواخر ماه اوت) .

پس از سقوط قلعه باستیل و حلول « دوران وحشت » بسیاری از نجبای فرانسه که همت نمایندگی مجلس را داشتند به پیروی از کنت دو اتوامهاجرت کردند همچوم مردم بورسای و انتقال لوئی بیاریس و کلیه حوادث ماه اکتبر موجب تهییج مردم بمهاجرت شد اعیان بسیاری از کشور خارج شدند بیش ازدویست تن از نمایندگان اعیان که قوی ترین عناصر سلطنت طلب بشمار میآمدند کرسیهای خود را در مجلس خالی کردند بدیهی است این وضع جناح دست راست را خیلی ضعیف نمود و از قدرت اعتدالیها نیز خیلی کاست.

در ضمن دخالتهای بیجا و بی حساب تماشاچیان که همه روزه در تالارهای مجاور محل جلسه جمع میشدند و در جلسات پارلمان اعمال نفوذ میکردند گرچه محل جلسه از جای اول کوچک تر بود اما چون شماره غائبین بیشتر میشد مردم متفرقه بقدر کفایت جابدهست میآوردند این اوضاع نمایندگان حزب دست راست را چه در مجلس و چه در خارج ضعیف نموده و تحت فشار طرفداران فرقه دست چپ قرار داده بود و آزادی عقیده و رأی که اولین شرط و لازمه يك و کیلی است از آنها سلب شده بود بنمایندگانی که جرأت بخرج داده و صحبتی میکردند که بومی از طرفداری شاه میداد سخت تعرض میشد خانه های آنها را ویران میکردند کار بجائی کشید که و کلای میانه رو هم ناچار بودند با داشتن اسلحه حرکت کنند فی المثل مالوبه که نماینده شایسته و مبرز و مورد احترام عامه بود در جلسه مجلس دو پستوله پر کرده در دودست داشت و مونی که در راه آزادی جانفشانیها کرده بود از مشاهده آن اوضاع بیزار شده و نتوانست تمذیهای ناروا را تحمل کند و وبالآخره بخیل مهاجرین پیوست .

مونی نماینده « گرونوبل » (Gronoble) که از همکاران و هم قدمان لافایت و « بائی » و میرابو از بنیان گذاران پایه آزادی بودند از و کالت استعفا کردند بمقیده راجر این وضعیت بمنزله زنگ خطر بود در ماه ژوئن ۱۷۸۸ نجبای شهر گرونوبل که از مشاهده اوضاع ناگوار و خطرناک کشور بیمناک بودند با برگزیدگان روحانیون و عامه مردم مشورت کردند و تصمیم گرفتند که شورای اپالتی تشکیل دهند .

بدون جلب رضایت دربار انتخابات فوری بعمل آمد اشخاص مختلف از طبقه نجبا و روحانیون و توده انتخاب شد و مجلس مشترک کمی دائر کردند عده نمایندگان توده در این مجلس مساوی بادو گروه دیگر بود .

دولت این اقدام را يك عمل خودسرانه‌ای دانسته واردوئی بفرماندهی مارشال به گرونوبل گسیل داشت تا این مجلس غیرقانونی را منحل کند مارشال وقتی بمحل رسید مردم را بقدری متفق و متحد دید که مخالفت و ستیزه را خلاف مصلحت دانست و از راه خیراندیشی و سلامت روی صلاح در آن دید که برای حفظ ظاهر جلسات ایالتی را در شهرستان کوچک نزدیک گرونوبل تشکیل دهند بدین ترتیب مجلس آنجاده ماه زودتر از افتتاح پارلمان فرانسه تشکیل شد و تصمیماتی اتخاذ نمود که مجلس پس از آن ده ماه وقت صرف کرد تا بآن نتیجه برسد محرك و مدیر اصلی تمام آن مصوبات که موجب تحول اساسی حکومت استبدادی کهنسال فرانسه بود يك نفر حقوق دان جوان و پر حرارتی بود موسوم به ژان ژوزف مونیه که بسمت منشی گری انجمن تعیین شده بود و او بود که پیش نویس بسیاری از مصوبات را تنظیم میکرد سال بعد که مجلس شورای ملی تشکیل گردید قسمت عده مصوبات انجمن «ویزی» (Vzill) را بعنوان بهترین نمونه اصول اساسی حکومت دمکراسی تحت توجه و بررسی در آورد و بالاخره تصویب نمود دمونیه بهترین مرجع اصول پارلمانی معرفی شد .

هنوز هفت ماه از افتتاح مجلس ملی نمیگذشت که مردم نسبت برسوم و اصول قدیم سخت بدبین شده و بآنچه بود چنان بشت یازدند و از عقاید اعتدالیها روگردان شدند که این قهرمان آزادی از استقرار حکومت مشروطه در چنان محیط پر آشوب و نیمه آنازاشی مابوس گشت از اوایل کار پارسیها که زیر لفاظیه «آزادی» باعمال خلاف او ایراد میکردند بالاخره بجای وطن مجبورش نمودند .

از آغاز گشایش مجلس ملی تنظیم قانون اساسی مورد توجه نمایندگان بود شاه نیز مایل بود برقراری مشروطه را اعلام دارد اما دیر بود این اقدام اگر در ۱۷۸۷ یا سال بعدش بعمل آمده بود بسیاری از مشکلات بروز نمیکرد و قانون اساسیکه در محیط آرام تدوین میشد حقوق آزادیهای مردم را بطور معقولی پیش بینی مینمود و از افراطیکه نتیجه چنچال و بحال جامه زبان آور بود جلو گیری مینمود و بازا گر لوئی بعد از گشایش مجلس اندکی جریزه نشان میداد میتوانست بسا اعطای قوه مقننه بمردم قوه اجرائیه را برای مقام سلطنت حفظ کند اما سیاست تسلیم صرف بقضا و قدر اثر وجودی او را دستخوش حوادث و نابودی نمود در او اخر سال ۱۷۸۹ از مذاکرات نمایندگان بخوبی استنباط میشد که او را بصورت يك شخص پوشالی در آورند که در مواقع رژه و تشریفات يك مجسمه‌ای بیش نباشد .

نیازمندیها و گرفتاریها خیلی زیاد بود و نمایندگان بقدری تحت تأثیر درآمده و شهوت سخنرانی داشتند که در جلسات رسمی مجال گفت و شنید نبود برای این کار رویه عاقلانه‌ای که اتخاذ کردند کمیسیونهایی چند تعیین نمودند که هر يك از آنها مطالب

مربوطه راتحت بازرسی و بحث محرمانه در آورده و خلاصه را با رأی و نظر خود بمجلس تقدیم دارند و انتخاب اعضاء کمیسیون برای تدوین قانون اساسی مصادف با روز سقوط باستیل بود اعضاء این کمیسیون عبارت بودند از اسقف اعظم برود و اسقف اوتن (تالیران) کنت لالی تولاندال و کنت کلرمون تونرومونی و آبه سینزولو، شاتلیه و برکاس این کمیسیون باجدیت توانست در مدت دو ماه تمام پیش نویس قانون اساسی راتدوین نماید اما افکار عمومی بقدری منقلب و آشفته بود که بیشتر مواد پیش نویس شده موقع طرح در جلسه علنی رد شد کمیسیون دیگری مأمور رسیدگی و بازبینی شد این بار تمام اعضاء کمیسیون باستثنای تالیران ازین و کلای عامه تعیین شدند تالیران را نمی شد از روحانیان دانست چونکه درست دوروز پیش از سفر راجر بناپل طرحی بمجلس پیشنهاد نمود که کلیه دارائی کلیسای فرانسه مصادره و بِنفع ملت بفروش برسد .

راجر علاقمند بود که از طرح قانون اساسی باخبر باشد زیرا میدانست که طرز روش حکومت فرانسه در آتیه بکلی بسته بمواد قانون اساسی است اگر حکومت مشروطه برقرار میشد چون نود و پنج درصد مردم طرفدار داشت البته لازم میآمد که برای شاه اختیارات ووظایفی قائل شوند و گرنه وجودش عضو زائدی بود اما معلوم نبود اگر شاه باقی میماند اختیاراتی از قبیل اعلان جنگ و عقد پیمان صلح بدون اطلاع و مشورت پارلمان بوی تفویض شود در صورتیکه بحران بین المللی پیش میآمد اطلاع از این مطالب برای مستر بیت بسیار ضروری بود .

راجر از روزهای آخر نوامبر و نیمه اول دسامبر باشخصیت های برجسته از قبیل کازاله و حقوق دان معروف مونیو کامیل دو موتن روزنامه نگار معروف غذا صرف میکرد و محشور بود اما برخلاف انتظار هر وقت باتالیران مواجه میشد پیش از مبادله چند کلمه مجال نمیشد در صورتیکه خیلی مایل بود با وی که از آغاز تشکیل کمیسیون قانون اساسی عضویت داشت مفصلاً صحبت کند و از چگونگی مذاکرات باخبر شود .

بالاخره راجر مصمم شد که از وی تقاضای ملاقاتی نماید و اتفاقاً يك روز با جناب اسقف که از تالار جلسه خارج میشد مصادف شد و باتبسم مخصوص بصحبت پرداخت .

- جناب اسقف خاطر عالی هست که قراری باهم داشتیم و تصور نمیکردم که نیاز بیاد آوری باشد .

- چطور چه قراری گذاشته بودیم ؟

- در ماه ژوئن وعده کردید که وسیله ملاقات مرا با کنت دومیرابوهرام بیاورید و اینک ماه دسامبر است و منتظر ایفای وعده سرکار میباشم .

- راست است صحیح میفرمائید اما این دنیای آشفته و پر آشوب امروز حواسی باقی نمیگذارد و همه چیز را از خاطر میبرد اما چه موقع خوب و مناسبی بیاد آوری کردید کنت روز شنبه آینده مهمان من است اگر این تذکره موجب دلخوش شما نشود از شما هم دعوت میکنم که بمنزل بیایید و پس از صرف شام اندکی زودتر ما را تنها بگذارید زیرا برای مذاکره پاره ای مطالب خصوصی باید تنها باشیم .

راجرا از این پیش آمد مناسب خرسند شد .

روزشنبه قدری زودتر از معمول بیاریس رفت و بانزده دقیقه قبل از ساعت چهار بمنزل تالیران رسید بعد از لحظه ای توقف در اطاق انتظار بخدمت میزبان رسید بعد از ادای تعارفات مشغول صحبت شدند .

- این همه تغییرات عظیم و آشوبیکه در ظرف هشت ماه مسافرت من در کشور رخ داده جای بسی شگفت و تعجب است .

تالیران لبخندی زده و گفت یکی از نتایج این تغییرات اینست که دیگر زندان باستیل نابود شده و نامه های سر بسته هم که در حقیقت حکم مرگ اشخاص بود وجود ندارد . این بیان راجرا بیاد دروغی که گفته بود چطور يك شب در آن زندان بسر برده بود انداخت و بزحمت خون سردی خود را حفظ نمود اما چون تالیران با انفیة دان خود بازی میکرد متوجه پریشانی راجرنشد و انفیة دان را جلو برد و تعارف نمود و گفت :

- بدون تعارف تحویل و تغییر تاهمین مقدار کفایت میکند بلکه قدری هم زیادی شده راجر بعلامت تشکر سر خم نمود و انفیة برداشت و جواب گفت .

- این فرمایش شما موجب تعجب است زیرا چنین تصور میکردم در برابر انداختن نظم کهن علاقه زیادی دارید .

- آرزوی من احیاء عظمت کشور بود بازیم نوین نه آنکه نابودی آن را خواستار باشم منتهی اشتیاق من آنست که لومی بتواند مقام و موفقیت خود را درک کرده و روش شایسته ای پیش گیرد که امور مملکت چنانکه باید اداره شود و من مطلقاًراضی به تحقیر و تخفیف او نبوده و نیستم .

- استدعایم از صراحت بیان بنده خاطر تان نرنجد و از این جسارت عفو م بفرمائید :
ام جناب عالی غالباًدر سیرالوحه صورت مخالفین لومی دیده میشود که جداً درصدد سر-
افکنندگی وی میباشد .

تالیران بانگهنگام سریع و دقیقاً راجرا و رانداز کرد و گفت :

- کسانی که این قسم تصور میکنند در اشتباهند و اقدامات مرا از روی بی اطلاعی بد تعبیر میکنند تنها آرزو و کوشش من برای خدمت بفرانسه و در راه عظمت آنست و برای انجام این مقصود بمقتضای وقت گاه ناچارم برخلاف جریان آب شنا کنم اما حوادثیکه در این دوره تاریخی روی داده با منویات من متفاوت بوده در اواسط ژویه یعنی همان روزهایی که قلعه باستیل سقوط کرد بقدری از سیر حوادث بیمناک شدم که نیمه شب محرمانه بسراغ کنت وارتوا رفته اورا از خواب بیدار کردم چونکه لومی را قابل ندانسته و کنت دو پروانس هم مرد احمق و خائنی است تنها کنت واد توارا میتوان شخص فهمیده ای تصور کرد بایشان حالی کردم بمقیده من بواسطه جبن و کندی لومی اوضاع مملکتی خیلی بیش از آنچه مورد علاقه اصلاح طلبان بوده تغییر یافته و مردم راجری نموده است بنظر من فعلاً راه نجات در این است که شاه فرمان انحلال مجلس را صادر کند و در

صورت لزوم قوه قهریه هم بکاربرد مصرأ التماس کردم که زودتر بعرض شاه برساند که تا بیست و چهار ساعت دیگر اگر اقدام نشود این فرصت از دست خواهد رفت و دیگر امیدی نخواهد بود .

این اظهارات صادقانه چنان تأثیری در شاهزاده نمود که همان نیمه شب بخدمت شاه شتافت بدیهی است که شاه برحسب عادت و معمول خود قول دادند که این پیشنهاد را تحت بررسی قرار داده و تصمیم مقتضی خواهند گرفت و متأسفانه مانند سایر وعده‌ها برگذار شد و این رأی صواب بکار نرفت تا خرابی کار باینجا کشید با این وصف آبا سزاوار است نسبت تقصیری بمن بدهند ؟

راجر با تعجب بمیزبان خود می‌نگریست .

- باینکه نسبت با علی‌حضر تین بدین و بی‌اعتماد بودید این اقدام جناب‌مالی شایسته تقدیر و سر بلندی است .

- دوست من آنچه کرده و گفته‌ام نه برای شاه و ملکه بوده بلکه بخاطر میهن است من بانگرانی متوجه سرنوشت کشور هستم .

- من از این نکته منصرف نبوده و نیستم اما باعث تعجب من شده شما که آنقدر با احتیاط و ملاحظه کار هستید چطور چنین خطر بزرگی را استقبال نمودید ؟ یقیناً اگر رفقای پارلمانی شما کمترین اطلاعی از این واقعه پیدا میکردند شما را قطعه قطعه مینمودند .

- کسی نمی‌توانست این مطلب را فاش و ثابت کند جز شخص وارتوا و اگراوردی بسلطنت برسد وفاداری مرا بیاد خواهد آورد و در پیش آمدهای مشابه ازمن نظر خواهد خواست و اگر رومی دادم آنرا بکار خواهد برد .

باید تصدیق نمود که پریگور حقیقه "غیب گومی عجیبی نموده و روشن بینی حیرت آمیزی بخرج داده بیست و پنجسال بعد یعنی پس از افول ستاره درخشان و زوال قدرت بی‌سابقه ناپلئون شارل وارتوا بفرانسه برگشت و از طرف برادرش لومی هیجدهم مملکت را قبضه کرد با اینکه در این مدت طولانی هیچوقت تالیران را ملاقات نکرده بودند شاهزاده بمحض ورود بیاریس او را احضار نمود و صحبت‌های شب سقوط باستیل را یاد آورد .
شد و با اشتیاق زیاد مصاحبت و مساعدت وی را خواستار شد تالیران بسمت صدراعظمی لومی هیجده و شارل دهم مفتخر گردید .

راجر از اخلاق و روحیه این کشیش انقلابی در دریای حیرت فرورفته و مبهور شده بود که صدای پریگورا را بخود آورد .

- اگر مایل نبودم که شما جریان آن وقایع را با اطلاع آقای بیت برسانید و گزارش کاملی بدهید هرگز از این مقوله صحبتی بمیان نمی‌آوردم .

راجر بی‌اختیار و از روی تعجب فریاد کوتاهی کشید و بعد خندید .

- خواهش میکنم این چه گمان

تالیان با اشاره دست او را ساکت کرده و گفت:

- ممکن است دیگران شما را مرد ثروتمندی بدانند و تصور کنند که شما برای خوشگذرانی بیاریس آمده‌اید اما من بچه نیستم و شاید تنها فرد پارسی باشم که از هویت و کار شما آگاه هستم خوب میدانم که خانواده شما آنقدر متمول نیستند که بتوانند از عهده مخارج گراف شما در پاریس بر آیند فقط یک نفر در روایت هل لندن بلیاقت و استعداد شما پی برد و دانست تجربیاتی که در زمان منشی گری دور شامبو کسب کردید مستلزم صفاتی بوده که برای شغل فعلی شما بکار می‌آید مسافرت‌های مکرر شما در سال جاری چشمان مرا خوب باز کرده است .

اسقف هوشیار و ورزیده از پشت شیشه‌های عینک با دقت بچهره راجر مینگریست و چون احساس کرد که بر حریف غلبه کرده لذت میبرد لبخندی زد و ادامه داد .

- اما دوست من نگران میاش و بیمی بخود راه مده خیال نکن که بخواهم توراو بدهم مگر وقتی که تشخیص بدهم اقدامی میکنی که بضرر فرانسه است مدتی است میخواهم پیشنهادی بشما بکنم که اگر پسند شما باشد هر کدام بتوانیم بمیهن خود خدمتی نمایم آیا مایل هستید متفقاً فعالیت و همکاری نمایم ؟

راجر بایستی فوراً تصمیم بگیرد هر گاه اطلاع پریگور در باره خود تکذیب میکرد با احتمال قوی آن کشیش ذبک ودانا بزحمتش میانداخت بعلاوه امتناع از پیشنهاد راجر دوست دانائی را به دشمن خطرناکی تبدیل میکرد بالانتر از همه ارتباط نزدیک با یک مقام عالی برای کسب اطلاعات موثق بسیار ارزش بود با این حسابها همکاری با راجر شخص متفذنی از هر جهت مفید و دارای فواید فراوانی بود باعجله گفت .

- چون جنابعالی ساده و بی‌برده صحبت میفرمائید باید عرض کنم که بنده در اینجا بایبظرفی کامل سیر حوادث را مشاهده و تعقیب میکنم و آرزو مندم همانطور که شما علاقمند بسر افزای فرانسه میباشید و آسایش و رفاه مردم را خواهانید بنده نیز در همکاری با سرکار بتوانم خدمت کنم .

پریگور تبسم کنان دست دراز نمود و اظهار داشت .

- خوبست بعلامت قبول این قرار دست دوستی بدھیم من بنوبه خود همواره دارای این عقیده میباشم که فرانسه و بریتانیا بایستی اختلافات دیرین را فراموش کرده و با هم متحد شوند تا بتوانند صاحب اروپا را تأمین بلکه تضمین نمایند يك چنین هم‌آهنگی باید هدف و آرمان تمام افراد بشر دوست و خیرخواه باشد عقیده و فکر میراپوه همین است اگر جز این بود هرگز شما دونفر را در يك مجلس با هم دعوت نمی‌کردم مسلماً من از عهد و پیمان خودمان چیزی باو نخواهم گفت زیرا اجل ندارم کسی از آن واقف شود به نایب مثبت علاقمندترم تا باشاعه خوب، اگر مطلبی دارید سؤال کنید زیر اوقت زیادی برای صحبت مانیت و میدانم که شما هم برای موضوعی تشریف آورده‌اید .

راجر باصراحت گفت :

- میخواستم راجع بتدوین قانون اساسی سؤال کنم در تمام جلساتی که برای بحث

در این موضوع تشکیل شده حاضر بودم و بنظریات مختلف آقایان نمایندگان دقت کرده‌ام و چنین تشخیص داده‌ام که صورت بفرنجی پیدا کرده است چون عضو برجسته و مطلع کمیسیون می‌باشید می‌خواستم استفسار کنم که بالاخره شکل نهایی این قانون که مبنای تمام اصلاحات است چه خواهد بود .

اسقف باحرکت دست اشاره به نتیجه منفی نمود .

- پیش‌بینی يك همچو مطلبی از فکر من خارج است بهیچ مطلب و طرحی امیدواری نیست حتی «حقوق بشر» که لافایت از امریکا تنها اقتباس نموده و بمجلس پیشنهاد کرد هفته‌ها معطل ماند و بجائی نرسید در صورتیکه بیشتر همکاران سبک مغز خیال میکردند در يك جلسه میتوانند تدوین و تصویب آن را خاتمه داد اما تصویب هر يك ماده هفته‌ها وقت نمایندگان را صرف مذاکره مینمود و بالاخره هم آنچه گذشت جز مشتکی کلمات مشعشع و قلمبه نبود پس با این تفصیل اگر قانون اساسی تا دو سه سال دیگر هم بطول انجامد تعجبی نخواهد داشت بعلاوه معلوم نیست بعد از يك مدت طولانی آنچه بتصویب میرسد چه خواهد بود ؟

- تا کنون کار این لایحه بکجا رسیده است ؟

- تا بحال فقط تکلیف قوه مقننه روشن شده است کمیسیون اول برای دستگاه قانون گذاری سه قسمت را توصیه میکرد یکی مجلس نمایندگان دویم مجلس سنا و بالاخره مقام سلطنت را برای حق و توأم این طرح در جلسه عمومی رد شد مجلس با ایجاد سازمان دیگر هم چنین با دادن حق و تو موافقت نه نمود.

- از مذاکرات مجلس آنچه را که فرمودید درك کرده بودم و گمان میکردم اعتدالها و حزب دست راست با تشکیل سنا موافقت دارند تصور میفرمایند این موضوع بازم مورد بحث قرار گیرد ؟

- خیر چنین نیست مر تعجبم با تشکیل مجلس سنا مخالفت نمودند نه اعتدالها. اربابها همچو تصور کردند که اگر مجلس سنا با سازمان قانون گذاری هم آهنگ شوند طبقه با نفوذ و مستقلی بوجود میآید که برای قدرت ایشان زبان آور است از اینجهت با حزب دست چپ ساختند و فکر ایجاد چنین دستگاهی را از بین بردند .

- عجب حماقت و خیال بچگانه‌ای این اشخاص بی اطلاع و بیخبر از فواید مجلس سنا این قوه و مقام مفید را فدای وهم و خیال بی اساس نمودند ؟

- صحیح است خیلی نادانی کردند حالا بانداشتن مجلس سنا حق رد کردن قوانین بوسیله شاه دارای اهمیت خیلی بیشتری است زیرا یگانه و وسیله برای جلوگیری از افراط و تندر و بهای نمایندگان همین است. میرابو باهوش و فراست سرشاری که دارد این نکته را خوب دریافته بود و از اینجهت بود که اعلام داشت که هر گاه اختیاری برای شاه قائل نشوند حکومت استبداد را بر مشروطه ترجیح میدهد و سایر وکلای فهیم مانند مونیه و مالوئه ولالی و کاراته همگی برای گنجاندن این حق جهت شاه صراحتاً ابراز علاقه نمودند

و بسیاری از نمایندگان محتاط نیز از ایشان پشتیبانی نمودند .
- با این وصف چه عاملی در کار بود که نگذاشت موفقیت بدست آید ؟
بر یگور آهی کشید و گفت .

- لجاج مخالفینی مانند سایر رهبران مردم تأثیری نداشت تنها وجشت و معتقدات نابجای بعضی افراد دست بهم داد و این خرابکاری را بیار آورد مثلاً لافایت از روی سادگی و صفای باطن چنان تحت تأثیر مشهودات خود در آمریکا واقع شده که آرزومند رژیم جمهوری بود و مثل این بود که فراموش کرده که در ایالات متحده مجلس سنائی وجود دارد که در موقع ضرورت بسهولة میتواند از تندرویهای و کلاجلو گیری نماید این مرد خوش قلب یکبار هم به نکر نوشته بود که از شاه درخواست کند که از حق و تو صرف نظر نماید فقط به تعلیق قوانین اکتفا نماید دیگر از آنجا که به حسن شهرت خود خیلی علاقمند است برای افزایش محبوبیت خویش از این مطلب استقبال کرد و در شورای سلطنتی مطرح نمود و شاه را بقبول آن تشویق کرد و اتفاقاً لومنی هم بدون توجه بمواقف کار آنرا پذیرفت و با این ترتیب باعث شد که موقعیت ما در مجلس یکباره از دست رفت و امروز حکومت از هر جهت جمهوری است فقط اسمی کم دارد.

- هر گاه در روابط بین المللی بحرانی تولید شود و مملکت دوجار تهدید شود
بیگانه قرار گیرد موقعیت و تکلیف شاه هیچ معلوم نیست آیا اختیار اعلان جنگ
یا نه ؟

- چون هنوز این مطلب در مجلس تحت مذاکره در نیامده تصور میکنم
این اختیار را بدون قبول محدودیتهائی نگاهدارد و این یکی از مسائل فراوانی است
که قانون اساسی باید روشن کند و کمیسیون تا کنون برسدگی آنها نبرداخته است .
راجر از پنجره ایکه مشرف بنخیابان بود دید کالسکه مجللی آمد و ایستاد باعجله
گفت :

- از بیانات کنت میرابو در مجلس نتوانستم تشخیص بدهم که بکدام حزب وابسته
است آیا ممکن است لطفاً این مطلب را روشن بفرمائید .

- او عضو هیچ دسته ای نیست از آنجائیکه خیلی روشن بین است نقاط ضعف اشخاص
و افکار گوناگون سیاسی را زود درک میکنند و از اینرو نمی تواند بهیچ حزب و دسته ای
متکی شود و آزادی خود را حفظ نموده تا بتواند از اعمال اشخاص انتقاد کند گاه گاهی
بطرف دست چپ تمایلی بروز میدهد اما در سلطنت طلبی وی هیچ خللی نیست .

- یک سؤال کوچک دیگری باقی مانده با توجه باوضاع آیا تصور میفرمایند که
میرابو بفرمان روائی کشور فرانسه برسد ؟

اسقف نگاه تمجب آمیزی کرد و گفت :

- بیم آنست که اوضاع بقدری تغییر کند که اشخاص امثال او نتوانند مدت زیادی
بر اوضاع مسلط باشند .

آقای راجر این آدامش امروز پاریس نباید شما را فریب دهد نیروهای هر اس-

انگیزی بحرکت آمده که نه تنها فرانسه بلکه سراسر جهان را تهدید میکند امسال برای اولین بار باتوده دنچبروکاگر (پرولتاریا) بحقوق خود پی برده سقوط سلطنت فرانسه و حکومتهای مشابه را تهدید بنابودی میکند جنگهای نوظهور درشرف تکوین است بجای آنکه پادشاهان با یکدیگر مصاف دهند طبقات ملتها با هم بزد و خورد میپردازند بحث در تصورات (ابدلولوژی) متضاد بمبارزه بر میخیزند بدیهی است در جریان چنین مبارزات و گیرودارها دمکراسی قادر نیست بمعنای واقعی خود باقی بماند پیشوایان که اشخاص خشن و قدرت طلبی میباشند چنان بطرف ظلم و ستمگری دست دراز خواهند کرد که مستبدان دو آتشه را دچار حیرت خواهند نمود ممتقدم که تاریخ نویسان ۱۷۸۹ را سال آغاز طوفان نام گذاری خواهند کرد .

فصل بیستم

دوستان ملکه

سخنان بریگود باآخر رسید در بازشد و مردی که صیت شهرتش در تمام اکناف فرانسه پیچیده بود وارد گشت .

کنت میرابو با اینکه پیش ازچهل سال نداشت بر اثر کار زیاد ومستمر وهیجانان روحی خیلی مسن تر مینمود مردی تنومند و چهارشانه که دستهای دراز و پیشانی بلند و موهای سیاه و فراوانش بر ددشتی و بزرگی اندامش میافزود بسا اینکه صورت مجرد منظرش را خیلی زشت و کریه کرده بوداما نشاط وحرارت زیاد او را دوست داشتنی نشان میداد قسمتی از دوران جوانیرا (شاید در نتیجه ولخرجی و بیخردی) در تنگ دستی و بینوایی گذرانده بود اما اکنون در جامعه دارای مقام ومحبوبیت زیادی است وبآزادی مطبوعات از روزنامه‌اش درآمد سرشاری بدست میآورد وزندگانی بسا شکوه و مجللی میگذرانند در این ایام که اعیان وثروتمندان پاریس بسادگی پرداخته بی بیرایه و تکلف پیاده رفت وآمد میکنند میرابو دارای کالسکه‌ای شده سواره و با طمطراق حرکت میکند وعلامت خانوادگی را در روی درهای کالسگه‌اش با مطلا نقش کرده لباس‌اش از پارچه‌های ممتاز ودوخت با سلیقه ومشهورترین خیاط پاریس است نگینهای انگشترهایش که از سنگهای پربه‌اه است برق میزند .

از آنجا که میرابو راجر سابقه آشنائی داشتند معرفی لازم نبود ومیرابو از ملاقات راجر اظهار خرسندی نمود و گفت :

- آقای بروک گمان میکنم آخرین ملاقات ما در فاصله مسافرتهای من ببرلن بود و اذاینکه دوست عزیزمان جناب اسقف وسیله سفر مرا ببرلن فراهم آورد و چند صد لیره‌ای به جیب ما ریختند خیلی ممنون شدم .

- من نیز بنوبه خود اذ دعوت در آن مجلس ضیافت خیلی سپاسگذارم در آن زمان

که تازه وارد پاریس شده و دوستان چندانی نداشتم افتخار معرفی بجنابعالی و آشنائی باشخصی مانند سرکار موجب خوشوقتی و بسیارمفتم بود .
پیشخدمت که منتظر ورود میرابو بود خبر داد شام حضاراست هنگام صرف غذا راجر خبلی متفکر بود که میرابو چگونه بی پروا از مسافرت برلن صحبت کرد.
گرچه از آن تاریخ مدتی گذشته بود و گزارشهای محرمانه‌ایکه میرابو از فعالیتها و مشاهدات خویش در پای تخت پروس برای دولت وقت میفرستاد و حالا فاش شده و اکثر مردم از مفاد اسناد محرمانه‌ایکه میرابو بعنوان مأمور مخصوص برای دولت فرستاده بود بدینین و متنفر بودند میرابو مدعی بود که مدارک را از وی ربوده‌اند و برخلاف میل و رضای او منتشر کرده‌اند اما در بین مردم چنین شهرت داشت که او خود اطلاعات را فروخته است .

دازی که از میرابو پنهان بود و جز راجر که در موقع منشی گری دورشامپو آگاه شده این بود که پریگور رابط بین وزیر امور خارجه و میرابو نسخه‌ای از روی گزارشها برداشته و باشخاص ذی‌نفع میفروخت .

راجر موقع صرف غذا متناوباً بدو حریف نیرومند با دقت نگاه میکرد تا بفهمد کدام يك دغل‌بازتر است بالاخره یابین نتیجه رسید که هیچکدام از دیگری وانیماند و هر دو توانا و مردان کار میباشند و در صورت پیش‌آمد و لزوم برای پیشرفت امور خود و کشور از حيله بازی ابایی نخواهند داشت اما با يك مقایسه کلی در خصائل آن دو با یکدیگر البته پریگور نسبت بحریف برتری داشت میرابو لیاقت آنرا داشت که مجلس را زیر نفوذ خود در آورده و کلا را با يك خطابه و سخنرانی مهیج برانگیزد یا با چند جمله ساده آنها را آرام کند و خشمشان را فرونشاند .

و پریگور دزای آن مهارت بود که میتواندست میرابو را تحت تسلط خود در آورد و چون موم در دست گیرد .

در سر میز از موضوعات مختلف صحبت میشد و پریگور که تا آنوقت جز بمشورت و خوشگذرانی فکر دیگری نداشت اکنون از خیر عامه و بشر دوستی و رفاه مردم سخن میگوید و میرابو را برای موافقت و پشتیبانی لوایح عمرانی تشویق میکند و این مطلب موجب تعجب راجر شده بود .

توصیه میکرد که بخت آزمایی‌های دولتی را منسوخ کنند و معتقد بود که این عمل مردم را فقیر خواهد کرد نه متمول. میخواست که یهودیها با سایرین متساوی الحقوق باشند کنفرانسی از فرانسویان و انگلیسها تشکیل کنند برای توحید اوزان^۱ و مقیاس در دو کشور. اصرار داشت که پاپ را وادار نمایند اجازه دهد زنان صیادانیکه در دریا غرق میشوند شوهر اختیار کنند و هم چنین کلیه دبیرستانهای مختلف تحت سازمان یگانه‌ای درآیند و تمام کودکان از نعمت فرهنگ برخوردار شوند .

۱ - اوزان انگلیس برخلاف تمام اروپا غیر از سیستم متریک است واحد پول و وزن و طول مخصوصی دارد .

میرابو صمیمانه با تمام این پیشنهادات موافق بود و بالاخره گفت :

- آنچه را که میفرمائید کاملاً صحیح و بجاست باضافه مطالب بسیار دیگری است که باید اجرا شود یکی از مطالب مهم منع بردگی است در مستعمرات هند غربی که من بیصبرانه منتظر فرصت هستم تا لایحه آن را تقدیم نمایم اما بدبختانه بطوریکه خود جنابعالی اطلاع دارید چهار پنجم وقت مجلس بسخترانی های پوچ و بیمغز نمایندگان بر حرف تلف میشود برای هر پیشنهاد مختصری مقدمه چینی هایی میکنند که دیگر اصل موضوع منتفی میشود .

اگر ژان ژاک درسومیتوانست پیش بینی کند که نوشته هایس آتقدروقت مجلس را اشغال میکند بقیماً هیچوقت مبادرت بشگارش قرارداد اجتماعی نمیکرد .

- به به واقماً گل گفتید ازخدا میخواستم این انقلاب برپا نمیشد خیلی نگرانم از اینکه اگر بهمین منوال پیش برود برای تدوین قانون اساسی بدترین طریق را پیش گیرند و بجای اصلاح افساد کنند .

میرابو گفت :

- گمان میکنم نظرتان راجع بچگونگی تشکیل هیئت دولت و مطالب راجع بوذیران است ؟

- بله اینطوراست من تصور میکنم که سبک تشکیل دولت درانگلستان بهترین روش است زیرا وزرا ازبین و کلاً انتخاب میشوند و ایشان مسئول مجلس میباشند و هر قسم دیگری غیرعقلانه است اگر بازهم مانند سابق وزرا ازخارج یعنی غیرازمجلسیان تعیین شوند چون بانبات وافکارو کلاً آشنا نیستند نمی توانند بطورشایسته کاری ازپیش ببرند امان ازمشاورین بی اطلاع و خود خواهانیکه شاه را احاطه کرده اند .

عجالة اکثریت نمایندگان شیفته و مفتون عقیده موقتی کمیسیونها میباشند که تنهاوسيله بقای آزادی رابسته به تفکیک قوه مقننه ازمجریه میدانند و جای بسی تأسف است اگرمامجبورشویم ازچنان حکومت مضحکی تبعیت کنیم .

میرابو باتندی گفت :

- بشدت مبارزه خواهم کرد جداً معتقدم که وزرا باید ازبین و کلاً آنهم بیاحفظ مقام انتخاب شوند درغیراین صورت از کجامیتوان اشخاصی برگزید که لیاقت وشایستگی اداره کردن کشوری مانند فرانسه راداشته باشند؟ نکرومونمران زهمکادانشان آدمک هائی پیش نیستند شاه تنها یک شخص لایق وصدیق دارد و آن ملکه است .

میرابو قدری تأمل نمودوبعد بشرح صفات وشرايطی که برای يك صدراعظم لازم است پرداخت و بطوردمثال وسربسته وتلمیح اخلاق خود را بیان میکرد در ضمن صحبت او پریگود با گوشه چشم اشاده ای براجر نمود ودر خاتمه بیانات وی از روی شوخی و استهزاء ولی مؤدبانه گفت :

دوست عزیز يك نکته رانا گفته گذاشتيد يك چنین شخص با این شرایط برای صدارت لازم است مجدد هم باشد .

میرابو هم این جمله را حمل بشوخی نموده و قهقه خنده را سرداد.
- اگر لویی بتواند از فرصت استفاده کند و مرا بصدارت برگزیند تاج و تخت منزلش را نجات خواهم داد .

راجر قبلا سپرده بود که اندکی بعد از شام کالسگه ای حاضر کنند پیشخدمت اطلاع داد حاضر است با اینکه به پریگور قول داده بود اما هیچ میل نداشت آن مجلس راترك کند بالاخره خواهی نخواهی از میزبان و مهمان سپا-گذاری و خدا حافظی نمود و روانه شهر گردید در طی راه فکرا اینکه پریگور از سمت و مأموریت او آگاه است ناراحت شد و خیال میکرد اگر دیگران هم از این موضوع با خبر باشند ممکن است گرفتار زحمت بشود از هوش و فراست در حیرت بود چطور از سابقه او باخبر بوده است در هر صورت از این واقعه ناراحت بود و موضوعی که تا کنون برایش پوشیده بود آشکار گردید. تاسع و باستیل انگلیسها در پاریس زیاد بودند و در مجالس اشراف حاضر میشدند و با نجیب زادگان معاشرت داشتند چونکه تا آنوقت نسبت بآن طبقه کسی معترض نمیشد امنیت برقرار بود و راجر با تظاهر و تقلید دوش اشرافیت با آزادی با مردم سرشناس و محترم مراد میگرد و کارهای محرمانه خود را از پیش میبرد اما واقعه باستیل او را بکلی واژگون نمود طبقه اشراف پراکنده شدند ثروتمندان عشرت طلب انگلیسی بساط را بشهرهای آلمان و ایتالیا کشیدند .

راجر برای پیدا کردن راه تازه ای اندیشید بالاخره بفکرش رسید که بعنوان خبرنگار روزنامه ای در پاریس بماند بعد از تأمل و مطالعه روزنامه «مورین کروینکل» که ارگان حزب لیبرال انگلیس بود اختیار کرد زیرا اکثر آزادی خواهان و دوستان فرانسویش با این جریده آشنا بودند و اخبار مهم فرانسه را که برای روزنامه مزبور میفرستاد موجب رونق و رواجش میشد با اینکه پریگور او را بجاسوسی متهم کرد روی هم رفته از مجلس سه نفری خوشحال بود گذشته از اتحاد محرمانه با اسقف میرابو هم وعده کرد که او را بیک باشگاه مهمی که ژاکوینها دائر کرده بودند معرفی نماید و این کلوپ قدرت عظیمی کسب کرده بود .

سه شب بعد راجر در يك مجلس کاملاً مهمی حضور یافت یکی از اعیان زادگان اطریش که با وی سابقه دوستی داشت کنت « دلامازك » که گاهی در توپلری یا شهر تصادفاً با هم ملاقات میکردند راجر را بمنزلش که در سفارتخانه بود دعوت کرد .

در ظرف ششماه اخیر مد لباس پارسی ها پیش از شصت سال گذشته تغییر کرده بود نوده مردم بلباسهای پر زرق و برق بانظر بغض و کینه مینگریستند و آنرا علامت مخالفت با آزادی میدانستند و باشخاص شیک پوش متعرض شده و گاه حمله میکردند باینجهت

راجر از مراده بسفارتخانه که محیط امنی بود خوشوقت می بود و در مهمانیهای سفارت با اشتیاق شرکت میکرد در آنجا مدعوین با لباسهای تمیز و آراسته میآمدند و راجر هم باین امر علاقمند بود شماره مهمانان اکثراً بیش از دوازده نفر نبود تشریفات و تجملات سابق پاریس متروک شده بود اما در سفارتخانه صدها شمعیهای رنگارنگ در در چهل چراغها در فضای وسیع سالنهای مجلل نورافشانی میکردند و مهمانان بالباسهای عالی در محیط اشرافی سرگرم خوشگذرانی و عشرت رانی بودند .

سفیر کبیر اطریش « کنت فلوریموند دومرسی اژانتو » شخصاً بتمام واردین خوش آمد میگفت با اینکه قبلاً چند بار راجر را دیده بود هیچوقت باهم صحبت نکرده بودند اکنون با گشاده رویی دست وی را فشرد و اظهار داشت .

- آقای شوالیه چون میدانم شما از دوستان علیاحضرت هستید تمنا دارم اجازه بفرمائید که شما را از دوستان محسوب دارم و اطمینان میدهم که هر وقت بسفارتخانه تشریف بیاورید با خوشوقتی و مسرت از شما پذیرائی خواهد شد .

راجر در ضمن سپاسگذاری ب فکر فرورفت و از خود سؤال میکرد آیا ملکه خود از مسافرت وی بفلورانس بسفیر خبر داده یا از کس دیگری شنیده است در اینوقت کنت دلامارک وارد سالن شد راجر بوی سلام کرد و مراسم ادب بجا آورد دو نفری بخدمت سفیر اسپانی که با چند نفر مشغول صحبت بود رفتند دلامارک راجر را معرفی نمود و بعد هم بچند نفر دیگر منجمله «ابه» و «درمند» و این شخصی بود که بعد از رسمی شدن نامزدی ماری انتوانت بالوئی شانزدهم از طرف دربار مأمور شد بوینه برود و زبان فرانسه را به ملکه آینه بیاموزد و از همان ایام روابط صمیمانه بین ایشان برقرار ماند.

راجر بتازه واردی متوجه شد که از دوستان دیرینش بشمار میآید و این شخص یک نجیبزاده سویدی بود بنام کنت « هانس اکسل فرسن » که در مسافرت سال گذشته راجر بسوید محبت بسیاری درباره وی مبذول داشته بود .

نجیبزاده سویدی جوان سی و پنجساله بود بلند بالا خوش سیمای و ماجرای ملاقات وی با ملکه فرانسه هنگامیکه هر دو در بهار جوانی بودند سرو صدای فراوانی راه انداخته بود فرسن از عشق و علاقه خود نسبت بملکه چندبار با راجر صحبت کرده بود و بعداً برای فرار از این مرحله جانکاه و خاموش کردن شعله اشتیاق بقصد کمک بازادیخواهان بامریکازفت البته کسانیکه واقعاً از اخلاق پاک ملکه اطلاع داشته و بیغرضانه قضاوت میکردند تردیدی نداشتند که هیچگونه رابطه عشقی بین آنها وجود نداشته است.

فرسن از دیدار دوست خود خوشوقت شد و بعد از اطلاع از حال یکدیگر متأسف شدند که چرا زودتر بهم نرسیده بودند کنت فرسن گفت که بعد از مراجعت بفرانسه در ۱۷۸۸ حسب الامر ملکه بفرماندهی یک هنگ فرانسوی تابستان را در والاتیسین گذرانده باین جهت یکدیگر را ندیده اند .

مهمانان دوازده گانه برای صرف شام دعوت شدند راجر بین یک دوشیزه زیبای اطریشی که بفرانسه آمده بود و بانوی سفیر اسپانیا واقم شد پس از قدری صحبت با دوشیزه متوجه خانم سفیر شد و مشغول گفتگو گردید کنتس فرمانوزن پرسید آیا آشنای

اسپانیولی دارد راجر برای جواب تأمل و مسامحه نمود زیرا بعد از عزیمت از ناپل بانفس خود پیکار میکرد که خود را بطوری بکارهای پر زحمت مشغول کند که از فکر ایزابلا فارغ گردد و تا اندازه ای هم توفیق پیدا کرده بود و جز موارد بخصوص از خاطرش رفته بود اکنون موقع امتحان پیش آمده و راجر میخواست بداند آیا میتواند اضطراب یادگار شبهای دل افروز وصال و عشق جانسوز را در درون سینه پنهان دارد جواب گنت: - در تابستان گذشته افتخار آشنائی با دختر ژنرال گنت «دارامدا» که در دربار ورسای بود نصیبم گشت .

- او را خوب میشناسم بسیار زیبا و خوش اخلاق است بعد از آنکه شوهرم بجای پدر ایشان بسفارت منصوب شد وی نزد ملکه ماند و من با سنیوریتا دارامدا مرادو داشتم اما خاطر من نمیآید که از آشنائی باشما صحبتی کرده باشد .

راجر توضیح داد که کمی بعد از آشنائی سنیوریتا بایتالیا عزیمت کرد و در راه جنوب با ایشان تصادف نموده او را از حمله و تظاول راهزنان رهایی دادم و تا ماریسی همسفر بودیم و از ماجراهای بعدی و ملاقات در ناپل حرفی بمیان نیاورد و خاموش ماند کنتس فرمانرواز خیلی پرحرف بود و مدتی از ایزابلا و عروسیش و راجی کرد.

- یکی از دوستانم هفته پیش از احوال او نوشته بود که پیوند وی بشوهرش خیلی زود بشمر رسیده دارای فرزندی شده و تا اوایل سال آینده باسپانیا میروند .
- چرا چنین میکند ؟ مادام .

- خانواده اعیان هر وقت دارای پسری بشوند در املاک خود مجالس جشن و سرور برپا میکنند و لو نوزاد دختر باشد گاوهای بسیار قربانی و بشکتهای شراب خالی میکنند دهقانان در این جشنها شرکت مینمایند و از حضور ارباب و بانوشادی میکنند و برای سهولت وضع حمل و سلامت بکنار رفتن مادر دعا میخوانند برای اینست که دن دیه گو و بانویش باید بسر زمین اجدادی بروند و مراسم این ضیافتها را بشکرانه اینکه ایزابلا بخوشی فارغ شده است بجای آرند و دیگر اینکه فرصتی است برای دن دیه گو که مراتب بندگی خود را نسبت بشاه و ملکه جدید تقدیم کند .

کنتس مدتی به پرحرفی مشغول بود اما راجر درست نمی فهمید چه میگوید زیرا تمام حواسش متوجه بجای دیگر بود و آرزو داشت که موقع وضع حمل در بالین ایزابلا بوده باشد و با الهام نیروی عشق ازرنج و درد او بکاهد تا پایان شام راجر از روی ادب بصحبت خانمها گوش میداد و گاه گاهی هم جواب مختصری میگفت خانمها سفره خانه را ترك نمودند مردان گردهم جمع شده و از جریان اوضاع کشور مخصوصاً از ماری اتنوانت صحبت بمیان آوردند بیاناتی با کمال صراحت برای نجات دادن ایشان میشد که اگر خطری متوجه شود باچه اقدامی میتوان آنرا رفع کرد در این موقع راجر بی برد باینکه سفیر اطریش از فعالیتهای وی در راه خدمت بملکه آگاه است و باینجهت است که او را در این شب نشینی محرمانه دعوت نموده

مرسی از انتوبال لهجه آلمانی اظهار کرد .

- آقایان من اگر بعملی بودن این نقشه اطمینان میداشتم بدون هیچگونه تردیدی

با احتمال هر خطری موافق بودم طرح شما عبارت از جنگ داخلی است و ما نباید چنین در دسربزرگی برای شاه فراهم آوریم صرف نظر از اینکه اعلیحضرت شدیداً از خونریزی متنفر است و سرنوشت مشئوم شارل اول پادشاه انگلستان در نظرش مجسم است .
سفیر اسپانیا اظهار داشت .

- این بیان شاید تا اندازه ای حاکی از حقیقت باشد اما آنچه من تصور میکنم تا زمانیکه شاه در فرانسه میباشد جانش در خطر نیست و گزندى بوى نمیرسد .
سفیر اتریش در جواب گفت .

- باشما موافقم و ما از لحاظ شاه نگران نیستیم بلکه تمام وحشت من از طرف آن شاهزاده خانم خرد سالی است که از مدتی قبل بمن سپرده اند خداوند تاکنون او را از مهلکه های چندی نجات بخشیده اما اکنون مانند آفتاب برهن روشن است که خطر اجتناب ناپذیری او را تهدید میکند دشمنان بخوبی درک کرده اند که تنها شجاعت جلیلی ملکه است که نمیگذارد آنها به هدف شومشان برسند و همواره کمال کوشش را بکار میبرند تا او را ازین بردارند علیاحضرت مدتی است جز آنچه را که ندیمه هایش تهیه میکنند بغذائی دست دراز نمیکنند تا بحال سه بار شکر شربتیی را که قبل از خواب میل میکنند مسموم کرده اند و مادام کابمان مقداری شکر در محفل امنی مخفی نگاه میدارد .
راجرا از اینکه در آن مجمع جز «ابه پیر» فرانسوی دیگری نبود حیرت داشت اما بالاخره فهمید که این مسئله از روی فرط احتیاط بوده است .

مطلب دیگر که برای راجر مجهول مینمود این بود که هانس ااکسل بسا نداشتن سمت سیاسی چه شده که در فرانسه مانده است بعد معلوم شد از طرف گوستاو سوم پادشاه سوئد مجرمانه مأمور است که تمام نیروی خود را برای خدمت و کمک ملکه بکار برد سفیر اسپانیا نیز از طرف پادشاه خود مأموریت داشت که برای حفظ خاندان سلطنتی از هیچگونه اقدامی که صلاح میداند مضایقه ننماید هر دوی آنها عقیده داشتند هنوز آنقدر فرصت هست که شاه و ملکه از آزادی محدود خود استفاده کرده بپناه شکار از قصر خارج شده و خود را به کامی بن رمس یا متز که اردوگاه سپاه است برسانند و در پناه ارتش قرار گیرند .

راجرا از آغاز این بحث ساکت بود و اظهاری نمینمود تا در اینموقع گفت :
اگر از جانب ارتش اطمینان باشد رأی مصابی است اما با وضعیت فعلی کمی میتواند این مطلب را تضمین کند؟ آنچه شنیده ام اینست شماره سر بازانیکه از صفوف فرار کرده اند در ظرف ماههای اخیر خیلی زیاد شده و اکثر آنها تیکه در اردوهای خود باقی مانده اند از افسران خود اطاعت ندارند .
کنت فرسن گفت :

- در بسیاری از مناطق همینطور است اما ارتش قسمت شرق هنوز وفادار مانده است افراد ژنرال «دوبویه» خیلی مرتب و مطیع میباشند و منهم از هنگ خودم رضایت و اطمینان دارم و از بررسی و مطالعه اینکه در تابستان و پاییز نسبت بوفاداری آنها نمودم شخصاً مطمئن هستم .

- در اینصورت باید بکوشیم و هر چه زودتر ملکه را از این شهر بیرون بریم .
آبه ورمون سرش را بعلامت تأسف گردانید .

- افسوس آقایان ایشان مطلقاً از شاه جدا نمی شوند و من یقین کامل دارم .
- بهر نحو و قیمتی شده باید ایشان را ترغیب نمود مثلاً اگر بایشان بفهمانیم که با ادامه توقف در پاریس جان و لیمه در خطراست مسلماً راضی خواهند شد که پایتخت را ترک کنند مرسی ارژانتو نظربه راجر که ساکت مانده بود کرد و گفت .
- چندی قبل علیاحضرت میخواستند که و لیمه را بناپل بفرستند ولی اعلیحضرت قبول نفرمودند و معظم لها بکلی از اجرای این نقشه خود منصرف شدند و همچو معلوم است که اگر شاه هم موافقت فرمایند ملکه راضی نیست با و لیمه از پاریس خارج شوند .
آبه گفت :

- من نیز یقین دارم که بچنین امری تن در نمیدهند ملکه در عقاید مذهبی متعصب و مؤمن است مدتی است با کمال شهامت تصمیم گرفته است که با خون سردی و قوت قلب تسلیم و راضی بتقدیر الهی باشد و سرنوشت شومی را انتظار میکشد کسی هم نمیتواند انکار کند سوانح شومی که تا کنون برای ایشان رخ داده پیش در آمد و قایع غم انگیزتری است باید بیاد آورد که در شب زفاف طبیعت چه غوغائی راه انداخت چنان طوفانی شد که پارک ورسای را منهدم کرد آن صاعقه بی نظیر درختهای عظیم کهن را سرنگون نمود پنجره های حجله خانه را خرد کرد و درهای عمارت را یکسره از جای کند و زش باد بقدری تند بود که دوبار بالا پوش را از روی عروس و داماد بکنار انداخت يك هفته بعد در جشن عروسی حادثه رقت باری روی داد وقتی برای تماشای آتش بازی از ورسای بشهر میرفتیم عروس زیبای خردسال با چه خوشحالی و سروری بفریادهای شادی مردم و دسته گلپائیکه بطرفش پرتاب میکردند با اشاره دست پاسخ میداد جمعیت از پای کوبی و خوشحالی زمین را بلرزه در آورده بودند در ضمن آتش بازی فشفشه ای بروی يك مشت چوب و تخته خشك افتاد و آتش گرفت و در نزدیکی آن چند بشکه باروت بود پیش از آنکه مأمورین فرصت خاموش کردن نمایند آتش به بشکه ها سرایت نمود يك دفعه با صدای هولناك منفجر گشت یکباره فریادهای شادی بناله های جگرسوز تبدیل شد صداها نرفبخاك و خون غلطیدند شماره مجروحین بقدری زیاد بود که تمام بیمارستانها را پر کرد و عده ای را در خانه ها خوابانند .

آبه قدری مکث نمود و بطرف سفیر اطریش متوجه شده و افزود .

- سن من و شما اجازه میدهد که روز ولادت او را بیاد بیاوریم دوم نوامبر ۱۷۵۵ بود روزیکه زلزله بی نظیر شهر لیسبون را چنان زیر و رو کرد که تا مدتها موضوع صحبت بود و شرحش شنونده را بوحشت میآورد تولد هیچ شاهزاده ای مصادف با چنین فاجعه دلخراشی نبوده است ؟ با این خاطرات تلخ علیاحضرت محق است که از آینده خویش بیمناک و منتظر وقوع هر حادثه شومی باشد .

راجر دوازده سال از ملکه جوانتر بود داستان اسفناك زلزله شهر لیسبون را که

در کودکی برایش گفته بودند بخاطر داشت شدت زمین لرزه در محل‌های دور دست مانند سواحل مالیک و کانسادا و مغرب هندوستان و الجزیره محسوس بوده است قسمت اعظم شهر با خاک یکسان شد. اسکله با سنگهای مرمرش و صدها نفر بزرگ آب فرو رفتند تمام کشتی‌هاییکه در بندر لنگر انداخته بودند بکام دریا فرو رفتند و از تمام این قربانیها و خسارتها نمش يك نفر آدم یا يك تخته پاره هم بدست نیامد در مدت کوتاه شش دقیقه چهل هزار نفر نابود شدند.

از شنیدن این مطالب همه متحیر و ساکت بودند و بعد از چند دقیقه کنت فرمانوزن سفیر اسپانیا سکوت را شکست و اظهار داشت.

- در صورتیکه ایشان عزم جزم برای اقامت پاریس دارند تنها راهی که برای ما باقی میماند اینست که برای افزایش قدرت شاه کوشش نمائیم.
مرسی ارژانتو افزود.

- عقیده و نظرم نیز جز این نیست و نیل بساین منظور هم فقط بوسیله جلب نمایندگان مبرز و رهبران مجلس است.
کنت فرسن از روی بدبینی گفت.

- چه کسانی را در نظر دارید اشخاص شریفی که متمایل بدربار بوده‌اند فعلا موقعیت خود را از دست داده و مردم از آنها برگشته‌اند دیگران اکثراً مزور و دور و میباشند و مورد اطمینان نیستند و شخصی هم ندارند که از عهده کاری برآید.
سفیر اسپانیا گفت:

- خوبست یکی از همین حقه بساها را بخریم بشرط اینکه بین عامه نفوذ کلمه‌ای داشته باشد و از وی کاری بیاید.
راجر اظهار کرد.

- بنظر من شخصیکه مناسب این کار میباشد و فطرتاً دغلبا زیست کنت میرابو است.
- دل‌امارک بی‌درنگ گفت:

- با شما موافقم و تا آنجائیکه اطلاع دارم این همان شخصی است که میتواند منظور ما را بعمل آورد فرسن روگرداند و قدری براجر نگرست و بعد گفت:

- گمان میکنند که کنت میرابو این پیشنهاد را میپذیرد؟ شما او را میشناسید و هیچ ملاقاتی کرده‌اید یا باید تیری بتاریکی برتاب کرد؟

- سه شب قبل بسا او شام صرف نمودم او از اوضاع راضی نیست و عقیده مند است که شاه باید در مقابل مجلس از حق و تو برخوردار باشد از جریان امور مملکتی هم شاکی است آنچه از سخنانش در من بیشتر تأثیر کرد این بود که میگفت «شاه فقط يك مرد در بین اطرافیاناش وجود دارد و آن ملکه است»

مرسی ارژانتو سرش را نزدیک آورده و با دقت بسخنان راجر گوش میداد.

- مسلم است میرابو با ادای چنین جمله‌ای بسرای خدمتگذارای بملکه آماده است

خواهش میکنم بفرمایشات خود ادامه دهید.

- قربان لازم است عرض کنم که انتظار و توقع زیاد از او نباید داشت آنچه استنباط کرده‌ام اینست او تاجائی با اعلیحضرتین همراه است که حکومت مشروطه و (لیبرالی) آزادی بر مملکت حکم فرما و انتظام کامل برقرار باشد و در غیر اینصورت نمیتوان قبول کرد که او با وعده و وعید متقاعد شود و با اعاده سلطنت مستقله و استبداد همراه باشد.

- نظر و عقیده من هم همین است مدتی برای شناختن وی وقت صرف کرده‌ام و احتیاج بکمکهای نقدی دارد از وقتی با او آشنا شده‌ام ببهانه کمک بمطبوعات همراه مبلغی برای او میفرستم اما گمان نمیکنم بپول هر قدر هم باشد بتوان افکار او را تغییر داد شاید ممکن شود بایک مقرری از طرف شاه همانطور که ماهیانه‌ای دارند طبق شرایطی که خودش تعیین کند کارهایی انجام دهد .

- اگر بوزارت منصوب شود ناچار کرسی و کالت را از دست خواهد داد و نیمی از نفوذش بیاد می‌رود اثر وجود و کار او بسته به نمایندگی است که در جریان امور سیاسی دارد و داخل در کار است بعد از مذاکرات زیاد نتیجه آن شد که دل‌امارک شب بعد را محرمانه بامیرابو همدست شوند و بکوشند که از شدت عمل افراطیون بکاهند و نگذارند که آنها اختیار اجرائیه را قبضه نمایند مرسی ارژانتو در پایان مذاکرات از کمکهای فکری حضراتشکر فراوان نموده و تمنا کرد که این رویه را ادامه دهند و از شرف حضور خودشان مرا سپاسگذار نمایند .

فردای آنروز میلاد حضرت مسیح بود اما از آنجا که در فرانسه با آن اشتیاق و هیجان در انگلستان این عید را استقبال نمیکنند راجر زیاد متوجه نشد او برای رفت و آمد بانگلستان مانع و اشکالی نداشت هر موقعیکه میخواست میتواندست مسافرت کند و فکر کرد برای ده روز سری بدوستان بزند اما تصمیمش تغییر کرد و مردد شد با احتمال اینکه اماندا هنوز در واهامپتون باشد و ملاقات با او پس از مساجرای تابستان در انتظار خوش آیند خواهد بود تابستان که بخانه پدری رفته بود از عشق ایزابلا و درد هجران حال جنون پیدا کرده بود با اینکه فعلاً بر خود مسلط و اعصابش تقویت شده است اما بیم آن داشت که اگر از فعالیت باز نماند در بیکاری و راحتی ممکن است همان انقلاب روحی آتش اشتیاقش را برافروزد بنا بر این مصمم شد تا میتواند بکار اساسی خود بپردازد تا کمتر مجال فکر دست دهد بشدت بانجام خدمت پرداخت و مرتباً گزارشهای دقیق و لازم برای نخست‌وزیر انگلستان میفرستاد و راضی نشد و لو برای مدت ده روز هم شده غیبت کند و کارش که این ایام خیلی حساس تر شده بود متوقف کند .

روزی ام دسامبر برای اولین بار بکلوب ژاکوبین‌ها رفت ابتدا تأسیس این باشگاه برای آن بود که و کلا در باره لوایجی که باید در مجلس مطرح شود شور و مذاکره نمایند پس از انتقال مجلس ازورسای پیاریس شماره اعضا زیاد شد و قهرراً نفوذ باشگاه بیشتر گشت همه قسم اشخاص با عقاید مختلف با آنجا رفت و آمد میکردند جز مرتجعین سرشناس، متدرجاً این کلوب برای دست‌چینی‌ها یک ستاد غیر رسمی شد محل باشگاه ویر قدیمی ژاکوبینها در خیابان منت اونوره و شهرت آن باشگاه ژاکوبین‌ها نیز از این جهت بود .

راجر بمحض ورود بکلوب یکسر بسراغ میرابو رفت تا وعده ای که برای عضویت او کرده بود بعمل آورد برای ورود داوطلب معرفی یکی دونفر از اعضاء کافی است و بعد اگر سابقه نویسنده گی دارد نوشتجاتش را عرضه بدارد تا طرز فکر آزادخواهی او را مطالعه و بررسی نمایند و اگر نویسنده نیست سخنرانی کند و نظریات خود را ابراز دارد آنوقت پذیرش وی بمضویت برای اکثریت خواهد بود از جهت نژاد و رنگ و مذهب شرطی نیست .

چونکه شعار باشگاه - برابری - برادری - و آزادیست و این اصل برای همه مردم راست و اما از آنجا که انگلیس ها در شکستن زنجیر استبداد پیشقدم بوده آنها را با آغوش باز میپذیرند کنت دو میرابو ادامه بسخن خود داد و گفت چند روز پیش از عید میلاد مسیح یکی از ملاکین بزرگ انگلیسی بنام ارتوریونگ که در پاریس اقامت داشت با شوق و شوری بمضویت باشگاه وارد شد .

سالن وسیع و پرباشگاه از خیلی پیش شهرت تاریخی داشت چون در همین محل انجمن کاتولیک در زمان سلطنت هانری سوم برای مبارزه با هوگنوها (پروتستانهای فرانسه) تشکیل شده بود و امروز که میرابو راجر با آن سالن میبرد صفحه تازه ای در تاریخ فرانسه پدیدار میشود اعضاء این کلوب غیر از اشراف و کاتولیک های متعصب اند بلکه صدها از وکلای مجلس میباشند که در خصوص لایحه ای که فردا در جلسه مطرح میشود مذاکره میکنند راجر متوجه شد افراد پر حرارتی از قبیل بارناوولا مروپیتون که از سران افراطی انقلاب میباشند باتندی و حرارت سخنرانی میکردند .

بعد از آنکه مجلس کمی آدماش یافت میرابو راجر را بعنوان يك روزنامه نگار آزادخواه انگلیسی که تقاضای عضویت دارد معرفی نمود راجر يك سخنرانی کوتاهی راجع با آزادی بیان و قلم نمود و در پایان چند جمله از ژان ژاک روسو شاهد آورد با شور و اشتیاقی بمضویت پذیرفته شد و دفتر ثبت اسامی را امضاء کرد .

روزاول ژانویه ۱۷۹۰ راجر کلاه تازه ای که مخصوص اعضاء باشگاه بود خریداری کرد کلاه سه گوش قدیم منسوخ گشته و دو قسم کلاه تازه معمول شده بود یکی گرد باسقف برجسته از پوست یا نمند برای اشخاص مسن و دیگری بشکل شب کلاه (بره) از اطلس برای جوانان که بواسطه نرمی ممکن بود تا کرد و زیر بغل گذارد موقعیکه از مغازه کلاه فروشی خارج میشد با کنت دولامارک تصادف نمود .

کنت براجر خریدار که شاه کنت دو پروانس را واسطه مذاکره با میرابو تعیین نموده نومی برادر کپترش را در پاریس نگاه داشته بود چونکه پاریسیها برعکس آنچه از کنت دارتوا برادر دیگر شاه ناراضی بودند او را دوست میداشتند بعد از انتقال خانواده سلطنتی بشهر کنت دو پروانس در قصر لو کزامبورگ منزل گرفته بود با مردم معاشرت داشت و رفته رفته محبوبیتی کسب کرده بود دلامارک بدنبال خبر بالا توضیح داد چون ملکه از میرابو نفرت دارد صلاح نبود مستقیماً با او مذاکره شود بنابراین لومی برادرش را واسطه قرار داده و موافقت میرابورا جلب کرده است .

دلماووک چون از حسادت و سوء نیت دو پروانس نسبت برادرش و کینه راجع بملکه

باخبر بود از این انتخاب شاه اظهار تأسف و نومیدی نمود .
راجر مصرراً توصیه کرد که ملکه را ملاقات نموده و مطالب را شرح بدهد چند روز
بعد دلامارک از توقیفی که در این باب حاصل شده باخوشوقتی براجر خبر داد و افزود ابتدا
ماری انتوانت باور نداشت که میرابوپای بند بعهد خود بماند ولی بعد موافقت شده بود
که شاه کلیه دیون او را بپردازد و ماهی شش هزار لیور برسم مقرری بدهد و در عوض میرابو
خیلی محرمانه نامه مفصلی تنظیم و طرق مختلفی را نشان بدهد تا لومنی یکی از آنها را
اختیار نماید .

راجر چند روز آخر ژانویه و نیمه اول ماه فوریه فعالیت زیادی میکرد چونکه در
بعضی از شهرستانها ناامنی بروز کرده و هر روز خبر از توطئه‌های محرمانه میرسید و راجر
بایستی آنها را بدقت بررسی نموده و بعلاوه اطلاعات موثقی بدست بیاورد و گزارش بدهد
گاهی در مجالس هفتگی دربار و مرتباً در جلسات مجلس میرفت و هر عصر در کلوپ ژاکوبنها
حاضر میشد و با بریگورتماس دائمی داشت چون بوفاداری وی نسبت بشاه و ملکه یقین
کرده بود قراد سازش لومنی بامیرابورا او انشاء کرده و ضمناً اطلاعات مهمی از وی کسب
نموده بود راجر متناوباً با اشخاص مختلف العقیده‌ای مانند دلامارک و فرسن و کاژاله و
بارناو و مرسی ارژانتو و مولن معاشرت پیدا کرد با آنها شام صرف مینمود .
این ایام آرامش بیشتری نسبت بروزهای ورودش بیاریس احساس میکرد و در
موقفیت مطمئن تر بود و با کمال زیاد از فکر معشوقه منصرف شده و نشاط سابق را بدست
آورده بود .

عصر روز چهاردهم فوریه ۱۷۹۰ یساد داشتی بخط لرد فیتزجرالد بمضمون زیر
دریافت داشت .

« شخصی در لندن میل دارد هر چه زودتر شمارا ملاقات کند »

راجر شبانه بادلینجان تندررومی بطرف کاله عزیمت نموده و اخیلی سرد بود و مسافرت
در دلینجان از سر مابشد متأثر بودند راجر از اینکه در ماه ژانویه مجبور باین مسافرت و تحمیل
رنج شده بود شکر میکرد آرامش دریا موجب تسهیل عبور از کاله به دور شد روز هفدهم
راجر وارد لندن گشت .

با اینکه خیلی خسته بود بیدرنگ برای ملاقات آقای پیت بخانه شماره ده دوتیک
امیرست رفت و بنخست وزیر اطلاع داد و ده دقیقه بعد شرفیاب شد .

مستریبت باخوشرومی خوش آمدگیلاس شرابی تعارفش نمود و اظهار داشت .

– آقای بروک احضار شما از پارلیس برای انجام يك امر فوری در اسپانی بود که لازم
است بزودی عزیمت نمائید .

فصل بیست و یکم

شن زار کنار دریا

قدری سکوت کرد معلوم بود محل مأموریت در مادرید میباشد دوتا سه هفته باید در راه بود و از ابلا تا یکماه دیگر بطوریکه کنتس فرمانور میگفت باشوهر و مولودش بهمان شهر میروند تا چند ماهی رادر آنجا بگذرانند در اینصورت ورود هر دو با چند روز اختلاف تصادف میکند و ملاقات دست خواهد داد .

- با تأسف بسیار از انجام این مأموریت و رفتن با سپانی عذر میخواهم .

بیت از روی تعجب ابروها را بالا کشید و پرسید :

- چرا چه مانعی دارید ؟ آقای بروک باید بدانید بکسانیکه در خدمت من هستند هیچوقت اجازه نمیدهم که چنین کلمه ای را بزبان آورند .

- با این رصاف خیلی متأسفم قربان که از روی اجبار این کلمه را ادا میکنم بنده نمیتوانم با سپانی بروم .

- آخر چرا ؟ مگر در آنجا مرتکب جنایتی شده ای که جرئت بازگشت نمیکنی ؟

- خیر قربان این امر بستگی بیک موضوع شخصی و خصوصی دارد بهر کجای دنیا امر بفرمائید جز مادرید فوراً حرکت میکنم .

- جز مادرید در هیچ کجای دیگر برای شما مأموریتی ندارم و در آنجا کار مهم و فوری است که منحصراً از شما ساخته است .

- با کمال جسارت و شرمساری مستدعیم شخص دیگری را انتخاب بفرمائید .

رنگ صورت در از نخست وزیر تغییر کرد و متعزضانه گفت .

- آقای بروک هر گز اجازه نمیدهم کارهای خصوصی معارض امور مملکتی بشود

یابی درنگ امر مرا اطاعت کنید یا از باب دیگری اختیار نمائید .

رنگ از رخسار راجر پرید و پاسخ داد .

- استدعا دارم در این تصمیم خود تجدید نظر بفرمائید روابط تازه ای که در پاریس

با اشخاص مهم پیدا کرده ام نوید میدهد که بتوانم خدمات شایسته ای انجام دهم تمنی دارم

برای مأموریت در مادرید دیگری را در نظر بگیرید و اجازه بفرمائید برآی ادامه

فعالیتها بپاریس بازگردم .

- از اقدامات شما در پاریس راضی نیستم با اشخاص نا مناسبی مربوط شده اید از يك طرف با سفیر اطریش مجرمانه توطئه میکنید و برخلاف سیاست ما ملکه را بمخالفت با حکومت قانونی و دموکراسی تقویت میکنید از طرف دیگر با بریگور مجرمانه عقد مودت مینندید در برخورد با او در فرانسه بهوش و ذکاوتش خوب بی بردام و لیاقت او را میستایم اما رذایل اخلاقی او را نمی توان نادیده گرفت بسیار پست و مکار است بسادگی شما را آلت استفاده قرار میدهد و نقشه های منظور خود را مجری میدارد.

بالاخره مداخله شما در نزدیک نمودن میرابو بملکه چه فکر باطلی است آمیختن آب و روغن خیلی نزدیک تر بقبول می نماید تا سازش آنها که هیچگونه وجه مشترکی با هم ندارند گزارشهای شما با آنچه که سفارتخانه فرستاده مغایرت و اختلاف زیادی دارد بنظرم همچو میرسد که بریگور و سایر دوستانتان شما را دست انداخته اند .
راجر از شنیدن این اظهارات بکلی مبهوت مانده و با وحشت بنخست وزیر مینگریست و بالاخره با عصیانیت فریاد زد .

- سفارت فریب خورده و اشتباه کرده است نه من، زمان و پیش آمد مطالب را روشن و ثابت خواهد کرد .

- در هر صورت برای مأموریت پاریس دیگری را در نظر گرفته ام سابقاً شجاعت و ابتکار بیشتری در کارهای شما مشهود بود همچو دانستم که اگر محل مأموریت شما را عوض کنم شاید بتوانید همان خصایل پیشین را باز یابید حالا بگوئید حاضر هستید بمادرید بروید در اینصورت خود را برای شنیدن دستورات حاضر کنید .
راجر بی تأمل گفت :

- نه حاضر نیستم و نمیتوانم .

نخست وزیر از جا برخاست .

- خیلی خوب آقای بروک از زحماتی که تا کنون کشیده اید ممنونم موفقیت شما را در کارهائیکه بدست خواهید آورد خواستارم امشب از آقای وزیر امور خارجه خواهش میکنم تا حساب شما را تصفیه کند اگر در یکی از روزهای هفته آینده ایشان را ملاقات کنید مطالبات شما را خواهد پرداخت .

چند دقیقه بعد راجر مبهوت و متحیر در خیابان سرگردان بود کمی بعد بخود آمد و از اینکه پیشنهاد نخست وزیر را رد کرده سخت پشیمان شد قدری تأمل نمود و باز از این پیش آمد راضی شد او و ایزابلا از ماجرای عشقی رنج فراوانی برده بودند و باز گشت بآن برزخ کار احمقانه ای بود ایزابلا بزودی دارای فرزندی میشود و با علاقه بنوزاد و زندگی آرامش کاملی خواهد یافت و در طی این دوماه قطعاً گذشته را فراموش و ترك علاقه نموده است راجر برای تسکین خاطر و پیش آمد غیر منتظر فرضیاتی نموده و حسابهای میکرد تا بر خود ثابت کند که راه خطائی نه پیموده است اما برای آینده خود متفکر بود چه باید کرد گر چه پدرش دریا سالار بود اما چه کمکی میتوانست بنماید .

در جای دیگر پیت با خوش بینی که بآینده راجر داشت از امتناع او نازحت شده

بود در ظرف کمتر از سه سال در سایه هوش و زرنگی توانسته بود از توسعه اختلافات سیاسی و بروز جنگ جلوگیری نماید میخواست برای بار سوم در رفع مشکل اسپانی از لیاقت و کاردانی وی استفاده کند .

پیت که خود در سن بیست و چهار سالگی بمقام نخست وزیر رسیده بود معتقد بود که فرست وشم سیاسی مربوط بسال خوردگی نیست بلکه يك موهبت طبیعی است از ماه ژوئن گذشته بریتانیا در دربار اسپانی سفیر کبیر نداشت و نخست وزیر میخواست او را فعلا با سمت سفیری بمادرید اعزام دارد والبته با این مقام دستش بازتر بود و میتوانست هنر نمایهای بیشتری نماید و از اینکه دست پرورده و کار آزموده ای با آن اصرار پیشنهاد او را نپذیرفت و نخواست این شغل مهم را قبول کند متأسف و ملول شد و نقشه اش خنثی گشت .

از طرفی چون پیت از آنچه راجر مینداشت از زندگی خصوصی و ماجراهای عشقی او آگاه بود بدش نیامد که مدتی بیکار و سرگردان بممانند تا قدری تنبیه شود و عبرت گیرد.

پیت نمیخواست با تنبیه سخت يك مأمور فعال و متهوری را که برای کسب اخبار و اطلاعات هنرمندی داشت تبدیل بیک شخص محتاط و پرملاحظه ای نماید بلکه نظرش آن بود که معنی مسئولیت و اهمیت وظیفه شناسی را بوی بیاموزد .

پیت هیچگونه سابقه خصومتی با ملکه فرانسه نداشت اما بعد از انتقال خانواده سلطنت بقصر توپلری بر حسب تشخیص راجر که جان ماری انتوانت در معرض خطر قرار گرفته بود بانظر تردید مینگریست و اقدامات محرمانه او را بنفع ملکه غیر منطقی میدانست .

و اما از بریگور واسقف سخت عصبانی بود زیرا او که يك مذهبی متعصبی بود نمیتوانست بر خود هموار کند که اسقفی مانند تالیران لایحه ای بمجلس تقدیم دارد که اموال و دارائی کلیسا را مصادره کند البته برای رفع بحران مالی دولت اگر يك شخص عادی و اقتصادی چنین پیشنهادی میکرد آنقدر زننده و زشت نبود موضوع دیگر رفتن بریگور بملاقات برادر پادشاه محرمانه در نیمه شب را باور نداشت و سایر گزارشهای راجع بتالیران را پیت با نظر تردید و سوء ظن تلقی میکرد و بعید میدانست بموجب گزارشهای سفارت در پاریس شاه و ملکه که ماکان مجالس ضیافت شبانه را برپامیداشتند و با وزراء امور کشوری را تحت مشورت قرار میدادند آقای پیت نمیتوانست باور کند که ملکه از سوابق و نیات سوء میرابو نسبت بشاه و خودش صرف نظر نموده و از درسازش در آید و زد و بند های محرمانه نماید.

نخست وزیر از دریافت گزارشهای بی مغزو کم ارزش از شخص هوشیار و زیرکی مانند راجر خیلی متعجب بود و تصور میکرد راجر بواسطه سرگرمیهای خصوصی و ماجراهای عشقی است که وظایف خود را چنانکه باید انجام نمیدهد و بالاخره چنین فکر کرد که راجر در دربارها بهتر میتواند فعالیت کند تا در محیط دمکراسی و بنا بتوصیه

دوست صمیمی خود ویلیام گر نویل ویلیام او دوستن مالیز را بجای راجر بیاریس فرستاده و او را احضار کرده بود بیت قصد نداشت از راجر بکلی صرفنظر نماید و در پی آن بود که فرصت مناسبی بدست آید تا او را بمحل دیگری مأمور کند و از کفایت و کاردانش استفاده نماید ولی باید گذاشت مدتی بیکاری و سرگردانی بکشد بخطای خود پی برده تنبیه شود تا اگر خدمتی باورجوع شد بی تأمل بپذیرد .

بیت باقیمانده بطری شراب را در گیلان ریخت دستی بصورت خود کشید و چون سفیری در اسپانیا نداشت نامه‌ای مستقیماً مبنی بر اعتراض بسفیر اسپانیا در لندن شروع نمود و تقاضا کرد که ناوگان اسپانیا بفوریت آبهای شمال شرقی اقیانوس آرام را ترك نمایند و خسارات اتباع بریتانیا را جبران نمایند .

راجر که هیچ اطلاعی اذیت بیت نداشت با خاطری محزون بسراغ دوست صمیمی لرد ادوارد فیتزودارل رفت و بقصد اینکه چند روزی نزد او بماند و اثاثیه‌اش را موقع ورود بلندن بمنزل او فرستاده بود .

لرد دارل از کودکی با راجر دوست دبستانی بودند و چون همیشه از باین آوردن سرش قوز میکرد بچه‌ها بشوخی او را گوژپشت لقب داده بودند او بسه موضوع خیلی علاقمند بود و بیشتر وقتش صرف آن‌ها میشد جمع آوری جواهرات و زینت آلات عتیقه و آزمایشهای شیمیائی و تحقیق در مذاهب باستانی، وقتی راجر واردخانه شد دوستش سرگرم موضوع اخیر بود بتازه گی تابوت مومیائی با قیمت گزاف از مصر خریداری و باه بخارج و زحمت زیاد وارد کرده و با دقت و حوصله نواربلندی که دور جسد پیچیده بودند باز میکرد دوازده بسته دعا و طلسم که مصری‌های موقع مومیائی کردن لابلای نوارمیگذارند درآورده و روی پیشدستی میز قرار داده بود درست هنگامیکه راجر وارد اطاق میشد گوژپشت با انگشتانیکه اریحجان میلرزید بسته‌ای را تازه درآورده و بان خیره شده بود. راجر برای اینکه مزاحم دوستش نشود ساکت ایستاد تا وقتیکه کارش را تمام نمود آنوقت با هم نشستند و بگفتگو پرداختند و راجر از ناکامی خویش صحبت بمیان آورد .

گوژپشت از شکست راجر پریشان خاطر شد ساعتها برای آینه نقشه‌ها کشیده و بحث کردند و بالاخره صحبت باینجا کشید که اگر باروحیه متزلزل و فکر ناراحت بخانه مادرش برود هر روز تلخی و ناکامی بیشتر شده برنامیدیش میافزاید شخص شکست خورده اگر بگوشه راحت و ساکت پناهنده شود هر لحظه انقلاب روحی او را پیرتگاه ناامیدی نزدیک تر نموده و بنابودی میکشاند زندگی بسته بمبارزه است و نباید دست ازجهد و کوشش برداشت و گوژپشت علاوه کرد که نمی‌توان باور کرد که آقای بیت از وجودیک کارمند باجر بزه ولایقی دست بر میدارد مسلماً اگر راجر درلندن بماند ممکن است نخست وزیر در نقشه خویش تجدید نظر کند سرانجام راجر صلاح بینی دوستش را قبول کرد و دعوت او را پذیرفت و درخانه وی ماند و در مجالس ضیافیت با او مصاحبت میکرد و بادوستان دیرینه و تازه معاشرت می نمود .

در اوایل ماه مارس در يك شب نشینی مجملی با اماندا گاد فری همان دختری که در تابستان گذشته باوی نرد عشق باخته بود مواجه شد احساسات خفته آن ایام بیدار گشت. راجر از شیک پوشی و مجلس آرائی دوشیزه‌ای که در بیلاق دیده بود متعجب شد قد بلند و حرکات موزون در لباس زیبا و آرایش مو و حرکات دلربا جلوه خاصی باو بخشیده و آنچه بر زیباییش میافزود و از سایرین متمایزش میداشت همان رفتار آرام و ساده‌طبعی سابق بود که از آن دست بر نداشتی بود.

زندگی جنگ است جاننا بهر جنگ بالباس شیرو با عزم پلنگ آماده باش موقی که مهمانان باشو و رشوق میرقصیدند و مجلس را گرم کرده بودند راجر و اماندا در گوشه نشسته و بصحبت پرداختند بعد از بیست دقیقه گفتگو اماندا غفلتاً گفت: راجر عزیز چقدر خوشحالم از اینکه در تو تفاوت زیادی مشاهده میکنم و مانند تابستان گذشته منقلب نیستی.

- دلیل واضحی دارد حالا دیگر عاشق نیستم اماندازه بدام شما گرفتار شده‌ام.
- ای شیطان دست از سرم بردار همان بهتر که عاشقی را ترك کرده‌ای عشق يك بیماری روحی و جانکاهی است.

- راست است هیچ درد و مرضی مانند عشق دشمن قوای عقلی و استعداد نیست راست گفته‌اند عشق جنون جانکاهی است نه فقط مطیع اخلاق است بلکه فاسد کننده سلامتی و عقل است.

راجع به عشق توجیهاات بسیاری کرده‌اند یکی از آن تعریفها که بحقیقت نزدیک‌تر میباشد اینست که آنرا يك جنون و بیماری خوانده‌اند که مانند بسیاری از امراض جسمی مثل سرخک و آبله و غیره که در دوره زندگی عارض میشود باید امیدوار بود همانطور که پزشکان متجسس و حاذق تا کنون توانسته‌اند برای معالجه آنها داروهای ساخته‌اند دانشمندان امراض روحی نیز بتوانند برای مداوای این بیماری روانی دوی مؤثری کشف نمایند.

- پس بعقیده تو عشق بکلی از هر حسنی عاری است و تمام هنرمندان و شعرا و نویسندگان بیپوده در توصیف آن نوشته و گفته‌اند مبنای دنیا بر عشق استوار و آنست که که محرك کارهای شگفت انگیز و دوفیات میباشد.

اشتباه در همین جا است آنچه که موجب تحریک نوابغ و وجد مردمان برجسته است و آنها را وادار بکارهای عظیم و حیرت انگیز میدارد حس خودخواهی و ثبات و همت است نه تحریکات شهوانی و پیروی از عمل حیوانی فکر میکنم روشن‌ترین تعریف راجع به عشق آنست که اوراضد عقل نام گذارده‌اند.

- خیلی تند و دور میروی و راه بی‌اعتدالیرا پیش گرفته‌ای و بکلمه زیبای عشق اهانت روا میداری.

. . . . اگر و سوسه عشق نباشد مردان کجا بفکر مصاحبت زنان خواهند بود و کجا بفریبها و بد اخلاقیها و هوسهای نامعقول آنها تن در میدهند

عشق است که چرخهای امور دشوار زندگی را میگرداند اگر این نیروی عظیم نباشد کسی بدنیال تکمیل اطلاعات علمی نخواهد رفت و درصدد اختراعات و اکتشافات که نماینده استعداد و لیاقت بشری است نخواهد رفت .

- عشق ازغرایز بشری است محیطش خیلی طولانی است مشاجره من و شما وهزاران امثال مانمیتواند آنرا حل کند باید دعا کرد که خداوند همه را ازشر آن حفظ کند . این بیماری برای زنان نیز خیلی دردناک و پرخطر است .

- عجب پس معلوم میشود شما هم مزه تلخ این دردمندیرا چشیده اید ؟

- پیش اززانویه گذشته که ملاقات شما دست داد تصورنمیکردم بتوانم خود را از رنج این کسالت رها کنم اما توجهات مشفقانه شما برای بهبودی من داروی مؤثری بود . از این خدمت بسیارخوشوقتم .

- بالاینکه میدانستید دل من درگروی دیگری است ازابراز محبت دربخ نمودید آلام مرانخفیف و قلبم راتسکین دادید ازمهربانیهای شماخیلی متشکرم .

- نه من نتوانستم مرهمی بزخم شما گذارم من هم وقتی بمردی دیوانه وار علاقمند بودم اما اوبعشق من هیچ وقعی نگذاشت وشابدهم مرانادان وسبك مغز تشخیص دادواعتراف میکنم که حق داشت زیراندانسته حرکات احمقانه ای ازمن سرمیزد خود ازروی سادگی وسیله آشنائی آن مرد با دخترعموبم شدم ودوستی آنها بعاشقی و سرانجام بازدواج کشید .

سال بعد ازآن واقعه جانسوز در « لئ منیکتن » بشما برخوردم با اینکه می فهمیدم که شما خود سودای دیگری درسر دارید اما چون از تمام جوانان آن مجلس خوش-هیکل تر بودید از آمیزش با شما خوشم آمد از رفتار متین وتوجهیکه نسبت بمن ابراز داشتید فریفته شدم آیا خاطرتان میآید چگونه از مطالب مختلف پرسشهایی میکردید بیاسخهای من با توجه وملاطفت گوش فرامیدادید ؟ بخاطر دارم روزی میگفتید :

« باچنین طبیعت زنانه و وسعت نظر و روشن بینی است که بعضی از زنان درباری زمام حکومت را از کف پادشاهان بیرون میکنند » قبول کنید اگر زشت روترین شخص این سخنان را میگفت بیدرنگ صورتش را میبوسیدم .

راجر بآرامی دستش را روی دست او گذارد و گفت :

- باور کن که هنوز هم بهمان عقیده باقی هستم .

- درهمان وهله اول که این عقیده را درباره من ابراز داشتید باورنمودم بالاینکه زرنک و هوشیار نیستم اما گمان ندارم دیگری بتواند فریبم دهد تاسستان گذشته پیدا بود که يك انقلاب درونی شما را از حال طبیعی بدر برده بود شما بزنی علاقمند بودید که اوهم شما را دوست میداشت حوادثی شما را از هم دور کرده بود .

شما رنج میبردید و از من کاری ساخته نبود که برای رفع اندوه شما مفید باشد اما اکنون احساس میکنم که خود را از آن مصیبت رها کرده اید خواهش میکنم که اگر ممکن است بگوئید چگونه توانستید خود را از چنگال این هیولانیکه شما را

جوانان ساده بر حرارت و بیخبر آنقدر سخن سرانی و مداحی میکنند خلاص کنید ؟
- باور کنید که خودم هم بدرستی نمیدانم آخرین بار بیکه بیدارش موفق شدم يك هفته را باهم گذراندم اما این مدت برای فرونشاندن آتش اشتیاق یا بعبارت دیگر سیر شدن از یکدیگر خیلی کوتاه بود آنچه در قوه داشتم بکار بردم با اصطلاح زمین و آسمان را بهم دوختم تا او را راضی کنم با من فراد کند قبول نکرد چونکه از شوهرش باردار شده بود .

- بعد از وضع حملش میتوانید بسراغش بروید و فرارش بدهید .
- نه از این گونه زندگی خوشم نمیآید ترجیح میدهم که او با فرزندش خوشوقت و سرگرم باشد و منم آزاد باشم تا در موقع مقتضی ازدواج کنم .
- اگر روزی با زنی ازدواج کنی یا آنکه با همان زن عروسی نمائی تصور میکنی نسبت بهمسرت وفادار بمانی راجر خندید .
- بدجوری گیرم انداختی در هر صورت گمان نمیکنم .

- آفرین باین صراحت لهجه تا آنجا که در اخلاق مردان مطالعه نموده ام چنین دستگیرم شده که طبیعت آنها طور است که نمیتوانند با يك زن سر کنند و کوشش زنان هم بی فایده است و موفق نخواهند شد که با فراهم آوردن هر گونه سرگرمی و رضایت خاطر بتوانند آنها را از بازی گویی منصرف نمایند چه بهتر همسری انتخاب کنی که در موقع فرصت با معشوقه اسپانیولی خود هم وقت خوشی بگذرانی .

- استدلال توجواب ندارد چیز بیکه هست در اوضاع زندگی من تغییر کلی پیدا شده کارم ایجاب میکند که همیشه باید در لندن بمانم مسلماً زن آینده ام هرگز نخواهد گذاشت که من مخفیانه بسفر بروم .

- چنین زنی باید ناز پرورده و از خود راضی باشد زیرا شوهر بیکه در خارج کشور و پنهان از همسرش باو خیانت کند زن سماد تمند و خوشبختی است آرزو میکنم خدای تعالی بمن چنین شوهری نصیب کند و سالی یکی دوبار از انگلستان خارج شده و با زنیکه مورد علاقه اش میباشد هم آغوش شده و تغییر ذاتقه ای بدهد تجربه درك کرده ام بالاخره مردان از عیش یادلو اپسی و دزدکی منزجر شده و بالاخره روی بهمسر خود خواهند آورد .

- اماندای عزیزم تو خیلی عاقلی اگر زنی بدور اندیشی و روشن بینی تو نصیبم میشد هرگز زیر بار آنچه که تو گفتی نمیرفتم معشوقه اسپانیولی من بقدری حساس است که از تصور ازدواج من رشته دوستی را بکلی پاره میکند و تا ابد مرا بدست فراموشی خواهد سپرد فعلا در موقعیتی قرار گرفته ام که نباید در فکر ازدواج باشم البته نباید خانه ای تهیه نموده و زندگی مستقلی پیدا کنم و بهتر است که او من هرگز یکدیگر را ملاقات نکنیم اگر بتوانی فکر خود را عملی کرده و بگفته ات رفتار کنی مطمئن باش که ازدرد و جنون عشق رسته ای .

- بلی دیگرچندان بفکر اونیستم و از اینرو شادی و نشاط عادی خود را بازیافته‌ام.
- اما من گمان میکنم که هنوز عوارض بیماری عشق در کانون وجودت باقی است.
- ممکن است زیرا بقدری تحت تأثیر قرار گرفته بودم که نمی‌توانستم باور کنم
زنی در دنیا بتواند آنقدر احساسات مرا برانگیزد .

- اتفاقاً منم بهمین درد گرفتار بوده و بمردی سخت دل‌باخته بودم ولی دیگرراضی
نیستم آزادی فکر خود را باسانی از دست بدهم خیلی میل دارم از جرجینا تقلید کنم که
نیمی از خون کولیها در عروقش جریان دارد هرچندی بمردی علاقه پیدا میکند و بعد او
را رها کرده بدیگری می‌آمیزد اما من چون دارای آن خون نیستم گمان ندارم بتوانم این
رویه را پیش گیرم .

راجر با تعجب بوی نگریست و گفت :

- هیچ گمان نمی‌کردم شما جرجینا را میشناسید .

- من او را وقتی با همفری اتریج عروسی کرد ملاقات کردم بار دوم در اکتبر گذشته
بود که بانگلستان آمد و مدتی باهم محشور بودیم زن دلربائی است .

- او از دوستان صمیمی و دیرین من است .

- خوب میدانم تابستان گذشته نامه‌های حزن‌آوری از میل‌تون باومینوشتید و در آنها
از من یاد میکردید ورنج و اندوه شما ما هر دو نفر را متأثر میکرد و دوستی مشترک
شما ما را بهم نزدیک‌تر نمود جرجینا با زنان خیلی کم خسرد آشنائی دارد .

- درست یکسال است که او را ندیده‌ام در مراجعت من از فرانسه بخارج رفته بود
خیلی متأثر شدم .

- باتفاق پدرش در اوایل ماه اکتبر با این برنامه رفتند که ماه دسامبر که بدترین
ایام ایتالیاست در آنجا باشند اما وعده داد که زودتر مراجعت خواهد کرد مایل نیست که
فصل زیبای بهار را در خارج از «ستیل‌واتر» بگذرانند .

- آنجا واقعاً بهشتی است وقتی جرجینا آمد باید قراری بگذاریم که سه نفری
همدیگر را آنجا ملاقات کنیم .

- خیلی وقت اینجا نشسته‌ایم بهتر است برویم این جوانهاییکه میخواهند با من
برقصند خیلی ناراحت شده و گله‌مند خواهند شد .

وقتی بسالن رقص میرفتند راجر سؤال کرد .

- چه وقت ممکن است شما را ملاقات کنم .

- در این دوره هر وقت میل دارید میتوانید سراغم بیائید چون بعداً قصد
مسافرتی بخارج از لندن دارم دوروز بعد راجر بخانه عمه اماندا که هم منزل بودند رفت
و عصرانه‌ای با هم صرف نمودند اما ندا که در چهار سالگی یتیم شده بود در منزل عمه
و بسرپرستی وی زندگی میکرد .

این ملاقات برای راجر ناگوار بود زیرا میزبانان در تهیه عزیمت بودند اطایقه
در آن‌چای صرف نمودند خیلی آشفته و درهم ریخته بود و خدمه هر لحظه برای جمع‌آوری
اثاثیه سفر وارد اطاق شده و مزاحم بودند .

شاید راجر از مسافرت اماندا ناراحت شده بود تصمیم گرفت برای ملاقات مادرش بده‌لی منیگتون برود کوشش‌های او و دوستش گوژپشت برای بدست آوردن شغل بجائی نرسید اما از بابت پول در مضیقه نبود با آنچه که از ماری انتوانت و ایزابلا عایدش شده و پس انداز کرده بود می‌توانست دوسه سالی سر کند .

هنگام ورود به لی منیگتون از بیماری مادرش خیلی افسرده گشت مادرش به بیماری داخلی مبتلا بود و پزشکها نتوانسته بودند تشخیص بدهند حدس می‌زدند غده‌ای در رحم پیدا شده باوجود دردهای شدید از حرکت باز نمی‌ماند با اینکه قواش تحلیل رفته و ضعیف شده بود طاقت نمی‌آورد که در بستر و خوابگاه بماند .

راجر خیال نداشت بیش از دو سه روز در آنجا بماند اما کسالت مادرش او را دو هفته نگاهداشت يك روز که مادر ازحالت اندوه‌بار و غمناک فرزندش ناراحت شده بود با لحن جدی بصحبت پرداخت و از نگرانی خود راجع بوضع و حالت متفکر و افسرده تابستان گذشته او حرف زد راجر از عشق خود با ایزابلا و ناکامی و عدم موفقیت خود در خدمت دولتی شرح داد مادرش بدون اینکه کمترین اشاره یا جمله ملامت آمیزی از گذشته بزبان آورد او را به پیشرفت و موفقیت در آینده امیدوار و تشویق نمود و بعد از ذکر خصایلش باو گوشزد نمود که مناسب‌ترین کار در ارتش است یا در کارداریسیاسی .

در پایان صحبت وقتی راجر بطرف اطاق خواب میرفت مادرش گفت:

- فرزند عزیزم گمان نمیکنم از این بیماری شفا بیابم اما خواهش میکنم درمکاتبه با پدرت از بهبودی حال من امیدوارش کن زیرا نباید بیجهت او را نگران نمود او مشغول خدمتی است که باید کاملاً حواسش جمع و متوجه بکار خود باشد خبر کسالت من البته او را میآزارد در صورتیکه از رنج من نمیکاهد راجر که بزندگی مادرش خیلی علاقه داشت از حرفهای او بیشتر متأثر شد او را در آغوش گرفت نوازش کرد و سرو صورتش را غرق در بوسه‌های گرم فرزندی مهربان نمود .

- طفلکم غصه نخور امیدوارم تا یکی دو سال دیگر گرم و بزرگی خداوند مرا برای تو نگاهدارد و آرزوی مرا که داشتن زن شایسته و فرزند خوب باشد بر آورد عزیزم توجه کن اگر دنیا را بمن بدهند راضی نمی‌شوم که میل خود را بتو تحمیل کنم هر دختری را که تو پسندی بهترین عروس من است اگر کسی مورد علاقه‌ات یافتی هیچ تعلق نکن تو جوان شایسته و لایقی میباشی برای چند روز بیکاری دلواپس نباش دیری نمی‌پاید که دارای شغل مناسبی میشوی با شهامت و پشت کار بمدارج عالی میرسی پدرت هم توانائی دارد که در موقع ضرورت بتو کمک‌های مالی بکند از بزرگترین دشمن انسان که ترس و ناامیدی است پرهیز بصبر و امید متکی باش، لحظه‌ای بعد راجر در اطاق خود بود و بفکر اماندا افتاد آنچه در مادرم خوشوقت خواهد شد اگر با اماندا عروسی کنم ؟ ولی آیا اماندا حاضر میشود ؟

مذاکرات هفته قبل نوید میداد این‌هر دو بقدر کفایت از آتش سوزان عشق سوخته بودند و طعم تلخ این میوه فریبنده را چشیده اکنون هیچیک دل در گروی کسی ندارند هر دو آزاد و در آرزوی سرانجام و تشکیل عائله و زندگی آرام و واقعی از عشق کانون

محبت بودند با اینکه جرجیا دزقلب او مقام ارجمندی داشت اما با حساب دقیق و سنجش و مقایسه اماندا را بهترین زن تشخیص میداد از اولین ملاقات و گفتگو هر دو بهم فکری و هم آهنگی یکدیگر پی بردند و فهمیدند که هر کدام آن قابلیت را دارد که احساسات مثبت را در طرفش بیدار کند .

پیش از خفتن اطمینان داشت که اگر اماندا هم نسبت باو همانگونه فکر کند وصلت آنها صورت پذیر خواهد بود و زندگی با سعادت و مسرت بخشی خواهند داشت با این وصف خود را برای اقدام صریحی آماده نمیدید قرار بود اماندا تا آخر ماه بلندن باز گردد مصمم شد که بعد از مراجعت وی بیشتر معاشرت کند نزدیک تر شود و مکنون ضمیر خود را با صراحت ابراز نماید و بالاخره زمینه را برای قبول پیشنهاد ازدواج حاضر کند .

روز بیستم مارس بلندن رفت و بابی صبری و اشتیاق منتظر ورود اماندا بسودو بخود نوید میداد که با کوشش و جدیت و حواس جمع در شغل خود پیشرفت شایسته‌ای خواهد نمود .

دو روز بعد نامه‌ای دریافت نمود و از نشانی پشت پا دت دانست که از جانب ایزابل است با دستهای لرزان آن را گشود و ازدیدن خط ظریف و منظم یکباره تمام اندامش بلرزه در آمد و از قرائت هر سطر آتش پنهانی زیر خاکستر شعله‌ورتر و دامنه‌اش وسیع و اثرش بیشتر میشد .

«هنوز تو را از تمام موجودات بیشتر دوست دارم و از هجران و فراق شب و روز آرام ندارم جانم در معرض خطر است هرچه زودتر منتهی تا نیمه آوریل در مادرید خود را بمن برسان شاید بهمت تو از این جهنم سوزان نجات یافته و در دامن تو که بهشت موعود من است بتوانم پناه برده و تأمین پیدا کنم .»

فصل بیست و دوم

وظیفه

راجر با قلب پرطپش و خاطر مضطرب ودقت زیاد نامه را مطالعه کرد در چهارم ماه مارس ایزابلا آنرا نوشته و از مادرید بوسیله پیک مخصوص به لیسبون فرستاده تا با پست عادی آنرا به لندن رسانده و نسخه دیگری از آنرا هم احتیاطاً بمهمانخانه لابل اتوال پاریس فرستاده که اگر راجر در پاریس است زودتر باو برسد.

ایزابلا با شوهرش در آخر ژانویه ناپل را بقصد اسپانیا ترك میکنند تا باتشریفات و آدابیکه رسوم آندیار است طفل بدنیا بیاید و ضمناً متذکر شده بود که امتناع از فرارش فکر عاقلانه‌ای بوده و گرنه شرمساری و بدبختی بزرگی بیار می‌آمد اوبسا خود عهد کرده بوده که حیات خود را صرفاً وقف سرپرستی و تربیت فرزندش نماید اما بزودی متوجه شده بود که شوهرش عفریت خونخوار و بی‌عاطفه‌ایست و کمر بقتل وی بسته نوکر صدیقش کتزال آگاه شده بود که دن‌دیه‌گو برای هلاک اوسم مهلکی تهیه کرده که هنگام فرصت بکار برد.

این مرد سبک مغز و هرزه بدام‌عشق زن زیبای جاه‌طلب و خونسرد انگلیسی گرفتار شده بود و شرط وصال جز با زناشویی میسر نبود دن‌دیه‌گو برای نیل بمقصود بایستی دست از زن معصومش برداشته و او را از سرباز کند در غیر این‌صورت رخنه کردن در دل سنگ آن تصور نمی‌رود.

ایزابلا میدانست که تا تولد طفل در امان است ولی بعد از آن بطور مسلم در معرض خطر حتمی قرار خواهد گرفت چاره‌ای اندیشید که تا چند هفته در بستر بماند و بیپناهانه کسالت از صرف غذا پرهیز نموده با آنچه ماریا آماده میکند برگذار نماید و در اواسط آوریل بمادرید که محل خطر است برود ضمناً از راجر مصرأ استمداد کرده بود که برای نجاتش بشتابد.

راجر بعد از اطلاع از مضمون نامه بخوبی احساس نمود که کمترین تغییر و کاهشی در عشق و علاقه‌اش نسبت بایزابلا حاصل نشده و کاملاً پای‌بند است خاطرات شیرین گذشته یکباره احساساتش را شدیداً برانگیخت.

خیالات و نقشه‌هایی که برای پیوند با اماندا و زندگی سعادتمند کشیده یکباره مانند بخار رقیقی بطرف آسمان صعود کرد و محو شد طوفان سهمگینی در روحش بوجود آمد او با چه سماجت و سرسختی از مأموریت باسپانیا امتناع نموده و در فکر تشکیل عائله و گذراندن زندگی آرام و ساکتی بود اما تقدیر نگذاشت ورشته را در طرفة العینی پنبه کرد و حالا باید تمام آن رؤیاهای را از یاد برد و بکمک معشوقه از هر چیز دیگر صرف نظر نمود .

خوشبختانه پول قدری داشت که اگر با ایزابلا بانگلستان بیاید تا مدتی زندگی مرفهی داشته باشند و در محل دوری از لندن مانند کنت یا سوتکس با نام مستعار از لذت زندگی برخوردار باشند و چون در این ایام عده زیادی از فرانسویها مهاجرت کرده و در اطراف لندن منزل کرده بودند باین دو نفر در بین آن جمعیت انبوه کسی توجهی نداشت و در امان بودند و در لندن هم بین آشنایان شهرت میدادند که بخارج سفر کرده در اینصورت مزاحمتی نداشتند و بایستی پیوسته دعا کنند که کلیسای کاتولیک هر چه زودتر با جدا شدن ایزابلا با شوهرش موافقت نماید تا آرزوی مادرش که داشتن عروسی است بعمل آید و از این دنیا خوشحال برود .

در ضمن این اندیشه‌ها بخاطرش رسید اینک که برای مسافرت باسپانی آماده است چه بهتر که بخدمت نخست‌وزیر برسد و آمادگی خود را برای اجرای اوامر ایشان و انجام وظیفه اعلام دارد در هر حال ملاقات نخست‌وزیر را مفید و لازم می‌شود چون یقین داشت که تا کنون پیش‌بینی‌های او در باب اوضاع فرانسه تحقق یافته است و در اینصورت نظر و عقیده آقای بیت نسبت بوی تغییر کرده است این افکار چنان نیروئی بوی بخشید که فوری بطرف مقر نخست‌وزیری « دوتیک استریت » روان شد پس از انتظار کمی بحضور آقای بیت رسید وی باتبسم محبت آمیزی راجر را پذیرفت .

- خوب آقای بروک گمان می‌کنم فقط برای ملاقات من آمده‌اید ؟

راجر تعظیمی نمود و پاسخ داد .

- خیر قربان خود را دارای آن رتبه و مقام نمیدانم که چنین جسارتی نمایم شرفیاب شده‌ام تا عرض کنم برای مسافرت باسپانی و انجام فرمایشات حاضریم .
بیت کمی ابروها را بالا برد .

- خیال می‌کنم با این بیان و بهانه می‌خواهی تقاضای بخشش کنی آیا گمان میکنی بعد از یکماه باز هم دستوری خواهم داشت که بشما ابلاغ کنم .

- بنده هرگز چنین گمانی نکرده‌ام البته برای بازگشت بخدمت خیلی خوشحالم اما ارتکاب تقصیری هم در خود سراغ ندارم که نیازمند بتقاضای بخشش باشد .
بیت نگاه دقیقی براجر کرد و گفت :

- فروتنی هرگز با طبیعت و صفات تو آشنا نبوده از آنجا که خود من هم از این نقص اخلاقی خوشم نی‌آید از شما هم انتظار فروتنی ندارم بزحمت ما هر دو اشخاص مفروزی هستیم اما برای يك دفعه میتوانم کمی گردن خم کنم گزارشهای شما از پاریس بیش از آنچه در ابتدا تصور میکردم مقرون بحقیقت شده است اما هنوز هم

از شرکت شما باتوطئه ماری‌انتوانت و آمیزش با دوستان او ناراضی هستم و با اتحاد با بریگور مخالفم ولی نظریه شما درباب کنت میرابو صحیح بوده است .

از مفاد گزارشها همچو معلوم میشود که شما را فریب نداده‌اند باتوجه باین نکات و اینکه ازرفتار ماه قبل خودنادم شده‌اید از گذشته صرف نظر میکنم .

صبح که راجر بملاقات نخست‌وزیر میرفت تصور موفقیتی آنهم باین درخشانی نداشت بلکه هرچه نزدیک‌تر بکاخ نخست‌وزیر می‌شد امیدواریش کاسته میگشت از اینرو از موفقیت غیر منتظر سخت منقلب شد و باهیجان فراوان از آقای پیت تشکر نمود نخست‌وزیر بگفتار خود ادامه داد .

- طبیعت و عادت کندی و مسامحه کاری اسپانیولها درکار خوشبختانه چندان خللی بکلیات کارما وارد نیآورده با اینکه مسامحه شما برای مسافرت ممکن بود زبان‌آور باشد دهم‌فوریه بنا اعتراض کردند این بود که شما را برای رساندن جواب احضار نمودم بعد از امتناع پاسخ‌زرا به «دل کامپو» سفیر اسپانی تسلیم نمودم و تا کنون جوابی نداده‌اند اینطور مناسب میدانم که شما را بعنوان نماینده مخصوص خود بدربار اسپانی بفرستم تا مسامحه آنها برای صدور جواب اعتراض نموده و برای رضایت خاطر دولت اعلیحضرت بادشاه بریتانیا اقدام عاجلی بنمائید .

بیان نخست‌وزیر همانطور که موجب خوشحالی بود تولید اضطراب میکرد هنوز از کیفیت مشاجرات بین اسپانی و بریتانیا درست مطلع نبود اما دانست که مستر پیت میخواهد او را با مقام رسمی سیاسی بدربار اسپانیا بفرستد این نه تنها بازگشت بخدمت بود بلکه متضمن ارتقاء غیر منتظر و مهمی بشمار میرفت و از طرفی پیت تصور میکرد که راجر از رفتار خویش پشیمان شده و برای دریافت شغل آمده است این فکر ناداحتش نموده با تردید واشکال گفت :

- لازم میدانم بعرض برسانم که قصد مسافرتم با اسپانی برای يك امر خصوصی است و منظور از شرفیابی این بود که هر گاه بیغام یا نامه‌ای برای سفارت انگلیس در اسپانی میباشد رجوع فرمایند انجام دهم .

از لطف شما ممنونم آقای بروک ولی فکر نمیکنم مقصودتان از این اظهار بار دیگر امتناع از قبول مأموریت باشد .

راجر دچار انقلاب واضطراب سختی گردید اگر مأموریت را قبول کند بحکم وظیفه از اجرای نقشه خویش ممکن است بازماند و نتواند بموقع ایزابلارا نجات دهد و اگر باین پیش‌آمد و طالع درخشان پشت کند مسلماً دیگر امیدی بورود بخدمت نخواهد بود پیت ازدورویی و نیرنگ سخت متغیر بود گوئی افکار راجر را خواند و باخشونت گفت :

- لازم بتذکر نیست که در صورت پذیرفتن امر من اجرای آن بر هر کار دیگری مقدم است یادآوری میکنم که تا کنون چند بار سر گرمیهای دیگری شما را از اجرای وظایف خود منحرف نموده است هر گاه تصور میکنید که بار دیگر چنین اتفاقاتی رخ دهد بهتر است هم اکنون با خوشی از هم جدا شویم .

جمله «اجرای وظیفه» باهنگم مخصوص در گوش راجر اثر کرد دفعه بیاد مادرش

افتاد که با ضعف و ناتوانی آخرین ایام زندگی را در گوشه‌ای میگذراند و خاطره پدرش که در آبهای دور دست مشغول خدمت است او را متأثر کرد. و این نکته را در نظر آورد بحکم همان وظیفه‌ای که پدرش را از کانون محبت و خانواده با آبهای سرد دور کشیده و هزاران اشخاص لایق و برجسته دیگر را برای خدمت بمیهن بدورترین و بدترین نقاط افکنده او هم بنوبه خود وظیفه‌مند است که از آنها پیروی نموده و در راه خدمت به من که بقا و عظمتش بسته بفداکاری فرزندان است بی‌تردید و درنگ ادای وظیفه نماید برای اولین بار از نکوهش نخست‌وزیر بفرود آمد و حساب کرد و تصدیق نمود که در راه خدمت بکاری انتوانت وقت و فعالیت زیادی مبذول داشته و با پیروی از احساسات از انجام وظیفه خود دور مانده و غفلت کرده است از روی تنبه و بشیمانی اظهار داشت.

- قربان بسیار متأسفم که نتوانستم در مأموریت‌های سابق رضایت کامل جنابعالی را بعمل آورم و برای جبران گذشته تصمیم قطعی دارم که در آینده انجام خدمت با کوشش بیشتری توجهات مخصوص جنابعالی را جلب کنم و از هر گونه امر خصوصی صرف‌نظر نمایم.

بیت سری بعلامت موافقت حرکت داد و صورت پاریکش بالبغندی شکفته شد و دریافت که راجر بقدر لزوم سرخورده و بعدها در ادای وظیفه غفلت و تعلل نخواهد نمود. - البته بآنچه اعلیحضرت شاه در جلسه افتتاحیه پارلمان راجع بمناقشات با اسپانی اشاره فرموده‌اند خوب توجه کرده‌اید؟

- خیر قربان دوهفته اخیر را در لی‌منیکتون با مادرم بودم و از جریان پارلمان و اوضاع سیاسی و شهر بی‌اطلاع مانده‌ام.

- گرچه افکار عمومی هنوز بوخامت کشمکش ما با اسپانیا پی‌نبرده‌اند ولی باید باجدیت و کوشش هر چه زودتر ایشان را گوشمالی داده و بجای خود بنشانیم و گرنه عواقب وخیمی بروز خواهد نمود اینک برای روشن نمودن ذهن شما چگونگی مناسبات خودمانرا با اسپانی توضیح میدهم.

دریانوردان اسپانیولی که در تجسس و انکشاف سواحل شرقی اقیانوس آرام پیشقدم بودند خود را مالک کلیه آن سواحل دانستند از آلاسکا تا آمریکای مرکزی و همیشه ادعاهای نامعقول آن‌ها را نداشته و زحمت نکشیده‌اند که از سانفرانسیسکو بالاتر پایگاه تجاری بر قرار نمایند در سال ۱۷۷۴ یکی از دریانوردان ایشان خود را بحدود جزیره «وانکوور» بندر گاه طبیعی ممتازی رسانده و همان اسم بومی نو تکارا اختیار کرده.

چهار سال بعد کاپیتن کوک بازبان بندر رسید و در طی مسافرت‌های عدیده اکتشافی خود چند ماهی در آنجا اقامت نمود گزازشهای او راجع باین بندر گاه طبیعی مورد دقت و توجه قرار گرفت و در بایگانی مخصوص ضبط شد پس از خاتمه جنگ‌های استقلال آمریکا و رواج بازار تجارت چند تنی از بازرگانان ما این بندر را مرکز فعالیت خود قرار دادند چونکه شکارچیان بومی پوستهای پر بهای حیواناتی را که شکار میکنند در

مواقع معینی از سال برای فروش باین بندر می‌آورند و چینی‌ها مشتری سخاوتمند این پوستها میباشند و با قیمتهای گزاف خریداری میکنند و بنابراین يك بازار تجارتي سود آوری در آن گوشه دور افتاده اقیانوس آرام بین چین و بندر نو تکا بوجود آمده است. در سال ۱۷۸۸ چند نفر از تجار شرکت هند شرق بر آن شدند که اتحادیه‌ای بین خود تشکیل داده و این بازرگانی پرسود را در دست بگیرند شخصی را بنام «جان میرز» که از افسران سابق نیروی دریائی پادشاهی بود به نو تکا فرستادند تا در محل تأسیسات صحیح و دائمی برقرار نماید و بعنوان نماینده اتحادیه مشغول تجارت بشود.

این شخص قطعه زمینی از سرخ‌پوستان خریداری کرد و انحصار معامله با رعایا را هم تحصیل نمود و اقامتگاه مختصری برای زندگی بنا نمود و پرچم بریتانیا را بر فراز آن بنا برافراشت.

در تابستان گذشته «فلورز» نایب‌السلطنه مکزیك از انتشار خبر تسلط روسها بر آلاسکا بوحشت افتاد بمنظور جلوگیری از خطر دو رزم‌ناو رسیدگی و عملیات احتیاطی بشمال مأمور نمود کاپیتن کشتی چون به نو تکا میرسد از مشاهده بنای تجارتخانه و پرچم بریتانیا متعجب شده اقامتگاه را ویران نموده و مردان داباسارت بمکزیک میبرد.

در ماه ژوئن ما ویلیام ایدن سفیر کبیر خود را احضار کردیم آقای انتونی مری قونسول ما با سمت کاردار بامور سفارت رسیدگی میکند او این گزارش از مساجرای نو تکا در ماه آوریل بمن رسید و بعد هم سفیر اسپانی در دربار «نیست جیمز» تذکاریه رسمی بمن تسلیم کرد.

مفاد تذکاریه این بود: از آنجا که اعلیحضرت پادشاه اسپانیا نسبت باعلیحضرت پادشاه بریتانیا کمال مودت و دوستی راملحوظ میفرمایند امر کردند زندانیان را فوری آزاد کنند ولی مالکیت اسپانیا را در اراضی که بدو اسپانیولی‌ها کشف نموده‌اند قویاً تأیید میفرمایند و سالهاست که اتباع اسپانی در آن محل سکنی دارند و از ما خواسته‌اند که از تجاوز بر زمین متصرفی ایشان جلوگیری نموده و متجاوزین را تنبیه نماییم و برای آگاهی عموم اخطار میشود که جداً از دست درازی بآن منطقه خودداری کنند و گرنه سخت مورد تنبیه و مؤاخذه قرار خواهند گرفت.

باید بدانید که ادعای آنها در سکونت اتباعشان در آن محل بی پایه است و برای ما غیر ممکن است که بی احترامی آنها را نسبت بپرچم بریتانیا نادیده بگیریم.

چون فعلاً در دربار ما سفیر نداریم خود مستقیماً باین کار رسیدگی کرده‌ام بعد از مشاوره و رسمیت دولت توسط وزیر امور خارجه بسفیر اسپانی در لندن اطلاع دادم که مأمورین دولت اسپانی اهانت و خسارت زیادی بدولت بریتانیا وارد آورده‌اند هر گاه برای جبران زیان و رفع توهین اقدامات عاجلی ننمایند کلیه مذاکراتیکه برای رفع مشکلات فنی مابین بعمل آمده متوقف و بلااثر خواهد بود.

بیت در این موقع از جای برخاست و بطرف کره جغرافیائی که در کنار اطاق بود رفت و در دنباله سخنانش انگشت بروی نقطه‌ای گذارد و افزود.

- گفتگو بر سر این نقطه می باشد لازم است با همیتی که بعدها این بندر برای انگلستان پیدا خواهد کرد خوب توجه نمایید .

با انگشت بلند و لاغرش ایالات متحده رانشان داد .

- به بینید اینجا محل مهاجر نشینهای اولیه بریتانیاست صد سال پیش این ایالات نقاط مسکونی خیلی محدود و دور از یکدیگر بودند اما امروز بصورت کشور مستقلى در آمده که از حیث جمعیت، تجارت و قدرت و ثروت از اکثر کشورهای بزرگ اروپا پیشی گرفته است وقتی این سخنان را میگفت انگشتش بروی قاره آمریکای شمالی بود .

در مهاجرت اینجا سرزمین کانادا واقع شده شهرهای بزرگ کبک - مونتره آل - و تری ریورز آینده درخشانی برای آن منطقه نوید میدهند تا دونسل دیگر این شهرها از حیث عظمت و جمعیت با بنادر بوستن و نیویورک و فیلادلفیای امروز کوس برابری خواهند زد و روزی میرسد که آن نواحی از صدها شهرستان و قصبه های کوچک و بزرگ پوشیده خواهد شد .

راجرتند کرداد .

- آیا قبول میفرمایند اکنون که جنگ بین فرانسویان ساکن کانادا و مهاجرین مابایان یافته هر دو طرف با صلح و آرامش بکاروندگی پرداخته اند میتوانند نعمت امنیت را مفتنم شمرده بکار و جمع آوری ثروت بپردازند ؟

- اما باید دانست که تنها مسئله ساکنین آنجا مورد توجه من نیست راست است که منابع و محصول خود انگلستان صدها سال ممکن بود احتیاجات مردمش را رفع کند اما تحولات و تغییرات بقدری سریع است و جمعیت چنان در افزایش است که دیگر منابع کشور از عهده حواریج بر نمی آید اگر بخاطر داشته باشید همین زمستان گذشته که فرانسه بر اثر خشک سالی دچار قحطی شده بود مسیونکر با چه اصرار و التماس از من کمک خواست که مقداری گندم برای آنها بفرستم اما از آنجا که وضع داخلی خودمان رضایت بخش نبود نتوانستم تقاضای او را بعمل آرم و بهمسایگان گرسنه کمک نمایم .

توسعه و ترقی روز افزون صنایع کشور استقبال مردم از ورود بکارخانه ها و تکثیر جمعیت همه حاکی از دوران تازه ایست مخصوصاً در جزیره محدود بریتانیا و قریباً ناچار خواهیم بود که مقداری غله و خواربار از خارج وارد کنیم بعلاوه دولت بساید مردم را بمسافرت و مهاجرت تشویق و برای انجام این مقصود مساعدتهائی نماید یکی از محلهای مناسب و مطلوب برای مهاجرت از حیث آب و هوا کانادا است .

باردیگریست انگشت خود را بروی ناحیه وسیع و سفیدی که در مغرب کانادا و هنوز تکلیفش درست روشن نبود نهاد و بتوضیحات خود ادامه داد .

- باین قسمت وسیع و مجهول که بین دریاچه «سیمکو» و «فرت تورنتو» و اقیانوس کبیر واقع شده دقت کنید مردم کانادا در آینده باید در اعماق این جنگلها و سرزمینهای پهناور مسکن کنند حالا بنقطه ساحل اقیانوس آرام که جزیره «وانکودر» و بندر نو تکا واقع است توجه کنید مطلب اینجا است اگر بر اثر مساهله ما اسپانیولیها بتوانند در اراضی

این منطقه وسیع مستقر و پراکنده شوند نمی‌ایز این امپراطوری عظیم را متصرف خواهند شد بدیهی است من هیچوقت همچو فرصتی بآنها نمیدهم و نمیگذارم پیشرفتی نمایند من طالب این اراضی هستم قدر آنرا میدانم و حاضر نیستم بقدر بشت ناخنی از آن را بکسی واگذارم اتباع کانادای مادر آئنده باید از آن بهره کافی برند و این قسمت دارای ارزشی است که بخاطر آن با اسپانی وارد جنگ بشوم آنها وقتی بتصرف این اراضی میتوانند امیدوار شوند که مردان و کشور مابکلی نابود شده باشند و گرنه بهیچ قیمتی نمیتوان مصالحه نموده و چشم پیوشیم آرزو مندم با کاردانی و فعالیت هم‌میهنان کانادائی در ردیف بنادر ممتاز مادر آید .

راجر باتحسین و آفرین با فکار بلند و دوراندیش و اراده محکم رئیس بزرگ خود نگاه میکرد .

- تصور میفرمائید تا چه اندازه اسپانیولیاها برای مبارزه و بردن این اراضی بر ارزش پافشاری خواهند نمود ؟
بیت بجای خود برگشت و گفت :

- موققت ما بسته باینست که آنها را مجبور کنیم تصمیم فوری اتخاذ نمایند این مسئله خیلی شبیه است بمناقشه‌ایکه در سال ۱۷۶۶ بین ناوایشان بدید آمد پادشاه سابق اسپانی (در آن تاریخ دو سال از سلطنت دن کارلوس گذشته بود) در زمان ولایت عهدش دوک نشین پارم را در اسپانی فتح کرد و مدت بیست و پنج سال با قدرت تمام بحکومت و عمران ایالت پرداخت اما همینقدر که سلطنت اسپانیا رسید خود را برای جنگیدن آماده ندید از طرفی جاه طلبی و غرورش مانع شد که ساکت بماند در آن موقع ما با فرانسه در جنگ وجدال بودیم دن کارلو گرفتاری ما را مغتنم شمرد و با فرانسویها قرارداد محرمانه‌ای منعقد کرد و از ما تقاضاهای شافی نمود و تصور میکرد که میتواند ما را وادار بتمکین نماید پدرم در آن وقت نخست وزیر بود چون از ناتوانی و اوضاع داخلی اسپانی آگاهی کامل داشت تصمیم گرفت که آنها را بمبارزه بطلبید بطوریکه اشاره کردم نیروی دریائی و خشکی دن کارلوس در وضعی نبود که بتواند برای يك جنگ بزرگی حاضر شود و خزانه اسپانی نیز تهی بود اما دن کارلوس امیدواری داشت طلای سرشاریکه از « پرو » ارسال شده و در راه است بزودی میرسد و با بهای آن حقوقات معوقه ارتش را پرداخته و لشکری آماده خواهد کرد البته نقشه پدرم اجرا میگردد اسپانی محققاً حاضر بجنگ نمیشد و بر فرض وقوع ما بر آنها تفوق داشتیم .

بدبختانه اعلیحضرت ژرژ سوم خیلی جوان بود و یکسال بیشتر نبود که سلطنت رسیده به مربی دلدارش لرد « پیوت » عقیده مند تر بود تا پیدرم، پدرم از کارکناره کرد و لرد نامبرده بجایش منصوب گشت با اسپانی بمکاتبه که جز اتلاف وقت نتیجه نداشت پرداخت دن کارلس از این فرصت استفاده کرد بتجدید سازمان ارتش پرداخت و ضمناً طلای ارسالی پرو هم بجای اینکه بوسیله عمال ما بقعر اقیانوس اطلس فرو رود بدست دن کارلس رسید با ارتش مجهز و خزانه پراءلان جنگ داد گو اینکه بالاخره غلبه باما بود اما بعد از خسارتهای فراوان .

راجر لبخندی زد و گفت .
 - آنچه را که فرمودید باید درس عبرتی دانست آیا تصور میفرمایند که اسپانی در حال حاضر برای جنگ آماده باشد ؟
 - البته بناتوانی سال ۱۷۶۱ نیست کارلوس چهارم پادشاه فعلی بنظر من مرد بیحال و فرمانروای نالایقی است اما با این وصف دست از آرزوهای پدرش برنداشته و برای احیاء قدرت دیرینه اسپانی خیلی میکوشد پدرش با مجاهدت و تقلاى بسیار توانست نسبت با اسپانی خدماتی انجام دهد و اما شاه فعلی دونفر شخص لایق و شایسته در خدمت دارد یکی کنت «دراند» و دیگری «فلوریدا بلانکا» که فعلاً نخست وزیر است و در صورت بروز جنگ با پشتکار و جدیت بکار میرد اذ پس اگر جنگی در گیرد ما با کشوری مصاف نمیدهیم که کارلس چهارم بر آن فرمان رواست بلکه با اسپانیائیکه پدرش آنرا نیرومند و مجهز نموده رو برو خواهیم بود .

پیت بار دیگر از جا برخاست بمیز پیشدستی نزدیک شد دوجام از شراب پر کرد یکی را براجر تعارف کرد و از دیگری قدری نوشید و بسخنان خود ادامه داد .
 - علیرغم آنچه را که گفتم از جنگ با اسپانی اگر تنها باشد هیچ با کسی ندارم و اطمینان دارم که مغلوب خواهد شد نکته در اینجاست که اسپانی خود متوجه است که بدون کمک و متحد از عهده ما بر نمی آید اینست که با طفره و تملل میخواید فرصتی بدست بیاورد و با فرانسه عقد اتحادی به بندد و اگر این آرزوی اسپانی بعمل آید مادچار اشکال بزرگی خواهیم شد و تا ممکن است باید فرانسه سرگرم و گرفتار هرج و مرج انقلاب باشد .
 - چنین استنباط میکنم که میخواید پیمان خانوادگی را مطرح بفرمائید؟
 - بلکه بطوریکه میدانید کارلوس سوم در دوره حیاتش سه بار با ما جنگید یک دفعه در سال ۱۷۷۹ فرانسه باستاند همان پیمان خانوادگی اسپانی را بیاری طلبید و با قیمت گزاف و نادرائی آن پیمان را عملی نمود و اکنون نوبت تلافی است که فرانسه بکمک اسپانی علیه ما وارد جنگ بشود و خیلی بعید بنظر میرسد که فرانسویها با آن اخلاق جوانمردانه ای که دارند از یاری با اسپانی مضایقه کنند و مسلماً برای ادای دین با اسپانی جداً حاضر خواهند شد از طرفی احتمال میرود که فرانسویها بواسطه گرفتاری داخلی و باتشنگاتی که در داخله مواجه هستند نتوانند عاجلاً کمکی نمایند البته در این صورت برای ما فرجی خواهد بود .

هر گاه بتوانیم در این گیرودار که اسپانی هنوز چندان از یاری فرانسه اطمینان ندارد فشار بیاوریم و به گرفتاریشان بینزایم امیدواری بیشتری است که آنها را از میدان بدر کنیم .

- بنابراین جنابعالی مصمم هستید که فعلاً آنها را با دعوت بجنگ تهدید بفرمائید؟
 - بله تصمیم دارم چونکه اگر آنها واقعاً برای جنگیدن حاضر شوند موجب نگرانی است گرچه چندان خطرناک نیست زیرا با عجله نمی توانند فرانسه را برای کمک حاضر کنند آنوقت ممکن است فرانسه بگویند چون بدون مشورت با ما وارد جنگ شده اید حاضر بمساعدت نیستیم مصاف با اسپانی به تنهایی متضمن خطری نیست ولی چنانچه پیش آمد ما را با دو کشور متحد مقابل کند خطر خیلی بزرگ خواهد شد اینست که باید کوشید تا آن کشور را

پیش از تحصیل اطمینان فرانسویها و ادار بجنگ نمود و این عمل وظیفه و دستور شخصی شماست باید با مهارت و تهدید بجنگ طوری کنید که بتقاضاهای ماتن در دهند .
برای راجر خیلی دشوار بود آنچه را که میشود قبول کند ولی وقتی دید که نخست وزیر بر گ کاغذ مازک دار را پیش کشید چند سطری نوشت خشک کرد و بدست او داد بخوبی باور کرد مضمون آن چند جمله برای معرفی بود :

آقای بروک از نظریات من راجع به بندر نوتکام مطلع و مأمور است که در این باب مذاکره نماید و بلیام پیت . موقعیکه راجر نامه را بسادقت در جیب بظلی میگذاشت نخست وزیر گفت :

- من امشب بوئیر امور خارجه دستور میدهم که پول کافی و مدارک لازم سیاسی را بشما بدهد و نیز بیرادرم لرد اول نیروی دریائی سفارش خواهم کرد فردا صبح اول بوزارت امور خارجه بروید و بعد هم بملاقات لرد اول نیروی دریائی تا ترتیب مسافرت شما را به لیسبون بدهند خوب اگر مطلبی دارید سؤال کنید ؟

- بله قربان در صورتیکه اسپانیولیا تمکین کنند و تسلیم شوند برای شرایط صلح اوامر مخصوصی نمیفرمائید ؟ مقصود اینست که چون اسپانیولیا مردمان متفرعن و خودخواهی هستند اگر در عوض بندر نوتکا امتیازی در محل دیگر بآنها داده شود شاید قضیه بهتر حل گردد عنوان تحمیل از یک طرف نباشد که غرور آنها جریحه دار شود و بدین ترتیب حفظ ظاهر شده باشد .

آقای بروک این حرف شما را تصدیق دارم و بسیار خوشوقتم از توجه و دقت شما باین نکات حساس و موی بینم که شما شایستگی دارید که سفیر باشید اما بهتر است که پیشنهاد و مذاکرات را بیک نفر نماینده تام الاختیار واگذاریم اگر کار باصلاح تمام شود سفیری برای دربار اسپانی در نظر گرفته ام که بزودی اعزام شود اما این مطلب یکی دو ماه وقت لازم دارد اگر مأموریت شما با موفقیت صورت گرفت باو دستور میدهم چگونه رفتار کند مسدتهاست اسپانیولیا از تجاوزات تجار ماجراجوی ما نسبت بحقوق تجار اسپانیولی وهم چنین از فعالیت قاچاقچیان انگلیسی در خطوط دریائی بین اسپانیا و مستعمرات آمریکائی آنها شکایت دارند و در زحمت میباشند ممکن است در صورت لزوم در مقابل واگذاری نوتکا متعهد شویم که از اعمال اتباع خودمان جلوگیری نمایم و این مسئله برای اصلاح در مقابل قبول کردن شرایط ما امتیاز خوبی است برای اسپانیولیا .
- پس تنها وظیفه من اینست که آنها را بجنگ تهدید کنم ؟

- بله اما نه اینکه واقماً بآنها اعلان جنگ بدهید بلکه باید بآنها بفهمانید که اگر رضایت کامل ما را معجلاً فراهم نیاورند باید حاضر بجنگ شوند .

اگر ملاحظه کردید که برای صلح حاضرند بآنها بگوئید که میتوانید برای رفع نگرانی در مناطق جنوبی اقیانوس اطلس اقدام عاجلی بنمائید اما قبل از وارد شدن بمذاکره لازم است مالکیت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا را در ادضی بین چهل و پنج درجه عرض شمالی تا مرز آلاسکا بر رسمیت بشناسند .

راجر موقع بیرون آمدن از عمارت شماره ده هیچ نمیتوانست باور کند که با آن رفتار زنده اش بانگست وزیر باز بخدمت پذیرفته شده و چنین مأموریت مهمی بوی محول گشته و. چو تشخیص داد که آقای پیت ترک محبت و توجه نموده و از این پیش آمد بسیار خوشوقت و شاداب بود اما در ضمن از فکر واضطرابی که از طرف ایزابلا داشت ناراحتش میداشت و از اینکه با شغل و موفقیت جدید نمی توانست با آسانی و دلخواه او را از اسپانی با خود بانگلستان بیاورد متأثر و متفکر بود .

روز بعد بو زارت امور خارجه رفت دوک اف « لیدز » او را با گرمی و خوشروئی پذیرفت و از برگشت بخدمت تبریک گفت و از گزارشهایی که سابقاً از پاریس فرستاده بود تمجید نمود و با صراحت اظهار داشت که با پیش گوئیهای وی نزدیک تر بحقیقت بوده آنچه را که سفارت فرستاده وهم چنین اطلاعات وی صحیح تر و اضافه نمود که بنظر وی راجر در قبول مأموریتهایی که ملکه فرانسه برای فلورانس و ناپل رجوع نموده بسیار پسندیده و سودمند واقع شده زیرا بهترین وسیله برای کسب اخباری بوده که مأمورین مخفی نمی توانسته اند بدست بیارند و هیچ کس باندازه راجر نتوانسته آنقدر بدربار مخصوصاً ملکه نزدیک و محرم بعضی اسرار بشود .

کدورت آقای پیت را اینطور توجیه نمود که چون مشارالیه مایل بتقویت حکومت جدید فرانسه است از اقدام خلاف آن نازاضی است .

راجر از بیانات وزیر امور خارجه خوشوقت شد و اظهار امتنان نمود گذرنامه سیاسی و مخارج سفر و معرفی نامه ای هم برای قونسولگری دریافت داشت و بطرف وزارت درباداری روان گشت ساعتی بعد بحضور لرد اول نیروی دریائی رسیده و چند لحظه بعد با حکمی در دست از آنجا خارج شد .

حکم خطاب به کاپیتن « هار کورث » فرمانده کشتی آمازون که در بندر پرت موز توقف داشت بود راجر درین راه بلیط برای رفتن به بندر نام برده تهیه کرد و مستقیماً بمنزل دوست صمیمی « تور دورل » شتافت اثنایه خود را که در آنجا بود جمع آوری نمود مکتوب با محبتی بمادرش نوشت و در انتظار ساعت حرکت با رفیقش بصحبت مشغول شد .

ساعت هشت روز بعد وارد بندر شد با قایق بکشتی آمازون رفت و نامه لرد اول را بفرمانده کشتی تقدیم نمود کشتی آمازون برای مأموریتهای فوری آماده حرکت بود چند لحظه ای بعد لانگر کشید و بطرف جنوب براه افتاد روز ۲۸ مارس ۱۷۹۰ بمقصد رسید . راجر بمحض اینکه پیاده شد بیدرنگ بسفارت انگلیس رفت و معرفی نامه را تسلیم داشت مستر « والیون » وزیر مختار او را با مهربانی پذیرفت و سایل عزیمتش را برای روز بعد فراهم آورد .

فاصله ایسیون تا مادرید ششصد و پنجاه کیلومتر است که قسمت بیشترش کوهستانی سنگلاخ و خراب است هشت رأس قاطر کالسکه را میکشیدند و چند رأس هم برای کمک یدک بدنبال میرفت مسافر خانه های بین راه همه کثیف و ناراحت بود بدتر از همه عدم امنیت بود راجر چند تن سوار مسلح اجیر کرده برای محافظت در راه با تمام این

مشکلات حرارت تند و اشتیاق و دیدار محبوبه و علاقه بانجام وظیفه طوری راجر را بهیچان میآورد که بجای سه هفته که برای طی این مسافت لازم بود دوازده روزه سفر را بیابان رساند و روز نهم آوریل ۱۷۹۰ وارد مادرید شد و بیدرنک بطرف سفارتخانه شنافت تمام درهای سفارت بسته بود با کنج کاوی و جستجو منزل آقای مری قونسول را که در نزدیکی سفارت بود یافت مردی در حدود پنجاه سال و خیلی بیحال و مآدرد اولین محل مأموریتش بود و چند ماه بعد از ورود وی سفیر انگلیس احضار شده بود و اکنون بعنوان کاردار بامور سفارتخانه رسیدگی مینمود راجر بزودی تشخیص داد در اینموقع که روابط دو کشور بطرف کدورت و تیرگی میروند این شخص از عهده کارسنگین برنمیآید.

قونسول زبان بشکایت گشود که وزارت امور خارجه هر دو باعجله پاسخ اعتراضاتیرا که بدولت اسپانی نموده مطالبه و هیچ اطلاع از کندی و لاابالی گری وزارتخانه و ادارات این کشور ندارد و از اینکه نخست وزیر مأمور مخصوصی میفرستد اظهار خوشنودی نمود که زحمت و مسئولیت وی تخفیف پیدا خواهد کرد.

راجر هنگام صرف شام از اوضاع انگلستان و اخبار تازه با آقای « مری » صحبت کرد و بعد از شام پیشخدمتها مرخص شدند و ایشان تنها ماندند.

خیال ندارم چند روز بیشتر در اینجا بمانم و نباید وقت را بیهوده گذرانم خیلی میل دارم يك اطلاعات کلی از اوضاع دربار بدست بیارم.

« مری » خنده ای کرد و گفت :

آقا اینجا هر يك روز طولانی تر از يك هفته بنظر میرسد و کارها بانهایت کندی میگردد.

خوب خواهیم دید حالا خواهش میکنم قدری از وضع دربار بفرمائید.

بہتر است از کارلوس پادشاه اسپانی شروع کنیم بطوریکه میدانید این پادشاه از خاندان بوربن و دارای تمام صفات و مشخصات خانوادگی است خیلی متدین خوش خلق و بسیار احمق خیلی خوش بنیه است و بیشتر وقتش بشکار و ورزش و سرگرمیهای ساده میگردد و بکلی تحت نفوذ ملکه ماریا لویزا است.

در دوره ولایتعهد کارلوس ماری لویزا کاملاً بر شوهرش مسلط بود بطوریکه در ۱۷۸۸ وقتی کارلوس بسطنت رسید و دستور تشکیل اولین جلسه هیئت وزراء را او صادر کرد. ملکه خیلی زشت و بدتر کیب است چشمهای ریز و دندانهای مصنوعی بر کراحت منظرش افزوده است با اینوصف از زمان بلوغ بشوق بازی برداخته و ای بحال کسیکه مورد نظرش قرار گیرد و از بر آوردن هوسهای او سر به بیچد.

در حال حاضر با کسی سر و سری دارد؟

بله جوانیست بنام « مانوتل گدوی » سن بیست و سه سال چندی است مورد توجه و علاقه اش واقع شده این جوان در گارد فلانندی خدمت میکرد طرف مہر ماری لویزا که هنوز ملکه نشده بود قرار گرفت و تا کنون که سه سال میگردد این معشوق را از دست نداده و همچو بر میآید که مهرش در قلب ملکه خیلی جای گیر شده.

- گمان نمیکنید اگر با این جوان گرم بگیریم و تطمیعش کنیم خواهیم توانست از نفوذیکه در ملکه دارد برای پیش بردن کارهای خود استفاده نماییم.
- نه آقا گمان ندارم و ممکن است بیشتر وقت ضایع کنیم نه اینکه این جوان را نمیشود خرید بلکه خیلی هم بولکی است اما کار زیادی از او ساخته نیست شنیده‌ام وقتی کارلوس چهارم پیداشاهی رسید کنت فلوریدا بلانکا و ماری لویزا محرمانه قرار گذازدند که اولی کارهای مملکتی را اداره کند و ملکه سررشته عزل و نصب و ترفیعات را بدست گیرد از اینرو فکر میکنم بهتر آن است که بانخست وزیر تماس بگیریم.
- کنت فلوریدا چند وقت است که نخست وزیر میباشد آیا اطلاع دارید.

- سیزده سال بیشتر است یعنی بعد از آنکه قوای متحد اسپانی و تسکانی از مراکشها شکست خورد کنت بلانکا دارای این سمت شد تنها رقیب بزرگش کنت داراندا است که قبلاً تا ۱۷۷۳ نخست وزیر بوده و در نتیجه شکست در جنگ با انگلستان برای خاطر جزیره «فالک‌لند» برکنار شد پانزده سال سفیر اسپانی در دربار پاریس بوده و شخصیت و نفوذش بقدری است که اگر کنت فلوریدا مختصر غفلتی نماید وی بجای او خواهد نشست باز مدتی راجع باوضاع دربار و شاه صحبت کردند و در آخر راجر اظهار داشت.
- چون کنت فلوریدا نخست وزیر است و زارت خارجه را هم زیر نظر دارد از نظر تشریفات معرفی من بایشان آسانتر باشد خواهشمندم در ظرف فردا مرا معرفی نمایند.

- اگر در ظرف دو هفته هم بتوانید نخست وزیر را ملاقات نمائید باید خیلی خوشوقت باشید آنچه از من ساخته میشود اینست که باتفاق برویم به «ارائونردو» فعلاً دربار در آنجاست و شما را با یکی از منشی‌ها آشنا کنم تا وسیله ملاقات با نخست وزیر را فراهم کند.

- تا ارائونردو چقدر راه است؟

- پنجاه کیلومتری جنوب مادرید است مانند ورسای و پاریس، دربار بیشتر اوقات را در آنجا میگذرانند و شما هم اگر مایل باشید میتوانید یک‌خانه بیلاقی اجاره همانجا توقف کنید.

- خیلی ممنونم و خوبست ترتیبی بدهید که زودتر حرکت کنیم زیرا با جاده‌های بد و خراب اسپانی پنجاه کیلومتر وقت زیادی میگیرد اگر لطفی بفرمائید که فردا عصر بتوانیم با آنجا برسیم خیلی خوبست.

- بسیار خوب و ضمناً باید عرض کنم که اتفاقاً این راه برخلاف سایر جاده‌های اسپانی هموار و مسطح است اگر ساعت هشت صبح حرکت کنیم برای ساعت یازده میرسیم. از زمان عزیمت از لیسبون راجر لحظه‌ای از فکر ایزابلا غافل نبود مطابق اطلاعی که داشت باید او را خرامه مارس وضع حمل کند حالا اوایل آوریل است و خبری ندارد و نگران بود که زایمان سهولت انجام شده یا بنااحتی برخورده از تصمیم دزدل شوهرش برای کشتن او خیلی دلوپس بود هرچه بدربار نزدیکتر میشد وحشت و نگرانش افزون میگشت.

آقای مری اطلاع داده بود که رجال و کارمندان دولت زودتر از ساعت پنج شروع بکار نمیکنند کمی بعد از ساعت مزبور بقصر رفتند و با یکی از معاونین نخست وزیر موسوم به کابالرد هر دو با ملاقات نمودند شخص مزبور که مدتی در فرانسه مأموزیت داشته فرانسه را بروانی تکلم میکرد مدارک و اعتبارنامه را بدقت مطالعه و اظهار امیدواری نمود که ممکن است آقای نخست وزیر زودتر وعده ملاقات بدهند و اضافه نمود که فردا روز باراست و شاید برای معرفی شرفیابی بحضور اعلیحضرتین دعوت شود .

راجر بعد از اظهار امتنان از وی سؤال کرد .

متأسفم از اینکه در این کشور دوست و آشنای زیادی ندارم هنگامیکه در ناپل بودم تصادفاً بایکی از نجبای اسپانی بنام دن دبه گو و همسرشان افتخار آشنائی حاصل کردم و از قراریکه شنیده ام اکنون در مادرید بسر میبرند آیا جناب عالی ایشان را میشناسید؟ کابالرو با لبخندی پاسخ داد .

کنتس را زمانیکه مأمور دربار فرانسه بودم میشناختم و هنوز ازدواج نکرده بود خوشوقتم مزده بدهم که اخیراً صاحب پسری شده و دوروز است که برای ایفای مراسم عرض بندگی بمادرید آمده اند .

راجر از شنیدن این خبر نفس راحتی کشید و اظهار نمود خیلی مشتاق دیدن ایشان هستم بعد از قدری صحبت بامری بویلائی خودشان رفتند .

بیست و چهار ساعت انتظار برای راجر بسیار طولانی و تلخ بود نمیخواست بهیچوجه مقامات اسپانیولی معطلش کند و انجام مأموریتش بتأخیر افتد زیرا موضوع صلح بموئی بند بود .

بالاخره موقع رفتن بدربار فرا رسید ساعت شش بعد ازظهر باتفاق مری بتالار وسیع و مجللی راهنمایی شدند بیش از یکصد نفر زن و مرد در سالن جمع بودند راجر از مشاهده آن منظره تشریفات دربار فرانسه را درورسای بخاطر آورد موقهیکه کلیه درباریان حاضر شدند ورود اعلیحضرتین اعلام شد و حضار در دو طرف صف کشیدند شاه و ملکه از میان دوردیف بتأانی و آهسته گذشته و بجایگاه مخصوص جلوس نمودند .

مری صبح آن روز با وزیر دربار ملاقات کرده و ترتیب معرفی راجر بحضور شاه و ملکه داده شده بود اما راجر باین موضوع توجهی نداشت بمحض ورود بتالار با اشتیاق زیاد و بی صبری چشمانش در جستجوی آنچه را که قلبش طلب میکرد میگشت و در تقلائی بدست آوردن گم کرده بود و يك يك حضار را از نظر میگذرانند تا بالاخره ایزابلا و شوهرش را دید که در کناری ایستاده اند از مری عذر خواست و بی اختیار همچون آهنی که بطرف مغناطیس جلب شود بسوی ایشان کشیده شد .

ایزابلا از دیدار راجر رنگ از صورتش پرید ولی با مهارت اضطراب خود را با فرود آوردن سر مخفی کرد دن دبه گو نیز او را شناخت و مؤدبانه خوش آمد گفت راجر تولد فرزند را بایشان تبریک گفت و بصحبتهای معمول مشغول شدند .

چند دقیقه گذشت یکی از دوستان دن دبه گو برای مذاکره مطلبی توجه دن دبه گو

را بخود مطوف داشت و این فرصتی بود برای اینکه راجر و ایزابلا قدری فاصله گرفته و با هم صحبت کنند .

ایزابلا گفت :

– هیچ باورم نیست که توئی در مقابل من یا خیال ؟

– قبول این مطلب هم برای من بسی دشوار است راستی این توهستی ؟

راجر ایزابلا را بهمان قیافه‌ای دید که بار اول آتش عشق سوزان را در قلبش روشن

کرده بود .

آنجا که ایستاده بودند نزدیک در ورودی مهمانها بود مردی تقریباً شصت ساله متوسط قامه‌ای باتفاق خانم جوان بیست و دوسه ساله‌ای با موهای مشکی و چشمان سیاه و صورت زیبا وارد شدند .

ایزابلا بیازوی راجر فشاری داد و خیلی آهسته گفت :

– نگاه کن شوهرم بخاطر این زن انگلیسی است که قصد جان مرا کرده .

راجر بطرف او متوجه شد و دید که يك دسته از جوانان و مردان خوش سلیقه

پروانه‌وار بگرد آن شمع فروزان حلقه زده تعظیم میکنند و خوش آمد میگویند بانوی

جوانی که آنقدر مورد توجه و تمجید آقایان واقع شده بود دوشیزه همبازی و دوست

صمیمی ایام کودکی راجر همان جرجیا تریج بود .

فصل بیست و سوم

دسیسه درارانزده

- ایزابلا درحالیکه بادبزن راجلوی صورتش گرفته بود سرش را نزدیک راجر آورد تا چیزی بگوید اما ازقیافه حیرت زده او متعجب شده و گفت :
- چرا اینطور مبهوت شده ای ؟ مگر اورا میشناسی ؟
 - راجر با صدای خیلی آهسته پاسخ داد .
 - او عزیزترین و قدیمی ترین دوست من است .
 - او ده روزه نکند توهم دلباخته او باشی ازطرزبیانت . . .
 - نه هرگز او از طفولیت با من همبازی بوده و من اورا مانند خواهری دوست میدارم .
- ابروهای مشکی و پر پشت ایزابلا گره خورده و با آهنگ بد گمانی گفت :
- مثل خواهرت فقط مثل خواهرت دوستش میداری ؟ باید قسم بخوری که تواز این حدود تجاوز نکرده ای - آهسته - آرام باش تورا بخدا مواظب باش دارند بمانگاه میکنند فقط باید بتوبگویم که در قضاوت خود اشتباه کرده ای خوش نیت و نیکوترین زن بی آلاش است ممکن نیست راضی بگزنند کسی باشد .
 - بالاین تفصیل میخواهد مرا مسموم کند تا بعد شوهر متنفذ و متعین اسپانیولی در آید
 - راجر بیچشمهای ایزابلا خیره شد و با آهنگ خشنی پرسید :
 - آیا هیچ بر که و دلیلی برای دعوی خودداری که لیدی اتریج برای کشتن توبا شوهرت توطئه ای کرده است ؟
 - نه اما چنین شایع است که سال پیش شوهرش را بقتل رسانده و با زحمت بسیار توانسته از چنگال قانون بگریزد .
 - یک قسمت این خبر صحیح است اما شوهرش را عمداً نکشته من خود در این قضیه وارد بوده ام و از جزئیات آگاهم بی گناهی وی در دادگاه ثابت شد حالا میفهمم چرا چنین عقیده ناروایی درباره او پیدا کرده ای سوگند میداد میکنم که نسبت باین زن کاملاً در اشتباهی و امیدوارم در عشق و علاقه من نسبت، بخودت سوء ظنی نبرده باشی جز بتو درد دنیا بهیچ کس علاقه و دلبستگی ندارم ایثار جان در راه تو گواواترین امر است .

در این موقع جیورجینا چشمش بر اجر افتاد با پدرش کلنل «ترابی» نزدیک او آمدند از دیدار یکدیگر ابراز خوشوقتی نمودند و حضور راجر موجب تعجب آنها گردید راجر دست جیورجینا را بوسید و بگریه دست پدرش را فشرد و موضوع مسافرتش را عهده قراردادی برای کشتی رانی بادوست اسپانی ذکر نمود و بعد علت آمدن آنها را با اسپانی ستوال کرد و معلوم شد که دن دیه گو از ایشان دعوت نموده قراردادست دوماهی مهمان او باشند و بعد بانگلستان مراجعت نمایند .

دن دیه گو بطرف آنها آمد و از مشاهده اینکه راجر با جیورجینا با انگلیسی گرم صحبت میباشند قیافه اش درهم شد و آثار کدورت و نگرانی ظاهر گردید از فکر اینکه مبادا رقیبی پیدا شده باشد چشمهایش لحظه ای از چهره جیورجینا بر نمی گشت و از ابلا ساکت و متحیر ایستاده بود اما جیورجینا بکلی بیخبر و فارغ از این اندیشه ها با همان حالت سرخوش و نشاط طبیعی صحبتش را با راجر ادامه میداد ناگاه رئیس تشریفات ورود اعلیحضرتین را اعلام داشت و سکوت و آرامش کامل بر قرار گردید و حضار در دو طرف بصف ایستادند.

مری فوری خود را بکنار راجر رساند و برای ادای احترامات آماده شد چند دقیقه بعد کارلوس و ملکه ماری لویزینا وارد شد وقتی راجر و قونسول انگلیس نزدیک شدند وزیر دربار توجه ایشانرا بر اجر معطوف داشت و او را معرفی کرد هر دو دیپلمات انگلیسی تعظیم کردند و شاه بزبان فرانسه بر اجر خطاب نمود .

- از دیدار شما در این دربار خوشوقتیم آیا این اولین سفر شماست که با اسپانی میآید.
- بله اعلیحضرتا بیشتر کشورهای اروپارا گشته ام و این اولین بار است که افتخار و سعادت آمدن بمملکت اعلیحضرت نصیبم شده .

- در کدام مملکتها بوده اید ؟

بیشتر در فرانسه بوده ام و به ممالک هلند و دانمارک و سوئد و روسیه و ایتالیا نیز سفر کرده ام و سال گذشته را در پاریس اقامت داشته ام .

ملکه ماری لویزینا بدقت راجر را و راندا از نموده و بحرفهایش توجه میکرد راجر هم زیر چشم باو نگاه میکرد از زشتی قیافه و دهان گشاد و دندانهای مصنوعی او در شگفت بود غفله ملکه از او پرسید :

- اگر سال گذشته در پاریس بوده اید لابد از وقایع اسفناک و ماجراهای محنت بار آنجا باخبر شده اید راجر تعظیم کرد و پاسخ داد .

- علیاحضرتا هم در شب سقوط باستیل و هم موقعیکه او باش بقصر ورسای هجوم آوردند در دربار بودم مادام ماری انتوانت به بنده خیلی مرحمت داشتند و چند ماهی در زمره مقربان در گاه قراردادشته و از نزدیک شاهد تمام حوادث ناگوار بودم .

ملکه بعد از شنیدن این سخنان بطرف جوان خوش سیمایی که لباس نظام زیبایی به تن داشت و در دو قدمی ایستاده بود خطاب نمود .

- خیلی میل دارم که شرح اتفاقات هولناک را از زبان کسیکه شخصاً حضور داشته دیده است بشنوم فردا شب آقای بروک را بحضور ما بیاورید .

راجر دوباره تعظیم کرد ملکه يك قدم برداشته بود که چشمش بايزابلا افتاد و گفت.
- کنتس هم مثل شما چند سال در خدمت ملکه ماری انتوانت بوده است
اینطور نیست ؟

قطعاً شما هم مایل بشنیدن اخبار مربوط بايشان میباشد شما و شوهرتان هم فردا
شب با آقای بروک بیایید .

تانیساعت دیگر که مجلس برقرار بود راجر نتوانست بايزابلا باجیورجینا به تنهایی
صحبت کند اما هرطور بود کلنل ترژیبی را بگوشه ای کشید و اظهار داشت .

- برای مأموریتی باسپانی آمده ام که بی ارتباط باجیورجینا نیست و برای انجامش
نیاز به همراهی اوست بنابراین لازم است او را زودتر ملاقات کنم از شما تقاضای
مساعدت دارم .

- هیچ مانعی ندارد شب یاروز هر ساعت که مایل باشید تشریف بیاورید در منزل
ما بروی شما گشوده است فعلا در ویلائی نزدیک منزل دن دبه گو منزل کسردايم زیرا
اقامت در خانه خود او صورت خوشی نداشت ویلا بافاصله کوتاهی در سمت چپ عمارت
خود او است اگر کالافوری است و عجله دارید ممکن است بعد از انقضای این مجلس بیایید اما دقت
بفرمائید دیرتر باشد زیرا توجه شده اید که این مرد علاقه شدیدی نسبت بجیورجینا دارد اگر بفهمد
که شما نیمه شب بملاقات او رفته اید ممکن است موجب سوءظن بشود .

راجر بعد از تشکر از کلنل دور شد افسر خوش سیمائی که ملکه بساو دستور داده
بود بطوریکه میدانیم همان مانوئل گادوی و محبوب ملکه بود نزدیک آمد خود را معرفی
کرد و از محل اقامت وی استفسار نمود و اطلاع داد که ساعت هشت بعد از ظهر آماده
باشد که بعمارت مخصوص ملکه بروند .

« گادوی » علاوه بر اندام رعنا و صورت زیبا صدای گیرنده و لحن شیرینی داشت
زبان فرانسه را خوب نمیدانست اما حسن رفتار و گرمی گفتارش در قلب راجر جایی
باز کرد .

پس از تشریف فرمائی اعلیحضرتین حضار برای صرف خوراکی و نوشیدن بطرف
بوفه رفتند نوازندگان بسرودن قطعه های موسیقی چه غول بودند هر چند نفری از هم-
فکران و دوستان در يك گوشه گرد هم حلقه زدند دن دبه گو آنی ازجیورجینا دور نمیشد و
ایزابلا دقیقه ای تنها مانده بود راجر ناچار در صحبت های آنها شرکت میکرد .

ساعت نه بود که حضار دسته دسته متفرق شدند جیورجینا و کلنل با دن دبه گو و
ایزابلا باهم از سالن خارج میشدند که راجر نزدیک آمد تقاضا کرد روزی را تعیین کنند
که بدیدارشان برود دن دبه گو با کمال ادب جواب داد که همیشه برای پذیرائی آماده
هستند هر روزی را که مایل باشید ممکن است راجر همراه با قونسول بویلائی
سفارت انگلیس رفتند .

بعد از رسیدن بمنزل راجر از هوای خوب و آرامش شب صحبت کرد اضافه نمود
که میخواهد قدری تنها گردش کند و راجع بکارهای خود فکر نماید با قونسول خدا حافظی

کرد و بسوی قصر روان شد واقماً میخواست حواسش را جمع کند و برای کارهای تفریح و درهم نقشه صحنیحی بکشد و تصمیم بگیرد و ضمناً میخواست با جیورجینا ملاقات نماید اما هنوز قدری زود بود برای گذراندن وقت با قدمهای آهسته میرفت و فکر میکرد.

آنچه را که نمیتوانست بفهمد و قبول نماید این بود که جیورجینا با آن طبع بلند و آزادمنش و مخصوصاً نشاطیکه دارد چگونه به دن دبه گو که مردی خشک و خشن است علاقمند شده او از شانزده سالگی خواستگاران و دلدادگان بسیاری داشته و ماجراهای عشقی زیادی گذرانده بود و راجر باورش نمیشد که نسبت با این مرد حقیقهٔ علاقه پیدا کرده باشد و در صورت آزادی دبه گو بهم سری او درآید بعلاوه جیورجینا از حیث ثروت و شهرت چیزی کسر نداشت که از وصلت با این اسپانیولی جبران کند پس چه شده که میخواهد آزادی خود را از دست بدهد؟

بعد از این اندیشه‌ها دو فکر دیگر برایش محقق بود اول اینکه جیورجینا ممکن نیست برای هلاک ایزابلا با شوهر او توطئه نماید دوم آنکه آنچه در قوه داشته باشد برای کمک باوی بکار خواهد برد تا بتواند با ایزابلا فرار کند و پس از قدری تفکر اصل موضوع سوء قصد نسبت با ایزابلا بنظر خیلی مشکوک میآید زیرا اگر جیورجینا پول دوست و شهرت طلب بود ضمناً دارای چنان علو طبع و نیت پاک و قلب با عاطفهی بود که ممکن نبود با ارتکاب چنین عمل پلید و سوء قصد نسبت بجان کسی راضی شود جز کتزال کسی اظهار اطلاعی ننمود و آنهم خیلی مشکوک بنظر میرسد فکر کتزال مطلبی را بخاطرش آورد شاید ایزابلا برای همراه بردن او و ماریا بخواهد باز اصرار نماید البته در اینصورت موفقیت گریز دشوارتر خواهد بود.

راجر موقع عزیمت از لندن هیچ نقشه مشخصی برای بودن ایزابلا از اسپانی نداشت بلکه در امکانات مسافرت در فرانسه و انگلیس میاندیشید در این کشورها جاده‌های هموار و آماده برای حرکت کالسکه وجود داشت که با سرعت بهر طرف ممکن بود رفت اما وضع راهها در اسپانی غیر از آنست اصلاً جاده اراهه وجود ندارد و کالسکه را قاطر میکشد مسافرت بازن و بار و بند سرعت غیر ممکن است دیگر اینکه مادرید واقع در مرکز اسپانیا است و با هر بندری ششصد و پنجاه کیلومتر و بیشتر فاصله دارد در صورت مسافرت با کالسکه و حرکت کند و آهسته دن دبه گوی غیور محققاً سواره آنها را تعقیب میکرد و با سرعت اسب سواری بیش از آنکه فراریان بتوانند خود را به بندری برسانند کنت زاهرا بر آنها خواهد بست.

راجر هنگام مسافرت از لیسبون بمادرید نقشه فرار را چنین طرح میکرد که دونفری بدون اثاثیه و بار و گماشته سواره و رزیده از بیراهه حرکت کنند اما کتزال بچه و ماریای پیره زن و فرسوده محققاً طاقت تحمل چنین سفری را ندارند و عاجز خواهند شد مدتی با این اندیشه‌ها گذشت و موقع ملاقات جیورجینا رسید برای پیدا کردن مقصد ابتدا درصدد رسیدن بمعارت دن دبه و خیابان مشجری که نشانی گرفته بود برآمد دوستون در دو طرف

باغ مشاهده نمود که يك مجسمه سنگی عقاب بر روی آنها قرار داشت و در آهینی بازبود در کنار بنا برسم زمان اطلاق سرایدار بود راجر آهسته وارد باغ شد از پشت درختهاولای شاخه‌ها روشنائی دیده میشد فهمید که عمارت در فاصله کمی و مقابل در ورودی است با دقت و بی سروصدا وارد خیابان دست چپ شد قدمی بجلو رفت و بمحوطه‌ای رسید عمارت کوچکی بود راجر چند گامی بسرعت برداشت بمحوطه رسید دق الباب کرد پیشخدمت کلنل موسوم به تام در را گشود خوش آمدگفت و بداخل هدایتش کرد اطلاق بسبک مشرق تنظیم شده بود بدون میز و صندلی و جیورجینا روی تشکچه نشسته و به بستی تکیه کرده بود از ورود راجر اظهار خوشوقتی نمود .

همینکه راجر دست او را بوسید او هم دست در گردن وی نموده گویانهاش را بوسید دستش را رها کرد و گفت :

- اکنون یکسال بیشتر از آخرین ملاقات ما میگذرد و در اینمدت خیلی زیبا و خوش هیكل تر شده‌ای يك موی تورا با این كنت اسپانیولی عوض نمیکنم اگر زن هم گرفته باشی باز حاضرم تورا از راه بدر برم .

- نه هنوز ازدواج نکرده‌ام اما از آنجا که بعلاقه تو نسبت بخودم ایمان دارم نزد تو آمده‌ام تا در این باب صحبت کنیم .

جیورجینا با چشم اندوه باری باو نگریست و گفت :

- خوب چشم روشن‌ای بیحیا هیچ شرم نمیکنی وقتی پدرم خبر داد که تو میآئی در قیافه‌اش خواندم چه فکر میکرد او ما هر دو را خوب میشناسد و بیچاره زود به بستر خواب رفت که ما تنها و آزاد باشیم .

خوب حالا آقا تشریف آورده‌اند که راجع بزن گرفتن خودشان صحبت کنند.

راجر که آشنا باخلاق جیورجینا بود و میدانست جدی صحبت نمیکنند جواب داد :
- منتهی آرزویم اینست که بتوانم عشق تورا در دل بگیرم تو آنقدر قشنگ و زیبا شده‌ای که از دیدنت روحم پرواز میکند و نفس در سینه‌ام حبس میشود اما دیگر چنین کاری از من ساخته نیست و بایستی بندای وجدان گوش بدهم و از کارهای ناشایسته پرهیزم .
- طفلک از کی دارای وجدان شده‌ای؟ خیلی هم مطمئن و خوش بین مباش میترسم تغییر عقیده بدهی اما راستی منم از آن طرز زندگی که تا بحال بسربرده خسته شده‌ام دیگر شب‌نشینی‌های پر جنجال و ضیافت‌های شلوغ بی‌رغبت شده خیلی میل دارم چندبیرا در گوشه آرام و ساکتی استراحت کنم اقلا این زمستان را پارسا باشم شاید این‌اندیشه‌ها از علائم پیری است .

راجر خنده بلندی کرد و گفت :

- پیری عجب فکر بچگانه‌ای خانم بیست و چهارساله که گوی حسن از الهه زیبایی (ونوس) میربائی راست است دوره کودکی را گذرانده و وارد مرحله جوانی شده‌ای و شاید از همین راه است که محلی به دندیه گو نمیگذازی .

- گفته شما را تکذیب نمیکنم اما بگو به بینم تو چطور از اسرار محرمانه من

اطلاعی داری ؟

- جاسوسان من در همه جا هستند اما صرف نظر از شوخی راست بگوبه بینم تو نسبت باین جوان اسپانیولی حقیقهٔ علاقمندی یا دستش انداخته‌ای؟
جیورجینا نگاه دقیقی باو کرد و پاسخ داد.

- راجر عزیز از تو چیزی پنهان ندارم علاقمند شده‌ام مرد جدی و خیلی موقری است گرچه تا بحال نسبت بوی همیشه بی‌اعتناء بوده‌ام اما صفات و ظاهر این شخص مرا جلب کرده دلم میخواهد ساعتها او را تماشا کنم پیکر تراشان باستان لازم است تامدتها وقت صرف نمایند و چنین مجسمه شکفتی از کار در آورند.

- پس اگر زن نداشت حاضر بودی او را بشوهری بپذیری؟

شاید احترام فراوانی نسبت باو دارم اگر زنش میشدم اقلایک تغییر مطلوب و خوشی پیش می‌آمد زیرا شوهر اولم دارای شخصیت و جربزه‌ای نبود اما این شخص دارای صفات مردانه‌ایست که نمی‌شود دستش انداخت و افسارش کرد من و پدرم در جشن تولد پسرش شرکت داشتیم قلعه بسیار عالی دارد و ضیافت مجللی برپا نمود اگر من زن او بودم آنجا را خیلی بهتر اداره کرده و می‌آراستم گرچه فکر میکنم منتهی سالی یکبار با آنجا میرفتم زیرا هیچ دوست ندارم و حاضر نیستم از آن بیلاق زیبای «ستیل داتر» چشم پوشم باهر کس ازدواج کنم شرط خواهم کرد اختیار مسکن باخودم باشد.

- آیا از این آرزوهای خود با کنت صحبت کرده‌اید؟

- چرا گاهی اوقات . یعنی هر وقت شعله هوسش زبانه میکشید و ناراحتم میکرد با این حرفها فریض میدادم.

آیا هیچ‌بزن بیچاره‌اش فکر نمیکردی؟

جیورجینا بعد از نگاه تعجب و طولانی برسید:

- مقصود از فکر کردن بزنش چیست؟ مگر چه اتفاقی رخ داده شاید من زن خطا کاری باشم اما به یقین میدانی که هیچ‌وقت حاضر نیستم آسایش و زندگی خانواده‌ا برام برهم بزنم آنچه میدانم وصلت آنها از روی مصلحت بینی بوده و میخواسته‌اند که خانواده‌ها متحد باشند و گرنه این زن و شوهر هیچ عشق و علاقه‌ای بیکدیگر نداشته‌اند.

- از این موضوع باخبرم اما تصور نمیکنی نوید و دلگرمی‌های تو دندیه گور اتحرک نموده و زنش را بعواقب وخیمی مبتلا کند.

- حرفهای بیپوده و بوج میزنی خیال میکنی بشوهرش علاقه دارد یا من باعث بیمبری و تقار آنها شده‌ام؟ چنین فکری اشتباه کامل و از حقیقت بکلی دور است ایزابلا ظاهر آرام و خشکه مقدسی دارد و عقیفه بنظر میآید اما باطنش غیر از اینست آنچه میگویند در نابل فاسقی داشته است.

- آیا برای این عقیده دلیلی هم داری؟

- بیچاره دندیه گو از این موضوع خبری ندارد برای اینکه در نابل خیلی سرخوش و شاداب بوده ظاهراً در پائیزیک جوان انگلیسی با آنها آشنا و مربوط و عاشق کنش میشود در همین حال دندیه گو هم فریفته زن بدنام و قماربازی بنام گدار شده اما آزن پول زیادی طلب میکرده و کنت با اینکه دیوانه وصالش بوده تن بپرداخت مبلغی را که

او میخواستہ نمیدادہ آن مرد انگلیسی با سارا گذار ملاقات کرده و تفاوت مبلغ را میپزداد و با این نقشہ ہنگامیکہ دن دہ گو بسر وقت سارا میروہ و آن جوان ہم در کنار زن او بسر میبرده .

- عجب پس معلوم میشود سارا بادہ سرا بان خود را از این قضیہ آگاہ نمودہ در اینصورت لازم است روی دیگر ورق را ہم بشما نشان بدہم . ماہ نوامبر گذشتہ در ناپل بودم اصل این داستان صحیح است ولی برای پذیرفتن دن دہ گو من بولی بمادام گذار نپرداختم آن لرد انگلیسی من بودم قیافہ جیورجینا از این سخنان تغییر کرد جدی شد و گفت .

- راجر باورم نمیشود نمیتوانم قبول کنم کہ تو عاشق کنتس شدہ باشی بخیاالم نمیرسد کہ تو بیک اسکلٹ پوست و استخوان و آن صورت دراز با ابروہای پر پشت برس نما آنقدر دلباختہ باشی کہ در نامہ ہای تابستان گذشتہات بنام زیبای اسپانیولی یاد میگردی تورا بخدا زودتر راحتم کن و بگو بہ بینم بخاطر او اینجا آمدہای کہ با من گفتگو کنی ؟

- نہ صرفاً باین منظور اینجا نیامدہام و این بیانات و توصیف شما دور از نزاکت بلکہ شماتت آمیز است اگر قرار باشد بسلیقہ یکدیگر ایراد بگیریم پس من ہم باید بتو ملامت کنم چطور باین مرد کلہ خشک احمق و خونخوار علاقمند شدہای ؟

- راجر این مهملات چیست کہ میگوئی ؟ چرا حواست پرت است ؟ من اگر از زنی کہ مورد محبت تو است خردہ گرفتم و ایراد نمودم پوزش میطلبم اما تو ہم مثل اینست کہ عقلت را از دست دادہای کہ بچنین مرد شرافتمندی چنین تہمتہائی روا میداری .

راجر نامہ ایزابلا را کہ راجع بسوہ قصد شوہرش نوشتہ بود ہمراہ داشت بدست جیورجینا داد .

- خواہشمندم این نامہ را مطالعہ کنید تا از علت مسافرت من با سپانی باخبر شوید .

- از مضمون این مکتوب ہمچو بر میآید کہ در ناپل بوی پیشنهاد کردہ بودید کہ با شما فرار کند و از آنجا کہ از شوہرش حاملہ بودہ قبول نمودہ است (و من شخصاً نسبت باین بانوقائل با احترام میباشم) اما بعد از آن امتناع نادم شدہ و . . .

- بی پروا بگو و ملاحظہ را کنار بگذار .

- ہر چہ بگویم بدت نمیآید ؟

- نہ خودت میداننی کہ هیچوقت از بیانات منطقی تو نمیرنجم .

- من اینطور میفہم بعد از رد تقاضای تو برای فرار بشیمان شدہ آنوقت از بیم آنکہ با گذشت چہار ماہ وقت آتش عشق تو فرو نشیند بجمل این افسانہ پرداختہ تا احساسات جوانمردانہ تورا تحریک کند و نعمت دیدار تورا باز یابد معمولاً احساسات ما زنها با کمی دوری یا بیاعتنائی از طرف عشاق خود بشدت بر میانگیزد و شملہ عشقمان زبانی میکشد .

- شاید گفتہ تو درست باشد یا آنکہ این بسرہ اشتباہ کردہ و حتی دور نیست کہ دروغ گفتہ باشد بہر حال از اشارہ بزبان انگلیسی فکرم متوجہ بتوشد حدس زدم کہ قہرمان

این داستان باید تو باشی و اذیت مندرجات نامه دچار تردید و مشکوک شدم اما راستی بگو به بینم هیچ موقعی پیش آمده که بادن دبه گوازا فکار خود صحبتی بیان آورده باشی که اوتصور کند اگر آزاد باشد با او ازدواج کنی ؟

- نه درست خاطر من نیست اما بعید نیست که در ضمن گفتگوی از آینده ام جمله هائی پرانده باشم که پیش خود حسابهای غلطی کرده باشد . یقین خاطر ت هست که من از بیچگی چه قدر بلند پرواز بودم و آرزوی همسر متشخص و ثروتمند را داشتم اکنون بیش از دو سال است که هامفری در گذشته منم جوان و در شرایطی میباشم که باید شوهر کنم اما این بار با مردی ازدواج میکنم که دوک و دارای صفات مردانه و جربزه ای باشد که بتواند پرمن مسلط باشد و حکمرانی کند زیرا آنچه تشخیص داده ام اکثر آ زنهای از نقاط ضعف همسر خود استفاده کرده متدرجاً با حيله و تدبیر اختیار را از کف مرد میربایند و چون لیاقت و توانائی بکار بردن آنها را در راه صحیح ندارند هوس و حسد و غریزه خود - خواهی آنها را گمراه میکند ناچار منتهی بعواقب نامطلوب و باعث تیره بختی شده و بجای زندگی سعادت مند خانواده گاه چنان وضعیت ناگواری ایجاد میکنند که قابل تحمل نیست باری اگر همسری با این شرایط نصیبم شود منم بانفوذ سیاسی زیادیکه دارم در ترقی و پیشرفت اومیتوانم مساعی مفیدی بکار برم البته دن دبه گو دارای این صفات نیست و من با بیان مکتوبات و آرزوهای خود اورا ریشخند کرده ام و ضمناً باو خاطر نشان کرده ام که با هیچ مردی جز شوهرم ممکن نیست هم بستر شوم شاید این جمله اخیر من اورا بچنین افکاری انداخته است با این تفصیل نمیتوانم باور کنم که این داستان و سوءظن ایزابلا مقرون بحقیقت باشد .

من هم بصحت آن مشکوکم اما بخاطر ایزابلا نخواستم ابراز عقیده کنم و برای جلوگیری از وقوع خطر احتمالی با اینجا آمده و میخواهم اقداماتی نمایم .

- همچو معلوم میشود تصمیم قطعی داری اورا بر بانی و فرار کنید ؟
- آری بنا بر آنچه بین ما گذشته ناچارم .

- آه راجر با اینکه میدانم عشق که يك جنون زود گذری بیش نیست شخص رابچه راههای غلطی سوق داده و بچه تیره بختیهای میکشد و هیچ منطق و استدلال عقلی نمیتواند از این دیوانگی جلوگیری نماید تا آنکه دوره خرد را طی کند و شعله های جانسوزش خاموش شود با این وصف از تو تمنی دارم در نقشه و تصمیم خود قدری بیشتر بیندیش و اگر میتوانی تجدید نظر کن شاید راه دیگری برای مقصود بیابی .

در کشورهای کاتولیک طلاق مفهوم و معنائی ندارد بیش از داشتن کودک احتمال جدائی بیشتر میرفت اما با وجود فرزند مقامات کلیسای کاتولیک مسلماً بدخواست جدائی ترتیب اثر نمیدهد در عالم دوستی و علاقه ای که بتو دارم خواهش میکنم قدری عاقلانه تر در باره آینده خود فکر کنی .

شخصی با این لیاقت حتماً آتیه درخشانی در پیش دارد چرا با او سوسه شیطانی و خوشی زود گذر میخواهی خود را دچار رنج پایدار کنی ؟ از روی هوی و هوس خود را پای بند زنی میدازی که نمیتواند بهمسری تو در آید و بالاخره باعث بدبختی تو و بیچاره گی خودش خواهد شد .

- این دلایل عقلانی و صحیح را خوب میدانم اما تن بقضاداده و میخواهم در گوشه دور افتاده‌ای با نام مستعار با کسیکه مرا دوست دارد و من باو علاقه و محبت دارم با آرامش و سرور زندگی کنم .

- جای بسی تأسف است که بکلی مقهور احساسات شده و بانگیزه و غریزه حیوانی سخن میگوئی و فکر میکنی هنوز نمیدانی عشق هر قدر برشودتر باشد دوره‌اش کوتاه و زوالش نزدیکتر است .

بدوستی و سابقه از زمان کودکی سوگند که اگر بزندگی کمال مطلوب که امروز آرزو میکنی برسی زودتر از پانزده سالگی چنان از آن بیزار و خسته میشوی که سربه بیابان خواهی گذاشت عشق جزیک غلیان فکر تند و شهوت چیزی نیست و بعکم طبیعت و گفته دانشمند فرانسوی يك بیماری است که از روز نه چشم وارد شد و از مجرای دیگری خارج میشود .

زندگی و عوالم زناشویی و سعادت کانون خانوادگی مستلزم فکر عاقلانه و انتخاب همسر شایسته است که دارای شرایط همسری برای تشکیل خانواده باشد اینزابلان زن طنناز و دلربایی است و برای ارضاء شهوت و عشق بازی موهت مطلوب است اما لیاقت همسری و مادری را ندارد .

- جیورجینای عزیز چه پیش آمدی تو را چنین برانگیخته تا در بهار جوانی که مستلزم شادابی و عشقبازی است اینطور فیلسوف و بدبین شده و مانند رهبانان ارتدکس فکر میکنی و حرف میزنی دنیا و زندگانی جز عشق چه معنی و مفهومی دارد ؟ اگر عشق نباشد انسان را چه امتیازی است نسبت به بهایم ؟ عشق اکسیر حیات معنوی و مایه ذوق و لذت بخش روح است

- راجر در اشتباهی امتیاز انسان از حیوان عقل است یعنی درست ضد عشق مجازی ، من و تو با اینکه خیلی جوان هستیم طعم تلخ و مزه ناگوار این میوه بلید را چشیده ایم سخن سرائیهای ناز و اشعار شیرین شعرای باذوق و قریحه در تعریف عشق که از آن طلسمی ساخته اند برای فریب و تسخیر جوانان ساده لوح خوبست نه برای کسانی که تجربه و نیروی خودداری و تملک نفس دارند در رسوایی و مضار عشق همان بس که او را طرف مخالف فضیلت قرار داده اند عاشق بزعم من یعنی شخص تخیلی که افکار ناسالم آنها را دروادی حیرت و جنون کشیده بدنبال و هم و خیال سرگردان میباشند عشق جنون و عاشق یعنی دیوانه و جنایت کار و . . .

- او جیورجینا مثل اینست که يك انقلاب روحی و کسالت درونی عقل تو را زایل کرده این سخنهای بیهوده چیست که برخلاف تمام مردم دنیا میگوئی گرداننده اوضاع فلکی و لذت زندگانی جز عشق چیست مگر بدون این مایه پر بهای زندگی مفهوم و لذتی دارد . . . جیورجینا که گرم و دستخوش التهاب تند شده بود چشمانش برق میزد و چهره اش سرخ شده باتندی کلام راجر را قطع کرده گفت :

- هیچ دلیلی نمی تواند فهم و تشخیص مرا تابع عقاید مصنوعی و عبارات تصنعی

دیگران نمایند آری میگویم عشق جنایت است و بهترین گواه من در استدلال این مطلب هزاران مثال است آیا عمل زلیخان نسبت به جوان نجیب و نیکو خصال که نخواست بنخواست نامشروع او تن بدهد و آتش شهوت پلیدش را فرو نشاند باحیله و تزویر بزندانش افکند عشق بود یا جنایت؟ هانری هشتم سلطان معروف انگلستان چه جنایتها که در این زمینه مرتکب نشد که یکی از آنها فاجعه آن زن شوربخت بود هانری دیوانه وار عاشق نابولیم زیبا بود همان سروگردن را که شب و روز غرق بوسه‌ی آبدار میکرد بعد از خاموش شدن شعله‌های عشق سوزانش بدست بیرحم دژخیم برج لندن سپرد و بعد دخترش ملکه الیزابت با کره بریتانیا چه بلاهائی که بسرجوانان لایق و شایسته مانند لرد اسکس و والترالی و دیگران که هر کدام مدتی مورد عشق و علاقه‌اش بودند نیاورد من از خواندن شرح عشقبازیهای سلاطین فرانسه مخصوصاً لوئی چهاردهم که سیصد معشوقه رسمی و معرفی شده داشت و لوئی پانزدهم و سایرین دیوانه میشدم اعمال شاهزادگان بورژیای ایتالیائی و ولو کرس و ملکه‌های روسیه مانند کاترین‌ها حیرت آوراست که چه گناهانی مرتکب شده‌اند بنام عشق آخر از تو میپرسم عمل اتلوی نسبت به دزد مونا آنطور که پروانه وار بدورش میگشت بوسه سوءظن بی اساسی با همان دستنیکه بازوی او را نوازش میکرد آنقدر گلویش را فشرد تا جانش را گرفت یاوه گوین این اعمال را عشق میگویند در صورتیکه من يك خیانت میدانم عشق برهم زننده زندگانی است بی برده میگویم من و تو يك اشخاص عادی بیش نیستیم و هنوز در بهار جوانی بسابقه کوتاه خود فکر کنیم و به بینیم چه ماجراهائی داشته‌ایم . . .

راجر از شنیدن سخنان مستدل جیورجینا که باصراحت و اذدل می‌آمد رفته رفته در در اندیشه فرو رفت و گذشته را بغاطر آورد که چطور روزی عشق همین بانوی زیبا سراپای وجودش را فرا گرفته و در آتش شوق و اشتیاق میسوخ و امروز در کوشش است که او را وسیله عشق بازی بازن دیگری قرار دهد فکرش منقلب بود گر گون شد شرمنده و ساکت ماند در این احوال ناگهان بیاد آماندا گادفری افتاد که دختری شاداب و بانشاط است و دارای استعداد و لیاقتیکه میتواند خود را مشغول کند با استقامت از بردباری خود را حفظ کند خلاصه آنکه با فراهم آوردن وسایل تفریح و سرگرمیهای معقول از تهاجم خیالات بوج و شیطنانی محفوظ میماند ضمناً برای حفظ غرور و فرار از مغلوبیت تقلا میکرد .

- تصور میکنم در شناختن ایزابلا قدری براه خطارفته‌ای آیا قبول نداری که تحصیلات عالی برای زن قابل تحسین است؟ البته صحیح است که او قدری جدی و شاید کمی خشک است اما در عوض دارای ملاحظت و شیرینی خاصی است.

- شاید حق باتو باشد چون او را کاملاً نمی‌شناسم و شایستگی قضاوت ندارم.

راجر نگاه تعجب آمیزی نمود.

- مگر از ناپل هم سفر نبوده‌اید؟ چطور ممکن است یکماه معاشرت آنهم در مسافرت نتوانسته باشید او را بشناسید

- اشتباه میکنی ماهسفر نبودیم چون پدرم میخواست بجبل الطارق سری بزند هر دسته از طرفی حرکت کردیم ما از راه جنوب آمده بآنها ملحق شدیم و بلافاصله هم برای حضور در جشن تولد بقلعه دندیه گورفتیم و چند روز قبل بمادرید آمدیم اینست که من هیچ آمیزشی با کنتس پیدا نکردم تا او را بشناسم حالا خیلی میل دارم داستان آشنائی خودتان را نقل کنی و از عشق خودت صحبت نمائی راجر به تفصیل آنچه گذشته بود همه را نقل کرد ساعت سه بعد از نیمه شب بود که میخواست از آنخانه خارج شود و پیش ازدور شدن خواهش کرد که وسیله ملاقات او را با ایزابلا فراهم آورد جیورجینا وعده کرد که فردا ساعت یک بعد از ظهر او را دعوت میکند و خودش هم دندیه گو راسر گرم میدارد که آنها با فراغ بال بتوانند هر چه میخواهند بگویند .

روز بعد راجر ساعت معهود خود را بویلی جیورجینا رسانید جز ایزابلا کسیرا در آنجا نیافت با همان شور و شوق سابق یکدیگر را در آغوش کشیده و لب بر لب نهاده مدتی آنچه را که قابل بیان نبود در چشمان یکدیگر میخواندند و برای جلوگیری از لرزش اندام بدنهای خود را بهم میفشردند بعد بروی تشکچه نشسته بصحبت مشغول شدند ایزابلا اظهار داشت .

- باید قبل از هر صحبتی اعتراف کنم که در مورد ایدی اتریج در اشتباه بوده ام و یقین کرده ام که او ابتدا از سوء قصد شوهرم اطلاعی نداشته و بکلی بی تقصیر است امروز صبح نهایت محبت را درباره من ابراز داشت و صراحتاً اظهار داشت که نسبت بدن دیه گو علاقمند نیست و چون از عشق ما آگاه بود میگفت تا مراجعت بانگلستان نیابد او را از خود برانم و شاید این رویه برای کمک بشما مفید باشد و اطمینان داد که تمام بعد از ظهر او را مشغول و سرگرم بدارد تا ما آسوده خاطر با هم باشیم .

- من خوب میدانم که میشود بوی اعتماد نمود و بمساعدتش اطمینان داشت و از اینکه تو او را چنانکه هست شناختی بسیار خوشوقتیم .

- تا امروز صبح هیچ فرصتی بدست نیامده بود که با او تنها صحبت کنم خوش بختانه این توفیق نصیب شد و مطمئن شدم که او هیچ مداخله و نظری در سوء قصد شوهرم ندارد ولی تردیدی هم ندارم که کنت بخاطر دل بستگی باوست که میخواهد مرا از بین ببرد .

- عزیزم تازه گوی هیچ بر که و اثری بدست آورده ای ؟

- نه فقط شوهرم گاهی که خیال میکند من از او عاقلترم نگاههای نفرت انگیزی بمن میکند کتزال هیچ تردیدی ندارد که او در پی کشتن من است اکنون پشت در مواظب است که اگر دندیه گو غفلت پیدا شود ما را خبر کند اگر اجازه میدهی حضارش کنم تا خودت از او سؤال کنی .

- در صورتیکه تویقین حاصل کرده ای کافی است بعد از تهیه مقدمات و فراغ شدن وسایل خواهیم رفت اما تا آنوقت چه خواهی کرد ؟ آیا میتوانی خودت را حفظ کنی ؟

- گمان میکنم بتوانم برای غذا آنچه لازمه دقت و احتیاط است بجا میآورم تا وقتی لیهی اتریج اینجا است بیم خطری نیست ولی همینقدر که دیه گو او را عازم مسافرت به بیند بی اختیار خواهند شد و دیگر اطمینانی نخواهد بود .

- با این تفصیل تاموقمی که در اینجا هستیم از بابت تونگران و بیسناکم امروزیکه با بخاک انگلستان بگذاریم آنچه برای خرسندی خاطر تو از دستم برآید مضایقه نخواهم نمود .

اما باید دانست که زندگی مامقرون با آسایش و راحتی فکر نخواهد بود دن دیه گو کاتولیک متعصبی است و در مقامات کلیسایی نفوذ فراوانی دارد تا فرزندى از او نیامده بود شاید با کوشش و تشبث طلاق صورت پذیر بود اما راهها کردن زنی که دارای بچه است قابل تصور نیست .

- آنقدر خودت را با این افکار مشغول و خسته نکن فعلا لازم است هر چه زودتر تورا از این مهلکه نجات داد حالا بگو به بینم حتماً میخواهی که ماریا و کنزال همراه ما باشند ؟

- بدیهی است گذشته از میل بوجود آنها احتیاج دارم با وجود این هر طور تو صلاح بدانی میکنم .

- ابد آراضی نیستم آنها را از تو دور کنم و خیلی هم برای من دشوار است که به بینم تو از کودک شیرخوارت صرف نظر کنی .

- بچه مدت زیادی بامن نبوده تانسبت باو محبت مادرا نه پیدا کرده باشم و دور نمودن او از من تقصیر تو نیست دن دیه قبلا او را از من جدا کرده و پیدر و مادرم که در قلعه بودند سپرده و گمان میکنم یکی از خواهران دیه گو سرپرستی او را عهده دار شده و مادرم از نگاهداری او خودداری نخواهد داشت .

- با این ترتیب اطمینان حاصل است و اما همراه بردن خدمه متضمن مشکلاتیست مسافرت ماطولانی است آنهم در راههای ناهموار که با کالسکه نمیتوانیم برویم عزیمت ما از یک پل کوچکی مانند انزور بزودی آشکار میشود دن دیه گو بخاطر حفظ آبرو و شئون خود در صدد تعقیب ما بر میآید پس برای اجتناب از خطر بهتر است سواره و از بیراهه یعنی راههای کوهستانی برویم که متمایزین نتوانند بما برسند .

- آنچه میگویی منطقی و درست است چون از روزیکه بتو نوشتم یقین داشتم برای نجات میآئی پیوسته در فکر فرار دسته جمعی بودم .
- آیا نقشه ای هم طرح کرده ای ؟

- بله کاری کرده ام که شوهرم را با ما مودیتی کسبل دارند و چون او از انزور دور شود در آن صورت فرار ما آسان خواهد شد .

- فکر عالی و پسندیده ایست اما بگو به بینم مگر همچو کاری از تو ساخته است ؟
چهار روز بیشتر نیست شما با اینجا آمده اید در ظرف این مدت کوتاه چه طور موفق باجرای همچو نقشه ای شده ای ؟ با کسی از درباریان آنقدر آشنا و نزدیک شده ای ؟
- پیش از رفتن بقلعه برای وضع حمل بانزده روز در اینجا بودیم و در آن مدت دوست متنفندی بدست آورده و آن شخص «مانوئل گادوی» محبوب و سوگلی ملکه است .
آنچه شنیده ام این شخص در امور کشوری هیچ نفوذی ندارد کلیه امور بدست کنت

فلوریدا بلانکا است و اجازه دخالت بکسی نمیدهد .

- تا کمی پیش همینطور بوده اما اکنون از قدرتش کاسته شده است عجالتاً وضع از اینقرار است شانزده سال قبل کنت بلانکابجای پدرم نخست وزیر شد و تا کارلوس سوم در قید حیات بود پدرم اول شخص متنفذ بود اما از آغاز جلوس این شاه موقعیت محکم سابق خود را از دست داد پدرم چه در مأموریت طولانی که در پاریس داشت و چه بعد از مراجعت با اسپانی رهبر نیرومند مخالفین دولت است و مجرمانه با ما مانوئل ساخته و همدست شده و موجبات برکنار نمودن نخست وزیر را فراهم آورده اند .

مأموریت دندیه گو مستلزم مسافرتی است بفرانسه مدتی است که اعلیحضرتین در نظر دارند نماینده فوق العاده ای بفرستند که با لومنی شانزدهم مذاکره نماید بستگی و نسبت دو پادشاه چنین اقتضا میکند که از یکدیگر پشتیبانی کنند و کارلوس میخواهد بهر قسم شده از لومنی مساعدت نماید علاوه بر این تضعیف قدرت پادشاهی بضرر سایر سلاطین است کنت فلوریدا مدعی است که آنچه لازمه اقدام بوده توسط سفیر اسپانی (کنت فرمانونز) بعمل آمده و نیاز بکوشش از راه دیگری نیست اما ملکه معتقد است که باید یکی از رجال سرشناس را برای تقویت سفیر اسپانی در پاریس فرستاد ابتدا پدرم را تعیین کردند او نیزدیرت و موقع را چنان تشخیص داد که بهتر است در مرکز باشد پدرم و گادوی در جستجوی شخص شایسته ای بودند که ضمناً مورد اعتماد خودشان هم باشد دندیه گو واجد شرایط لازمه میباشد من او را بیدرم پیشنهاد کردم پسندید و قبول نمود و سه روز پیش با گادوی صحبت کرد او هم موافقت نمود و خوشحال هم شد و اکنون در پی فرصتی است که بعرض ملکه برساند .

- چون توهمسر دندیه گو هستی ناچار باید با او بروی .

- راست است اما باوضع عادی نه حالا که من تازه از بسترزایمان برخاسته ام و کودک شیرخواری دارم که نیازمند بمراقبت مادر است و این بهانه مشروعی است برای اینکه اقلاً چند هفته ای عزیمت را به تأخیر اندازم و چنین وانمود کنم که بعداً باو ملحق خواهم شد .

- آیا دندیه گو از این مأموریت راضی است ؟

- هنوز از این بابت اطلاعی ندارد از گادوی خواهش کرده ام فعلاً چیزی باونگوید تا بتصویب برسد آنوقت خودم باومیکویم راستش دلاوایس بودم اگر قبلاً مطلع شود بخاطر جدایی از لیدی اتریج امتناع نماید .

- بعد از صدور فرمان شاه خیال نمیکنی بازهم عذر بیاورد ورد کند .

- در مقابل امرهایونی هیچکس جرئت دم زدن ندارد اساساً چنین فکری ممکن نیست در مغز یک مرد اسپانیولی راه بیاید فعلاً در اینباب نباید زیاد بحث کرد همه چیز بسته بجلب موافقت ملکه است .

- دلم میخواست میتوانستم بهر نحوی شده در اجرای این نقشه تسریع میشد امشب من وتو وشوهرت باید به حضور اعلیحضرتین برسیم و خواسته اند که وقایع فرانسه را

بطوریکه دیده‌ام تعریف کنم شاید در ضمن صحبت بساعز ام نماینده فوق‌العاده بدربار فرانسه موقع مناسبی پیش آید .

برقی از چشمان سیاه و شفاف ایزابلا بدید آمد و گفت:

- چه خوب گفتی يك کلمه حرف بموقع ممکن است در تصمیم ملکه تأثیر بسزائی نماید شاید فرصت خوبی نصیب شود تو میتوانی از احترام و اعتبار فراوانیکه اعلیحضرت لوئی و علیاحضرت ملکه برای پدرم ومن دارند بتفصیل و طرز مؤثری سخن بگوئی تورا بخدا حواست را جمع کن و نکته‌ای از نظر مگذار .

- مطمئن باش دودستی باین موضوع خواهم چسبید و ضمناً باید اقرار کنم که تودر طرح این نقشه نهایت زرنگی و هوش را بکار برده‌ای و سزاوار تسمین میباشی با توفیق در اجرای این تدبیر جای هیچگونه هراسی. برای فرار ما نخواهد بود میتوانی تا اواسط ماه را بطفره بگذرانی که کودکت بنیه و قوتی پیدا کند که بی وجود تو سلامت بماند آنوقت با همراه بردن کنترل و ماریا و هر قدر اثاثیه و بار وینه که مایل باشی میتوانیم سفر کنیم من هم چند روزی زودتر از تو رهسپار میشوم تا در محل مناسبی که قدامت تعیین میکنی بهم برسیم و بطرف لیسبون حرکت نمائیم و قبل از آنکه کسان دندبه گو از عزیمت ما آگاه شوند سلامت و خوشی بانگلستان رسیده ایم ای خدای مهربان یاری کن که تمام این نقشه طلائی بی مانع و بخوشی اجراء شود .

هر دو از ذکر چنان نقشه موفقیت آمیزی نفس راحت و بلندی کشیده یکدیگر را در آغوش گرفته و مکرر بوسیدند سه ساعت گذشت بدون اینکه این دلباخته‌ها کمترین خبری داشته باشند و در بغل یکدیگر مست و غرق در خوشی بودند ناگاه ضربه ملایمی بدر نواخته شد و جیورجینا وارد شد ایزابلا با حرارت و خوشروئی از مساعدت وی که ملاقات آنها مبذول داشته بود. شکر گذاری نمود جیورجینا افزود که دبه گو همگی را برای صرف شام بمنزل خودش دعوت نموده و بعداً باتفاق بدربار بروند رقمه دعوت راجر را هم بویلائی سفارت فرستاده است بعد از عزیمت ایزابلا جیورجینا و راجر با هم نشستند و چند دقیقه بعد کلنل ترزبی بآنها ملحق گشت .

جیورجینا هیچ مطلبی را از پدرش پنهان نمیداشت آنروز صبح نقشه فرار راجر را برای پدرش نقل کرده بود کلنل که مانند پدری بر ااجر علاقه و محبت داشت از شنیدن این خبر افسرده شد تصمیم گرفت که راجر را از ارتکاب چنین عملی که آینده اش را بکلی تاریک و خراب میکند منصرف کند اما شیرینی وصل این سه ساعت چنان راجر را مست و از خود بیخبر کرده و احساسات خفته را انگیزخته بود که هر گونه پند و اندرز حکیمانه و مستدل بگوشش افسانه می‌آمد .

ساعت پنج راجر لباس تمیز و آراسته‌ای به تن نمود و بدعوت دندبه گو بطرف ویلائی روان شد با گرمی و ادب مقدمش را خوش آمد گفتند کلنل و دخترش برای صرف شام حاضر بودند جیورجینا از کار نقاش دربار که صورت او را رسم میکرد سؤال نمود از پیشرفت و هنرمندی نقاش صحبت نمود و بعد لیدی اظهار تمایل نمود که تصویر را

به بیندند دبه گو بدون اینکه از دیگران دعوت کند با اتریج از سالن خارج شدند ایزابلا هم هیچ حرکتی برای همراهی با آنها ننمود .
ده دقیقه گو بید دبه گو و جیورجینا بسالن باز گشتند دومی خون سرد و آرام بود اما از قیافه دبه گو آثار هیجان و انقلاب روحی نمایان بود رنگ از چهره اش برید دماغ قلمی اش تیر کشیده و اشک در چشمان سیاهش حلقه زده و نزدیک است بروی صورتش بفلطد از شدت اضطراب قادر بحرف زدن نبود بیاسخ کلنل که گفت وقت رفتن بدربار است با سر اشاره کرد خوشبختانه جیورجینا بکمکش شتافت از زبردستی و هنرنقاشی سخن بمیان آورد و تمجید کرد و این فرصتی بود برای اینکه دبه گو بحال طبیعی باز گردد و بر اعصاب خود مسلط شود .

چند دقیقه بعد آرامشی پیدا کرد با اتفاق راجر و ایزابلا سوار کالسکه شده و بطرف دربار حرکت کردند در تمام طول راه دبه گو دهان نگشود و کلمه ای بزبان نیاورد و ایزابلا از آنچه رخ داده و شوهرش را بدینگونه منقلب نموده متعجب بود در صورتیکه راجر از این تغییر احوال ناگهانی احساس شادی میکرد و این پیش آمد دانا ناشی از قراری میدانست که امروز با جیورجینا گذارده بود .

بعد از ورود بمحوطه قصر مستقیماً بمنزل مانوئل گادوی رفتند و اردین را خیر مقدم گفت و بعد ایشان را از چند سرسرا گذرانند و بتسالار پذیرائی راهنمایی دز سالن بجز دو صندلی مرصع و چند چهارپایه کوچک از میز و صندلی هیچ نشانی نبود شاه و ملکه روی صندلیها نشسته دو نفر مرد و دو نفر زن پشت سر آنها ایستاده بودند .

پس از ادای مراسم لازمه به دن دبه گو و ایزابلا اجازه جلوس دادند و آنها بروی چهارپایه ها قرار گرفتند راجر و گادوی در تمام مدت شرفیابی ایستاده بودند .

شاه بفرانسه از احوال شاه و ملکه فرانسه که خویشاوندش بودند استفسار نمود راجر عرض کرد تا یکماه قبل که افتخار شرفیابی داشته جسماً سلامت ولی روحاً ناراحت بودند و اضافه کرد که اعلیحضرت لوئی در قصر توپلری تقریباً زندانی است و بیشتر وقت خود را بوزش و ساعت سازی میگذرانند .

آنگاه ملکه ماری لوئیز رفته سخن را بدست گرفت و تا یکساعت و نیم دیگر از راجر سئوالات مختلفی از اوضاع فرانسه میگرد در پایان پرسید آیا شما سفیر اسپانی را در پاریس ملاقات کرده اید ؟ راجر این فرصت را مفتنم شمرد و از احترامیکه دربار فرانسه برای کنت داراندا قائل است بتفصیل سخن گفت باز ملکه بسؤال پرداخت و بیشتر در اطراف قدرت مجلس و حوادث انقلاب علاقه داشت .

شاه و ملکه اسپانی از شنیدن جزئیات حمله مردم بپورسای و سقوط باستیل دچار وحشت شدند تا آنساعت کسیکه مانند راجر خود شاهد قضایا بوده و بتواند جزئیات را تشریح کند شرفیاب نشده بود .

بعد از آنکه ملکه دیگر مطلبی نداشت متوجه شاه شد و بزبان اسپانیولی چیزی گفت تا آنموقع دن دبه گو ساکت و آرام بمکالمات گوش میداد اما از شنیدن سخنان

ملکه ناگهان تغییری در چهره اش بدید آمد و راجر متوجه شد .
پس از لحظه ای شاه بعلامت موافقت سرش را حرکت داد و بفرانسه بملکه گفت:
- بله حتماً باید نماینده مخصوصی برای ابراهیم دردی بدر بار فرانسه بفرستیم و
کسی باشد که بتواند راجع بمطلب معهود هم در آنجا مذاکره کند .
غفلتاً دن دبه ازجا برجست و در مقابل شاه زانوزد و با سرعت و التهاب با سپانیولی
شروع بصحبت نمود .

راجر با ایزابلا که از فرط هیجان صورتش سرخ شده و چشمانش برق میزد نگاهی
کرد و بعد بچهره گادوی متوجه شد دهان خوش ریخت او با لبخندی نیم باز بود بخوبی
اطمینان حاصل کرد توطئه با جیورجینا بخوبی صورت گرفته است .
بعداً ترجمه بیان دن دبه گورا که بتقریب دریافته بود از ایزابلا پرسید .

- چون مدتها در نابل و دور از کشور بوده ام افتخار خدمتگذاری نصیبم نشده اکنون
استدعا دارم اگر خدمتگذار را بیارایس اعزام فرمایند امیدوارم بتوانم از نام نیک کنت
داراندا که پدر همسرفدوی است بنحوشایسته برای انجام نیات ملوگانه استفاده کنم ملکه
قدری باشاه صحبت کرد و ایشان با اشاره سرا بر از موافقت نمودند دبه گو باشوق فراوان
دست شاه و ملکه را بوسید و ایزابلا نیز چنین کرد حضرات تبریک گفتند و مجلس خاتمه یافت.
گادوی همگی را بمنزل خود دعوت نمود و بافتخار موفقیت دبه گو چند جامی شراب
نوشیدند گادوی از راجر اجازه خواست و دبه گورا بگوشه ای برد و مشغول صحبت شدند
راجر و ایزابلا نیز ببهانه تماشای سلاحهاییکه بدیوار آویخته بود از آنها دور شده و
بنجوا پرداختند .

- چه خوشبختی بزرگی هیچ تصور نمی کردم او خود برای این مأموریت داوطلب
شود و نمیتوانم بفهم چرا میخواهد بیارایس برود .

- من میدانم لیدی اتریج منت دیگری بر ما گذاشت ابتدا میخواست چندی را در
مادرید بماند و بعد مستقیماً بلندن برود اما نظر بمحبتی که بمن دارد راضی شد که بیش از
عزیمت بلندن مدتی را در پاریس بگذراند و با من قرار گذارد عزیمتش را که در هفته
آینده است به دن دبه گو اطلاع دهد و همین خبر بود که بعد از صرف شام دبه گورا آنطور
منقلب کرده بود .

ایزابلا بازوی او را فشار داد و گفت :

اوه درّه تو چقدر ذرک و داناهستی نمیدانم چگونه از لیدی اتریج سپاسگذاری کنم؟
- اما از این نقشه بیم خطر بزرگی هم برای تو میرود در ظرف این هفته ممکن
است شوهرت نیت کشتن تو را عملی کند زیرا یا باید از فکر خود دست بردارد یا آنکه
در بکار بردن سم تو را از سر باز کند و باخیال راحت بدنبال منظور خود بیارایس برود
ممکن است همین امشب فرار کنی و بیایی تا در محلامنی پنهان کنم یا خیلی بیش از
پیش مواظب خود باشی .

ایزابلا از شنیدن این حرفها رنگش پرید و قلبش فروردیخت و با صدای آرام گفت:

- راست میگوئی و حق باتواست خطر بزرگتر و نزدیکتر شده اما اگر در اینموقع خانه را ترك كنم تمام رشته‌ها پنبه میشود بعدر كسالت تنها در اطاق میمانم در صرف غذا خیلی احتیاط و امساک خواهم نمود .

دقیقه‌ای بعد همگی با كالسکه بطرف ویلای سفارت حرکت کردند که اول راجر را بمنزل برسانند پس از چند لحظه دبه گو بز نش اظهار داشت .

- مینور گادوی میگفت که موضوع اعزام نماینده از مدتی پیش تحت مطالعه بوده و علیاحضرت مایل اند که هر چه زودتر حرکت کنیم در اینصورت لازم است از فردا مشغول تدارك سفر شوید .

ایزابلا با صدای آرام و ضعیفی که موجب تحسین راجر بود جواب داد .

- البته امر شمارا اطاعت دارم اما هیچ بفکر طفل شیرخوارمان هستید؟ هنوز یکماه نگذشته و چطور میشود اورا بسفر طولانی برد اقلایك ماه دیگر باید تحت مراقبت خودم باشد آیا صلاح نمیدانید این یکماه را در اینجا بمانم ؟

دن دبه گوساكت ماند و در آن چند دقیقه قدرت نفس کشیدن از راجر و ایزابلا سلب شده بود نتیجه آنهمه توطئه و نقشه‌ها بسته بهمین يك لحظه و پاسخ گنت بود زیرا ایزابلا قدرت سرپیچی از اراده و امر شوهر نداشت .

- فکر میکنم حق باشماست خانم بهتر است یکماه با پسرمان باشید راجر پیاده شد و نیمساعتی صبر کرد تا موقعیت برای ملاقات با جیورجینا بدست آید آنگاه بطرف منزل آنها متوجه شد .

راجر از موفقیت خود برای آنها توضیح داد و آنها براز خوشوقتی کردند اما جیورجینا شنگول نبود و بر ارجر خطاب کرد .

- لعنت بتورا راجر آیساهیج آدم عاقلی در این هنگامه که آتش انقلاب تر و خشك را میسوزاند راضی میشود پیساریس برود ؟ فقط برای خباطر تو است که راضی باین مسافرت شده‌ام .

- اکنون که از بی میلی تو برای رفتن پیادیس مطلع شدم بیشتر ممنونت میباشم تو که اذن دبه گو بدت نیآید تا پیادیس باهم هستید بعدهم تا هروقت که خواستی میمانی .

- باز نزدیک شدن فصل بهار خیلی میل دارم هر چه زودتر به استیل و اتر برسم .

- تو همیشه هم خدارا میخواهی و هم خرما را چطور میشود هم بادن دبه گوباشی و هم بموقع به استیل اتر برسی ؟

- خوب اگر قرار نبود پیادیس بروم از راه لیسبون بانگلستان میرفتم، در اینوقت کلنل ترژی داخل صحبت شده گفت :

- سخت نگیر عزیزم شخص باید در مقام دوستی گاهی از تمنیات خود صرف نظر کند تو بخاطر دوستی راجر کمی دست از خوشی خود بردار .

- آه راجر از تو عهد میخواهم راستی گستاخی نمودم .

راجر دست جیورجینا را بوسید و جواب داد .

- این چه حرفی است توجیز بدی نگفتی که محتاج عذرخواهی باشد زبان من برای تشکر از آنچه در باره ام نموده ای الکن است .

بعد از این گفتگو قرار شد که فردا بعد از ظهر وسیله ملاقات او را با ایزابلا فراهم کند و راجر بمنزل خود بازگشت راجر با اشتغال بتمام این مطالب وظیفه اصلی خود را از نظر دور نکرده و صبح اول وقت بدربار رفت تا بوسیله معاون- نخست وزیر ملاقات کند. کابالرو از اینکه در فاصله دوروز راجر را دید که برای دیدار نخست وزیر عجله دارد تمجب نمود ولی راجر با خون سردی لزوم شرفیابی را گوشزد نمود .

- خیلی متأسفم که سر کار باین نکته توجه ندارید که آقای نخست وزیر برای رسیدگی بکارهای مهم و فوری وقت ندارند و مخصوصاً در این ایام خیلی گرفتار میباشند و تصور نمیکنم باین زودبها برای ملاقات شما فراغت باشد در انتظار فرصت یقین بی میل نیستید که شما را برای گردش کوتاهی دعوت کنم تولید را دیده اید ؟

راجر ابدآمایل نبود لحظه ای از ازانزو من خارج شود اما از راه ادب و سیاست اجباراً قبول کرد .

قرارد بر این شد که روز بعد کابالرو برای بردن راجر با کالسکه بویلائی سفارت برود و از آنجا بتولیدور و بعد مراجعت کند .

راجر در راه بین دربار تا منزل تصمیم گرفت که اگر در ظرف این دوسه روز نتواند بیدار نخست وزیر موفوق شود مرتباً هر روز مزاحم کابالرو بشود و او را در فشار گذارد .

این چند کلمه در آن مطلب دیگر ؟ که در ضمن صحبت از زبان شاه شنیده بود در خاطرش بود و یقین داشت که غرض از این جمله جلب کمک دولت فرانسه است برای جنگ اسپانی با انگلستان در خصوص بندر نو تکا گرچه هیچ گونه اثری از این موضوع مشهود نبود اما راجر بفراست دریافته بود و علت تسریع عزیمت دن دیه گو نیز این حدس را تأیید میکرد زیرا دولت اسپانی بامور عادی توجه عاجلی نداشت .

بعد از ظهر که ایزابلا راملاقات نمود از صحبت با او محقق شد که آنچه حدس زده صحیح است ساعت یازده صبح به دن دیه گو دستور رسیده بود که بعد از ظهر نخست وزیر راملاقات نموده و دستور لازم دریافت دارد و حتماً در ظرف دوروز عزیمت کند .

راجر دریافت که این عجله زیاد و بی سابقه در نتیجه ملاقات امروز صبح وی بامعاون نخست وزیر است و از این بابت خیلی خوشحال شد بار دیگر مانند روز گذشته سه ساعت ایزابلا را در بفل داشت و هنگام جدائی از او سخت ناراحت بود فردا چهارشنبه و قرار بود باتفاق کابالرو بگردش برود بنابراین تا روز پنجشنبه که دن دیه گو عازم پاریس بود دست- رسی با ایزابلا نداشت و بخود نوید میداد که بعد از چهل و هشت ساعت ایزابلا از او خواهد بود و برای ملاقات دیگر مانعی در بین نخواهد بود .

آقای مری وسایل آسایش راجر را از جهت آماده نمود و خود برای رسیدگی بکارهای سفارت بشهر عزیمت کرد راجر به تنهایی شام خورد و سه چهار ساعت بانتظار رسیدن

موقع ملاقات با جیورجینا به نشست .

جیورجینا خوشحال و سرکیف بود صبح امروز دبه گوما موریت خود را با و اطلاع داده و تمنا کرده بود که وی باتفاق پدرش در این مسافرت همراهی کنند و تاریخ حرکت را روز پنجشنبه تعیین کرده و خواهش کرده تدارک کلیه وسایل سفر را بعهده او گذارند و قول داده بود که در ظرف یکماه آنها را براحتی بپارسی برساند . جیورجینا بامید این وعده که میتوانست تا آخر مه ماه خود را به استیل و اتر برساند خوشحال و راضی بود .

چون عزیمت آنها قبل از مراجعت راجر از تولید بود بنابراین آخرین فرصتی بود که میتوانست راجع بنفشه خود با جیورجینا مذاکره کند کلنل ترژی با مهربانی زیاد راجر را دعوت نمود که هنگام ورود بانگلستان مستقیماً بخانه او برود تا بعد بتواند منزل مناسبی تهیه کند و جیورجینا نیز اصرار کرد که خانه ییلاقی استیل و اتر در اختیار ایشان خواهد بود راجر سپاسگذاری نمود و موقعیکه میخواست آنها را ترک کند جیورجینا غمگانه بپاخواست و مقابل راجر ایستاد و پرسید .

- من هنوز از داستان سم در تردیدم و نمیتوانم قبول کنم بگویم بینم اگر این خبر احساسات خفته ات را بیدار نکرده بود آیا هیچ بفکر فرار کشتن میافتادی ؟
راجر در تمام مدت زندگی و دوستی بجیورجینا دروغ نگفته بود حالا هم نمیتوانست بگوید .

- به هیچ نمیتوانم چنین ادعائی بکنم بعد از مراجعت از ناپل دفتر این عشق را فرو بستم و تمام خاطرات را بدست فراموشی سپردم و با کوشش توانستم بر وسوسه های قلب مسلط شوم ولی استمداد وی آتش خفته را از زیر خاک گستر بیرون کشید و کار را باینجا رساند فعلاً پای شرافت من در پیش است و به هیچ بهانه ای نمیتوانم گامی بعقب بردارم .

جیورجینا بعد از مذاکره مختصری دانست که هرگونه سعی و کوششی بیحاصل است و نمیتواند او را منصرف نماید بحال خودش گذاشت و چون راجر پای بیرون گذاشت بی اختیار از وضع اسف بار او سیل اشکش سر از پرده و پدرش میدانست که نمیتواند او را آرام کند بحال خودش وا گذاشت جیورجینا با صدای شکسته و ناله گفت :

- عجب مصیبتی است بخدا حاضرم ده سال از عمرم را بدهم و راهی برای جلوگیری از این فاجعه بدعاقت بیابم . راجر آن شب از نگرانی و دلواپسی ایزابلا بخواب نرفت و بیم آن داشت که دن دبه گو پیش از عزیمت او راهلاک کند .

ساعت هشت صبح حسب الوعده با « کابالرو هر و با » بتولید رفتند روزی روشن و آفتابی هوا صاف و فرح انگیز بود تمام راه که در حدود پنجاه کیلومتر بود از کنار رودخانه تا گوس میگذشت منظره زیبای شهر مادرید پدیدار بود اگر نگرانی از طرف ایزابلا میگذاشت راجر لذت فراوانی از آن گردش میبرد افسوس که اکثراً خوشی و ناکامی بهم آمیخته است .

بعد از پیاده شدن برای گردش و بازدید کلیسای قدیمی و گنجینه آن بداخل شهر

رفتند راجرا از سکوت و آرامش در همچو محلی تعجب میکرد بعد از ظهر بتماشای قصر انکاوار رفتند و حکمران قلعه ایشان را بشام دعوت کرده وسایل آسایش و خفتن آنها را آماده نمود .

روز پنجشنبه باران و زویر مراجعت کردند و پیش از ظهر بمنزل رسیدند در مواقع عادی راجر از اینگونه گردشهای کوتاه بسیار لذت میبرد و در طی مسافرت مواظب بود رضایت و خوشوقتی خود را بهمماندازش ابراز کند اما آتش اشتیاق دیدار محبوبه چنان او را مشغول کرده بود که این سجیت را از خاطر برد و چون پیاده شد بعجله بطرف عمارت دندیه گوستافت .

روزهای قبل که بانجامیرفت در آن ساعات کوچها خلوت بود و حالا فکر میکرد اگر بکسی برخورد کند چنان وانمود نماید که بملاقات کلنل ترژی هم وطنش میروند . این ملاحظه و احتیاط در مقابل نگرانی و التهاب او بحساب نمیآمد و وقتی بخانه نزدیک شد کنترل را دید که بانتظار ایستاده یک وحشت بیجائی مضطربش نمود و بدنش بلرزه درآمد آیا بزبالباشخص بیگانه ایست و کنترل را برای مواظبت گماشته که او را از ورود او آگاه کند ؟ یا خبر ناگوار ایست که میخواهد باو بگوید ؟

لحظه ای کنترل را راجر خیره شد و بعد دوان دوان بطرفش آمد بعد از عزیمت از نابل کنترل راجر را ندیده بود و ده ماه از آن تاریخ میگذشت و جوانک سرخ پوست در این مدت خیلی رشد کرده و در امر تحصیل نیز خوب پیش رفته بود چون راجر نزدیک شد بزبان فرانسه تکلم کرد .

- آقای شوالیه کالسهگه ای برای شما آماده کرده ام که اثاثیه را در آن بگذاریم و بمادرید برویم .

- بطرف مادرید ؟ یعنی چه ! چه خبر شده ؟

- بله باید بمادرید برویم چونکه آنها بعد از صرف شام و مختصر استراحت حرکت میکنند اگر در حرکت عجله کنید سرشب با آنها میرویم بانویم گفت شما بیبانه همراهی با دوستان انگلیسی میتوانید بیارید بروید .

- این چندوپرندها چیست که میگوئی ؟ درست حرف بزنی من خیال رفتن بیارید ندارم اگر هم بخواهم نمیتوانم اینجا هزار کار لازم دارم زود تر دست بگو به بینم مقصود چیست ؟

- اما باید بروید حتماً باید بروید مگر برای نجات خانم من اینجا نیامده اید ؟
- البته .

- پس معطل چه هستید چرا راه نمیافتید ؟

چشمان سیاه کنترل از عصبانیت میدرخشید و برق میزد راجر که از حرفهای او سر در نمیآورد بی اختیار شده فریاد زد .

عجب گرفتار شده ام بچه درست حرف بزنی خانم تو زنده و سلامت است یا نه ؟
اگر زنده نبود من اینجا چه میکردم ؟
- الهی شکر پس بیابرویم او را به بینیم .

- این حرفی است که من از اول میگفتم بفرمائید کالسکه جاضر است .
- چی میگي مگراوهم بمادرید رفته است ؟
- مگر عرض نکردم ؟
- کی همچو حرفی زدی چرا بمادرید رفته ؟ یقین بیدرقه شوهرش رفته است ؟
- دیروز عصر علیاحضرت ازماندن خانم خبر شده و دستور دادند که ایشان باتفاق کنت برود و خیلی هم عصبانی شده بودند که دن دیه گو در فرانسه شهرتی ندارد و کسی او را نمیشناسد در صورتیکه همسرا و باملکه ماری انتوانت خیلی نزدیک و صمیمی است و خیلی بهتر از شوهرش میتواند کارها را فیصله داده و اوامر شاه را مجری دارد دیشب دستور صریح و مؤکدی رسید که بانویم بیدرنگ باید با شوهرش همراه باشد اینست که آن فرشته بیگناه با آن دیو خونخوار که مدتی است قصد جاننش را دارد تا چند ساعت دیگر بطرف پاریس رهسپار خواهند بود .

فصل بیست و چهارم

نتیجه مأموریت

راجر از فرط غضب و حیرت برجای خشک شده بود و بچهره قهوه‌ای رنگ جوان سرخ پوست خیره مینگریست و بکج رفتاری و مخالفت کردش چرخ لعنت میفرستاد اکنون خودش و ایزابلا بچاهیکه برای دن دبه گوکنده بودند افتادند .

- منتظر چه هستید آقا ؟

- جوانک سرخ پوست آستینش را گرفت و از روی بی‌صبری و بی‌اختیاری تکان داد هر لحظه‌ای که میگذرد خیلی قیمت و اهمیت دارد .

- گفتم که نمیتوانم بیایس بروم .

- نمیتوانم بیایس بروم یعنی دست کشیدن و ترک نمودن خانم من .

راجر لبش را گزید و گفت :

- خدامیداند که از قوه و اختیار من خارج است رفتن ازارانژوئز برای من غیر مقدور است کارهای مهمی در اینجا دارم که جز خودم کسی از عهده انجام آن بر نمیآید آثار غضب و نفرت در چشمان پسرک پدیدار گشت و فریاد کشید .

- کارهای مهم دارید ؟ خیال می‌کردم خانم مرادوست میدارید و بخاطر او میتوانید از هر کاری صرف نظر کنید مخصوصا در این مورد که جانس در خطر است ؟

روز به نیمه رسیده و اشعه گرم خورشید چنان میتابید که عرق از پیشانی و صورت راجر سرازیر شده بود بادستمال گونه‌ها را پاک کرد و بالعن مصممی گفت :

- گوش کن کنترل من هم بقدر تو در مورد بانویت از خود گذشتگی دارم ولی غیر

از عشق انسان عهده‌دار وظایفی است که باهم تعارض پیدا میکنند و نمیتوان آنرا نادیده

گرفت من باید بحکم اجبار در اینجا بمانم و تو بدون فوت وقت خودت رابه کنتس برسان

و از آنچه از تو ساخته است مضایقه مدار و برای حفظ جان او فداکاری بکن و خواهش دارم

باوبگوئی با کوشش و جدیت در انجام کار خود مشغول بمحض اینک، وظیفه‌ام ادا شد با

شتاب می‌آیم و باوبگو که بخدا قسم تورا از آنچه در دنیا هست بیشتر دوست میدارم کنترل

آیا تو برای این امر حاضری ؟

کنزال از صداقت و احساسات راجر محبوب شده سر را تکان داد و گفت .

- بسیار خوب پیغام شما را بیان‌نویم می‌رسانم .
بدون آنکه بتواند کلمه دیگری ادا کند بداخل باغ دوید و راجر آهسته بایک دنیا غصه و ملال از آنجا دور شد هنوز پنجاه قدمی نرفته بود که کالسکه‌ای با سرعت گذشت کنزال با یکدست مهاری اسبها را گرفته و با دست دیگر تازیانه بلند را بکفل و پشت اسبها مینواخت .

بار دیگر راجر با اندوه و غم هجران دست بگریبان گردید برای تخفیف و تسکین آن حالت بهترین علاج آن را دید که با جدیت بیشتری بدنبال وظیفه اصلی برود صبح اول وقت در دفتر کار معاون نخست و وزیر حاضر شده و تقاضای وقت ملاقات نمود .

کابالرو از دیدار راجر اظهار خوشوقتی نمود و گفت که بعد از مراجعت از تولید هنوز فرصت مناسبی بدست نیامده که راجر بملاقات با نخست وزیر صحبت کند وعده کرد که کمال سعی را بجا می‌آورد که تا روز یکشنبه مقصود حاصل گردد .

روزی یکشنبه بار دیگر از آمدن راجر بدفترش ابراز مسرت نمود ولی با تأسف اظهار کرد که موقمی پیدا نکرده و صلاح بینی نمود که خوبست چند روزی که نخست وزیر خیلی گرفتار است او هم بماند برود و معاون هم برای مراقبت ممکن است همراهی خواهد نمود معلوم بود که مقصود دفع الوقت است :

راجر مؤدبانه دعوت او را رد نمود و اضافه کرد .

- خیلی تعجب میکنم آقای کابالرو که جناب نخست وزیر بسا فرستاده مخصوص نخست وزیر اعلیحضرت پادشاه بریتانیا آنقدر بسردی و بی‌اعتنائی رفتار میفرمایند . رئیس من علاقمند است که اختلافات و اشکالات بین دو کشور بطریق دوستانه و مسالمت حل شود و اکنون پیش از یک هفته است که انتظار میکشم و رئیس شما حتی حاضر نشده که حرفهای مرا بشنود اگر اشتغال آقای رئیس دولت آنقدر زیاد باشد که تاسه روز دیگر نتوانند مرا بپذیرند بهتر است که بانگلستان بازگردم و از رفتار ایشان بدولت خود گزارش بدهم .

این طرز صحبت راجر خاطر معاون را برآشفتم مضطربش نمود و قول صریح داد که هر چه زودتر سهول او را انجام دهد راجر خدا حافظی نمود و رفت .

دانست که بیاناتش مؤثر افتاده روز بعد یادداشتی دریافت نمود که روز پنجشنبه ۲۲ آوریل چهار ساعت بعد از ظهر آقای نخست وزیر ایشان را میپذیرد روز معهود قدری زودتر از ساعت مقرر راجر در دفتر کابالرو حاضر شد و باتفاق بخدمت نخست وزیر رسیدند کنت فلوریدا بلانکا مردی سالخورده با چشمان نافذ و صورتی پرچروک بود با ادب به راجر خوش آمد گفت ولی او را به نشستن دعوت نکرد .

راجر معرفی نامه خود را تسلیم نمود انتظار و تعجب آقای پیت را از نرسیدن پاسخ نامه مورخه ۲۶ فوریه دولت بریتانیا اعلام داشت و افزود .

- دولت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا اشتیاق دارد که تحت شرایط دوستانه خود مناسبات دوستانه را با دولت اعلیحضرت پادشاه اسپانی حفظ نماید اما جناب اشرف تصدیق میفرمایند که اقدامات خصمانه اتباع دولت شما در منطقه بندر نوتکا چقدر با اصول این مناسبات و دادیه

لطمه میزند خود داری کارکنان دولت اعلیحضرت پادشاه اسپانی برآی جبران مافات رئیس مرامعتقد ساخته است که اصولاً پای بند ببقای دوستی نیستند. کنت باعتراف گفت:

- این چه فکرییجا وچه اندیشه دوری است ؟

راجر سؤال کرد :

- این سکوت متمادی را بچه میتوان حل نمود و تفسیر کرد ؟

- آقا ما در جستجوی راه مناسبی بودیم که بسازش پسندیده‌ای برسیم .

راجر تعظیمی کرد و گفت :

- جناب اشرف این فرمایش جنابعالی موجب خوشوقتی و امیدواراست و از آنجا که به بنده اختیار داده شده است که برای تعیین شرایط مذاکره کنم از این راه بحسن نیت آنجناب کمک بزرگی خواهد بود .

کنت فلوریدا با تحیر زیاد حرف راجر را قطع کرد و گفت:

- شرایط ؟ آقا خواهش میکنم این کلمه زننده را پس بگیرید .

- اگر جناب اشرف مایل باشید میتوانم بجای آن کلمه اساس موافقت را بگذارم .

اولین شرط هر موافقت بین دو دولت شناختن مالکیت دولت اعلیحضرت پادشاه بریتانیاست نسبت بسواحل و اراضی واقعه بین چهل و پنج درجه عرض شمالی تا ساحل آلاسکا از طرف دولت اسپانیا .

کنت بلانکا با چشم غضب آلود و تعجب راجر نگریست و جواب داد .

- آیا جدی میگوئید ؟ چنین بیانی بسیار نامعقول بنظر میآید .

- جدا و صریحاً عرض میکنم دستور دارم باستحضار عالی برسانم که این پیشنهاد

اساس هر گونه سازش مسالمت آمیزی است .

- طرز مسالمت آمیز چه میفرمائید ؟ قطعاً مقصود این نیست که بریتانیا میخواهد

دست با اقدامات شدیدتری بزند .

راجر تعظیم کرد و گفت :

- اگر حضرت اشرف توجهی با اهمیت موضوع نفرموده اید اجازه میفرمایند بنده

با توضیح مختصری خاطر عالی را متوجه کنم جنگ و صلح بین دو مملکت صرفاً بسته باین قضیه است .

راجر آثار اضطراب را در قیافه کنت بلانکا فلوریدا میخواند و حدس میزد که

کنت چنین میاندیشد این جوان خوش سیمایی که نزد ما فرستاده اند پرنده بیش از طوفان

وحشتناکی است دیپلماتهاییکه تا کنون با اوسروکار داشتند همگی از خشت های قدیمی

بودند و هیچ ابائی نداشتند که چند ماهی با زنان زیبای اسپانیولی در محلهای باطراوت

وقشنگ مادرید وقت بگذرانند و بعد از طی يك دوره دلپذیر بسر وقت متصدیان امور

بیایند و اگر هم مأموریت مهم و عاجل بود در مرحله آخر ب فکر انجامش میافتادند نخست

و ذیر پس از لحظه ای اظهار داشت .

- این موضوع مهمی است که من باید قدری بیشتر در آن غور کنم .

- قربان از نظر بنده مطلب بسیار ساده است آیا دولت اعلیحضرت پادشاه اسپانی پیشنهاد بنده را اساس موافقت قرار میدهند ؟ اگر جناب اشرف برای جواب این مسئله فعلا سررد هستند تمنی دارم اجازه فرمایند فردا در همین ساعت برای شنیدن پاسخ شرفیاب شوم .

کنت فلوریدا از خودداری و فرونشاندن خشم خویش خسته و عاجز شده بود در آغاز نظرش این بود تارسیدن جواب از دربار فرانسه طفره بزند اما ساجت این حریف مجال نمیدهد یک هفته هم بیشتر نیست که دندیه گو بیاریس اعزام شده و دریافت جواب او اقلا مستلزم چند هفته بلکه چند ماه است و این جوان جسور انگلیسی هم عرصه راتنگ کرده و میخواهد یک تصمیم باین مهمی در ظرف چند روز گرفته شود تدبیری اندیشید که حریف را از میدان بیرون کند بصورت راجر متوجه شده و باخشونت تمام گفت:

- یا اینکه من درست مقصود شما را نفهمیدم و یا اینکه شما خیلی جوان هستید و با زبان دیپلماسی آشنا نیستید در هر صورت باید توجه داشت باینکه و ذرا نمیتوانند در مسائل مهم مملکتی بمجمله و بی مطالعه تصمیمی بگیرند .

- سن من نه ماه کمتر از جناب پیت نخست وزیر میباشد البته دعوی ندارم که از استعداد خدا داد ایشان بهره ای دارم اما این لیاقت و شایستگی را در خود می بینم که بتوانم قاصد ایشان باشم موظفم که به نیابت از طرف نخست وزیر تقاضای پاسخ عاجلی نمایم . نخست وزیر اظهار خود را با این بیان تعدیل نمود .

- اگر بجوانی شما اشاره ای رفت منظور استعداد و لیاقت شما نبود خودتان تصدیق کنید آیا ممکن است بچنین مطلب مهمی زودتر از چند هفته پاسخ داد ؟

- ببخشید جناب اشرف بنده تصور میکردم که حل این مسئله در ظرف یک هفته میسر است و از همین نظر بر ریسم وعده کردم که بیش از ده روز در اینجا نخواهم ماند اما مشغله حضرت تعالی بنده را دوازده روز است نگاه داشته و هنوز هم معلوم نیست چه باید کرد این مسئله ساده تر از آنست که مستلزم آنقدر وقت و مطالعه باشد استدعا دارم اجازه فرمایند بعد از چهل و هشت ساعت برای دریافت جواب قطعی شرفیاب شوم و البته اصرار و جسارت بنده را بانظر لطف خواهید بخشید .

ده دقیقه بعد راجر از نصر سلطنتی خارج شد و از مذاکرات خود ناراضی نبود گر چه نخست وزیر اسپانیولی از ساجت راجر عصبانی بود اما بخوبی مشهود بود تا دریافت خبر از فرانسه میخواستند او را سر برگردانند و از طرفی مأمویت و مهارت راجر در این بود که آنها را در بن بست گذارده و باخذ جواب فوری که بصرفه بریتانیا بود ناامل گردد اگر اختیارات بیشتری داشت میتوانست آنها را وادار بمذاکره نموده و به نتیجه بهتری برسد ولی فعلا جز فشار و اصرار برای دریافت پاسخ اقدام دیگری نمی توانست بنماید .

چهل و هشت ساعت گذشت و خبری نرسید صبح یکشنبه باز بملاقات معاون رفت و خبر گرفت که آیا کنت فلوریدا دستوری صادر کرده است یا خیر کابالرو اظهار بی اطلاعی

نمود و اضافه کرد که چون نخست‌وزیر بعد از ظهر در شورای سلطنتی است او را نخواهد پذیرفت راجر از این مراجعه باطناً خوشوقت شد .

با خونسردی اعلام داشت که اگر در ظرف همانروز نخست‌وزیر او را احضار نکند صبح روز بعد بانگلستان مراجعت خواهد کرد و میداند چه جوابی بمقامات مربوطه لندن ببرد .

این اخطار مؤثر شد زیرا کابالرو چند دقیقه‌ای او را تنها گذاشت و بعد از مراجعت بدفترش بر راجر خبر داد که نخست‌وزیر ساعت پنج بعد از ظهر یعنی پیش از حضور در شورای سلطنتی او را برای مدت نیمساعت میپذیرد. کنت فلوریدا بازم اجازه جلوس نداد اما برخلاف ملاقات دفعه قبل با خوشرومی و ادب پذیرائی نمود راجر که در امور سیاسی کم تجربه بود این حسن محضر را بفال نیک گرفت و تصور کرد که نخست‌وزیر اسپانی از اولتیماتم او از میدان بدر رفته است نخست‌وزیر آغاز نمود و گفت:

- در مورد آمریکا اطمینان دارم که دولت اسپانی رضایت بریتانیا را جلب نماید اما اعلیحضرت پادشاه انتظار دارند دولت بریتانیا بنحوی باین ندای دوستی پاسخ مناسب بدهد. - از شنیدن فرمایش جناب اشرف متشکر و مسرورم.

شادی فراوانی سراپای راجر را بحرکت آورد و با خوش بینی به نتیجه مأموریت خود نگاه میکرد و امیدوار شد که با اراضی وسیعی که هشت برابر وسعت مهاجر نشین کانادا بود بلندن باز میگردد .

- یقین دارم رئیس من با حسن نیت و اشتیاق حاضر است مشکلات ام‌ور تجاری دریائی را بصلاح و نفع طرفین حل کند .

- این مسئله مورد نظر ما نیست و اهمیتی ندارد من در مقابل گذشت از امریکادر قبال بریتانیا عوض مناسبی در نظر دارم و آن مسئله جبل الطارق است که میتواند این گذشت را جبران کند و علت اصلی اصطکاک دولتین را مرتفع نماید .

راجر رنگش سفید شد و تازه فهمید که سیاستمدار کهنه کار اسپانیولی او را دست انداخته است طوری عصبانی و بی اختیار شد که چشمانش بهم آمد و لبانش میلرزید با لحن زنده‌ای گفت :

- جای تعجب است که شخصی بمقام حضرت اشرف از تاریخ بی اطلاع باشید.

کنت رنگش پرید و گفت :

- آقا نمی فهمم.

- پس لازم است توضیح بیشتری بدهم ده سال قبل که دولت من دارای قدرتی کمتر از امروز بود سه سال برای مطیع کردن مهاجرنشینهای آمریکا زد و خورد کرد تا آنها را بجای خود نشانند و یکسال با فرانسه جنگید و از ورود دولت اسپانی جلویگیری نمود و با تمام این گرفتاریها جبل الطارق را نگاهداشت حالا نمیدانم چه وسوسه و فکری حضرتعالی را بر آن داشته که تصور میفرمائید دولت بریتانیا ممکن است از این گذرگاه مهم دریائی دست بردارد؟

- شما موضوع اصلاح را بد قسمی تعبیر میکنید اسپانی از بسیاری سالهای پیش جبل الطارق را حقا ملك خود میدانند و آنچه شما اشاره کردید ما چند بار خواستیم قضیه را بطور دوستانه حل کنیم اگر در جنگ بین فرانسه و انگلیس اسپانی از فرانسه حمایت میکرد برای حفظ حیثیت آن مملکت بود و چاره ای هم نداشت .

- گویا منظور جنابعالی تمهدات اتحاد خانوادگی است؟

نخست وزیر با سر اشاره مثبت نمود و چشم را از طرف راجر بر گردانید و بنقطه مجهولی خیره شد و همچو مینمود که مذاکره برخلاف دلخواه است و آخرین موضوعیکه میخواست مطرح کند استفاده از اتحاد خانوادگی و همکاری اسپانی و فرانسه بود اما راجر مجال نداد و پرسید .

- آیا این اتحاد هنوز باعتبار وقوت خود باقی است؟

- البته آقا چند نسل میگذرد که دولت فرانسه و اسپانی بایکدیگر بستگی و روابط صمیمانه خود را حفظ کرده اند .

- از صراحت لہجه جنابعالی متشکرم و از اینکه وقت شما را بمطلبی خارج از موضوع مشغول کردم معذرت میخواهم و بعد با آرامی افزود .

- پس جناب اشرف اطمینان میدهید که دولت اعلیحضرت پادشاه کاتولیکی قسمتهائی از آمریکای شمالی را که معروض داشتم جزء خاک دولت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا میشناسد ؟

- بله اما با شرایطی .

- تصور نمیکنم جناب اشرف آنچه راجع بجبل الطارق فرمودید جدی باشد ؟

- معلوم میشود با شائبه خود توجه نکرده اید این درعوض حقوقی است که اعلیحضرت پادشاه اسپانی در آمریکای شمالی واگذار نموده است .

راجر از اینکه مذاکره به بن بست رسیده است ناراحت شد از ایستادگی نخست وزیر در مقابل تهدیداتی که نموده بود چنین استنباط نمود که اسپانی بیاری فرانسه امیدوار و منتظر است و در صورت تحقق این امر بریتانیا هر چه زودتر حمله کند نزدیک تر بصرفه است از طرفی هم میشود تصور کرد این مقاومت ظاهری و مصلحتی باشد و یک برقی بیش نیست پس یک تهدید سخت تر شاید منتهی بجنگ که منظور دولت بریتانیاست بشود .

- تقاضای جبل الطارق در مقابل صحاری خشک و بایر سواحل ریگزار آمریکا تصور می رود که جناب اشرف بنده را جوان و بی تجربه تر از آن میدانند که توجهی بعراضم بفرمایند اما باید بعرض برسانم که در پشت سر این فرستاده جوان و تازه کار نیرومندترین دولت جهان با عزم راسخ و محکم ایستاده است دوستی یا . . .

- نیرومندترین کشور گیتی آقا فراموش نکنید که با یک نفر اسپانیولی صحبت میکنید خیلی بیش از آنکه ممکنست شما . . .

راجر با عجله کلام کنت را قطع کرد .

- صحبت از حال است تا آنجا که تاریخ بشر نشان میدهد تنها دولت من بوده که توانسته بادنیائی بجنگد و پیروزمندانه مبارزه را بآخر برساند از دوستی بسا دولت من اسپانی میتواند مستعمراتش را در جنوب افریقا حفظ کند در صورتیکه با دشمنی و جنگ همه چیز خود را بخطر میاندازد تمنی دارم با شرایط معروضه موافقت بفرمایید و اجازه دهید بشارت مسرت بخش حل اختلافات را از طریق مسالمت بانگلستان ببرم.

- اتخاذ چنین تصمیمی بدون مطالعه مقذور نیست .

- برای مطالعه و دادن جواب صریح چند مدت لازم است ؟ لازم بتذکر نیست که بنده فقط تقاضای جواب قطعی دارم .

- شما تا چند وقت میتوانید فرصت بدهید ؟

راجر نمیخواست فرصت زیادی بدهد زیرا اگر کنت واقعا میخواست شرایط او را بپذیرد برای حفظ ظاهر و آبرو هم شده بود جواب میداد از اینجهت بطور جدی پاسخ داد .

- یقین دارم چهل و هشت ساعت برای مطالعه جناب اشرف در این امر ساده کافی باشد و تأمل بیش از این مدت برای بنده غیرممکن است.

کنت فلوریدا میدانست که تاچهل و هشت روز دیگر هم جوابی از فرانسه نمیرسد پس معطل کردن این جوان سمج و سرسخت برای چهل و هشت ساعت نتیجه نداشت گفت: - پس بهتر است بلندن مراجعت کنید و با آقای بیت گزارش دهید که ما مشغول رسیدگی و مطالعه پیشنهادات ایشان هستیم .

راجر تعظیمی کرد و بطرف درروان شد پیش از آنکه پایرون گذارد تمدأیک لنگه دستکش چرمی خود را بر زمین انداخت و این آخرین حيله بود که اگر نخست و ذیرتغیری در عقیده خود داده ممکن است او را ببهانه گرفتن دستکش بخواند و باز صحبت کند و گرنه معلوم است که باید مهبای آنچه را که بریتانیا خواستار است بشود یعنی جنگ.

درواه از قصر تا ویلا دلگیر بود جریان مذاکرات را بخاطر آورد و بادقت زیرو رو نمود تا معلوم دارد آیا برخلاف مصلحت حرفی زده مطمئن شد که اشتباهی ننموده از ساعتی که آقای بیت باو دستور داده بود مکرر در طرز اجرای آن فکر کرده بود اما روی هم رفته از اینکه در اولین مأموریت سیاسی شکست خورده ناراحت و متأثر بود .

آنشب را تادیر گاهی با امید اینکه از طرف نخست وزیر پیغامی برسد بیهوده انتظار کشید کم کم بفکر سفر بر مشقت و اندوهبار مادرید افتاد و هر لحظه غمگین تر میشد ناگاه فکری بخاطرش رسید معاهدات سیاسی بخودی خود بر گهای کاغذی بیش نیست آنروز تمایل امضاء کنندگان و علاقه و وسیله اجرای مفاد آن نوشته ها با اوضاع فعلی اسپانی از هر جهت برای جنگ آماده بود تنها منتظر خبری بانی فرانسه بود اگر میتواند است اخلاقی کند که فرانسه از یاری خودداری کند مقصود حاصل میشد و بنحو دلخواه مأموریتی به نتیجه میرسید .

معرفی نامه نخست وزیر خطاب بشخص معینی نبود مضمون آنهاهم اجازه ای بود براجر که راجع بمسئله نوتکا مذاکره نماید بامضاء نخست وزیر بریتانیا بنابراین میتوانست در جای دیگر هم همانطور که در ارنزوئز آنرا بکاربرد در مقام دیگری هم از آن استفاده نماید .

راجرد پاریس بسکمک شخصی امید داشت که میتوانست در تعیین مشی سیاسی دولت فرانسه اعمال نفوذ مؤثری نماید و از حمایت اسپانی و وقوع جنگ جلوگیری کند .

بواسطه خرابی راه مسافرت با کاسکه بسختی و کندی صورت میگرفت و بعلاوه مسافر خانه های بین راه بسیار کثیف و ناراحت بود بنابراین صبح روز بعد اسبی تهیه و مترجمی استخدام نمود تا بعد از ظهر بامید رسیدن پیغامی از طرف نخست وزیر برای گرفتن دستکش منتظر شد چون خبری نرسید چهار ساعت بعد از ظهر ۲۶ آوریل ۱۷۹۰ بامید اینکه اروپا را از خطر يك جنگ میهنی حفظ کند عازم پاریس گردید .

فصل بیست و پنجم

دارزدن بچوب چراغ

راجر صبح پنجشنبه ۱۳ ماه مه وارد پاریس شد باین ترتیب باعجله وجدیت زیاد توانسته بود بعد از هشت روز خود را بشهر پامپورلونا برساند و از آنجا با قاطر ارتفاعات و گردنه‌های سخت و سنگلاخ کوهستان پیرنه را طی کرده تا بشهر فرانسوی رسید و از آن بعد چون راه خوب بود باد لیجان شب و روز میتوانست سفر کند .

سفر خسته کننده و پرمشقت بود اما راجر زیاد احساس خستگی نمی‌کرد زیرا در وحاشاد و خوشحال بود دن دیه گو و همراهانش با اینکه دوازده روز زودتر از او از اسپانی بیرون آمده بودند در روز قبل در شهر اریلتان بر آنها پیشی گرفته بود و روح بروز تراژ هر چیز بشارت سلامتی ایزابلا بود .

راجر بی تأمل بمهمانخانه لابل اتوال رفت و از فرط خستگی قادر به هیچ امری نبود فوری بتخت خواب رفت و پاسی از شب گذشته بود که بیدار شد پس از صرف غذا نزد بلا نشار رفت و او را برای نوشیدن کیلاسی شراب دعوت نمود مشغول صحبت شدند مهمانخانه چی در جواب اولین سؤال راجر گفت :

- بدبختانه اوضاع هر لحظه وخیم تر است پول کمیاب و نان نایاب شده آقای لافایت از عهد استقرار نظم بر نمی‌آید روزی نمیگذرد که بلاهای ناگهان برسریک دسته مردم بیگناه و تیره بخت فرود نیاید از روزیکه مار کی فاو راس محکوم باعدام شده راهی برای اعمال غرض گشوده شده مردم از هر کس نا رضایتی مختصری دارند آنها او را متهم نموده و بمهلکه اش گرفتار میکنند .

- مار کی فاو راس همان شخصی نبود که میگفتند با کنت و پروانس سازش کرده و برضد انقلابیون متهم بفعالیت هائی شده بود بخاطر م می‌آید وقتی عازم انگلستان بودم صحبت محاکمه اش در میان بود ؟

- آری واقعا با کنت و پروانس توطئه اش کرده بود در هر صورت کنت باشهادتیکه علیه او در دادگاه داد توانست خود را نجات دهد اخیراً قوانین توجیهی بامتیازات

طبقاتی ندارد همه را با يك چشم می بیند و بيك چوب میراند و بمجازات میرساند و بهمین جهت کنت فاوراس را بدار آویختند و این اولین بار بود که یکی از اشراف را بدین قسم مجازات نمودند منظره جسد نو که در میدان گرو آویزان بود دست آویزی شد برای لاطهای محله فوبورک تا قربانیان خود را بدان شکل اعدام کنند در خیابانها ملاحظه نمودید که چگونه بچوبهای پایه چراغ قرقره و طناب نصب کرده اند و هنگام روشن و خاموش کردن چراغ آنرا پائین میکشند که بسهولت طناب را باز نموده و بگردن اشخاص حلقه بزنند اینروزها معمول و بلکه عادی شده هر وقت او باش بیچاره ایرا بدست میآورند فریادهای شغف آمیز و گوش خراش میکشند و به تیرچراغ (اللانزن) او رامیآویزند و پیش از آنکه مأمورین گارد ملی مجال امداد کنند آن بخت برگشته هلاک شده است و همه روزه از این منظره های دلخراش در معابر عمومی بچشم میخورند.

- خاندان سلطنتی در چه حال است ؟

- هنوز در توپلری میباشند . مشهور است که برای فرار دادن آنها از پاریس توطئهائی بود و هر چند روز شایع میشود که مردم میخواهند بقصر سلطنتی هجوم ببرند یکماه پیش عده ای بکاخ حمله نمودند و کار به تیراندازی کشید جمعی کشته و مجروح شدند و بالاخره گارد ملی توانست مردم را پراکنده کند .
- از قرار معلوم مجلس ملی هنوز موفق بتأسیس يك دولت ثابت و مقتدری نشده است .

- وضع خود مجلس هنوز روشن نیست چونکه تحت تأثیر و نفوذ مردم و اعضاء کلوب ژا کوینها قرار گرفته اند کی بعد از عزیمت شما بانگلستان تالیران اسقف ارس بریاست مجلس انتخاب شد روحانیون و مقامات کلیسایی سخت از او نفرت دارند خاصه از ماه نوامبر گذشته که مصادره اموال کایسا را مجلس پیشنهاد کرد و از تصویب گذراند برعکس مردم نسبت بوی علاقمند میباشند و ازاینکه باین قانون اموال و املاک بتصرف و ملکیت اشخاص در میآید هم عقیده میباشند .

راجر در پایان گفتگو و سئوالات بسیار چنین فهمید که با وجود آرامش نسبی و واقع نشدن حوادث خونین مانند سال پیش معذالك فساد و تمرد از قوانین در جامعه خیلی بیشتر و شدیدتر از سال گذشته است اراذل و اوباش از ضعف دولت سوء استفاده کرده و چون کیفر و مجازاتی نیست در زوایای شهر بزرگی چون پاریس در دزدی و خیانت پیداد میکنند .

هنگامیکه راجر میخواست باطاق خود برود بلانشارد گفت:

- چون شما فرانسه را مانند يك فرانسوی صحبت میکنید بهتر است هیچ بانگلیسی لغتی بزبان نیاورید .

- چرا ؟

- شهرت دارد که انگلستان در تهیه جنگی است علیه اسپانی و گفته میشود که فرانسه نیز بیاری آن کشور بر خاسته و گرفتار میشود و این نقشه ایست که انگلیسها میتوانند از فرصت استفاده نموده و مستعمرات فرانسه را تصاحب کنند خبری هم هست که درباره ای

فرانسه و اسپانیایی محرمانه سازش کرده اند که انگلیس بیهانه جنگ با اسپانیایی وارد فرانسه شده و انقلابیون را تنبیه نموده بجای خود بنشانند در نتیجه این شایعات مردم نسبت بانگلیسها نظر خوشی ندارند اینست که اگر اسپانیولیها یا انگلیسها کسی در گوشه و کنار بگیرد مردم جاهل بیفتند مصون نخواهند ماند .

راجر تشکر کرد و شایعات نسبت بدولت بریتانیا را تکذیب نمود و گفت انگلیس ابداً خواهان جنگ با فرانسه نیست و بعد باطابق رفت تا کسر خوابیرا جبران کند صبح روز بعد خوشحال و شاداب از تخت بیائین آمد تا خود را آماده رفتن بدنبال منظوری که او را پیادیس کشانده بود برود از چمدانیکه در مهمانخانه سپرده بود یکدست لباس ساده بیرون آورد پوشید و با درشکه بطرف قریه پاسی روان شد .

گرچه تالیران و راجر اختلاف سلیقه داشتند و راجر میدانست که بریگور مرد بی ثباتی است اما در ضمن بصدافت و دوستیش برای بریتانیا بی عقیده نبود و بوسیله او میتوانست از نظریات فعلی و بعدی مجلس ملی راجع بجنگ و صلح اطلاعاتی کسب کند و برای این منظور تجدید اتحاد محرمانه با وی وسیله مناسبی بود .

وقتی بمنزل تالیران رسید که او هنوز در خواب بود راجر کمی در اطاق پذیرائی نشست تالیران با لباس خواب لنگ لنگان وارد شد و او را خوش آمد گفت در ضمن صرف ناشتایی بصحبت و مبادله اطلاعات پرداختند .

بعد از قدری گفتگو راجر کدورت بین بریتانیا و اسپانیا را مطرح نمود و چون مدتی از فرانسه دور و از اصلاحات و پیشرفتهای امور مجلس بی خبر مانده بود میخواست از عقیده و نظر تالیران آگاه شود .

- وقوع جنگ خیلی احتمال می رود و شایع است که طرفین با نظر جنگ جویانه در بنادر انگلیس و اسپانی مشغول تدارکات میباشند از قراد معلوم اسپانیسی در جواب یاد داشت اولیه بریتانیا دعوی مالکیت بر اراضی واقعه در سواحل شرقی اقیانوس آرام را تکرار نموده و بیت بکلی آنرا رد کرده و طبق آخرین اطلاعات محرمانه که بدست آمده نخست وزیر از مجلس تصویب اعتبار یک میلیون لیره نموده فعلا اعلیحضرت لومی با جدیت سعی میکند شاید با کدخدامنشی بتواند غائله را مرتفع نماید و از وقوع جنگ جلوگیری کند اما امید زیادی باصلاح نیست زیرا این ملت لجوج تصور میکند که به حیثیت آنها لطمه ای وارد آمده و جبران آن با جنگیدن است .

راجر با علاقمندی پرسید .

- آیا موقعیت اعلیحضرت با اوضاع فعلی چنان هست که مداخلتشان در امور بین المللی مؤثر باشد

- البته حقوق ایشان در آن زمینه محفوظ است و اگر وخامت اوضاع کار را بجنگ برساند وظیفه ایشان است که برای ورود فرانسه بجنگ تصمیم بگیرند .

- تصور میفرمایند فرانسه در جنگ شرکت نماید ؟

- پاسخ این سؤال مشکل است ما از نظر شرافت و اخلاق موظف هستیم که در صورت بروز جنگ با اسپانی همراهی کنیم اما عقاید مردم مختلف است اگر اسپانیولیها

از روی غفلت عملی بر خلاف مصلحت بنمایند برای طرفه فرانسه از يك عمل اخلاقی بهانه‌ای بدست خواهد آمد .

- با وجود تظاهرات و خودنمایی‌هاییکه اسپانی بخرج می‌دهد هیچ تصور نمی‌شود که بدون استظهار فرانسه جرئت می‌ادرت بچنگ نماید ومن اینجا آمده‌ام که از پشتیبانی فرانسه با اسپانی برای جنگ اقدام نمایم .

- آنچه بتوانم در اینباب بشما کمک میکنم و فکر میکنم فرانسه با وضعیت و گرفتاری فعلی نمیتواند در جنگی شرکت نماید بنادر بر اثر آشوب و انقلاب خراب شده وملوانان عاصی شده‌اند و سربازان از اطاعت افسران سرپیچیده و خزانه بکلی تهی است با این وضع جنگ یعنی نابودی مملکت .

- از فرمایشات جنابعالی خیلی سپاسگذارم ممکن است بفرمائید آیا اکثریت هم دارای همین نظر است ؟

- خیر عمومیت ندارد ولی طرفدارانش زیادند جناح افراطی چه مجلس جداً با هر جنگی مخالف است باینکه شماره این اشخاص کم است اما نماینده اکثریت بشمار می‌آیند باینحال تأثیر زیادی در تصمیمات مجلس ندارند طبقه وطن پرست ما از اشخاص برجسته است اما بعقیده من احساسات میهن پرستانه آنها از مسیر صحیحی دور است آنها معتقدند که دشمن دیرینه از گرفتاری ما استفاده میکند و هر آتشی را دامن میزند تا ما را بچنگ کشیده فرصتی برای انجام مقاصد خود در خارج بدست بیاورد از این جهت است که احساسات ضد انگلیسی برانگیخته شده بدون پرده باید بگویم که قسمت عمده طبقات روشن و تحصیل کرده کشور ورود بچنگ را بر قبول هر گونه اهانت ترجیح میدهد .

- راجع بدربار چه میفرمایند ؟

- اعلیحضرت در اینموقع نیز مانند همیشه مردد ودودل است خطر را خوب احساس میکنند وبهین جهت است که برای اصلاح ذات‌البین و رفع کدورت انگلستان با اسپانی نقش میانجی را ایفا میکند بامید اینکه پای فرانسه بسرای حمایت از اسپانی بمیان کشیده نشود اما از طرف دیگر حزب دست راست او را در فشار گذاشته‌اند که بیاری اسپانی قیام کند .

- چرا دست راستی‌ها آنقدر مایل بچنگ شده‌اند ؟

تالیران باخنده شیطنت آمیزی گفت :

- آنها تشخیص داده‌اند که جنگ تنها وسیله‌ایست که میتواند رژیم قدیم را برپا نگهدارد اکثریت ملت خواهان جنگ هستند يك جنگ میهنی طبقه مردم را بطرف شاه جلب میکند اعضاء حزب دست راست یقین دارند که اگر فرانسه مورد تهدید قرار گیرد نظم در ارتش برقرار شده ونیروی دریائی نیز مطیع خواهد شد وبمحض آغاز جنگ يك کودتا کافی است که حکومت استبدادی احیاشود .

- آیامجلس ملی متوجه این خطر هست ؟

- دست‌چی‌ها توجه دارند اما اعتدالیها ودست راستی‌ها محرمانه مشغول اقداماتی

میباشند بامید اینکه این وضع نامطلوب فعلی خاتمه یابد .

- ولو اینکه قدرت شاه بدین وسیله تجدید شود حکومت استبدادی احیاء نخواهد شد و رژیم مستقله سلطنتی برقرار نمیگردد با اطمینان از اینکه شما با بازگشت استبداد کاملاً همراه هستید این مخالفت شما را نمیدانم بچه حمل کنم .

- نه یگانه آرزوی من تأمین سعادت آینده فرانسه است و بر من روشن است که ما با حالت فعلی نمیتوانیم از جنگی با پیروزی بیرون آییم و هر شکستی برای ما حکم نابودی است اینست که باید کوشید و از شرکت در این قمار گبار پرهیز نمود .

- استدلال جنابعالی منطقی و قابل تمجید است میرابو که در اکثر مطالب با جنابعالی هم فکراست آیا تصور میفرمائید در این موضوع نیز موافق باشد .

- متأسفانه خبر در صورتیکه از خدمت ما خواستم که بامن هم عقیده باشد و سیاستی را بدربار توصیه میکنند که مآلاً منجر به جنگ خواهد شد .

- عجب راستی جای تعجب است او که باید مرد روشن بینی باشد چطور با شما هم عقیده نیست و توجه ندارد که اتحاد فرانسه و انگلیس دارای چه فواید زیادی است .

- او هم باین عقیده میباشد اما این روزها سخت در کوشش است که بهرنحوی شده اختیارات شاه باز گردد اسقف پاکت بزرگی از جیب لباس ابریشمی خوابش بیرون آورد و بر اجر نشان داد نیمساعت پیش از آمدن شما این نامه رسیده که بساید بر رئیس مجلس برسانم تمامآ آنرا در جلسه امروز مطرح کنند و از آن کتون یقین دارم که تب جنگ شدیدتر خواهد شد این نامه از اعلیحضرت است خطاب به مجلس ملی مشعر بر اینکه چون دولت بریتانیا مشغول تدارکات ارتشی شده و خطر بیکه از آن بابت بروز میکند امنیت فرانسه را متزلزل میدارد بنابراین اعلیحضرت بپادگان فرانسه دستور آماده باش داده اند این نامه بامضای وزیر امور خارجه مومنان است .

- عجب مصیبتی است اوضاع خیلی خراب تر از آنست که چند هفته پیش انتظار میرفت آیا ممکن نیست بیک نحوی از اعمال نفوذ میرابو که بجای خطرناکی رسیده جلوگیری نمود؟ پریگود با اندوه فراوان سرش را حرکت داد و گفت .

- هیچ راهی بنظر نمیرسد او موجود عجیبی است اخلال در تصمیم وی غیر ممکن است و کسی حریفش نمی شود با اینکه برای من خیلی ناگوار است اما چاره ای ندارم و باید بانمایندگان افراطی چپ از قبیل بارناد و روبسپیر و هم فکرا و هم نظران ایشان که جامع مشترك دارند تماس بگیرم .

- اما مسئله جنگ و صلح مربوط بقوه مقننه نیست فرضاً که اکثریت و کلای مجلس ملی مخالف جنگ باشند اثری ندارد و رای آنها نمیتواند مانع شوند الان فرمودید که اتحاد تصمیم اعلام جنگ هنوز با شاه است و این را بنده میخواستم عرض کنم البته بنده نفوذی ندارم اما تا اندازه ای علیاً حضرت ملکه به ریاضم وقعی میگذازند تصور میکنم خوبست شرفیاب شده و ایشان را بجلو گیری از جنگ ترغیب کنم و برای همین کار است که بیادیس باز گشته ام .

- خیلی میل داشتم که از نزدیک مشاهده میکردم که آیا میتواند کاری از پیش ببرید؟

آرزو مندم باهر کوششی شده بتوانید از برونزیک جنگ بلید سه کشور رانجات داده و از بدبختی و وخامت جلو گیری نمائید .

یکساعتی هم بگفتگو در اطراف مسائل عمومی گذشت و بعد راجر بادرشکه بطرف توپلری رهسپار شد کرایه درشکه را پرداخت و مستقیماً از پله های عمارت پرنسس دلامیان بالا رفت و بوسیله پیشخدمت تقاضای شرفیابی نمود .

چند دقیقه گذشت و پرنسس راجر در همان سالنیکه محرمانه باملکه ملاقات کرده بود بحضور پذیرفت پس از ادای تعارفات از سلامتی علیاحضرت جویناشد .

- خوشبختانه وضع مزاجی ایشان خوبست اما آثار خستگی حوادث و پیش آمدهائی از سال پیش در قیافه اش کاملاً مشهود است یگانه مشغولیاتشان فعلا درس دادن و بازی کردن با فرزندان شان است .

راجر از پرنسس تقاضا کرد که ورودش را بعلیا حضرت اطلاع بدهد و استدعای شرفیابی کند مطلب محرمانه و مهمی در پیش است از شنیدن این جمله آخر پرنسس از راه مخفی بحضور ملکه رفته و بعد از لحظه ای باز گشت و گفت .

علیاحضرت در این روزها تحت نظر و مراقبت سختی است جز در مواقع ضروری و امور فوری کسی را نمیبیند آنهم خیلی محرمانه هر گاه بتوانید تا ساعت شش بعد از ظهر اینجا باشید ممکن است چند دقیقه ای شرفیاب شوید .

پس از عرض تشکر از قصر خارج شد و شب را بپاسگاه ژاکوبین ها رفت جلسه پر شور و هیاهوی حادی بود قرائت نامه وزیر امور خارجه و فرمان آماده باش نیروی هوائی هیجانی تولید نموده و مردم را متوجه خطر کرده بود انگلستان و اسپانی را ملامت و توییح میکردند و عامه هواخواه جنگ بود ضمناً بعضی هم اظهار عقیده میکردند که شاه نباید بدون مشورت با مجلس مبادرت بچنگ نماید .

ساعت شش روز شنبه با تردید و نگرانی دستی را که ملکه فرانسه دراز کرده بود میبوسید ملکه روی صندلی راحت نشسته بود بر اجر نیز اشاره فرمود به نشیند .

- مادام بدل اینهمه مرحمت و بزرگواری مایه افتخار و سرافرازی فدوی است .

- نه آقای بروک در این ایام کسی طالب و خریدار افتخاری نیست گرچه دیر بود اما خوب شد بدانیم دوستان حقیقی ما چه اشخاصی میباشند حالا بگوئید چه مهمی شما را و ادار بتقاضای ملاقات نموده ؟

راجر معرفی نامه پیت را از جیب در آورد تعظیم کنان تقدیم نمود .

ماری انتوانت آنرا مطالعه نمود و بانگاه اندیشناکی گفت .

- خبر نداشتم که شما در خدمت رسمی دولت هستید .

- مادام مدتی است که مشغول خدمت هستم اما بخاطر دارید که اشتغال فدوی مانع انجام فرمایشات و اوامر مبارک نبوده است .

- خوب بخاطر دارم و حضور در اینجا بهترین معرف علاقه بی شایبه من بشماست و یقین دارم که در ضمن کارهای خود غافل از مصالح و تمایل شاه و من نیستید حالا آزادانه مطالب خود را بیان کنید .

باید متذکر بود که کمترین کسی از موضوع بندرنو تکا که علت اصلی مناقشه اسپانی وانگلستان بود کاملاً اطلاع داشت و چون راجر از بیانات و توضیحات پیت بخوبی روشن بود شروع بصحبت نمود و بی برده اظهار داشت که اکنون از اسپانی میآید از صحبت با کنت فلوریدا نخست وزیر اسپانی خوب آگاه شده که اسپانیا تا زهر اهرای و کمک فرانسه مطمئن نشود مبادرت بجنگ نخواهد نمود بعد افزود که نخست وزیر انگلستان برای حفظ صلح اروپا کوشش میکند و از جنگ بیزار است و از شنیدن این جمله ملکه از روی تعجب ابروها را بالا برده گفت .

- نخست وزیر شما اگر چنین اظهاری نموده بکلی برخلاف رفتارش بوده است اکنون با جدیت و سرعت مشغول تدارکات جنگ میباشد .

- مادام با کمال صداقت اطمینان میدهم که این اقدامات در مقابل عملیات اسپانی است و ما هیچ تمایلی بجنگ نداریم اما اهانت اسپانی را هم ندیده نمیتوان گرفت مسلماً اگر فرانسه کنار برود جنگی واقع نخواهد شد و حادثه ای رخ نمیدهد اما تصمیم اخیر اعلیحضرت اسپانیولیا را تشجیع بمبارزه خواهد کرد و همینقدر که فرانسه را آماده همکاری به بیند آتش جنگ را مشتعل میکند .

- فرمان شاه برای آماده باش در مقابل تقاضای نخست وزیر شماست که لایحه یک میلیون لیره برای تدارکات نیروی دریایی بمجلس پیشنهاد کرده است .

- مادام استدعا دارم توجه بفرمائید مقصود نخست وزیر بریتانیا از تقدیم این لایحه فقط آن بوده که با اسپانیولیا گوشزد نماید که اگر آنها برای جنگ آماده میشوند انگلستان هم پروائی از مبارزه ندارد و در صورت اجبار آماده است .

- آقا گمان میکنم خوب میدانید که فرانسه و اسپانی بموجب اتحاد فیما بین برای مبارزه با هر دولت ثالثی که علیه یکی از آنها اقدام کند موظف است برای حمایت متحد خود قیام کند .

راجر خواست موضوع صحبت را تغییر دهد و اشاره بمصایبی نماید که از جنگ دامن گیر فرانسه خواهد شد اما ملکه با کمی تکبر گفت :

- تصور اینکه اغتشاش سال گذشته خللی بشجاعت ملت فرانسه وارد آورده یا از علاقه و وفاداری آنها نسبت بوطنشان کاسته است بی جا و اشتباه محض است راجر اظهار ملکه را تصدیق و حواسش را کاملاً جمع نمود و گفت :

- امید و استدعا دارم عفو بفرمائید اینکه بعضی اشخاص بیازگشت اختیارات اعلیحضرت خیلی اهمیت میدهند در این فکر میباشد که در نتیجه حوادث ناشی از جنگ بتوانند با مجلس ملی طرفیت کنند و از این راه است که با اعلیحضرت جنگ را توصیه میکنند .
ملکه برخاست و با سردی گفت :

- آقامن و اعلیحضرت از نتایج وخیم جنگ و بدبختی هائیکه بیار میآورد کاملاً آگاهیم و کسی نمی تواند ادعا کند که ما برای اجرای نیات و مقاصد خصوصی فرانسه وارد جنگ میشویم و بهترین دلیل اینکه شاه اکنون با کمال جدیت مشغول است با دربار لندن و

مادرید مذاکره میکنند بامید اینکه بتواند با ترتیب مسالمت اختلافات را که منتهی به خطب عظیم جنگ بشود برطرف نماید .

راجر که بابر خاستن ملکه بلند شده بود يك زانو بزمین زده و گفت:
- علیاحضرتا با کمال فروتنی استدعای بخشش دارم اما این میانجیگری چگونه ممکن است به نتیجه مثبت برسد در صورتیکه اعلیحضرت با صدور فرمان آماده باش به نیروی دریائی اسپانیولیها را تشویق بچنگ فرموده اند مادام استدعای عاجزانه دارم که نفوذ خود را برای حفظ صلح بکاربرید تا اعلیحضرت از اقدام تهریک آمیز خودداری فرمایند .

- برخیزید آقا آنچه گفتید با حوصله گوش کردم و گمان ندارم ادامه این صحبت به نتیجه ای برسد مطمئن باشید نه من و نه شاه تا او ادا نشویم هیچکدام میل ورغبتی بچنگ نداریم و تدارکاتی که میشود تنها از راه احتیاط است ولی اگر اسپانی که متحد ماست مصمم بچنگ شود ما نیز از همراهی وی ناگزیریم و چون پای حیثیت در میان است راه دیگری در پیش نیست .

با احساس تلخی راجر تمظیم غرائی نمود و بآرامی گفت .

- چنین باشد از اینکه بجلب مساعدت علیاحضرت موفق نشدم متأسفم اما اگر از راه اجبار بسراغ متحدین دیگری رفتم امیدوارم باعث تکدر خاطر مبارک نشود چند دقیقه بعد راجر در خارج عمارت و در بالای بلکان مشرف بفضای باغ حیران ایستاده و در افکار خود سرگردان بود مقصودش از متحد دیگر جز پیشوایان افراطی دست چپ کسی نبود و از آن دسته جز بارناو کسی را نمیشناخت فرضاً که میتواند با سایرین مربوط شود از آنها کاری ساخته نبود ناگاه کالسکه ای در پای بلکان توقف کرد و خانمی از آن خارج شد و از پله ها بالا آمد و راجر چشمش بایزابلا افتاد .

موقع عزیمت از ازانزوئز چنین پیش آمدی را حدس میزد اما تصمیم داشت که بعد از شرفیابی بحضور ملکه و گرفتن نتیجه بی تأمل پاریس را بقصد لندن ترک کند و نمی خواست با کسیکه آنقدر عزیز و مایه امید زندگی گانش بود برخورد کند و خار راهش بشود تذکرات لیدی اتریج در لوح خاطرش نقش بسته و کاملاً مورد تصدیقش بود و بر آن بود که دیگر تسلیم و سوسه تمایلات عشقی نشود دیوانگی را کنار گذاشته و از راهنمایی عقل پیروی کند و این عشق زود گذر و بی اساس شایستگی آنرا ندارد که مانع اجرای امور عاقلانه شود .

- روزه! فریاد مسرت باز ایزابلا در محوطه عمارت بلند شد .

کی بیاری رسیده ای؟ تو چقدر زرنگ و با هوشی چگونه دانستی که من اینجا می آیم و تو را در انتظار خود چشم برآه می بینم؟ او رژه چقدر خوشحالم من . . من . . سپس دستهای او را بدست گرفت و از فرط شوق سیل اشک جاری و گونه هایش را خیس کرد بیچاره چنین میپنداشت که راجر صرفاً برای خاطر او خود را بیاری رسانده است راجر که نه میل داشت او را در گمراهی نگاهدارد و نه میخواست که حقیقت مطلب را فاش کند از اینرو دروغ مصلحت آمیزی را با حقیقت بهم آمیخت .

- دیروز وارد شدم و حساب میکردم که شما خیلی زودتر بیارید رسیداید حالا هم برای انجام امری باینجا آمده بودم بهر صورت برای استعمال از حال تو باینجا میآمدم خیلی میل داشتم در راه بشما برسم اما نمیدانم چه شد که از شما سبقت گرفتم ...
- اهمیتی ندارد شکر خدا ایرا که باز بهم رسیدیم و هر آن که بخواهیم میتوانیم با هم فرار کنیم .

راجر بانگرانی گفت :

- یواش مواظب باش گماشتگان صدای تو را میشوند .
- دلواپس نباش این اشخاص خدمه سفارت نیستند موقه اجیرشان کرده ام دن دیه گو با لیدی اتریج و پدرش بسفارت اسپانی رفته اند و من مستقیماً بدیر کارمیلت پناهنده شده ام و مدیرش بامن دوست است .

- پناهنده چه خبر شده ؟ بعد از یکماه مسافرت باشوهرت یکدفعه بفکر دیر افتاده ای؟
- در راه خطری نبود ولی باز آبرو و جانم در معرض هلاکت است پیش از این نمیتوانم اینجا بایستم علیاحضرت منتظر میباشند چون بعد از غروب آفتاب کسی را برای ملاقات بدیر راه نمیدهند امروز از دیدارت محروم فردا ساعت یازده بانتظارت هستم تا نقشه تازه ای را طرح کنیم .

راجر در حال بهت وحیرت دست او را بوسید و براه افتاد و آرام آرام بمهمانخانه لابل اتوال رسید شامی صرف نمود و به بستر رفت .

مدتی بیدار ماند و دچار افکار گوناگون گردید توقف بیش از این در پاریس بیجاست بهتر است فردا صبح رهسپار لندن شود بیت او را بفرانسه نفرستاده بود قطعاً از رفتار خود سرانه او نارضاضی خواهد شد از ملاقات با ملکه نتیجه ای بدست نیآورده و اگر بخیال جلب حمایت لیدرهای دست چپ باقامت خود ادامه دهد شاید نتیجه ای عاید نشود و بر نارضاضی بیت بیفزاید و در آنصورت با احتمال قوی بکلی از خدمت معاف خواهد شد . چون برای انجام خدمت تا کنون یک اقدامات غیرعادی نموده که موجب نارضاضی دربار دولتش گردیده فکر میکرد چرا تیرهای دیگری که در ترکش مانده بکار نبرد بملاوه چون رشته بقای حیات ایزابلا بسته بفتوت و جوانمردی او بود سزاوار نمیدانست که او را بسرنوشت خطرناکش واگذار نماید .

باری ساعت یازده صبح روز بعد راجر در اطاق ملاقات دیر کارمیلت حاضر شد پس از چند دقیقه که از دیدار یکدیگر اظهار مسرت و شغف کردند راجر گفت .
- عزیزم بگو به بینم باز چه شده که باین بریشانی دچار شده ای مگر محرکتی از شوهرت سرزده که تو را بوحشت انداخته است؟

- نه اما وضع خیلی تغییر کرده لیکن اگر در مراحل اخیر مسافرت خود را بنماز و عبادت مشغول نکرده و با اصرار باینجا نیامده بودم قطعاً تا کنون بهلاکت میرسیدم .
- صادقانه میگویم که هنوز قبول اینک شوهرت در پی کشتن تو است برای من دشوار است تمام مدت اخیر را برای توسخت نگران بودم و بالاخره باین نتیجه رسیدم که اگر دن دیه گو میخواست تو را نابود کند در این سفر بهترین فرصت برایش فراهم

بود در یکی از این منازل بین راه مقصود خود را انجام میداد زیرا تحقیق و رسیدگی بسیار مشکل بود و موقع ورود بیاریس چون از قید همسری تو رها شده بود به لیدی اتریج پیشنهاد ازدواج میکرد .

- دژه نمیفهمی مردی هر قدر بیرحم و سنگدل باشد تا وقتی کاملاً در سختی دچار نشود بچنین اقدام مخوفی متوسل نمی‌شود دن‌دیه گو تصور میکرد که لیدی اتریج چند هفته‌ای در بیاریس خواهد ماند شاید هم اگر عاشق تازه‌ای با بمیدان نمیگذاشت این حساب درست در می‌آمد اما يك مرد انگلیسی اصراری دارد که زودتر باتفاق یکدیگر بانگلستان بروند .

راجر با علاقمندی پرسید :

- این شخص کیست ؟ چه قسم آدمی است ؟

- جوانیست خوش هیكل و خوش سیما موسوم به کنت سنت ازمین خیلی متمول و در شهر توربا بر خورد و از قراریکه میگفت برای مطالعه قلاع قدیمی منطقه لوآر سفر میکند اما چون از بیروی مقصود خود صرف نظر کرده است با کالسکه شخصی بقافله ما پیوست و بیاریس آمد و جود اوحسادت شوهرم را بحد جنون تشدید کرده وقتی وارد بیاریس شدیم بکلی بیچاره شده بودم اگر بسفارتخانه نرفته بودم بخدا قسم که کار مرا ساخته بود تا برقیب فایق آمده و نگذارد لیدی اتریج بانگلستان برود .

- حالا اقرار دارم که با این پیش آمد وضع تغییر کرده و با آنچه تصور میکردم متفاوت است خدایا شکر که در اینجامصون میباشی و از روی فرصت میتوانیم برای منظور خود فکر کنیم .

- در اینجا دیگر کاری نداریم که ما را مشغول و معطل کند دیشب علیاحضرت وعده همه قسم مساعدت برای انجام مأموریت دیه گو فرمودند که مأموریتش مطابق میل انجام گیرد امروز صبح نتیجه شرفیایرا باو اطلاع دادم ما را با اجباراً در سفارتخانه منزل نمود باید پول بفرستم و دستور بدهم که چگونه بمالحق شود کتزال اینجاست و شبها در اطاق سرایدادمیخواهد خوب توجه کن عزیزم همه چیز بخوبی آماده و روبراه است توقف در اینجا هیچ معنی ندارد بیا هر چه زودتر بمامن انس و کاخ سعادت برویم .

- متأسفانه مانعی در پیش است که نمیگذارد خواهش تو را انجام دهم موقع ورود بیاریس از فرصت استفاده کرده و برای بعضی کارها با دولت مشغول مذاکره شده و مجبورم برای کسب نتیجه چندی بمانم .

- این چه کاری است که توداری؟ در اورانوزنر مختصرأ اشاره‌ای کردی ولی بکلی فراموش کرده بودم تا وقتی کتزال پیغام تو را رساند .

- چون در غالب ممالک مختلفه مسافرت میکردم از طرف دولت مأموریت داده شده که برای رفع اختلاف دریاوردی بین دولتها تحقیق و مذاکره کنم شاید با کسخدامنشی اشکالات رفع شود و قراردادهایی منعقد نمایم .

- مسلماً این گونه مطالب آنقدرها فوریت ندارد آیا نمی‌شود مرا بانگلستان برسانی و بعد از دولت بخواهی بقونسول خودشان دستور دهد اقدامات تو را دنبال کند ؟

- نه نمیشود چون نیمه کاره گذاشتن امری صورت خوشی ندارد و تصور نمیکنم
بیش ازچندی روزی طول بکشد و امیدوارم بزودی بتوانیم عزیمت کنیم .
ایزابلا آه عمیقی کشید .

- خوب با آن خوابهای خوشیکه دیشب دیدم این خبرخوبی نبودولی ما که عادت
بصبر کرده ایم چاره ای نیست باید چند روزی هم منتظر باشیم وحوصله بخرج دهیم مدتی
در اطراف طرززندگی و سرانجام در انگلستان صحبت کردند موقعیکه راجر میخواست
برود ایزابلا از وقت ملاقات بعدی استفسار نمود .

- چون قصد فراداریم صلاح نیست که من زیاد باینجا بیایم مبادا سوءظنی تولید
کند بهتر است زودتر از چهارشنبه بدیدارت نیایم و امیدوارم تا آنروز بتوانم تاریخ عزیمت
را تعیین کنم .

هنگام دورشدن از ایزابلا خوشحال بود که چند روزی برای بازگشت نزد وی فاصله
دارد از ملاقات طولانی و تکرار مطالب در آن اطاق سرد و تیره خسته شده بود ضمناً آرزو
میکرد که شاید بعد از دورشدن از آن شهر و تغییر وضع آن شور و شوق دوباره باز گردد
و علاقه تازه ای بوجود آید اما . . .

بعد از ظهر برای ملاقات جیورجینا بسفارت اسپانی رفت وی را در منزل نیافت
یادداشتی گذارد که مراجعت خواهد کرد .

مقارن غروب بکلوب ژا کو بن هاسری زد و چهار ساعت بسفارت اسپانی مختلف گوش
داد موضوع بحث حق اعلان جنگ و اختیار قرار صلح که تا آن موقع از امتیازات خاصه شاه
بود و این مطلب در نظر همگی چنان مهم بود که بحران بین المللی را تحت الشعاع قرار
میداد ناطقین افراطی حزب دست چپ اصرار داشتند که باید ماده ای در قانون اساسی
کنجاند که این حق و امتیاز در اختیار مجلس شوری باشد .

صبح دوشنبه ساعت یازده راجر در سالن پذیرائی سفارت اسپانی جیورجینا و کنتس
فرمانوز را ملاقات نمود بعد از قدری صحبت های معمولی کنتس احساس کرد که آن دو
میل دارند تنها باشند بیهانه ای از سالن خارج شد همینکه در بسته شد جیورجینا فریاد زد:
- اوه راجر باز چه دیوانگی تورا بپارسی کشیده؟ بعد از آنکه در مادزید بمالحمق
شدی پنداشتم که بهدایت عقل رفتار میکنی و از سوسه های شیطانی رهایی یافته و بانگلستان
مراجعت کرده ای .

- مجبور بودم باین سفر بیایم گرچه بیم آن دارم موفق بانجام هیچ کاری نشوم خلاصه
این بحران مرا باینجا آورده است .

- خدارا شکر میکنم که عشق ایزابلا تورا باینجا نکشیده خوشبختانه در در منزل
گزیده و گمان ندارم بدیدارش نائل شوی .

- روزشنبه وقتی از قصر تو بیلری خارج میشدم بهم برخوردیم و دیروز هم در در
ملاقاتش کردم .

جیورجینا باربزش سرشک و صدای حزن آور گفت .

- اوه راجرچه میگوئی؟ بخدا اگر دست راستم را قطع میکردند گوارا ترا از شنیدن این خبر بود که باز تو را در چنگال این زن محیل گرفتار به بینم .

- جیورجینا این تصور درباره او یک ستم و گناهی است او زن خوش قلب و مهربانی است جز اینکه میخواهد مقام و آسایش و جان خود را فدای من کند چه کرده است؟ چه جوانوردی است که وقتی جان او را در معرض خطر و هلاک می بینم تر کش نمایم .

- حرف پوچ و بهانه بی معنی است (باحال عصبانی افزود) این حيله و دام تزویر است که برای تو گسترده و مدعی است که دن دبه گو قصد هلاک او را دارد در طول این مسافرت مکشوف گشت يك کلمه این حرفها قابل قبول و مقرون بحقیقت نیست اگر چنین قصدی داشت در مملکت خودشان آسانتر بود و بهتر میتوانست قتل او را پنهان کند و آنقدر تأمل نمیکرد تا پاریس برسند که هر گونه جنایت و مرگ مشکوک را با دقت و بازجوییهای دقیق و سخت تری تعقیب میکنند تا در اسپانی .

- من خود متوجه این نکات بوده ام اما او استدلال میکند که هر کس تاب تواند با وسایل ساده تری بدنیا مال مقصود برود و زیاد در مضیقه گیر نکند مرتکب جنایتی نمیشود .
- یعنی تصور میکنی اگر بازنش عشق بازی کنی محرکی برای کشتن او باقی نمی ماند؟ راجر سرنی بعلامت تصدیق تکان داد .
جیورجینا لبخند اندوهگینی زد و گفت :

- عزیزم سخت در اشتباهی با اینکه میخواستم تا مدنی پرهیز کار بمانم اما از ترس اینکه مبادا این داستان آدم کشی اساسی داشته باشد برای نجات يك انسانی بدن دبه گو فرصت دادم که در رفتار بامن آزاد تر باشد .
- واقعاً کرامت عجیبی کرده ای .

- من گاهی برای رفع دل تنگی و سر گرمی عشاقی اختیار مینمودم و در این موقع که فکر میکردم که جان کنتس در خطر است برای کمک باوراه دیگری نداشتم و گمان میکردم بعد از سیراب شدن سرد خواهد شد و از فکر من باز خواهد ماند برعکس عطشش بیشتر و حرارت عشقش صدچندان فزونی یافت .

- با این تفصیل محرک برای اقدام بجنایت از بین نرفته ایزابلا از تمایل تو باز دواج مستحضر است و کوشش می کند شوهرش آزاد شود تا راه وصلت برای شما باز شود .

- قبول است اما نمی توانم باور کنم که دن دبه گو تنها برای همین منظور حاضر باشد مرتکب جنایت شود گاهی بحمله های عصبی شدیدی دچار میشود و رویهم پای بند اصول اخلاقی نیست .

- پس با وحشت از دست دادن تو ممکن است دست بعمل زشتی بزند و شنیده ام که تو میخواهی بزودی از پاریس بروی .

- بله صبح پنجشنبه حرکت میکنم در صورتیکه از این بابت خیلی اندوهناکم ولی چاره ای ندارم وضع پاریس شبیه بيك زن زیبایی است که در ظرف يك شب بر اثر بیماری*

هولناکی بکلی مسخ شده تاچندی قبل نیکو و دلربا ترین محل بود برای تفریح و خوشی و همه چیز اما اکنون بصورتی درآمده که یکساعت توقف در آنجا هم قابل تحمل نیست اول شرط تمیش و زندگی بودن اشخاص شایسته است ولی تمام اشخاص براننده مهاجرت کرده اند کسبه و خدمه بکلی افسار گسیخته و بی ادب شده اند .

راجر میخندید .

- راستی هم این پاریس در این روزها جای زندگی اشخاص چون تو نیست اما شنیده ام در مراجعت بانگلستان تنها نیستی و برای سرگرمی مصاحبی انتخاب کرده ای که اندوه دوری و هجران دیه گو را تخفیف دهی .

لیدی اتریج چشمانش برقی زدو گفت :

- معلوم میشود کنتم از شارل با تو صحبت کرده ؟

- بله چیزهایی شنیده ام و برانزو رود شارل بروی صحنه است که وحشت ایزابلا شدت کرده و فکرش قوت گرفته که شوهرش کارش را خواهد ساخت بعد از قدری صحبت راجر برخاست و گفت .

- از اینک باید بروم مرا خواهی بخشید ؟ این روزها مذاکرات مجلس خیلی مهم است و میخواهم بآنجا بروم .

جیورجینا میخواست باز از حیل و تزی و بر ایزابلا صحبت و او را مطمئن کند که میخواهد راجر را بدام خود ببندازد و توصیه نماید که بر حذر باشد اما راجر با اشاره دست او را ساکت کرد و خواهش نمود که دیگر از این مقوله صحبتی ننماید زیرا موجب ملالت ما هر دو میشود من هم مانند شما فکر میکنم که وحشت ایزابلا از سوء قصد شوهرش نسبت بوی بی مورد است اما کاملاً ذهنی او شده است که دن دیه گودرپی هلاک اوست و یقین دارد که جانش در خطر است فقط آینده و زمان میتواند قضاوت نماید که ترس و نگرانی او وهم است یا امری مقرون بحقیقت .

در مجلس اطلاع پیدا کرد که بحث در موضوع اتحاد با اسپانی دو روز بتعویق افتاده است اما شب که بکلوپ ژا کو بنها رفت ملاحظه کرد که باز صحبت راجع باختیارات شاه است در خصوص اعلان جنگ و پیمان صلح بنابتقاضای راجر بارناو شب قبل او را بالکساندر لامپ و بتیون و ربسبیر و چند تن دیگر از سران جناح دست چپ معرفی کرده بود راجر برای تجدید آشنائی در بین حضار که ضمن گوش دادن بنطقهای همکاران مشغول خوردن و آشامیدن بودند میگشت تازه سر میز ربسبیر و دو تن رسیده و مشغول صحبت شده بود که مرد چاقی با صورت گرد در حدود چهل سال بآنها سلام کرد و از راجر خواهش نمود قدری دور شده و با هم صحبت کنند راجر با شخص ناشناس بکناری رفته و بگوشه خلوتی رسیدند آن شخص بزبان انگلیسی سنوال کرد .

- شما مستر راجر بروك نیستید ؟

- بله از لهجه شما معلوم است که از هم میهنان میباشید .

- نام من مایلز است « ویلیام اگستوس مایلز » شاید رئیس ما که افتخار خدمتگذاریش

را داریم مرا معرفی کرده باشد راجر که احتیاط میکرد شاید دامی برایش گسترده‌اند گفت:

- متأسفم از اینکه فکر میکنم مرا عوضی گرفته‌اید من يك روزنامه‌نگاری هستم و از باب معین و معلومی ندارم .

- احتیاط لازم است اما نه در مورد من از سر رابرت فیتز جرالده بیگامی بی‌رای شما دارم .

- واقع میفرمائید .

- جناب لرد از آمدن شما بیاریس و فعالیت‌های شما خیلی ناراضی میباشند روز یکشنبه که هیئت نمایندگان سیاسی مقیم بیاریس بحضور شاه شرفیاب بودند علیاحضرت ملکه از ملاقات و صحبت شما به لرد فیتزجرالده اطلاع دادند جناب لرد معتقدند که اینگونه اقدامات ممکن است نتایج وخیمی بیارآرد به‌لاوه شما در بیاریس سمتی ندارید من بجای شما انتخاب شده‌ام و حسب‌الامر لازم است هرچه زودتر بانگلستان معاودت نمائید. شنیدن اینگونه سخنان آنهم از زبان کسیکه خود را جانشین وی معرفی می‌کند خیلی سنگین و ناگوار بود .

- اما ملکه از مذاکره با سفیر گناهی نداشته زیرا راجر معرفی‌نامه را ارائه کرده و بسمت نماینده دولت انگلیس صحبت داشته‌بود مجموع این‌جزایان او را باین گرفتاری خطیر کشیده بود بعد از چند لحظه تأمل تعظیمی کرد و بمیز خود بازگشت.

راجر از وضع و پیش‌آمدهائیکه منتهی بشکست شده احساس ناراحتی زیادی نمود و یقین نمود اگر به بیگامیکه رسیده بی‌اعتنائی کند بعواقب وخیمی گرفتار خواهد شد یعنی بخودسری محکوم و برای‌ابد از خدمت معاف خواهدگشت از روی این حساب فکر کرد بهتر است بازچندی در بیاریس بماند .

بعد از ظهر سه‌شنبه با افسرده‌گی بیاشگاه ژاکوبین‌ها رفت و فکر میکرد که مگر معجزه‌ای آب رفته را بجوی بازگرداند و گر نه اندیشه ادامه خدمت را باید از سر بدر کرد و يك سره کوشید تا ایزابلا را بانگلستان برده و بزندگان عادی بپردازد. « و بلیوم اکتوس مایلز » اول شخصی بود که در باشگاه بساوی مصادف شد و سلام کرد .

- با ابلاغ پیام دیروز دیدار شما در اینجا خیلی بعید است .

راجر با سردی پاسخ داد .

- بعضی گرفتاریهای شخصی بود که باید انجام دهم و بعد خواهم رفت .

- با بی‌اعتنائی بدستور رابرت در موقعیت نامطلوبی قرار خواهید گرفت صبح عازم انگلستان میباشم تا شخصاً گزارش بشخصیکه میدانید بدهم بهتر است باتفاق برویم چون راجر جوایی نداد مایلز افزود او بقضاوت من معتقد است و اگر همراه من باشید در تخفیف خشم وی بشما یاری خواهم کرد .

- از مراحم عالی سپاسگذارم شخصاً حسابم را با آنکه مرا مأمور کرده سرفرست خواهم رسید .

راجر وی را از سرباز نموده و بسراغ «بارناو» رفت تا در باب طرحیکه برای شبهای بعد ریخته باوی شور کند یقین داشت اگر فرصت بیابد راجع بحکومت اسپانی سخنرانی نموده و با اظهار اطلاعات خود که دیگران بکلی بیخبرند احساسات نمایندگان جناح چپ را بنفع خود بر انگیزد و اصلاح طلبان را بجلو گیری از مبادرت بجنبش وادار نماید .

«بارناو» پس از توجه باظهاراتش پیشنهاد وی را نپذیرفت .
- دوست عزیزم اینکه گفته شده اعضاء باشگاه میتوانند سخنرانی کنند يك تئوری است سخنران باید شخصاً توجه اشخاص را جلب نماید من شما را بعنوان يك روزنامه نگار انگلیسی میشناسم اما شما فعالیت عملی یا قلمی بنفع انقلاب انجام نداده اید هم میهنان شما تا یکماه قبل مورد احترام بودند ولی حالا ورق برگشته همینقدر که ملیت شما را بفهمند در آغاز شما را تخطئه میکنند و در صورتیکه استنباط کنند ما مورد مخفی مستریت هستید مسلماً کار شما را خواهند ساخت بهتراست از نقشه خود صرف نظر نمایید .

راجر از شنیدن این بیانات آخرین امیدش برباد رفت و از باشگاه خارج گشت . . .
صبح روز بعد بطرف سفارت اسپانی رفت گروهی در نزدیک سفارت باچهره های عبوس نجوا میکردند راجر راهی باز کرده و از پله های سفارت بالا رفت مردم بگمان اینکه او اسپانیولی است زبان بدشنام گشودند وی بسرعت خود را بدر رسانده دق الباب کرد پیشخدمت در بگشود و تا خواست حرفی بزند و اعتراضی نماید راجر او را بکناری زده و باعجله داخل شد .

جیورجینا و کنتس از ورود ناگهانی وی وحشت نمودند رنگ از صورت راجر پریده نفسش بشماره افتاده میلرزید پس از چند لحظه که اندکی از التهابش کاسته شد نفس زنان پرسید .

- این مرد که کجا است ؟ دن دبه گو کجا است ؟ زود بگوئید باید او را به بینم پنهانش نکنید میخواهم حقیقت را کشف نمایم .

جیورجینا جواب گفت .

- اینجا نیست منتظرش هستیم که بیاید اما راجر مگر چه خبر شده است ؟ مگر چه خطائی مرتکب شده ؟

راجر با قیافه مهیب و بی اعتنا بسئوالات جیورجینا از دری که بیالکن باز میشد بیرون رفت مردم با دشنام و فریادهای خشمگین بطرفش متوجه شدند .
جیورجینا پیش رفت و بازویش را گرفت و فریاد زد .

- راجر - راجر چه میکنی چرا دیوانه شده ای ؟ شنیده ام که اتفاق سهمگینی رخ داده اما کیست که از غیب خبر بدهد دن دبه گو کاملاً بی تقصیر است تو را بخدا بیسا قدری به نشین و تسکین پیدا کن .

راجر بدون ادای کلامی بایک تکان سخت بازویش را اذ دست وی رها کرد و مشاهده نمود که دن دبه گو بطرف سفارت میآید و نزدیک جمعیت رسیده بود .

راجر بطرف کوچه خم شده با دست بطرف دبه گو اشاره کرد و فریاد کشید .

- دستگیرش کنید بگریزش این دن دبه گو نماینده فوق‌العاده اسپانیا است این دشمن شما و اشراف زاده دسیسه‌کار است می‌کوشد فرانسه را بچنگ بکشاند می‌خواهد بزور سرنیزه سربازان اسپانیولی قلعه باستیل را از نو بسازد آلا لانترن آلا لانترن . جمعیت حیرت زده چند لحظه‌ای ساکت مانده بعد با فریادهای رعب‌آوری از جا کنده شده آن بدبخت را در میان گرفتند .

جیورجینا فریادی رعب‌آور و خشمگین از جگر برآورد .

- راجر - راجر بخدا دیوانه شده‌ای جلو گیری کن - نگذار . . ای خدای من ... راجر او را بکناری پرت کرد و با دقت بتماشای کوچی مشغول گشت دن دبه گو در زیرباهای جمعیت لگد کوب میشد چند لحظه بعد جسد خون آلودش را کشان کشان بنزدیک تیر چراغی برده طناب دار را بگلویش بستند و پیکر نیمه جانش را بالا کشیدند .

راجر شمیرش را از غلاف بیرون کشید که اگر هنگام خروج از سفارت کسی مانع شود از سر راهش برکنار کند روبه جیورجینا که از وحشت بجای خود خشک شده بود کرده و اظهار نمود .

برای شما خیلی متأسفم اما سزایم جز این نداشت .

جیورجینا مشت‌ها را گره کرده بسر و صورت راجر می‌کوبید و با صدای خفه‌ای مکرر می‌کرد .

- هر گزهر گز از تو نخواهم گذشت سبع - جانی - بیرحم .

فصل بیست و ششم

راجر هفته بعد ۲۶ ماه مه ۱۷۹۰ ساعت شش و پانزده دقیقه عصر وارد لندن شد برای ملاقات نخست وزیر بخانه شماره ۱۰ رفت .

مستر بیت پشت میز کارش نشسته و بانپوه کاغذهایی که در مقابلش بود رسیدگی می نمود و حسب معمول شیشه شراب و کیلاس هم در گوشه میز قرار داشت جام خود را سر کشید بدون آنکه بچهره خسته و گرد آلود راجر از راه رسیده توجهی نماید . قیافه لاغر و پژمرده نخست وزیر گرفته تر از زمان عادی بود بالحن خشک و حاکی از ناراضیاتی گفت .

- مستر بروک جسارت شما از ورود باینجا موجب شگفتی است اما بدم نیامد زیرا دیگر لازم نیست برای استرداد معرفی نامه شما را احضار کنم

سال گذشته بانظر خوش بینی فراوان بآینده شما مینگریستم اما دانستم آن حسن نظر اشتباه بود البته میدانید که من فقط بگزارشات شما قناعت ننموده و منابع دیگری هم برای کسب اخبار دارم سان قبل نخواستم آنچه از رفتار شما میدانستم بروی آدم بملامت برگذار نمودم سیزده ماه گذشته را بانارضیاتی بعملیات و رفتار شما نگاه میکردم در بهار ۸۹ برای جلب عنایات ملکه فرانسه پست خود را درباریس ترك نمودید بعداً معلوم شد که علت اصلی این مسافرت برای همراهی یکی از ندیمه های ملکه بوده که می خواستید او را بر بایید و فرار کنید ولی مداخله کسان وی مانع شد و اقتضای بیار آمد .

بار دیگر در پائیز از باریس رفتید بدون اینکه بمن اطلاع بدهید در حقیقت فرار کردید و یکماه تمام از وقایع مهمی که در باریس رخ داد يك گزارش نفرستادید باز آگاه شدم که مسافرت شما بمناسبت غیبت شوهر آن دختر بوده که میخواستید از مصاحبتش برخوردار باشید و عشق بازی کنید .

پس از مراجعت بیباریس هم جز شکست در مأموریت مثلا برای ملکه چیزی نداشتید تا گزارش دهید .

سیس با عناصر ارتجاعی که او را دوره کرده بودند همراه شده و بالاخره با آن کشیش لنگ نا نجیب و پست پیمان مهرمانه بستید احضار شما برای نجات از آن محیط نامناسب و اشخاص بد جنس بود بعد از قبول مأموریت مهمی که بشمار جوع نمود سرپیچی کردید .

درماه مارس برای جستجوی زنی که گمراهتان کرده بود مصمم شدید بمادرید بروید و حساب کردید بهتر است با من اصلاح کنید شغل شایسته‌ای بشما محول نمودم قول دادید که انجام آن را بر امر دیگری مقدم بدادید اما نتوانستید و بدنبال معشوقه راه پاریس را پیش گرفتید چون عشق بازی در آن شهر آسانتر است اعلیحضرت «کارلوس» را اغوا کردید تا شوهر محبوبه‌تان را بنمایندگی خود و سفارت فوق‌العاده بدریاد فرانسه بفرستد بدون توجه باینکه این عمل موجب تشدید مباحث اتحاد بین اسپانی و فرانسه و بضرر انگلستان خواهد بود و نخواستید بدانید که از انجام مقاصد شخصی چه زحمت و خسارتی بکشور خود میرسانید ازاینکه نامه خصوصی من که معرفی نامه‌ای بود بطورشم آوری سوء استفاده یعنی نزدیک شدن بانقلابیون آن را بعنوان اعتبارنامه بنظر ملکه فرانسه رساندید .

با ابلاغ امر صریح برگشت بلندن توسط «فیتز جرالده» در پاریس ماندید و با عوام‌فریبان باشگاه ژاکوبین‌ها ساختید و موجبات قتل شرم‌آور شوهر معشوقه را بدست اراذل فراهم آوردید و بعد هم با کمال گستاخی بباشگاه رفته و عمل زشت و منفور خود را با آب و تاب برخ اعضاء کشیده و با وقاحت تمام خود را دشمن تمام سلاطین حتی پادشاه انگلستان معرفی نموده و آن خون آشامان را اغوا بقتل و غارت نمودید .

اگر در انگلستان مرتکب یکی از این جنایات می‌شدید قانون شما دامحکوم باعدام می‌کرد و اگر دولت فرانسه تقاضا کند بیدرنک شما را تحویل خواهیم داد تا بکیفر برسانند .

صدای سرد و خشن نغمت وزیر خاموش شد راجر تکانی بخود داده و تمام حواس خود را جمع کرد .

بسیاری از خطاهائی را که بیان کردید تصدیق دارم قسمتی از آنها مستلزم توضیح و دفاع است مستدعی است بفرمایند تاریخ آخرین گزارشی که از پاریس رسیده کی است ؟

- از روز شنبه که خبر رسوایی شما رسیده دیگر اطلاعی ندارم و طوفان مانع رسیدن پست بوده .

- در این صورت نتیجه مذاکرات جلسات بیست و یکم و دوم بنظر تان فرسیده است .

- نه مگر چه بوده است ؟

- لایحه‌ای را که من الفاء کردم ضربه سختی بر بنیاد حکومت استبدادی وارد آورد .

- عجیب؟ آنقدر گستاخی که این عمل را برخ من میکشی و بدان مباحات می کنی؟!

- بله کیفیت مرگ دن دبه گو مسئله ایست بین من و خدای من ولی با استفاده از فرصتی که برای افنای وی بدست آمد توانستم بهدفع نهائی برسم برای نجات خود باشگاه ژاکوبسن ها پناهنده شدم و در آنجا همگی تصدیق کردند که او فعالیت می کرده و می کوشیده فرانسه را بچنگ بکشد و سزاوار مجازاتی بوده که به او رسیده است .

برای جنابعالی جای نگرانی نیست که مرا تحویل مقامات قضائی فرانسه بفرمائید بیشتر مردم مرا بچشم يك قهرمان می نگرند .
بطوریکه آن مرد مهمل مایلز گزارش داده آن شب در باشگاه بعنوان خصومت با استبداد سخنرانی نمودم وژاکوبسن ها را دست آویز قرار داده بندر « نوتکا » را بهانه کرده و تصمیم گرفتند الغای اتحاد فرانسه و اسپانی را تقاضا کنند زیرا بنحو کامل شرح دادم که این مودت چه مصیبت هائی تاکنون بیار آورده و خواهد آورد .
پیشنهاد مرا بنحوی استقبال نمودند و تقاضا کردند تمام قراردادهای سابق رالفو نموده و فقط تعهداتی را که ملت می خواهد معتبر بدانند .

تصمیمات باشگاه ژاکوبنها است که روز بعد در مجلس بصورت قانون در می آید میرابو سمی کرد باشگاه را علیه من برانگیزد اما بسا هو و جنجال بکنار رفت دمولن روبسپیر و سایر رؤسا گفته های مرا تأیید کردند میرابو روز بعد خواست علیه استدالات من آغاز سخن کند مخالفین نگذاشتند .

من بملکه و وجدان خود خیانت کردم باعث ریختن خون مردی شدم که خاطره اش تا پایان عمر از مقابل چشم رد نمی شود با ماندن در پاریس زیرا که از جان شیرین دوست تر داشتم از دست دادم در صورتیکه چند روز پیش از آن میتوانستم بی دغدغه او را بانگلستان بیاورم و عمری با سعادت باوی بسر برم شاد و خرسندم که در مقابل تمام این ناکامیها و تیره بختی ها توانستم به میهن ونخست وزیرش خدمت کنم .

باکمال اطمینان میتوانید تدارکات در بنادر را موقوف کنید زیرا اسپانیا تنها شده و قدرت جنگیدن ندارد یکسال قبل درهم شکستن پیمان خانوادگی را از من خواستید و بنحو کامل انجام دادم روز شنبه ۲۲ ماه مه طبق قانون اساسی فرانسه آن پیمان بی اعتبار و جزو مطالب تاریخی قرار گرفت و سراسر کانادا از ساحل اتلان تیک تاکنار اقیانوس آرام بمستملکات بریتانیا پیوست .

مستریبت بعد از چند لحظه سکوت اظهار نمود .

- مستر بروک فراموش کردم جام شرابی بشما تعارف کنم باید ببخشید
راجر از خانه شماره ده خارج شد چند گاهی زرفته بود که کالسکه ای در کنارش ایستاد و صدای آشنائی او را بنام خواند دقت کسرد قیافه زیبای جیورجینازا در درون کالسکه مشاهده کرد بیدرنگ در کنار وی نشست و کالسکه براه افتاد و بعد از لحظه برسید از کجا دانستی بلند آمد ام .

- از بدو ورود از گوز پشت تقاضا کردم ورود شما را بمن اطلاع بدهد یکساعت قبل موده داد که اثاثیه خود را در منزل او گذارده‌اید تا ساعتی بعد خودتان از خدمت نخست‌وزیر بآنجا بروید .

بعد از مدتی سکوت جیورجینا با چهره گرفته و صدای بغض آلود گفت:

- اوه راجر - راجر سراسر این هفته غم‌واندوه مرا میکشت

- میدانم چقدر بشما سخت میگذرد تمنی دارم از یادآوری آن صحنه دردناک و

ملامت من خودداری کنید که راستی طاقت فرسا است .

- باعلاقه‌ایکه باو پیدا کرده بودم علت تأثر واندوهم فقط مرگ او نبود بلکه از

فکر گسیختن رشته پیوند خودمان بود میخوام علت آن عمل را بدانم و تا توضیحات قانع کننده نشنوم آرام نخواهم شد تو پیوسته مانند غول مخوف و مهیبی در نظرم نمودار

میباشی چرا چنین عملی را مرتکب شدی ها بگو بگو چرا ؟

- داستان طولانی است منم از فکر اینککه گفتی مرا نخواهی بخشید بیش از تمام

نامالیامات متأثرم کرده بکلی مبهونم نمیدانم کجا هستم و چه میگویم ؟ مشتاقم بگوشه دنجی برویم و با اطمینان و آسایش صحبت کنیم .

- برویم باستودیوی نقاشی من تا زودتر بتوانم از حقیقت امر آگاه شده بی‌وحشت

بتونگاه کنم .

بمنزل رسیدند جیورجینا برسید:

- کی غذا خورده‌ای ؟

- امروز چیزی نخورده‌ام اما خستگی بیش از کرسنگی رنجم میدهد بچیزی نیازمندم

که بالاتر از همه است و آن بخشایش تو است و بعد یک حمام گرم و چند ساعت خواب .

- بسیار خوب چند ساعتی هم صبر خواهیم کرد الان دستور میدهم آب گرم کنند

و تا آماده شدن حمام میتوانیم چند گیلان شراب بنوشیم خوب است لباست را از تن

بیرون کنی و روی تخت من درازشوی تا غذای سردی آماده کنم .

راجر بعد از نوشیدن چند جام شراب و گرفتن حمام بروی تخت جیورجینا افتاد و

بخواب عمیقی فرو رفت بعد از نیمه شب جیورجینا با طنازی و نوازش او را بیدار کرد

مدتی بسروگوش یکدیگر و ررفته خاطرات گذشته را تجدید نموده و در پایان باطابق

نشیمن رفتند و مشغول صحبت شدند .

- خوب راجر حالا بگو به بینم علت آن اقدام وحشتناک چه بود ؟

- در ضمن صرف شام توضیح داد صرفاً برای درهم شکستن پیمان خانوادگی و

خدمت به میهن .

- تو با از خود گذشتگی عجیبی این کار را انجام دادی و چه خوب توانستی خود را

از مهلکه نجات دهی محققاً مقامات فرانسوی تو را بجرم خیانت اعدام میکردند خوب

وقتی نخست‌وزیر آگاه شد که تو برای خدمت بوطن همه آرزوهایت را فدا کردی چه

گفت ؟

- معرفی و اعتبارنامه‌ایکه ملاحظه میکنی : (مستر بروك در مسئله مورد بحث كاملا مطلع بوده و مأمور است كه در آن باب مذاكره نماید)

- در اینصورت معرفی نامه سابق باین حكم جامع و كلی تبدیل شده است و میتوانی در هر موقع از این استفاده کنی تورا از این موفقیت بزرگ تبریک میگویم .

- متشكرم این عمل مستر پیت حاکی از هوش و قدردانی او است كه چون به نتیجه نهائی رسیده ام از غفلتهای زیادیکه در دوره مأموریت شده صرف نظر نمود اما تا بوقت ثابت نکنم كه آن ماجرای دلخراش شرافتمندانه بوده و جدانم ناراحت است .

- در وقتیکه موضوع منافع كشور در خطر باشد جان يك نفر ارزشی ندارد اما روابط خصوصی تو با او باعث شد كه قتل وی در نظرم آنقدر هولناك جلوه نمود فكر میکنم برای پیروزی خود میتوانستی قربانی دیگری انتخاب کنی نه . . .

- قبلا چنین نقشه‌ای نداشتم اما وقتی چشم بهمیكل دن دبه گو افتاد بمن الهام شد . البته اگر فرصت داشتم فكر دیگری میکردم و راضی نمیشدم بیگناهی رابچنگ آن گرگان خون آشام بیندازم اما باید تصدیق نمود كه دست انتقام را نمی توان بست .

- مقصود تو را نمی فهمم شاید در قتل ایزابلا باو سوءظن برده‌ای در صورتیکه او بی اطلاع و بی تقصیر بوده است .

- اشتباه تو در همین جا است محققاً قتل آن زن شوربخت بدست آدم کشانی واقع شده كه دن دبه گو آنها را اجیر کرده بوده است .

- چه دلیلی برای اثبات این مدعا داری ؟

- جز بیانات شخصی كه شاهد ماجرا بوده مدرکی ندارم و گوینده هم لحظه‌ای بعد از ادای مطلب در گذشت و جداناً برای حقیقت این امر میتوانم سوگند یاد كنم كه هیچ شبه و تردیدی نیست .

او باش از چندماه قبل بمؤسسات مذهبی دستبردهائی میزدند شب هيجدهم به كارمنت میروند صبح آن روز قرار بود بملاقات ایزابلا بروم و تا آن ساعت از مرگ آن بیخبر بودم وقتی وارد شدم قراولان گارد ملی را دیدم باس میدهند اوضاع بكلی غیرعادی بود ابتدا نگهبانان از ورودم جلو گیری كردند اصرار كردم رئیسه دیرا خیر كردند خود را از بستگان ایزابلا معرفی كردم آهی كشید و این شرح را نقل كرد .

ساعت دو بود كه كوییدن در همگی را از خواب بیدار و متوحش كرد حسب معمول در چنین مواقع تمام ساكنین دیر در نمازخانه جمع میشوند اما ایزابلا كه از این معمول بیخبر بود در اطاق خودش ماند مهاجمین كه شاید ده دوازده تن بودند در اطاق را شكسته و آنچه بدست میآوردند غارت میکنند چند لحظه بعد رئیسه بطرف اطاق مهمانش میروند جسد خون آلود ایزابلا و كتزال مجروح رامی بیند .

طفلك هنوز زنده بود و رئیسه مرا ببالینش برد و این شرح را با سختی و لكنت نقل كرد : صدای بای چندتن كه بسرعت بطرف اطاق بانویم میرفتند مرا بیدار كرد شكستن در اطاق نگرانم نمود تبری كه در دسترس بود برداشته و بسمت منزل خانم دویدم با آنها مصاف دادم اما مقاومت در مقابل حملات آنها میسر نبود زخم سختی برداشته

بزمن افتادم آن آدم کشان سبع بایزابلا حمله کرده بدنش را پاره پاره کردند من که هنوز رمقی داشتم خود را بزیر تخت کشیدم مدتی نگذشت که مرد بلند قامتی با دوفتر دیگر وارد اطاق شدند یکی از آدم کشان جسد ایزابلا را بر گردانید موهایش را عقب زد صورتش را با انگشتان نخاله و خون آلود نشان داد پرسید همان زنی است که میخواستید آن مرد بلند قد که صدایش خوب آشنا بود پاسخ داد آری خودش است آنگاه کیسه ای حاوی سکه های طلا بدست وی داد و گفت اینهم مبلغی که قرار بود .

در پایان بیانات کترال قسم خورد که جز دن دبه گو کسی نبود و کشیدن انتقام خون وی بسته بجوانمردی تو است ولحظه بعد چشم برهم گذارد و خاموش شد .

از تطبیق آنچه گفتم با شواهد دیگر صحت آن را تصدیق میکنم آن روز پیغامی برای دن دبه گورسید که ساعت هفت صبح بروید بدیر وقتی برگشت اظهار نمود پس از سر آمدن دوره سوگواری عروسی کنیم آن روز نتوانستم چیزی از آن حادثه بفهمم اما خیلی بدم آمد که این مرد آنقدر صبر و ملاحظه نداشت که جسد زنش سرد شود و بعد سراغ من بیاید پس معلوم شد که آن پیچاره حق داشته که در هراس باشد پس من در این واقعه بی تقصیر نیستم و باید استغفار کنم که بتو میگفتم ایزابلا برای بدم کشیدن تو است که اظهار وحشت و نگرانی میکنند و فکر میکنم روی خوش نشان دادن بدیه گو مرا کاملا در قتل آن زن دخیل و مقصر میدارد .

- نه عزیزم بیجهت اینطور فکر نکن او مردی سودوی و نسبت بزنان بی اختیار بود با زنان دیگری عشق بازی میکرد و اساساً با زن تحمیلی بی رغبت بود ایزابلا را برای مکتب و مقام خانوادگی باز قبول نکرده بودند همانطور که آن زن هم برخلاف میل بساو تمکین می کرد تمام تقصیر برعهده او ایامی پس از آن و دختران است که چشم بمال و مقام دارند من از تو خیلی خوشنودم تا اینجا که در قوه داشتی برای جلوگیری از خطر کوشیدی .

- راجر عزیزم در هر صورت من خود را مقصر میدانم اما آنچه کرده ام بخاطر علاقه بتو بوده است نمیتوانستم به بینم که تو بخاطر یک هوس بازی پشت پا بآینده درخشان خود بزنی این بود که باهشورت پدرم نقشه ای برای نجات تو از آن طوفان طرح ریزی کردیم روزی که تو بشهر تولید رفته بودی پدرم با گادوی ملاقات و بوی خاطر نشان نمود که معروفیت و سابقه ژنرال دراندا در دربار فرانسه خیلی زیاد است و برای انجام مأموریت دختر او است که میتواند کاری انجام دهد نه شوهرش گادوی موضوع را بسا مهارت و خوبی بعرض لوئیزاملکه رساند و آن بود که امر شد ایزابلا در مصاحبت دن دبه گو رهسپار پاریس بشود .

- آه که چقدر غافل بودم که نتوانستم این موضوع را حدس زده باشم ؟ از تعلق خاطری که بمن داری برای هر گونه فداکاری حاضری که مرا از شر خودم رها کنی . . .

چشمان سیاه جیورجینا برق میزد دستهای راجر را در دست گرفت .
راجر اگر می توانستم نتایج مرگبار مداخله خود را پیش بینی کنم بسا زهم

از چنین اقدامی خودداری نمی کردم خوشوقتی و کامیابی تو ازجان هر زنی ارزنده تر است - وخرسندی توهم ازحیات هر مردی - صمیمانه از تو سپاسگذارم و اگر وضع و حالت من جریان دیگری پیدا کرده بود يك داستان غم انگیزی بیش نبود من ایزابلا را تا درفلورانس وناپل بود دیوانه وارد دوست داشتم اما بعد اذ دسترسی و کامیابی شود و اشتیاقم بکلی فرونشست مکررهم کوشیدم عشق او را درقلب خود احیا کنم موفق نشدم زیرا تسایم شدنش او را درنظرم کوچک و بی ارزش نمود شاید بواسطه علاقه مغرطی بود که نسبت بمن ابراز میداشت یا خیانتی که نسبت بشوهرش روا داشت هر گاه با وی گریخته و بلندن رسیده بودیم تمام عمر گرفتار قول و اخلاق جوانمردانه خود بودم باز دیگر از خدای خود و تو یار دیرین سپاسگذارم که بخیر وصلاحم پایان یافت .

- خوبست از دنبال کردن این مطلب صرف نظر کنیم زیرا ذکر گذشته هیچ اثری ندارد و بیجهت نباید وقت خود را تلف کنیم و توحالایی به گفته های من میبری و تصدیق می کنی جوانانی که با یکدیگر روابطی پیدا می کنند نباید ب فکر ازدواج با یکدیگر باشند زیرا همیشه خاطرات گذشته آنها را در نظر یکدیگر بی ارزش و بیست میدارد .

- ما نباید خود رادل شکسته بدانیم هنوز خیلی جوانیم قسمت چنین بود که آنها بمیرند و ما از نعمت زندگی برخوردار باشیم جامی شراب بنوشیم و از فرصت استفاده کرده ولذت ببریم .

جیورجینا گیلاسها را از شراب لبریز کرد دست در گردن یکدیگر می خوشگوار را سر کشیده لبها را درهم آمیخته و چشمها را بیکدیگر دوختند بازوان را بدور کمرهم حلقه زدند و از هوش رفتند .

بعد که بخود آمدند جیورجینا سؤال کرد اکنون با این سمت تازه خیال میکنی سفر بروی ؟

گمان نمیکنم راستی هنوز تو را الزتمام محبت هایی که مستریت در باره ام میذول داشته آگاه نکرده ام با کمال مهربانی اظهار داشت خدمات محرمانه را نمیتوان پاداش علنی بخشید در این صورت تقاضایی بکن که قابل انجام باشد عرض کردم خانه ملکی ندارم اگر ممکن است از این راه محبتی بفرمائید .

بعد از تفکر گفت خانه مناسبی در ریجمنند پارک متعلق بدولت آزاد است میتوانی مادام العمر در آنجا مسکن نمایی .

- اوه اوه راجر چه سعادت ! من آن خانه را خوب می شناسم بسیار با صفا و زیبا است چندان هم بزرگ نیست که نگاهداریش دشوار باشد بنا روی زمین مرتفعی است مشرف بباغ وسیع و منظره فرح انگیزی دارد قسمت قدیمی ساختمان یادگار زمان شارل اول است که هر وقت بشکار میرفت در آنجا استراحت می کرد و در وسط باغ يك عمارت تابستانی است و شخصی که سابقاً در آنجا منزل داشته سقفهای آنجا را با ظرافت و سلیقه تمام نقاشی کرده .

- بنظر تو عمارت تابستانی وسط برای کارگاه نقاشی مناسب است ؟

- به بسیار خوب ! مگر میخواهی نقاشی کنی ؟

- همیشه عاشق این هنر شریف بوده‌ام با اینکه مسافرت‌م در ایتالیا خیلی کوتاه بود
با این وصف از تماشای شاهکارهای نقاشان بزرگ خیلی استفاده کردم اما خوب میدانم
که من هیچوقت يك نقاش هنرمندی نخواهم شد .

- من هر وقت فرصت کنم بریچمند می‌آیم و درسهای اولیه را بتو می‌آموزم . .
- حتماً باید بیایم و با لبخند افزود تو در هر فن آموزگار خوبی بودی هیچ زن
دیگری قادر نبود در من آنطور نشاط و خوشی تلقین کند و حس اعتماد بنفس را تقویت
نماید راستی چرا نباید بایکدیگر ازدواج نکنیم ؟

- در این باب تا کنون خیلی بحث کرده‌ایم دوجوانی که باهم روابط نزدیک داشته‌اند
ازدواج آنها عاقلانه و خوش فرجام نیست زیرا آن جاذبه و حلاوتیکه باید باعث دوام و
ثبات پیوند باشد وجود ندارد انسان همیشه مشتاق و پیچور چیزهای تازه و ناشناس است
و امید و انتظار یافتن لذت بیشتری را دارد و دو آشنای قدیمی مانند همیشه نسبت بیکدیگر
مظنون و بی اعتماد هستند و در هر پیش آمد نامطلوب آماده خورده گیری و ملامت از
گذشته . . . بالاخره حلاوت دوستی شیرین و دیرین خود را از دست خواهیم داد و زن
و شوهر خوشبختی هم نخواهیم بود و دلایل بسیار دیگر . . . نه نه وصلت ما با هم
صلاح و خوش عاقبت نیست اما هیچ مانعی هم نیست که من اکنون سرم را بسینه تو
نگذارم .

- و من هم تو را در آغوش بگیرم دست‌ها را بدور کمر جیورجینا حلقه کرد آزادانه
بروی تخت افتاده مدت‌ها بر ازونیا زبرد ااختند .

- راجر تو باید هر چه زودتر همسری انتخاب کنی که شایسته مقام تو باشد و در
مأموریت‌های مهمی که بتو محول میشود بتواند باتو باری و همکاری نماید موفقیت و پیشرفت
مردان تا مقدار زیادی موکول بحسن معاشرت و هوشمندی زنانشان است همسرفهمیده و
مهربان است که میتواند همراز و نگاهدار اسرار و کمک شوهر باشد و در مواقع تنگنای
و سختی‌هایی که لازمه زندگی است و حتماً برای هر مردی پیش می‌آید موجب تسلی خاطر
و هم فکری باشد ...

- آه جیورجینای محبوب تو چه قدر عاقل و دانا هستی اظهارات تو را کاملاً تصدیق
دارم و خوب تشخیص داده‌ام که آنچه میگوئی از روی فهم و صمیمیت است .

- جیورجینا بر اثر يك انقلاب درونی بی اختیار خود را بیشتر بر راجر چسباند و با
صدای گرفته‌ای گفت همسر شایسته‌ای برای تو در نظر گرفته‌ام اگر موافق باشی بسیار
مناسب است .

- آیا او را دیده و میشناسی

- آری «اماندا گادوری»

- آفرین بتو چه خوب انتخاب کرده‌ای باو علاقمند هستم آیا تصور میکنی برای
ازدواج با من حاضر باشد ؟

- یقین دارم قبول میکند زیرا دختر بسیار فهمیده‌ایست خوب میدانم پیوندهای از

روی احساسات و دل باختگی جز فریبی بیش نیست و عاقبتش تلخ و نامطلوب است زناشوئی غیر از عشق بازی و هوسرانی است .

برای ملاقات تو بود که در لندن ماندم والا به « ستیل واتر » رفته بودم از لرد سنت اتین تقاضا کرده بودم که با ما بیاید خوب است توهم بما ملحق شوی .

- آیا لرد « سنت اتین » را خوب میشناسی و مایل بازدواج با او میباشی ؟

- باید در این باب قدری فکر کنم مرد شایسته و خوبی است اما میدانی زنی بسن و شرایط من تا اندازه ای مشکل پسند است .

- آخر چه ؟ مگر طرف (ایدالی) کمال مطلوبی خالی از عیب و نقص یافت میشود باید قدری سهل انگار شد رشته ازدواج و عشق های روز اول زناشوئی پرده ای روی چشم میافکند و نمیگذارد خال سفیدیکه در چشم طرف هست دیده شود و بعد از مدتی علاقه و انس هر حسن و زیبایی با عیب و نقصی راعادی خواهد نمود .

- راست میگوئی هوس بازی و زندگی بی بند و بار بیش از چند روزی لذت بخش نیست از جبر طبیعت هم نمیتوان سر بیچید و کارشدنی هر چه زودتر نیکوتر .

- راجر بیانات صمیمانه تو مرا مصمم نمود که تردید را بکنار گذارم و خود را تسلیم سر نوشت نمایم .

- آفرین بتو اما خوبست تا فردا صبح فکر کنی شب تا صبح خواب و بستر مشورتگاه مناسبی است .

- حالا صبح است و تصمیم من قطعی .

چند روز بعد خبر ازدواج بروک - گادفری یا راجر ماک را ایند بروک در روزنامه دیلی - میروا اعلان شد گروهی از نزدیکان و بستگان شاهدانجام تشریفات در کلیسای سن بل بودند و با فشردن دست چهار نفر اشخاص خوشبخت تبریک گفته سعادت آنان را از درگاه خداوند متعال مسئلت نمودند .

مختصری از سابقه و روش فراماسونری

طفل بودم میشنیدم شخصی بنام ملکم خان ارمنی از فرنگستان بازگشته ادمغانی با اسم فراموشخانه آورده با جمعی از اشراف و روحانیان روشن فکر محفلی آراسته و صحبت‌هایی میکنند که تازه گی دارد ضمناً با شعبده بازی مردم را جلب کرده راست یا دروغ شهرت داشت ساعت شخصی را در مجلس ضیافت درهاون کوبیده خرده‌ها را در دستمال پیچیده و بعد آنرا سلامت از جیب مهمان بیرون کشیده .
برای خرید چکمه بدکانی رفته و آنرا بپا کرده وقتی چکمه دوز آن را در میآورد به پای ملکم در چکمه مانده و از بدنش جدا شده .

معلمی داشتم از تلامذه و محارم حاج شیخ هادی نجم‌آبادی گاهی با مصاحبین از ملکم و افکارش سخنی بمیان میآورد من هر چه گوشه‌دار تیز میکردم مطلبی دستگیرم نمیشد جرئت پرسش هم نداشتم .

سالها گذشت معلم تاریخ و فلسفه در لیسه شهر لیون جمله‌ای از فراماسونها میگفت انتقادی میکرد و میگذاشت روزی بکتاب‌فروشی مشتری خود رفته و کتابی راجع بفراماسونری خواستم بانوبعد از نگاه خیره و تندى اظهار داشت هنوز برای شما زود است بدنبال اینگونه مطالب بروی پدرم از اعضاء برجسته این جمعیت و بمقام عالی رسیده بود در سالهای آخر کناره کرد وقتی شوهرم را برای ورود در این جمعیت دعوت کردند باید پدرم مشورت نمود وى مصرأ شوهرم را منع کرد و منصرفش نمود .

اگر موقع خلوتی آمدی نامه‌های پدرم را که بشوهرم نوشته میدهم بخوانی روز تعطیلی بسراغش رفتم پاکت بزرگی از جعبه بیرون آورد مرا بگوشه‌ای نشانند و افزود با فراغت بخوان و دقت کن دو ساعت بیشتر سرگرم مطالعه و شرح رفتار فراماسونها بودم عکسها را تماشا و در هر جمله‌ای تأمل مینمودم خلاصه اینکه دستگیرم شد این بود « چه بسا شهرتها که بکلی خالی از حقیقت است اشخاصیکه آنقدر شجاعت ذاتی دارند که نمیخواهند یانمی‌توانند از راه تزویر و بی‌وجدانی هم نوعان نغود را آلت هوسرانی خویش قرار دهند هیچوقت وارد جمعیت‌هایی نمیشوند که آنها را ملعبه خود قرار دهند .»

وقتی پاکت را ببانو رد میکردم پرسید نامه‌های پدرم چه تأثیری در شما کرد پاسخ

دادم اگر بتوانم پند ایشان را بکار بندم دزدندگی را هنمای خوبی است عجاله فرما سونری را فراموش کردم .

چهل و چند سال گذشت وقتی در شهر نیس اقامت داشتم با مرد شریف و نجیبی که بیش از سی سال در ویلای زیبای ملکی با خاننش منزل داشت آشنا شدم تقارب سن و اخلاق آشنائی را بدوستی کشاند اهل مطالعه و جوایب دانش بود کتابخانه منقحی داشت قسمتی از جوانی را در چین بتجارت و در ژاپن بسیاحت گذرانده شیرین سخن و مهمان نواز بود ساعتها در کنار گلپای نسترن نشسته و بذکر خاطرات گذشته با لذت فراوان صحبت میکردیم .

این شخص عضو برجسته و رئیس لژ بوده عکسهائی با لباس رسمی جمعیت داشت ساده و خودمانی اظهار میکرد ریاست لژ من بیشتر مرهون ثروت من بود و گرنه مردان برآزنده تری در جمعیت بودند با اینکه چند سال قبل کناره گیری کرده بود اما عفت اخلاقیش نمیگذاشت بطور واضح سخنی بگوید سر بسته اظهار میکرد آزادی و مساوات دستگیری از درماندگان کلیاتی است که تمام پیشوایان کیشهای مختلف از اعصار قدیم تا کنون گفته اند و هرچندی هم مردمان هوشمند با بیانات تازه ای بمناسبت زمان و مقاصد تجدید و تکرار نموده اند و گاه بصورتی درآورده اند که مردمان بیفرض از آن متفرند .

وی از پیروان متمصب مکتب تولستوی بود کتاب قطور او را ارجع بر روحانیان نااهل شاهد میآورد و باخشم میگفت اگر نظر شخصی و سودجویی نبوده چرا سیزده بار انجیل را تغییر داده اند این عمل ناروا بدست پاپهای یعنی پیشوایانی شده که خود حافظ اصول مذهب بوده اند .

بالاخره در ضمن این صحبتها يك روز چنان بی اختیار شد که اظهار نمود آيا همان آزمایشهای کودکانه و پوچ هنگام ورود اعضاء برای معرفی اشخاص شیاد و حقه باز کافی نیست ؟

این دومین بار بود که از قلم و زبان دو رئیس لژ اینطور باصراحت خواندم و شنیدم پس از کناره گیری از مشاغل دولتی برای مطالعه فراغت بیشتری داشتم در تاریخ انقلاب فرانسه و انقلابات دیگر و وقایع مهم دنیا بقلم محققین گاه گاهی از فراماسونها مطالبی میخواندم که مرا به تعقیب و جستجوی بیشتری وسوسه میکرد تا از گذشته و اوضاع واقعی این جمعیت که دارای تشکیلات خیلی قدیمی میباشد اطلاعات بیشتری کسب کنم متأسفانه مأخذ روشنی نیافتم آنچه بدستم رسید بیشتر مبنی بر حدس و ذوق نویسنده گان بود جنبه شاعرانه و عرفانی آنها بیش از مطالب مستند بود .

در هر صورت فراماسون که بمعنی بنای آزاد است یکی از قدیمی ترین تأسیسات با شرافت بوده است میگویند آغازش از زمان حضرت سلیمان و نوح بوده بعضی هم عقب تر رفته مدعی هستند که همزمان با پیدایش بشر بوده باین تاویل که معمار بزرگ عبارت است از حضرت باری تعالی و لژ یعنی دنیا که سقفش آسمان و کفش زمین عرض و طولش از شمال

بجنوب و ازمشرق تا مغرب مراسم اطاعت از معمار بزرگ (خدا) و کوشش در رفاه و آسایش خلق جهان .

فراماسونری زمانی از حیث رفعت و سربلندی بمقامی رسید که سلاطین بزرگ از سرپرستی آنها بخود میبایندند و با غرور و خوشنودی قدم در لومیکنداردند .

دکتر «ژانورسن» انگلیسی در ۱۷۲۳ اولین تاریخ این جمعیت را چنین مینویسد: لژ در اورشلیم تأسیس شد و حضرت سلیمان رئیس بود و بعداً بخت النصر . در سال ۱۸۲۶ چاپ دوم را بولیعهد انگلستان رئیس اژاهدا کرد شادل سارتل رئیس لژ فرانسه بوده و ادوار اول هم رئیس لژ بزرگ لندن .

در سال ۱۷۱۷ لژ بزرگ انگلستان از چهار لژ تشکیل گردید اسکاتلند میکوشید بلژهای دیگری برتری داشته باشد در ایرلند نیز لژهایی دائر بوده است .

نگارنده ای می نویسد بروایتی بانای اول حضرت آدم بوده سپس بفرزندانش حضرت نوح و مصریان و بابلیها و یونانیها و رومیها وارث رسیده .

در دو کتاب مشهور و معتبر یعنی دایرةالمعارف بریتانیا و لاروس بزرگ فرانسه اینطور نوشته شده است :

بنا با فسانه های باستانی هیرام HIRAM^۱ معمار معبد حضرت سلیمان پایه گذار فراماسونری بوده و بعد از او NUMA در ۷۱۵ پیش از حضرت عیسی مقارن با عزیمت رومیها از سرزمین بریتانیا به تقلید از تشکیلات مرموزیت پرستان و نظامات آنها مؤسسه فراماسونری را سر و صورتی داده و منظور هم آزاد کردن معماران و بناها بوده زیرا متنفذین

۱- بنا با فسانه ای حضرت سلیمان برای ساختن بیت المقدس استاد صنعتگری را از شهرهای فنیقیه بنام تیر Tyr احضار کرد وی پی ریزی را بیابان رسانید و شاید در بعضی از زینت کاریهای آنها اقدامات مختصری نمود وی استاد بادانسی بود که معماری و ذوب فلزات بر تمام بناها و استادان برتری و معلومات بیشتری داشت و در این عمل طرزی میدانست که سایرین از آن بی خبر بودند پس از افتتاح معبد سه تن از رفقای خیانت کار ویرا بدامی کشیده و راز هنر را از وی خواستند چون از اظهار خود داری کرد او را بهلاکت رساندند و جسدش را در گودالی انداخته با خاک و کلوخ روی آنرا پوشایدند .

سلیمان از غیبت طولانی وی نگران شد پانزده نفر را مأمور تحقیق و پی جوری نمود پس از جستجوهای زیاد بالاخره یکی از مأمورین از فرط خستگی در کنار گودال یا گور هیرام دراز کشید با بوته هائی که نزدیکش بود بازی میکرد یک بوته خیلی باسانی از جا کنده شد زیرا ریشه ای در خاک نداشت مشغول جستجوی بیشتر گشت و قضیه را کشف نمود .

سلیمان دستور داد جسد را به بیت المقدس نقل کنند وقتی میخواستند نعش را از زیر خاک بیرون آرند پوست اولین انگشتانش جدا شده و در مقابل دهان نیمه بازش این دو کلمه از آن خارج شد (هاک بتال) استاد کارها بقتل رسیده .

برای اینکه مرده بارضایت از محل خود دور شود یکی از دوستان نزدیکش در کنار وی دراز کشید بطوریکه دست بدستش زانو بزانو و پاییایش چسبید و نتوانستند او را بلند کنند مگر با گذاشتن دست به پشت وی و این عمل منشأ تشریفاتی است که بعداً موسوم شدن به پنج نقطه بدن استاد که بین فراماسونها معمول گردید .

زورگوی عصر این هنربیشگان را با جبار بمحلهای نامناسب برده و با آنها معامله برده میکردند.

در این صورت معماران و بناهایی که سالها رنج برده و تجربه حاصل کرده بودند نمیتوانستند رموز هنر خود را از دیگران پنهان داشته و برای خود نگاهدارند. برای انجام این دو منظور یعنی آزادی عمل و حفظ راز پیشه خود يك جمعیت صنفی شبیه بسندی گاهای امروزه تشکیل دادند با نیروی جمعیت مخصوصاً که با خلوص نیت و تعصب همکاری رفتار میکردند سرعت پیشرفت کسره و بهبود خویش رسیدند از شمار بردگان خارج شده و از مزایای نجبا و اشراف که اهم آن آزادی بود - برخوردار شدند.

جلسات این جمعیت خیلی ساده بود و در قسمتی از کلیسیا منعقد میشد شعارشان همان ابزار کار یعنی تیشه و ماله و برگار و گونیا و شاقول بود و چون بنای يك کلیسیا بتفاوت از پانزده تا چهل سال طول میکشید از حیث محل راحت بودند و چون جنبه روحانی هم داشت برای خیر عامه دعا میکردند برکت میخواستند و از مستمندان دستگیری مینمودند.

در موزه بریتانیا مدارك زیادی وجود دارد استادان صنعت خود را در همانجا بشاگردان میآموختند و کسانی که تجربه بیشتری داشتند بکشورهای دیگر سفر میکردند فن ساختمان در رم خیلی ترقی کرد و صنعت گران ماهری ببار آورد.

در سالهای اخیر قطعه موزائیکی از شهر بمبی بدست آمده که دارای نقوش و آثار فراماسوئری است این شهر که در نزدیکی جنوب ناپل است در سال ۷۹۹ پیش از میلاد مسیح در زیر خاکستر و مواد مذاب آتش فشان وزوو پوشیده شده بود و این يك مدرکی است از قدیمی بودن این جمعیت.

مدتها این جمعیت برقرار و منشاء کارهای نیک و سودمند بود اما با ضعف فتوئدالیتة تحلیل رفت و از رونق افتاد سیاستمداران مآل اندیش و هوشیار تشخیص دادند که از این جمعیت میتوان منتفع شد توسط اشراف و اعیانیکه در این فرقه عضویت داشتند دست بکار شده بمقتضای وقت قوانینی وضع نموده و آن سندیکای صنفی را بصورت يك مؤسسه سیاسی در آوردند تشکیلاتی دادند و در قرن شانزده تا نیمه اول قرن بیستم بهره برداری کاملی نمودند و البته ظاهر آن را حفظ میکردند.

بنای لژ و تامپل - لژ لاتین است بمعنی منزل و تامپل یعنی محل عبادت چونکه در آغاز جلسات در کلیسیا تشکیل میشد شکل بنا را شبیه به کلیسیا ساختند مربع مستطیل دارای کریاس یا سرسرا در ورودی آن در جهت مغرب مقابل صندلی معمار بزرگ اشاره باینکه اشخاص قبل از عضویت و ورود باین جمعیت در تاریکی و جهالت میباشند و بعد از ورود بسمت شرق یعنی پیمائتی میروند.

جمس اندرسن انگلیسی در سال ۱۷۱۷ مقرراتی وضع نمود که در تمام فراماسوئریهای جهان معمول است ابتدا لژهایی در اسکاتلند و لندن دایر شد و چهار لژ را بنام:

تاج - درخت سنب - درخت غار - انگوز و جام نام چهار میخانه‌ای بود که اعضا در آنها جمع میشدند ضمیمه نمودند سپس لژهای دیگر از این لژ بزرگ منشعب گردیدند و لندن مدت‌ها بنام لژ بزرگ بر سایرین تقدم داشت .

دوستون بتقلید از معبد حضرت سلیمان در طرفین جایگاه معمار بزرگ بر با است یکی بنام «یا کین» برنگ قرمز علامت روح مسرد یعنی نیرو و استقامت و دیگری با اسم «بواز» (Boise) برنگ سفید یا سیاه نماینده روح زن نشانه بردباری و عطفوت. این دو لغت عبری است و مفهومی است که خداوند معبد حضرت سلیمان و آیین او را با نیرومندی برقرار و پایدار داشته و این دوستون اثر فکر و صنعت هیرام معمار معبد سلیمان است تعبیر دیگر این ستونها اینست که نماینده خورشید و ماه یا مظهر مرد و زن و نیروی روشنائی و آبادی و تاریکی و خرابی دنیا است.

تابلوئی از مجلس تعلیم معماری و بنائی بشاگردان نقاشی شده بکف زمین قرار داده‌اند و صفحه شطرنجی نماینده یزدان و اهریمن و معروف است که این نقش متخذ از ایران است چون نقاشی گران است و زود کهنه میشود پسارچه مشمع بهمان نقش بجای نقاشی تهیه کرده‌اند و در پایان جلسه آن را درهم پیچیده بکنار میگذارند این شمار از لژهای اصیل قرون وسطی تقلید شده در فراماسون صنفی که منحصر بمعماران و بناها بود رعایا را بعضویت نمی‌پذیرفتند زیرا آنها ملک ارباب بودند و مانند چهارپایان خرید و فروش میشدند و نمیتوانستند از خود اراده ورآی داشته باشند .

در اطراف معبد طناب‌های کشیده شده و بفاصله‌های نزدیک گره‌هایی زده‌اند اشاره باینکه گره‌ها لژهایی است که دنیا را بهم متصل میکند .

معمار بزرگ علاوه بر ریاست جنبه ارشاد دارد و اعضا را راهنمایی بخیر میکند در لژ بزرگ لندن نه نفر از برجسته‌ترین اعضا با سمتهای مخصوص بشرح زیر با معمار همکاری میکنند .

بعد از معمار بزرگ صاحب منصب دویم رئیس آگاهی است که در امور لژ پیشکار معمار بزرگ خوانده میشود و بتمام امور رسیدگی میکند .

سوم - ناظم لژ که ضمناً مأمور تعلیم اعضا جدید است و عهده‌دار حفظ انتظامات. چهارم - سخنگو و وکیل مشاور است و از تمام قوانین و مقررات اطلاع دارد و اعضا در مواقع احتیاج بوی مراجعه میکنند .

پنجم - منشی مأمور تنظیم صورت مجلس و نگاهداری آنست . ششم - کارشناس که موظف است سابقه اعضا جدید را تحقیق و پرونده هر يك را تکمیل نماید .

هشتم - خزانه‌دار مأمور جمع‌آوری شهریه و نگاهداری حساب است.

نهم - مهمان‌دار.

دهم - باسبان که از ورود بیگانگان جلوگیری نموده و نظم آمد و رفت را نگاه میدارد صاحب‌منصبان مزبور میتوانند در مواقع ضرورت اعضا دیگر را بکمک بگیرند.

در روی میز مربع کوچکی در مقابل رئیس يك شمعدان سه‌شاخه - يك تیشه -

يك شمشير - يك گونيا - يك پرگار و يك كتاب مقدس اخيراً بجای كتاب مزبور قانون اساسی را میگذارند .

در طرفین معمار بزرگ رئیس آگاهی و ناظران قرار دارند .
روی میز مثلثی در مقابل ایشان بجای تیشه يك چکش چوبی میگذارند و این امتیازی است مخصوص معمار بزرگ .

شرایط ورود اعضاء: سن داوطلب نباید کمتر از بیست و يك باشد پسران فراماسون را که بچه گرگ مینامند در هیجده سالگی قابل عضویت میباشد داوطلب باید از سلامتی کامل جسمی و روانی برخوردار باشد تا بتواند از عهده انجام دستورات جمعیت بر آید .

در فراماسونری سی و سه رتبه تعیین شده و اعضاء مانند دانشجویان باید سال بسال بکلاس بالاتر بروند در اینصورت کسیکه در بیست و يك سالگی به عضویت پذیرفته شده بعد از پنجاه و چهار سال میتواند بمقام معمار بزرگ برسد مگر آنکه با انجام خدمت مهمی حق ارشدیت بدست آورده باشد .

فراماسونها معتقدند که تا پنجاه سالگی هنوز شخص دستخوش غرایز حیوانی و اسیر شهوات است .

سه نفر عضو باید داوطلب را معرفی کنند و بعد همان عده یا اشخاص دیگر تحقیقات کامل از عقیده وی نسبت بجامعه و خانواده و میهن نموده و نیز اطلاعات کافی از عقیده فلسفی و سیاسی وی کسب کرده و نتیجه تحقیقات را بشورای عالی لژ یا کمیسیون صلاحیت داریکه تعیین شده بفرستند پس از شور باورقه سفید و سیاه برای قبول یا رد داوطلب رأی میدهند در صورت قبول داوطلب را وارد مجلسی میکنند که حاضرین همگی نقاب برخ دارند عضو مقدم دستور میدهد او را باطاق تفکر هدایت کنند تا در آنجا تنها مانده و وصیت نامه خود را بنویسد در آن مکان تاريك و سهمناك يك اسكلت باداس مرگ عزرائیل و جمجمه خشك هراسناك قرار داده اند و کتیبه هائی باخط درشت بدیوار آویخته باین مضامین اگر برای تحصیل مال و مقام و یا از راه کنجکاوی و کسب اطلاع باینجا آمده ای چیزی عایدت نخواهد شد برگرد و بیرون برو .

وصیت نامه اعترافی است بچهار موضوع .

۱- وظیفه نسبت به بشر

۲- وظیفه نسبت به میهن

۳- وظیفه در مقابل خانواده

۴- وظیفه نسبت به خویشتن

ناظم لژ وارد اطاق شده وصیت نامه را دریافت داشته بمدير لژ میدهد آنگاه داوطلب یا یکی از اعضاء آن را بصدای بلند میخواند و این رساله (تذ) نشانه معرفت و معلومات و روحیه شخصی است و هر داوطلبی مجبور به تنظیم آنست در صورتیکه مضمون آن مورد پسند بشود وی را باطاق دیگر بخدمت اعضاء بلند پایه تر برده و معرفی میکنند .

سپس داوطلب را با چشم بسته و ریسمان بگردن باطاق تفکر راهنمایی می نمایند بستن چشم کنایه بآن است که داوطلب پیش از عضویت نابینا است و ریسمان علامت اطاعت

مطلق که از خود هیچ گونه اختیاری ندارد داوطلب در ورود به لژ باید سیاستی را که بزرگتران انتخاب میکنند پذیرفته و بدون کمترین بغضی نسبت ب مذهب مشی سیاسی آن را اجرا کند .

ناظم قبل از ورود داوطلب بمحضراعضاء بالاتر اورا باطاق آزمایش برده تمام اشیاء فلزی که همراه دارد از قبیل ساعت وانگشتر وسنجاق وچاقو وغیره را از او دور میکند و گویا این رسم لژهای بابلی بوده است که معتقد بوده اند وقتی خدای آنان از عالم سفلی به علو رفت تمام زینت آلات خود را ترك نمود .

در بعضی اطاقهای آزمایش يك ساعت رملی و يك شمعدان یا مشعل چیزی دیده نمی شود لباسهای داوطلب را از تنش بیرون می آورند کنایه باینکه داوطلب عازم دنیای دیگری است پس همانطور که برهنه بدنیا آمده برای رفتن بدنیای دیگر یعنی جمعیت فراماسونری باید عریان باشد اخیراً دربسیاری از لژها این قسمت را منسوخ کرده اند و سایرین هم میگویند آنچه انجام میدهم بر حسب سنت و سابقه است نه مبنی بر عقیده و حکمت .

ناظم داوطلب را باطاق وارد کرده و خود خارج میشود آنگاه رئیس لژ با قایم مقامش دستور میدهد داوطلب چشمهای خود را باز کند اشخاصی رامی بیند با سر برهنه و صورت پوشیده رئیس یا جانشین وی سؤال میکند آیا جوان برای آزمایش حاضری ؟

- داوطلب پاسخ میدهد بلی معمار بزرگ .

- از طرز آزمایشها اطلاع دارید ؟

- خیر عالیجناب خبر ندارم .

- سه آزمایش از استقامت و جرئت و فرمانبرداری از شما بعمل میآید و آنها عبارتست

از آب و آتش و هوا .

امتحان هوا یعنی جلوگیری از رسیدن هوا بر بهها آیا نیروی تحمل این سنجش

را دارید ؟

تصور نکنید این آزمایش يك شوخی عادی است بیان واقع است بعبارة اخری شما را حلق آویز میکنند و نفرطنانی را که از سقف آویخته است پائین میکشند و داوطلب با دست خود حلقه آن را بگردن میافکند و بالای چهار پایه ای که زیر طناب گذارده اند میرود آنوقت رئیس با صدای هولناکی خطاب بد او طلب میگوید آماده باشید اکنون طناب رامیکشند آنگاه چهار پایه را بکناری میزنند داوطلب آهسته بدون آنکه آسیبی به بیند بزمین میافتد زیرا طناب از يك ریسمان نازکی گذشته ولی تاریکی اطاق مانع از دیدن آنست اما آنقدر توانائی دارد که شخص را نگاهدارد که نگذارد بسختی بزمین پرتاب شود .

معمار بعد از اظهار رضایت از این آزمایش امتحان آتش را دستور میدهد و اظهار

میدارد حالا باید قدرت و قوت قلب شما را در موقع استقبال خطر مرگ بیازمائیم آنگاه طیانچه سربری باباروت و گلوله و کهنه و سنبه و چاشنی در مقابلش قرار داده و دستور میدهند طیانچه را بر کند و اگر بلند نباشد دیگری این عمل را انجام میدهد آنوقت امر

میکنند که سرلوله را بشقیقه خود گذارده و آتش کند گاز و دودی از سوراخ قنداق خارج میشود بدون اینکه صدمه‌ای بد او طلب وارد آید زیرا طپانچه شعبده بازی است گلوله در دسته آن رفته است بعد از آشنائی با فوسفور و خاصیت آن بجای طپانچه اجاقی از آتش عرضه داشته و دستور میدهند تکه‌های آتش را بادست برهنه داشته و در منقل بگذارد آتش عبارت از قطعات چوب یاسنگ است آلوده بفوسفور البته آنکه از شعبده طپانچه و فسفور بی‌خبر است باید از جان گذشته باشد .

مرحله سوم آزمایش آب است در بعضی از لژها بجای آب آزمایش آدم کشی و ریختن خون مرسوم است آدمکی را لباس پوشانده و کیسه‌ای از خوی حیوان یا جوهر قرمز در بدنش قرار داده‌اند و داوطلب باید از کمین گاه بیرون جسته و با سر به‌ای سینه‌ها را سوراخ کند و خونس را بریزد .

آزمایش آب از این قرار است که ریسمانی بدور کردن داوطلب می‌بندند برهنه‌اش کرده بآب فرو می‌برند آنقدر باید در زیر آب بماند تا او را بالا بکشند گاه اتفاق افتاده که داوطلب در آب جان سپرده و جسد بی‌جانش را بیرون کشیده‌اند این آزمایش حقیقی و عاری از شعبده است پس از انجام آزمایش‌ها داوطلب بحضور اعضا می‌رود که باید آنها را بشناسد معرفی میشود .

طرز شناسائی اعضاء - عضوی برای معرفی خود در محفل فراماسونها دست راست را تا زیر چانه بالا برده و بعد انگشت روی شانه راست می‌گذارد و آهسته دست را فرود می‌آورد تمام فراماسونها تا رتبه بالا با این علامت آشنا می‌باشند بدلیل اینکه خودشان همین مراحل را پیموده‌اند و این علامت پاسخ میدهند فراماسونها بدون معرفی خود با اشاره دست قادراند مطالب بسیاری را بهم مسلکان بفهمانند .

مثلاً وقتی دودست را متقاطعاً بروی سینه می‌گذارد بطوریکه کفها بروی سینه قرار گیرد اشاره باین است که در معرض تهدید قرار گرفته و احتیاج بکمک فوری دارد و اگر احتیاج بکمک نقدی دارد دست چپ را بکم‌ر زده و دست راست را می‌آویزد .

در بعضی از لژها يك نفر مأمور تعلیم دادن این علامت است و بعضی اشارات هم در کتابچه مصور است که عضو در مقابل آئینه با تمرین فرامی‌گیرد .

فراماسون‌ها دو قسم الفبا دارند یکی کتابی از روی اشکال هندسی و شبیه ابزار معماری و بنائی مانند گونیا و پرگار و غیره و یکی هم الفبای ساده برای تحریر .

اطاعت - اصل مهم و اساسی فراماسونری اطاعت محض از معمار بزرگ است و اجرای او امر بدون چون و چرا و دیگر محرمانه داشتن مطالب و مذاکرات تاجائیکه دو نفر که در جلسه حاضر بوده و در مذاکرات شرکت داشته‌اند در خارج نباید بهیچوجه از اطلاعات خویش بایکدیگر صحبتی بمیان آورند و از آنچه میدانند یادی بنمایند و در صورت تخلف مردود

خواهند بود و عضو مردود هم عواقب ناگواری خواهد داشت جمعیت وی را تعقیب کرده و در صدد ایندایش برمیآیند و بسا اتفاق افتاده که عضو مزبور مجبور بجای وطن شده است.

هزینه جاری لژها - اجاره محل و یا مخارج تعمیر و نگاهداری در صورتیکه ملکی باشد و حقوق کارمندان و اجزاء دفتری از محل شهریه اعضا پرداخته میشود شهریه اعضا هر سه ماه قبلا دریافت میشود در ایتالیا و فرانسه کتابها و انتشاراتی نیز بچاپ میرسانند و بین اعضا توزیع مینمایند.

در آمریکا علاوه بر شهریه و حق عضویت بعضی اشخاص در حیات خود و برخی دیگر بموجب وصیت گاه مبالغ زیادی بجمعیت اهدا میکنند .

برای اینکه مطالب جمعیت فاش نشود رئیس حقوق دریافت نمیدارد کارمندان و مستخدمین از بین اعضا انتخاب میشوند فقط بمستخدمینیکه تمام روز مشغول کار هستند مبلغی بعنوان کمک خرج دریافت میدارند .

اعضا هم رتبه باعلام مخصوص یکدیگر را میشناسند اعضا هنگام ارتقاء برتبه بالاتر باید سوگند اطاعت و حفظ مطالب را تکرار نمایند قسمتی از اذعراهای جمعیت متخذ از تصوف شرقی و فرقه معبد فرانسه و ژروئیتها است .

در اسپانیا تشریفات و مراسم ایشان را تعبیر بجادوگری میکردند محکمه ننگ آمیز تفتیش عقاید اعضا را شکنجه و آزار میکرد و اغلب زنده در آتش میسوزاند مدتهای دراز فراماسونها جلسات خود را در محلهای پرت باخیلی احتیاط تشکیل میدادند .

پیش بند چرمی فراماسون بمنزله لباس سرپازی بود گرچه بعد از عضویت ملیت اشخاص تغییر نمیکرد اما بحالت يك مرد تازه ای در میآمد .

يك نفر فراماسون اجازه دارد خارج از لژ خود را بهم مسلکان بشناساند و در صورت احتیاج برای رفع گرفتاری استمداد کند اما اگر از مذاکرات لژ کمترین اظهاری نماید مرتکب گناهی نابخشودنی شده است فراماسون را باید فراموش خانه دانست و بکلی کور و کر و لال بود با اینکه مذاکره رسمی در لژها و معبد فقط بحث در برنامه و بودجه و انتخاب اعضا تازه است یا مطالب عام المنافع از قبیل لباس و فلسفه و قوانین و یا مسائل عمومی .

اعضا جدید برای رفع گرفتاریهای خصوصی در جلسه عمومی میتوانند با رئیس آگاهی که پس از معمار بزرگ دارای مقام اول است مراجعه نمایند و اعضا قدیمی هم برای حل معضلات خویش باهم مسلکان مشورت میکنند .

افسران دهگانه لژ علامیم مخصوص دارند باینقرار : معمار بزرگ - رئیس آگاهی و ناظر تا در لژ هستند هر يك سه گوهر فراماسونری را که عبارت است از گونیا و طراز و شاقول بسینه میآویزند معمار بزرگ علاوه بر این سه گوهر يك ستاره ای که اشعه آن باطراف میدرخشد دارد .

علامت مخصوص سخنگو کتاب گشاده ایست که کلمه قانون بروی حمایل وی دوخته شده است روی حمایل منشی دو قلم غاز نقش شده مفصل تر از همه نقوش روی حمایل کارشناس است که عبارت میباشد از يك شمشیر و يك خط کش بطور متقاطع و يك چشم،

اعضاء همگی باید با پیشبند چرمی و دستکش وارد جلسه بشوند .
لباس اعضاء هنگام حضور در جلسه لژ فراك يا اسمو كينك يعنى لباس شب نشینی است با كلاه استوانه كه از سر بر نمیدارند .

در آلمان و فرانسه و ایتالیا و اسپانیا و پرتغال و اطریش بهر عضو تازه دوجفت دستکش میدهند يك زوج مردانه برای حضور در جلسه و يك زوج زنانه برای اهداء بهر زنیکه نزد وی منزلت دارد. گوته نویسنده معروف آلمانی دستکش را بیانوی انشتین داد و اظهار داشت قدر این هدیه ارزان قیمت را بدانید زیرا متاعی است كه يك مرد در مدت عمر خود فقط يك مرتبه میتواند بخانمی تقدیم كند .

با اینکه آمریکائیا چندان پای بند به سنت و عادات نیستند و ملت جوان در يك کشور نو بنیاد و روش نوینی در پیش گرفته با این وصف در تشریفات و مراسم فراماسونری مبالغه میکنند و كار را بوسواس رسانده اند برای سی و سه رتبه یازده قسم لباس تهیه کرده اند علامت ویژه هر رتبه بروی آستین لباس دوخته شده لباس اعضاء از اسكاتلند همان اونیفورم قدیمی است لباس رتبه های بالا تر کبیبی است از لباس نظامی و ساده، کلیه افسران ارشد فراماسون در لژ اسكاتلند آمریکا شمشیر دارند و برای ورود يك مهمان عالی مقام به لژ اعضاء در دو طرف بصف میایستند شمشیرهای برهنه را طوری در بالا نگاه میدارند كه نوک شمشیرهای دو صف بیکدیگر میرسند باین شكل يك سقف بولادین تشکیل میشود و مهمان محترم از زیر آن میگردد .

لباس افسران لژ اسكاتلند آمریکا زیباست و در بعضی مغازه ها حاضر و آماده است حتی مد لباس در كاتالك خیاطها دیده میشود آنچه را كه در اروپا هنوز محرمانه نگاهداشته اند در آمریکا بر ملا و بازاری است .

فراماسونهای آمریکا در ضیافتها و اجتماعات اصطلاحات و تشبیهات خاصی دارند مثلا در روی میز غذاخوری كارد علامت شمشیر و بشقاب سفال و قاشق ماله و دستمال پیش بند چرمی است .

در اجتماعات خصوصی میتوان بدون پیش بند حاضر شد در صورتیکه با حضور خارجیها ضروریست .

نقش نیمه تمام اهرام مصر در پشت اسكناس آمریکائی علامت فراماسونری است و تصویر ژرژ واشینگتن در روی اسكناس آمریکائی علامت اینست كه وی گذشته از مقامات رسمی عضو این جمعیت بوده است .

آمریکائیا با تمام آزادی فکرن توانسته اند دست از باری عقاید قدیمی و عادات بردارند نمونه های صوفیگری و عرفان شرقی و غربی حتی از عقاید بسومیها نیز در بین جمعیت فراماسونی آنها كاملا بچشم میخورد .

هوشیاران و مآل اندیشان درمكتوم داشتن مذاكرات و كارهای فراماسونری اصرار میورزند حق دارند و از روی كمال فراست است زیرا در صورت فاش شدن مطالب مبتدل و حقه بازبائیرا كه اسرار نامیده اند پته بروی آب میافتد همانطور كه چندی پیش در

مجله لایف مقالاتی راجع باین جمعیت منتشر شد و لطمه زیادی بساعتبار و حیثیت آنها وارد آورد .

قانون اساسی پذیرش زنان را منع کرده اما چون فعلا در روسیه و چک اسلاواک زنها بنائنی میکنند بعضویت قبول میشوند و در آمریکا بدون انجام شغل بنائنی پذیرفته اند. مجامع فراماسونهای اروپا دراز و معبد تشکیل میشود اما در آمریکا در هوای آزاد و بصورت جشن و ضیافت .

انگلستان در دوره ترقی و نیرومندی توانست با سرعت و در مدت کوتاهی در همه کشورها لژهای فراماسونری برقرار نمود .

۱۷۳۲ آلمان ۱۷۳۷ هلند ۱۷۴۰ سوئیس ۱۷۴۵ دانمارک ۱۷۶۳ ایتالیا
۱۷۷۱ روسیه ۱۷۷۲ سوئد.

چون از ممالک مسیحی خارج شده و بکشورهای اسلامی میرسید اسم عیسی را مسکوت گذارده و مقرر داشته اند بجای انجیل کتاب قانون اساسی جمعیت را در ازومعبد گذارده و اعضا بخداوند یگانه معتقد و مؤمن باشندنه متعصب بیک کیش مخصوص. « کارلتون هیس » (Carlton Hayos) درجلد اول تاریخ خود مینویسد « لژهای فراماسونری مناسب وامن ترین محل و مرکز است برای تبلیغ آزادی خواهی، وقتی اعضا این جمعیت با اسپانیولیا مربوط شدند میتوانستند با شعارهای ساده و جملات مرموز نویدهای روح بخش آزادی و برابری را بین عناصر مخالف روحانیان رواج داده و نهضتی بین افسران نظامی ایجاد کنند تا جنگ برآه افتد .

بنجامین فرانکلن مدت ده سال از طرف آمریکای جوان در فرانسه وزیر مختار بود پیوسته فعالیت میکرد و کتابی راجع بفراماسونری نگاشت مقام دانش و علمی وی مورد توجه و احترام بود وعکس این مطبوعه چی فیلا دلفی در اکثرخانهها زیب سالن بود دراعیاد جمهوری مجسمه او در کنار مجسمه روسودیده میشد مردم بوی معتقد وعلاقمنند بودند و میگفتند او است که درس عملی آزادی داده است .

امیراطوری جاه طلب وسودجوی بریتانیا میدانست برکت و ثروت در آسیا و آفریقا است میکوشید اروپائیاها را بخود مشغول و سرگرم نگاه دارد تا بتواند بفراغ خاطر دست بدخایر طبیعی و منابع کشورهای عقب مانده دراز کند حریرف توانای او فرانسه بود بنابراین با تدابیر مختلف گاه با بخش طلا وزمانی باغوا و تحریک پروس وسایرین را بیدان میکشید تا حریرف را از امریکا و هندوستان وکانادا و سایر نقاط که پیشقدم بود و پایگاهائی بدست آورده بود بیرون براند در فرانسه طوری آتش انقلاب را بسا احتیاط دامن میزد که جرقه ای بجزیره نیفتد .

« موریس پالمیر » (Maurice Palmeyer) در سال ۱۹۰۴ در رساله خود تشریح کرده است که عموماً انقلاب فرانسه را بصورت یک حادثه عادی بزرگسی نگاه میکنند و کمتر بریشه واصل آن توجه دارند تا از کارهای فراماسونها که بنا باصل کتمان

اسرار محرمانه میماند آگاه شوند و نمیگذارند فاش شود که چگونه دست پرورده‌ها در تدارک مقدمات این مصیبت عظمی و جانسوز از مدتها قبل فعالیت میکردند.

فرانسویان همیشه اوقات شاه دوست بوده و مقام سلطنت را بسیار محترم میداشتند عظمت و شکوه کشور خود را از حسن تدبیر و کوشش بعضی پادشاهان میدانستند القابات ناروای فراماسونها بود که عقیده مردم را سست کرد و حس انتقام قتل ژاک موله رئیس معبد (تامپل) در کشیدن لوئی بزیر گیوتین بی اثر نبود.

در سالنامه شرق بزرگ فراماسونری ۱۷۹۹ راجع بانقلاب تحت عنوان اعلان خطر اولین اعلامیه منتشر شد تمام نمایندگان شهرهای فرانسه پیاریس دعوت شدند.

اعضا باعلایم و اشارات مخصوص یکدیگر را میشناختند و بنا بشعاریکی برای همه و همه برای یکی خود را موظف بیاری یکدیگر دانسته و صمیمانه کمک میکردند.

از سلطنت لوئی شانزده تا ظهور ناپلئون بازرگانان عضو فراماسونری کالاهای خود را بدون پرداخت گمرک بفرانسه وارد میکردند و بسیاری اعضاء بسا استفاده از مزایائی دخیل در معاملات بودند و منافع زیادی میبردند ترقی و توسعه جمعیت در فرانسه و ایتالیا از اینراه بود.

شماره لژهای وابسته به لژ مشرق (گرانداریان) در پیاریس بچهل و یک رسیده بود. یک فرقه روحانی بنام معبد (تامپل) بوجود آمد این روحانیان سلحشور بدنبال ماجرا میگشتند.

از معادن طلا و نقره آمریکا آگاه شده و برای اینکه سایرین بی نبرند این را از مکتوم میداشتند پادشاه فرانسه برای کشف این مطلب ژاک موله رئیس آنان را که معمار تامپل بود باستنطاق کشید وی خودداری از هرگونه اظهاری نمود اصرار و انکار طرفین منتهی بسرانجام شومی گردید ژاک موله را زنده در آتش سوزاندند و معروف است که اعضاء تامپل برای قصاص وی در کشتن لوئی ۱۶ خیلی تقلا کردند.

فراماسونها از انقلاب فرانسه تا اواسط جنگ دویم جهانی خیلی نفوذ داشتند و بزرگان هر دوره از قبیل گامبتا - ژول فری - سیمون و چندتن از رؤسای جمهور و مجلس سنا و پارلمان و فرماندهان کل همگی عضو این جمعیت بودند.

دو استاد بزرگ انگلیسی بنام لرد « دروانت واتر » (Dervent Water) و لرد « هارنوستر » (Harnouester) فراماسونری را بفرانسه بردند دوک « دانگن » از خانواده سلطنتی بریاست لژ برگزیده شد پس از او کنت « کلرمون » و دو سال بعد دوک دو « شارترس » سپس دوک « دورلثان » و بالاخره « فیلیپ دگالیتیه » متوالیاً بر مسند معمار بزرگ جای گرفتند.

فراماسونری فرانسه در ۱۷۵۸ خود رامستقل خواند و بیست سال بعد هم اساسنامه را تغییر داد و لژ شرق نامید « گراند اریان » در دوره سلطنت لوئی بانزدهم توسعه یافت شاه از اقدامات محرمانه ایشان آگاه بود اما از عهدہ جلو گیری برنمیآمد زیرا اکثریت جمعیت از شاهزادگان و اعیان و منتقدین بود چند بار پلیس توانست بمحفل آنها وارد

شود اما از ابهت چهره‌های حاضرین که همگی از بزرگان و محترمین بودند مجبوب و سرافکنده خارج شد .

آنچه مردم را تشنه و حریص می‌کرد برای ورود بفراماسونری اولاً بیخبری از داخل لژها بود که خیلی مهم فرض می‌کردند زیرا برای داخل شدن اشکال و اهمیت فراوان قائل میشدند و مهم‌تر استفاده‌های سیاسی و اقتصادی بود. وارد شدن نویسندگان و نجیب‌پیش از انقلاب جمعیت را باوج شکوه و اعتبار رساند و در تشویق و تحریص عامه خیلی مؤثر بود .

شماره لژها در ایالات یکصد و شصت و در مستعمرات سی و یک که وابسته به لژ بزرگ شرق بودند افراد نظام فرانسه نمیتوانستند وارد فراماسونری بشوند .
دو سال پیش از انقلاب شماره لژها در فرانسه بالغ بر هفتصد بود در انگلستان توسعه زیادی نکرد برای اینکه این جمعیت تقریباً در انحصار اشراف درآمد بود برای عامه اشکالات فراوانی وجود داشت .

نویسندگان مشهور فرانسه مانند روسو و منتسکیو فراماسون بودند و ولتر در سن هشتاد و یک سالگی وارد جمعیت گردید .

سران انقلاب از قبیل میرابو - دانتون - کامیل ودمولن همگی فراماسون بودند .
«ژاکوبینت ها» وابسته بیک دسته مذهبی بودند و انقلاب فرانسه بدست آنها میگشت کندرسه Conderset در کتاب هفتمین سال قرن ترقیات هوش انسانی طلوع فراماسونری را دنبال عملیات اسرار آمیز نظام معبد که محفل صاحب منصبان عالی رتبه نظامی و مذهبی متمول بود ذکر میکند لویی شانزدهم در معبدیکه منزل همین جمعیت بود زندانی و از آنجا بطرف گیوتین روانه شد . تامپل اسم مجمع بزرگ فراماسونها بود و مجمع معروف انقلابی را کنوانسیون مینامیدند فراماسونها شبکلاه بسر میگذاشتند و اعتبار آن را بیش از تاج خسروی جلوه میدادند رئیس باشگاه ژاکوبنها شبکلاه قرمز داشت اگر عضوی مورد سوءظن قرار میگرفت روزگارش تباہ میشد باتیرغیب بقتل میرسید .

پیش از انقلاب یکی از تمرین‌های جمعیت این بود که بروی مجسمه «فیلیپ لوبل» همان شاهزاده‌ایکه فرمان گشایش معبد را صادر کرده بود الگوی لباس محکوم باعدام را پوشانیده و طرز کشتن پادشاه فرانسه را باعضا تعلیم میدادند و آن مهم ترین عمل انقلاب بود .

تاریخ ژاکوبنها چاپ هامبورگ ۱۸۰۳ مراحل را که یک شاگرد باید طی کند تا بتواند مأمور قتل بشود کاملاً شرح داده .

شماره معماران بزرگ اندکی پیش از انقلاب باوجود بحرانیها بسرعت ترقی می‌کرد المراس Olmeras مؤلف تاریخ جدید کالیوسترو Calioistro مینویسد زنهای آنرا که عضویت میپذیرفتند همه از هنر پیشه گان - رقاصان - روستائیان و اشخاص فارغ از خرافات بودند و میتوانستند با دادن نمایشات و اپرا هنر در ضیافتها و مجالس اعانه جمع آوری کنند.
در ۱۷۷۵ دوشس «دوبوربن» عنوان کدبانوی کلیه محافل پذیرائی فرانسه را داشت دوک «دوشاتر» شخصاً وی را در اعیاد بزرگ بتصدی این شغل مهم روحانی

میگماشت و در پایان مجلس برای پدران و مادرانیکه بواسطه ناتوانی پرداخت شهریه کودکان شیرخوار خود بزندان میافتادند اعانه جمع میکرد .
متأسفانه بمرور اشخاص نامناسب وارد این جمعیت نیکوکار شده و این دوره باشکوه و سودمند و ضمناً اسرار آمیز را برهم زدند .

پس از تبدیل فراماسونری صنفی به سیاسی اعیان و اشراف انگلستان باشور فراوان جای معماران و بناها را اشغال کردند و شاهزادگان بلا فصل و ولیعهدها بریاست لژ بر گزیده شدند از ۱۷۳۷ تا ۱۹۰۷ شانزده تن از شاهزادگان درجه اول بمقام معماری رسیدند .

مهم ترین آنها دوارد هفتم بود که از ۱۸۷۴ تا نخستین بجای مادر کهن^۱ سالش ۱۹۰۱ معمار بزرگ لژ بود بعد از وی برادرش دوک (اف کنت) و اکنون هم دوک (داف کنت) بوری^۲ دارای این مقام است برای اینکه در انگلستان زنان بمضویت فراماسونری پذیرفته نیشوند اینست که شوهر ملکه الیزابت دویم انتخاب شده در آخر قرن هیجدهم شماره لژهای انگلستان بیکهزار و شصت رسیده بود .

بهره برداری امپراطوری بریتانیا - دواصل مورد توجه سیاستمداران انگلیس بود یکی اطاعت کامل از معمار بزرگ و اجرای او امری بدون چون و چرا ، دیگر مکتوم داشتن مطالب ، و علاقه باین دو موضوع بریتانیا را واداشت که تشکیلات جمعیت را توسعه دهد .

طرز عمل این بود که اشخاص زیرک و زبر دست را برای تأسیس فراماسونری بکشورهای آسیائی و افریقائی اعزام میداشت و آنان مردم ساده لوح و بی خبر از همه جارا بدست کار گردانان طماع و طرار یا جاه طلب با جمله های دل انگیز آزادی - برابری و برادری تطمیع کرده آداب و سنن ملی آنها را ضعیف و ایمان و عقیده مردم را دست کرده از طرق مختلف غرور ملی را بسخره میگرفتند و بتقلید ظواهر آراسته و دل چسب اخلاق عمومی را فاسد میکردند و آنوقت چهار اسبه بطرف مقصد خویش میتاختند و پایه های استعمار را محکم می نمودند .

یکی از اعمال زبردست و فعال فریزر بود که مدت بیست سال در ایران فعالیت میکرد در ۱۸۲۱ آن سال هولناک مدتها در خراسان بود بسمت للگی پسرهای حسینعلی میرزا فرمانفرما مدعی سلطنت درآمده آنها را بلندن برد و در سال ۱۸۳۴ بمحفل فراماسونها لژ بزرگ وارد کرد و این شخص رامیتوان اولین چاوش جمعیت فراماسون در ایران دانست .

از روی قراین روشن تغییر اعتماد الدوله مرد لایق و صالح بمیرزا شفیع و نیز از بین بردن میرزا ابوالقاسم قائم مقام و پشتیبانی از حاج میرزا آقاسی در مدت چهارده سال ، کشتن میرزا تقی خان امیر کبیر آن را دمر کم نظیر و انتخاب میرزا آقاخان نودی و برورفته های آغا سلطنت ناصرالدین شاه هیچیک بی مداخله جمعیت نبوده است .

۱- ولیعهد که بکولت رسیده بود در کلیسا وقتی شنید کشیش میگوید : مومنین بیدر جاودانی معتقد باشید که وجود دارد ادا واد آهسته بانکه در کنارش جای داشت میگوید همانطور که مادر جاودانی در قید حیات است .

مشهور است که سید جمال‌الدین اسدآبادی که مردی تندهوش و پرشور بود بعد از اقدامات و عملیاتی در ایران بمصر و ترکیه سفر کرد و با همدستی محمد عبده استاد الازهر باین فکرافتادند که مسلمانان جهان را متحد سازند برای انجام این منظور باسلامبول رفته و بادربار سلطان عبدالحمید مطلب را درمیان گذاردند سلطان باخوشروئی ایشان را پذیرفت و امیدوار بود که باانجام این نقشه بتواند تمام مسلمانان گیتی را تحت خلافت خود درآورد غافل ازاینکه این انتظارعملی نیست زیرا دولتهای مستقل اسلامی تمکین نمیکردند علاوه بر آن امپراطوری عظیم بریتانیاهیچگاه تن بچنین امری درنمیداد وراضی نمیشد که مسلمانان مستعمراتی مانند هندوستان و کشورهای افریقائی که مستقیم و غیر مستقیم تحت تسلط وی قراردارند همچوخوابی به بینند .

مصادف بااین ایام فتنه باب درایران بروز کرد و درمصرهم يك آشوب ساختگی برپاشد که منتهی بسلطه فرانسه وانگلیس بر آن کشور کهن سال گردید .

اشکال دیگر برای اتحاد مسلمانان دوری آنها ازیکدیگر و فقدان وسایل ارتباط بود که نمیتوانستند ازواضع یکدیگر آگاه شوند .

مصر - در حدود سال ۱۷۶۰ لژ فراماسونری در مملکت فرانسه تأسیس شده بزودی دارای اهمیت و اعتبار گردید با اینکه جزء امپراطوری عثمانی بود بر خلاف اسلامبول پای تخت خیلی پیشرفت نمود يك لژ بزرگ (گرانداربان) شرق دوازده لژ مصری و یونانی دائر شد کم و بیش فعالیتهائی میکردند ضمناً يك عده اشخاص نامناسب هم بآنجا راه پیدا کردند منجمله شخصی بنام ژذف بالسامو یا کاکلیوسترو شخصاً لژی دائر کرد و بنام قبطنی بزرگ خود را معمار لژ خواند و بقوه مانیه تیسیم و علوم مرموز اشخاص را خواب و بعضی بیماران را معالجه میکرد ارواح را احضار میداشت و بسا این حيله گریها پیشرفت زیادی داشت ساده لوحان گمان میکردند قبطنی بزرگ قادر است مرده را زنده و مس را طلا کند بالسامو زنی را بوسیله مانیه تیسیم خواب میکرد و افکار اشخاص را از زبان وی بیان میکرد البته این کارها در آن زمان در نظر عامه شگفت - انگیز و حیرت آور بود .

زنان در لژ مصر پذیرفته میشدند از آنجا که نتیجه و عاقبت تقلب بدبختی است بالسامو در سال ۱۷۹۵ در ایتالیا بزندان افتاد و در همانجا جان سپرد و لژ مصر از وی بیاد کار باقی ماند .

شاید دیگری بنام مسمر در اطریش بیدار شد بامانیه تیسیم بیماران را معالجه میکرد و با شعبده بازیهای مردم را مشغول میداشت اما پزشکان نگذاشتند دوره شیادی وی دوامی داشته باشد وسایل تبعیدش را فراهم آوردند .

فراماسونری به نهضت واستقلال آمریکا کمک شایانی نمود اعلامیه استقلال تقلید از اساسنامه این جمعیت بود، در آخر قرن هیجدهم لژهای آمریکا گشایش یافت در سال

۱۷۳۳ ابتدا در شهر بوستون تنی چند در میخانه‌ای با اسم اژدهای سبز گردهم جمع میشدند و تصویری از این حیوان در بالای در میخانه قرار داده بودند . در هفتم دسامبر ۱۷۷۳ علیه دولت بریتانیا سخنرانی کرده یا شمشیر و طپانچه به بندر حمله کردند معمول کشتی را بدریا ریختند و سفینه را آتش زدند . لافایت و کراسنوی و جمعی دیگر از فرانسویان با آمریکا شتافتند ژرژ واشینگتن با پیش‌بند چرمی شعار فراماسونری قیام کرد در جنگ استقلال اکثر ژنرالها و سران سپاه و سیاستمداران فراماسون بودند تدوین‌کننده اعلامیه بن‌جامین فرانکلن عضو دو آتشه جمعیت بود . معروف است همان فراماسون‌هاییکه در استقلال آمریکا فعالیت میکردند در انقلاب فرانسه و قتل لومی شانزدهم نیز مداخله داشتند .

هندوستان - در قرن هیجدهم که انگلیسها قدرت بیشتری در هندوستان بدست آوردند برای کوتاه کردن دست فرانسویان از مشرق هندوستان با اقدامات شدیدتری پرداختند و در تقویت و توسعه جمعیت فراماسونری مساعی بیشتری مبذول داشتند . صلیبی ساختند که روی یکی از شاخه‌های آن تصویر خروسی قرار داشت و برای آزادی کشور اقدامات سودمندی مینمودند و میکوشیدند از فراماسونهای آمریکا تقلید کنند اما ممکن نبود زیرا اولاً هندیهای فرسوده و رنج کشیده دارای شهامت و روح زنده آمریکاییهای جوان نبودند و دیگر اینکه انگلیسهای هوشیار مجرب و مسلط هرگز راضی نمیشدند که چنین غنیمت گرانبها را از دست بدهند . با اینکه فراماسونها برای استقلال کشور خدمتگذاری و کوشش میکردند معذک چون تشکیل آنها در آغاز بدست دشمن بوده نسبت بآنان خوش بین نبودند . مساعی انگلیسها نیز برای اغفال و اسكات فراماسونهای هند باستناد اطاعت از اوامر معمار بزرگ بی‌اثر بود مادام که اکثریت مردم کشوری برای استقلال میهن میکوشند چگونه ممکن بود تنی چند بعنوان مقررات دسته‌ای با آنها مخالفت نمایند در صورتیکه مرام اصلی آنها هم آزادی - برابری و مساوات است . فراماسونهای آمریکا و انگلستان متکی بدیانت میباشند در صورتیکه در کشورهای لاتین یعنی فرانسه و ایتالیا و اسپانی و پرتقال توجهی بذهب ندارند . در پایان جنگ بزرگ جهانی لندن منشوری مبنی بر هشت ماده صادر کرد که اصل مهم آن ایمان بمعمار بزرگ جهانی یعنی پروردگار متعال بود . فراماسونری اصولاً باید از مباحث مذهبی و سیاسی احتراز کند اما انگلیسها موضوع سیاست را بصورتی در آورده و تعبیری کرده‌اند که وجود این جمعیت صرفاً برای مقاصد سیاسی است یعنی يك چنین امپراطوری عظیمی که با تمام دنیا مربوط است و کاربرد نمیتواند از سیاست برکنار بماند . در آغاز تبدیل فراماسونری صنفی سیاسی طبق مقررات کلیه لژهای وابسته به

لژ بزرگ لندن از آنجا الهام می‌گرفتند لیکن بعد از جنگ که امپراطوری روبضعف
میرود این اطاعت هم تحلیل رفته است لژ بزرگ لندن قدرت و برتری خود را از
دست داده .

فراماسونری در قرن بیستم همدوش صنعت و دانش با سرعت زیادی توسعه و ترقی
کرده شماره آنها در آمریکا بیش از چهار میلیون و نیم است سیاه‌پوستان لژ مخصوص
دارند و شماره آنها زیاد است در باشگاه‌های عظیم ضیافت‌های مجللی برپا میکنند بعضی
ممتدند دیری نمی‌باید که فراماسون‌های آمریکا بر سایرین برتری خواهند یافت و جای انگلیسها
را خواهند گرفت سایرین می‌گویند اهمیت لژهای اسکاتلند و لندن بر حسب مقتضیات زمان
و سابقه طولانی بود و اوضاع عمومی جهان دیگر همچو فرصت و مجالی نخواهد داد .
مونرو رئیس‌جمهور آمریکا و مبتکر سیاست انزو می‌گفت اروپا کهنه شده بگذاردید
مردم پیرو فرسوده‌اش با همان کندی عادی براه خود بروند آنان از عهده بیش از آنچه
کرده‌اند بر نیایند .

در دو جنگ بزرگ جهانی انگلیسها از وجود فراماسون‌ها خیلی استفاده کردند
و این موفقیت بتوسط اعضاء کلیمی بود .

در آغاز قرن هیجدهم در اطریش فراماسونری تشکیل شد پادشاه ریاست آن را
پذیرفت و قصد داشت برای مبارزه با فرقه مذهبی ژزوئیت‌ها و توسعه امپراطوری از جمعیت
مزبور استفاده کند اما استقلال بوهم یعنی چک اسلاواک و مجارستان مجال نداد مازاریک
و شش رؤسای جمهوری کشورهای تازه مستقل خود فراماسون بودند .

روسیه - اولین لژها در سن پترزبورگ و مسکو بسال ۱۷۳۲ تأسیس شد بطرسوم

امپراطور سی سال بعد بعضویت این جمعیت درآمد و در تحکیم آن سعی نمود .
ملکه کاترین دوم بواسطه منع عضویت زنان وارد نشد در دوره سلطنتش هم
مخالفتی نمود در سلطنت پسرش پل و بعد الکساندر اول فراماسونری توسعه یافت برای
اینکه از شمار جمعیت بوی معشوق می‌آمد و نوید آزادی بگوش میرسید روشن فکران
آزادمنش مخفیانه میکوشیدند آداب و رسوم جمعیت که آمیخته با عقاید مذهبی بود متعصبین
ساده لوح را جلب میکرد شعبده بازی‌ها هم برای دسته عوام جالب بود .

بدین ترتیب در شمال و جنوب سازمانهای بزرگی بدست فراماسون‌ها بوجود آمد
از امپراطور تقاضای قانون اساسی و تقسیم اراضی مزروعی را داشتند در ماه دسامبر ۱۸۲۵
سازمانهای شمال و جنوب شورش کردند نیکلای اول شورشیان را دکامبريست (بمناسبت
ماه دسامبر) نامید و آنها را بسختی تنبیه و سرکوبی کرد سران شورشیان بیازداشتگاه
سیبری تبعید تا آخرین روز سلطنت الکساندر در تبعید گاه بودند و اعضاء جمعیت را توسط
پلیس تعقیب و تهدید میکرد بطوریکه برای ملاقات ببهانه شکار و گردش به محل‌های
دور و گوشه و کنار بروند بدیهی است با چنین وضعی هیچ گونه فعالیت میسر نبود .



مردمان روزهای انقلاب



بعد از درگذشت امپراطور محبوبین آزاد و درهای لژها گشوده شد اما دسته ازهم مسلکان جدا شده و به نهلیست ها پیوستند (بدین بهر کس و منکر هر چیز) و معتقد باینکه برای نیل به هدف از هیچ گونه اقدامی نباید روی گردان بود این دسته در عین مخالفت با حکومت استبدادی نپیدانستند چه میخواستند مردود فراماسونها شدند زیرا بعمار بزرگ معتقد نبودند.

بالاخره مرد بزرگ و رئیس انقلاب در ۱۹۱۷ عضو همین جمعیت خواستار حکومت مشروطه شد هنوز مشغول تهیه مقدمات بودند که لنین پیشوای رژیم بالشویکی طلوع کرد و اوضاع رابکلی دگرگون ساخت و فراماسونری هم به تبعیت از پیش آمد و طوفان در تاریکی محاق فرودفت.

آنچه امروز در روسیه هست تنها اسمی است عاری از روح و معنی و تحت مراقبت پلیس.

اشرافیکه بعضویت فراماسونری در آمده بودند موجب آشنائی ملکه ماری انتوانت با جمعیت شدند تا جائیکه ملکه به مادام لامبال Lambal مینویسد « من مذاکرات محفل را که شما بر آن ریاست دارید با اشتیاق خواندم خوب و مشغول کننده بود پیداست که از آنجا آهنگ موزون و صدای حاکی از نیککی و خوشی برخاسته میشود.»

لژهای فراماسونری در کشورهای مختلف جهان از حیث بعضی سنن و اصول دارای جهات مشترکی میباشد اما از مرکز واحدی تبعیت نمیکند حتی چهار لژ معروف انگلستان از یکدیگر جدا میباشد و ده لژ فعلی امریکا نیز هر یک مستقل است تنها در مقابل سیاست خارجی و مصالح عمومی وحدت عقیده دارند هر گونه اختلافی را مسکوت گذارده و با کمال صمیمیت برای حفظ منافع کشور یک دل و یک زبان میکوشند.

لژهای بزرگ هر کدام علایم مخصوصی دارند که اعضا بوسیله آنها همدیگر را میشناسند و بهم یاری میکنند تا سال ۱۹۰۰ وقتی یک عضو لژ بزرگ لندن در کشور دیگری وارد محفل میشد و علامت میداد گاه نیمی از حضار و بیشتر او را میشناختند پاسخ میدادند و در انجام تقاضایش مساعدت مینمودند.

در جمعیت صنفی تنها معماران و بناها و همکاران حاضر میشدند اما بعد از تبدیل بفراماسونری سیاسی اشراف جای کارگران را گرفتند و یک مجمع پارلمانی تشکیل دادند و با اقتضای موقع قوانین و مقررات را تغییر دادند.

راگون انگلیسی از عضویت ماسونری انگلستان کناره گرفت و بفرانسه مهاجرت نمود و چون بین لژهای انگلستان و فرانسه ارتباطی نبود و از یکدیگر بیخبر بودند وی وارد لژ فرانسه شد بعد در سال ۱۸۹۵ کتابی راجع بجمعیت منتشر نمود و مطالبی را فاش کرد.

این جمعیت شریف بعد از آنکه اصالت خود را از دست داد یک مهر که خیمه شب بازی و شعبده‌ای شد بیهانه آزمایش اشخاص هوشیار و روشن از مشاهده آزمایشهای برای وارد شدن در جمعیت همه چیز را بخوبی درک نمایند مطالعه‌ی که از مطالعات علمی و امتحانات شیمیائی و فیزیکی با خبرند ساده لوحان عامی را مسحور میکرد مثلا تبدیل آب بیخار و

برگرداندن آن بیاران یا مخلوط نمودن دو مایع سفید و تغییر آن بمایع قرمز رنگ را معجزه‌ای جلوه میدادند و مدعی بودند اینها اسراری است که نباید فاش گردد و عامه از آن باخبر شوند

من در تمام دوره عضویت جز این مطالب ساده که امروز تمام اطفال دبستانی هم میدانند هیچ چیزی ندیدم که شایسته نام سر باشد اما باید تصدیق نمود که آشکار شدن این کارهای بچگانه به حیثیت و اعتبار جمعیت لطمه میزد و زندان هوشیار دیگر نمی توانستند درس پرده، و بیپناه این صحنه سازیها استفاده سیاسی نمایند.

با اینکه فراماسونری غیر صنفی از انگلستان بفرانسه رسید اهمیت آن در فرانسه خیلی بیشتر شد زیرا فراماسونری شرق و کشورهای اروپا همگی ناشی از فرانسه بود و تا شکست جنگ جهانی در سال ۱۹۴۰ نفوذ و اهمیت بسزائی داشت.

در آن تاریخ آلمانها در منطقه اشغالی با فراماسونها سخت گیری میکردند چونکه آنها را مظالم کلیمیها میدانستند از طرف دیگر حکومت ویشی مشاهده میکرد که اعضاء با توصیه و تزویر بدوستان و خویشان خود دست بروی تمام منابع سودآور گذارده و وطن پرستان را دور کرده اند و دامنه فساد بقدری وسعت پیدا کرده که هیچ اثری از آمادگی اشخاص برای جنگ مشاهده نمی شود و برعکس بطرف شکست سوق داده میشوند باین مناسبت حکومت نیز با آنها مخالفت میکرد.

بالاخره بعد از جنگ اژها تعطیل شده گشوده شد اما رونقی نیافت آلمانها با وسیله و تسلطی که داشتند آمار گیری کردند و معلوم شد در منطقه اشغالی شماره فراماسونها از دو بیست و پنجاه هزار نفر بیشتر نیست و شاید در قسمت دیگر هم پنجاه هزار نفر باشد جمعاً سیصد هزار نفر بالغ میشد قبل از جنگ فراماسونها نفوذ سیاسی و اقتصادی خوبی داشتند لژ شرق حائز اعتبار بین المللی و مرجع امور سیاسی بود ولی با ضعف دولت فرانسه تنزل کرد و متدرجاً بآمریکا منتقل میشود.

سازمان ملل متحد و مؤسسات وابسته بآن بی اثر نیست ولی بعد از جنگ هنوز مجال بروز هنری بدست نیاورده چند تنی از اعضا بنگاه کارگشائی تأسیس نموده از راههای مختلف بیکدیگر کمک میکنند.

بارزترین شیوه دستگیری آنست که زردشتیان و بزدها در پاکستان مخصوصاً بئی از یکدیگر مینمایند و معروف بود که در سلك فراماسونها در آمده اند در هر صورت شمار یکی برای همه و همه برای یکی را آنها صمیمانه بکار میبرند.

عده ای از کمونیستها نیز وارد در فراماسونری شده اند و حال آنکه مرام این دو دسته بکلی مخالف یکدیگر است فراماسونها مظهر اشراف اند و کمونیستها خصم سرمایه داری.

در آمریکا دولو بزرگ وجود دارد یکی اسکاتلندی و دیگری آمریکائی اعضاء برجسته حزب دمکرات منتسب با اسکاتلند و جمهوری خواهان وابسته به لژ آمریکامیباشند اما حکومت از اکثریت هر حزبی که باشد حزب دیگر کاملاً با جمعیت مزبور متفق است و همکاری میکند.

آمریکاییها معتقدند که فراماسونری از تمام منابع ومبای شرق وغرب و مذاهب مختلف از بوداوبرهن و کلیبی وعیسوی واسلام وفرق تصوف وعرفان ودرویشی مرکب است اذهر کدام نمونه واثری دارد وتابلوی مفصلی هم رسم کرده اند .

بروایتی کتیمان مطالب بعنوان اسرار یساذگار حشاشین است پیروان حسن صباح تازه وارد را با استعمال حشیش (بشگب) بیهوش کرده بباغ زیبا ومصفاائی برده سپس بیهوش میآوردند وتلقین میکردند اگر کسی در راه انجام وظیفه بشهادت برسد ماوای همیشهگی وی در این باغبهشت آئین خواهد بود .

بعد از تحول فراماسونری ازصنفی سیاسی یعنی گذشته از قرون وسطی بعصر جدید وتبدیل معماران و بناها بسلاطین و اشراف هنوز وضعیت آنان خیلی روشن نشده که يك جمعیت سیاسی است یا نظامی، درویشی یا اشرافی شاید مبهم گذاردن این مطلب عمدی ومبنی بر سیاستی است .

باری قانون اساسی ایشان عالی ودلفریب است اما عاری از روح ودرعمل خالی ازخلوص . مرام جمعیت عبارت از سه اصل است . ۱- رضای خدا ۲- کوشش در انجام وظایف انسانی ۳- حفظ نفع عموم .

در انگلستان شش مجله ودرفرانسه هفت ودرآمریکابیش از یکصد نشریه ازطرف فراماسونها توزیع میشود ودرهیچ يك از آنها نشانه واثری ازاینکه ارگان جمعیتی است بچشم نمیخورد تنها آشنایان ازرموز ونقوش تزئیناتی آنها را میشناسند در تمام آنها با بیانات مختلف تا کید شده که باید پرهیز گار بود و برخلاف رضای خدا ومصالح خلق گام برنداشت .

«لزو» مینویسد چه بسا بیخبران وساده لوحانیکه بفریب این گفته های دل انگیز اغفال شده ومدتها سرگردان میشوند تادستگیرشان شود حقیقت غیر از این بیانات است . چندین باب فراماسونها را تکفیر کرده وکلمات زنده ای گفته اند کلمان دوازدهم نوشته است این جمعیت دزدانی هستند که دیوارخانه را اززدون سوراخ میکنند وفسادرا سعادت مینامند بدبختی وزحمت بیارمیآورند .

باروئل Barruel مینویسد دربیست سال اخیر بسیاری ازآشنایان و دوستان وارد فراماسونری شدند وبمن هم اصرار میکردند ومن رد می کردم تاشبی چند تن ازدوستان بی خبر مرا درمقفل آنان بردند وازمن خواستند که تقاضای عضویت کنم نپذیرفتم زیرا سوگند باینکه مطلب مجهولی را اسرار دانسته وآنرا مکتوم بدارم امر نامقولی میدانستم ازاین قسمت صرف نظر کردند اما من در امتناع از ورود بجمعیت همچنان انکار داشتم آنها توجهی به بیرغبتی من ننموده بانجام تشریفات بچگانه مرسوم خود پرداختند خواستم فرادکنم خانه وسیع بود وتمام درها مقفل ناچار بانظار پیش آمد نشستم اول مرابعنوان شاگرد وبعد همکار وبالاخره استاد نامیدند وبسالن بزرگی هدایت کردند چون تا آنجا همه بازی بود منم باخنده وخوشروئی گذراندم بالاخره عالیجناب بالحن جدی اظهار داشت بردم آیبا حاضری تمام فرامین استاد بزرگ فراماسونری ولواینکه بزبان يك امپراطور یاشاه یافرماندار کل صادر شده اطاعت واجرا کنی ؟

پاسخ دادم خیر عالیجناب! با تعجب پرسید چطور نه؟ پس معلوم میشود شما آمده اید از اسرار ما آگاه شده و آنها را افشای کنید آیا بیم نکرده اید که نوك تیز خنجرهای ما برای سوراخ کردن جگر چنین شخصی آماده است .

من این تهدید را هم بشوخی گرفته و جواب منفی دادم بالاخره مذاکره با عالیجناب بمشاجره کشید آمدند چشمان مرا به بندند آنوقت بیطاعت شده چشم بند را پاره کرده بزمن افکنده لگدمال و پر خاش نمودم يك مرتبه حضار باین حرکت من کف زده و با صدای بلند تمجید کردند عالیجناب با تبسم رضایت بخشی اظهار داشت ما طالب چنین اشخاص با اراده و قوی قلب میباشیم .

رویه فراماسونها طوری بود که سی چهل سال پیش از انقلاب نویسنده گان و فلاسفه نگارشات حکمت آمیز خود را منطبق با مرام آنان میکردند و جمعیت هم برای نوشتجات آنان خواننده تهیه میکرد .

ولتر اظهار عقیده میکند که باید مطالب را با آینه هم آهنگ نمود نه از روی تعصب و احساسات ناشی از مشهودات فعلی فلاسفه حقیقی و متفکر باید روشی اتخاذ کنند که يك اتحادیه و محیط برادرانه ای بوجود آید وقتی میزنید دست خود را پنهان کنید و نگذارید عمل شما فاش شود .

ولتر در نامه خود به برنسس و یلین مین خطاب میکند از برادری بخواهر و اعتراف میکند که با جمع آوری صدقه و خیرات و میراث و دروغ میتواند مردم را فریب داد. ولتر تعمیر معبد اورشلیم و تأسیس آموزشگاههای مجانی حرفه ای را در سراسر کشور مستمسک قرار داده بود برای ایجاد شورش پبله و روان نگارشات وی را بدهات میبردند و برایگان بخش میکردند کتابها را با قیمت نازل بمعلمین واگذار میکردند که با شوب گران برسانند .

در اواخر قرن ۱۷ و اوایل قرن ۱۸ رندان و وزیر کانی حساب کردند که چون اساس فراماسونری بر حفظ و کتمان مطالب برای انجام پاره ای مقاصد محل مناسبی است کیمیا گران مزور که بطفیل اشراف ثروتمند و حریص زندگی میکنند وارد جمعیت شدند با استفاده از آزمایشهای شیمیائی اعضاء متمول را فریب دادند و شعبه ای بنام گل سرخ و صلیب بفرانسه (زرکروا) برپا کردند با این تعبیر که از خون پاك مصلوب شاخه گل سرخی دو تنیده ولی بین خودشان صلیب کوره بود و گل سرخ آتش فراماسونهای بی نظر هم بنا باصل آزادی متعرض آنان نمیشدند و این شعبه هم در فرانسه و آلمان و ایتالیا و اسپانیا مدت های شرف داشت تا توسعه فرهنگ و ترقی انتشارات علمی بته را باب داد و نشر فرهنگ همگی را بیدار و هوشیار نمود .



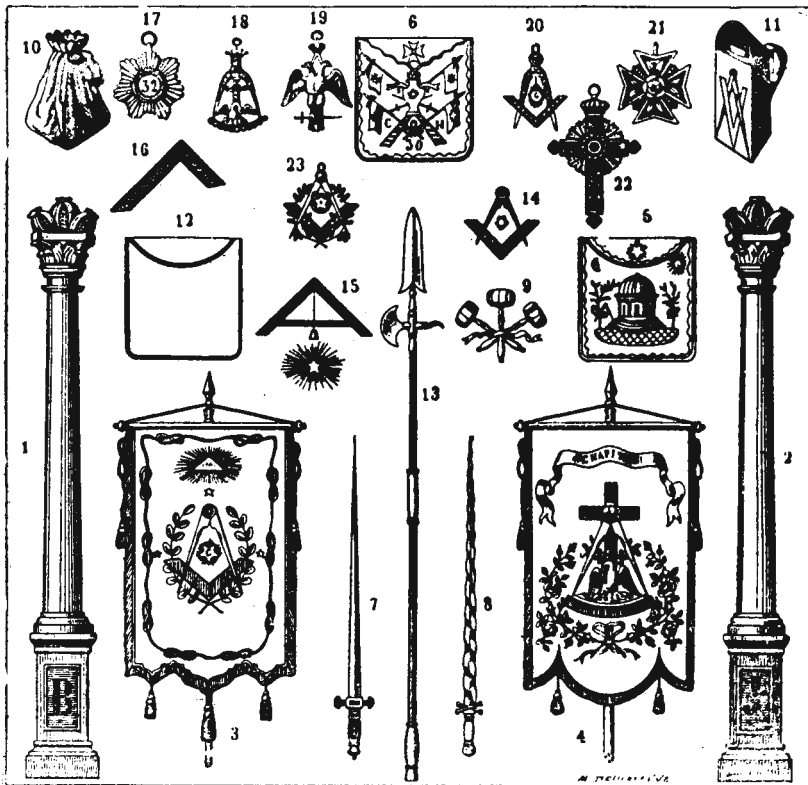
متأسفم آنچه از احوال فراماسونری نقل کردم از روی کتابهای انگلیسی و فرانسه ای بود که بدستم آمده بود و شخصاً هیچ نظری ابراز ننموده و نمیتوانم اظهار رأی نمایم زیرا اطلاعات کافی ندارم و نمیتوان قبول داشت که يك جمعیتی با سابقه آنقدر قدیمی و آنقدر معتبر که سلاطین

شاهزاده گان درجه اول و رؤسای جمهور و افسران عالی رتبه و نخست وزیران و نویسندگان مشهور با اشتیاق و شاید افتخار به عضویت درآمده و ریاست محافل را عهده دار بوده اند و دولتهای بزرگ در تحکیم مبانی و گسترش آن کوشیده اند دارای محسنات و مزایایی نبوده بدیهی است تشکیلاتیکه دارای چنین عمر درازی است در طی قرنهای گذشته که از گزند حوادث و زبانی سود جوین توانسته باشد محفوظ بماند .

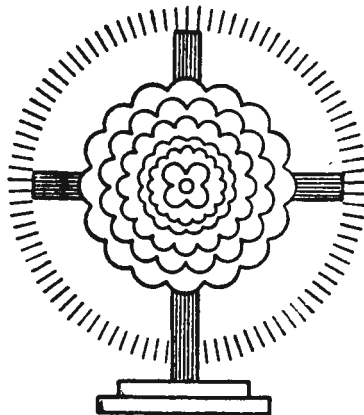
بطوریکه از نظر خوانندگان گذشت امپراطوری بریتانیا بعد از کسب سیادت بحری برای گسترش و تثبیت قدرت خود در مستعمرات این جمعیت را تحت اختیار در آورد و یکی از وسایل جهان گشائی قرار و بمقتضای وقت و بهانه اصلاحات و تغییراتی بسود خود داد موقعی لازم دانست که فراموشخانه دارای شهرت زیادی بشود و آنهم موکول به عضویت اشراف بود و این اشخاص هم اکثر بر اثر غرور بمقام و تمول خود کاملاً بی اعتناء بمبانی اخلاقی و ایمان میباشند و هر جمعیتی هم جز این صفات سرمایه ای ندارد .

امیدوارم فرصت و توفیقی بدست آید تا با یافتن منابع معتبر و منصفانه مجموعه کاملی که شایسته این جمعیت باشد تهیه نمایم .

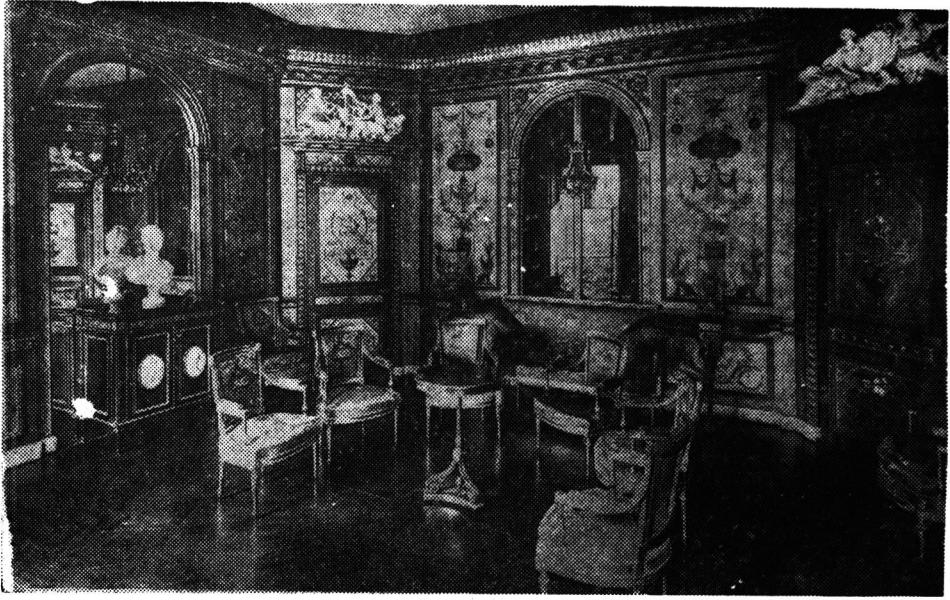
پایان



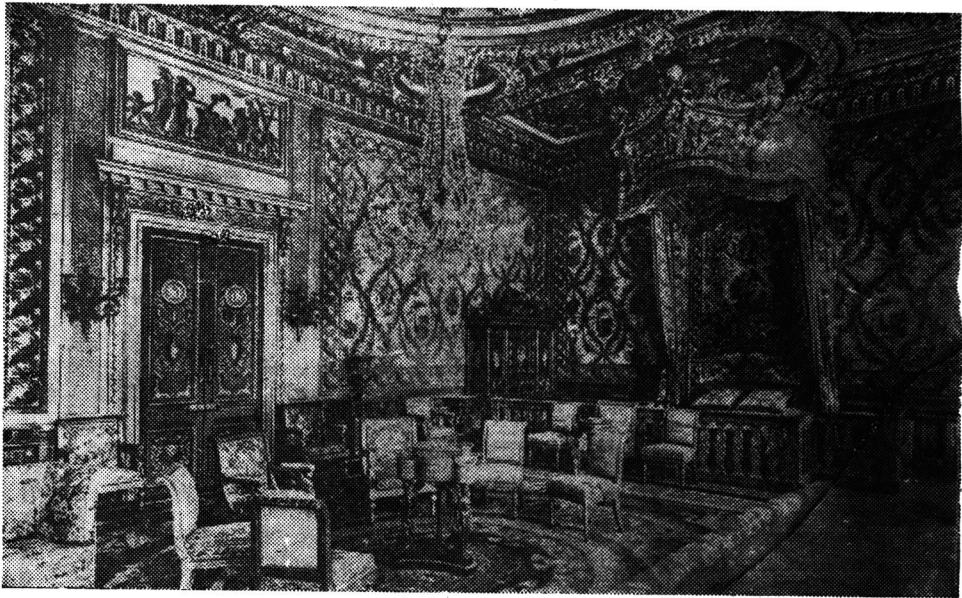
- ۱-۲ دو ستون معبد - ۱ ستون شمال B ستون مشرق
 ۳- پرچم لژهای درجه ۱-۲-۳
 ۴- پرچم لژ عالی
 ۵- پیش بند معمار بزرگ
 ۶- پیش بند شوالیه
 ۷- شمشیر رسمی بنا
 ۸- شمشیر موج دار
 ۹- چکش چوبی میسر اول و دوم
 ۱۰ و ۱۱- کیسه صدقه بیوه‌ها
 ۱۲- پیش بند شاگرد
 ۱۳- نیزه - تبرزین سن بل
 ۱۴- پرگار گونیا
 ۱۵- طراز
 ۱۶ تا ۲۳ گوه‌ر امتیاز بناها



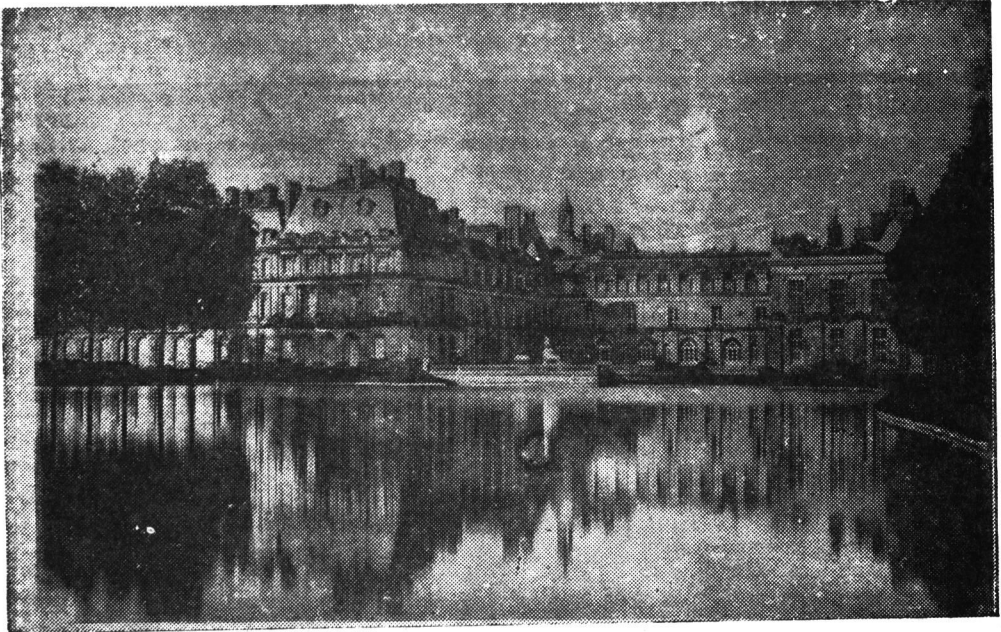
گل سرخ علامت آتش و صلیب - رزکرووا



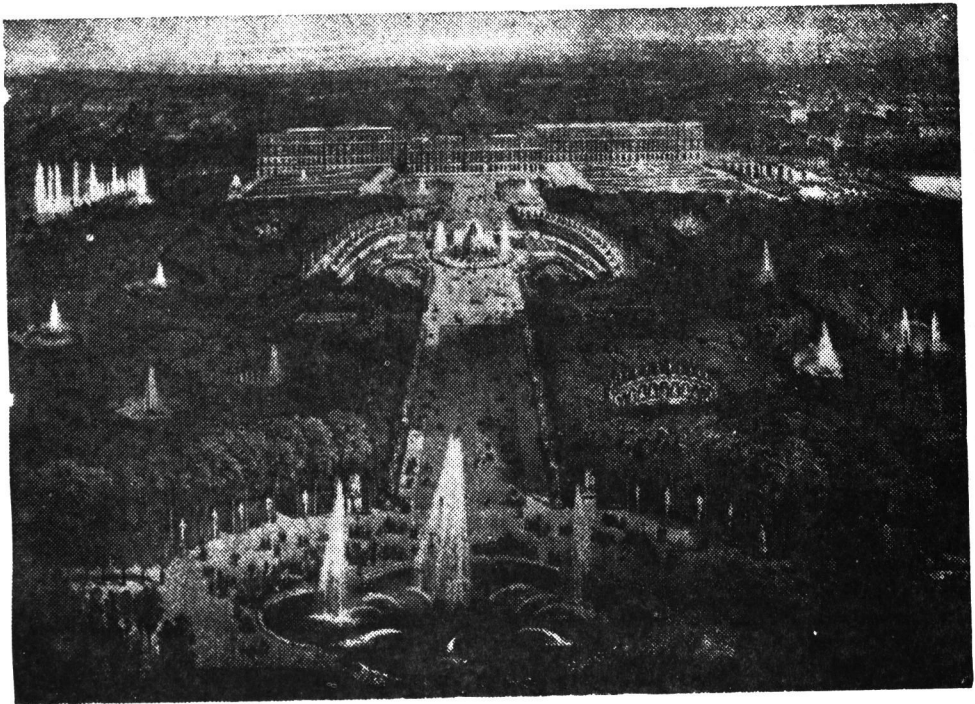
قصر فونتن بلو - اطاق مخصوص ماری آنتوانت



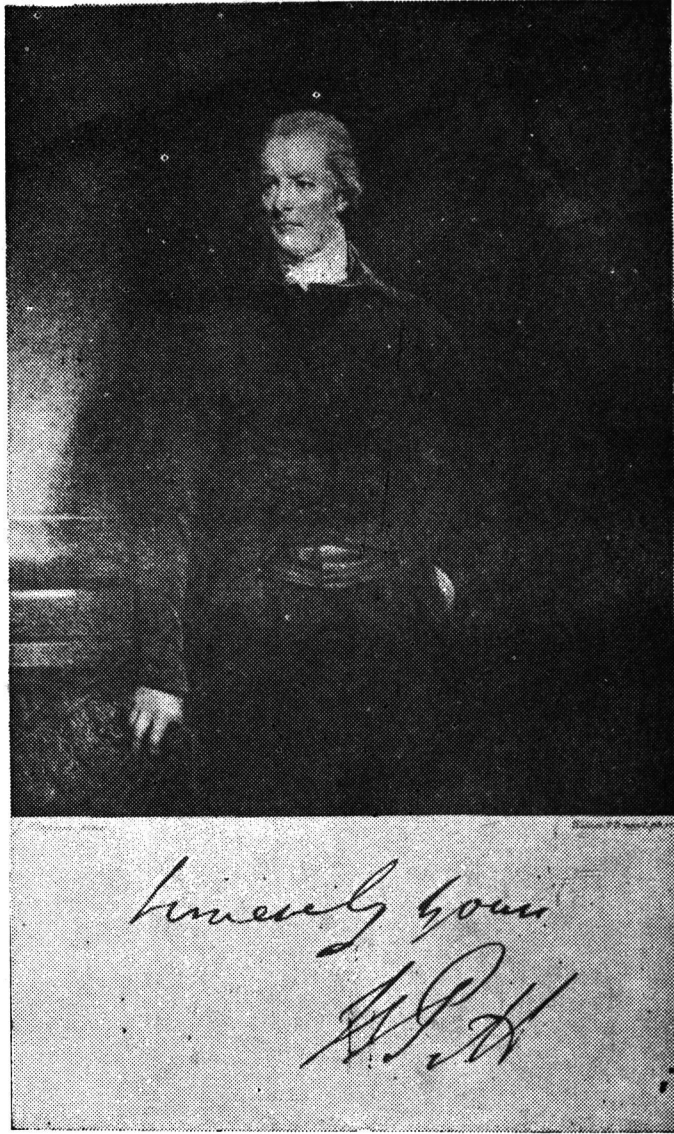
قصر فونتن بلو - اطاق ماری آنتوانت



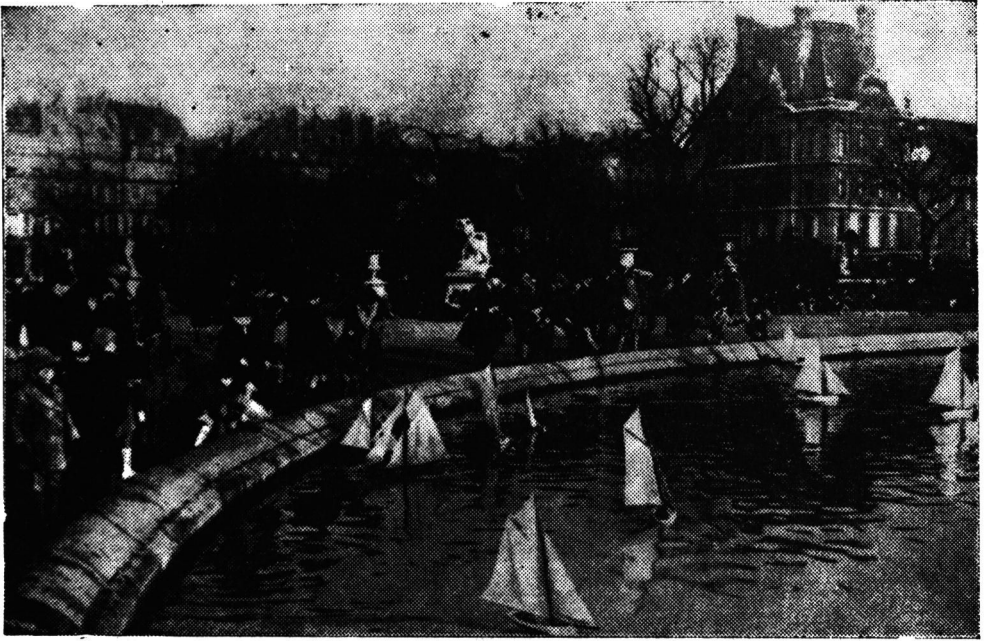
قصر فونتن بلو - استنخر



قصر وبارك ورسای



ویلیوم پیت نخست وزیر انگلستان
۱۷۵۹-۱۸۰۶



باغ و استخر قصر توئیبری



قصر لوور



مادی ترز ملکه اطربش مادر آنتوانت



مادی آنتوانت ملکه فرانسه بافرزندانش



لوئی شانزده پادشاه فرانسه، قربانی انقلاب کبیر فرانسه



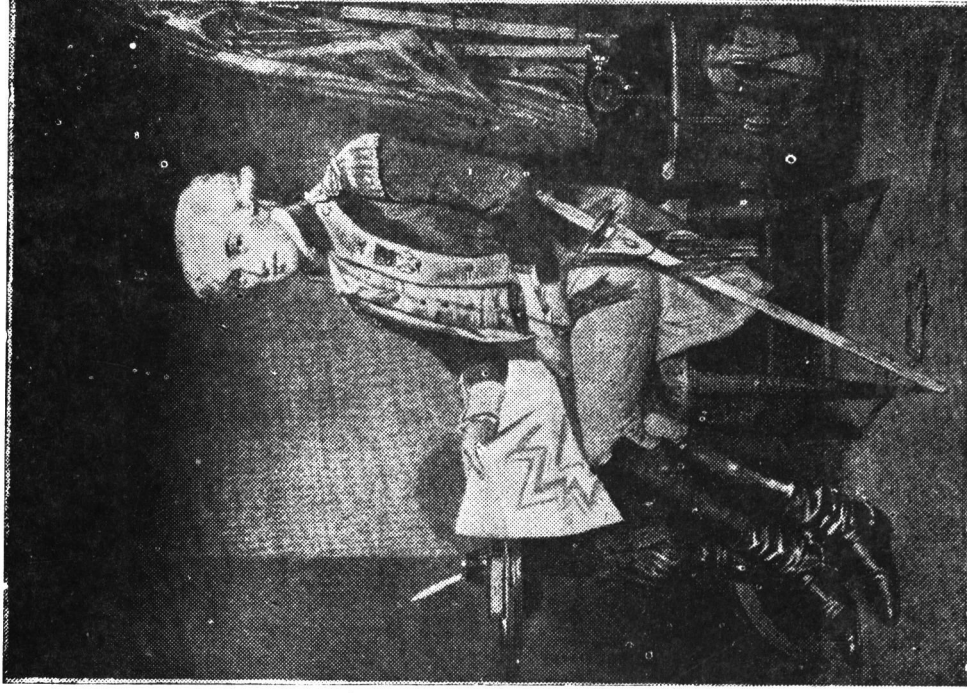
زارع اسپاینولی



میر ابو خطیب مشهور فرانسه‌دردمجلس مؤسسان
فرانسه که محرمانه با دربار رابطه داشت



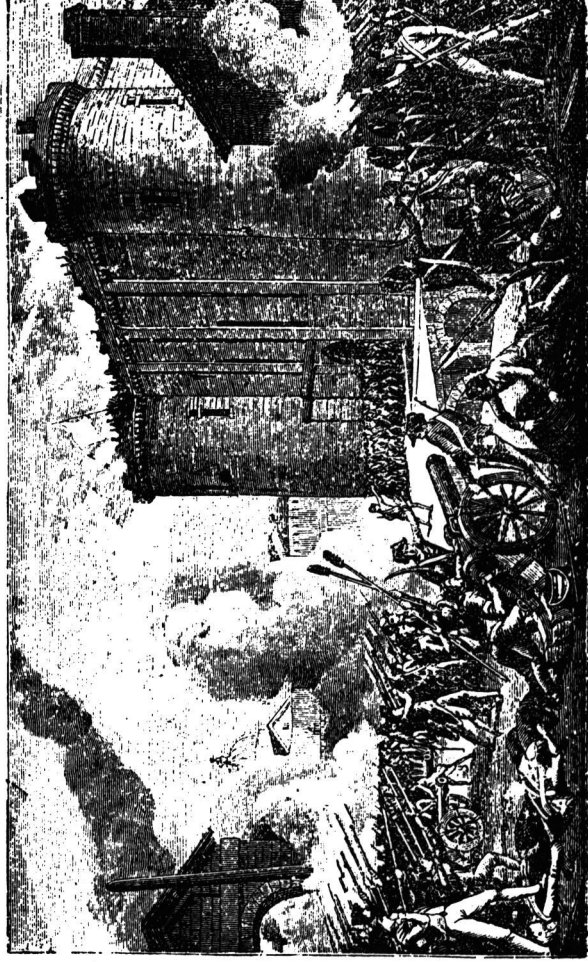
دبیر از سران بزرگ انقلاب فرانسه



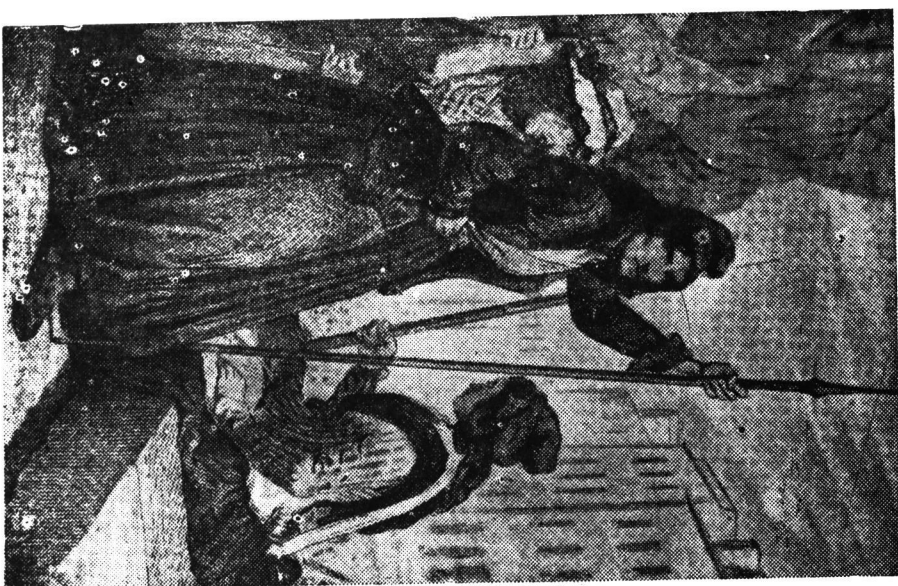
لافایت نجیب زاده فرانسوی که در انقلاب آمریکا با واشنگتن همکاری کرد



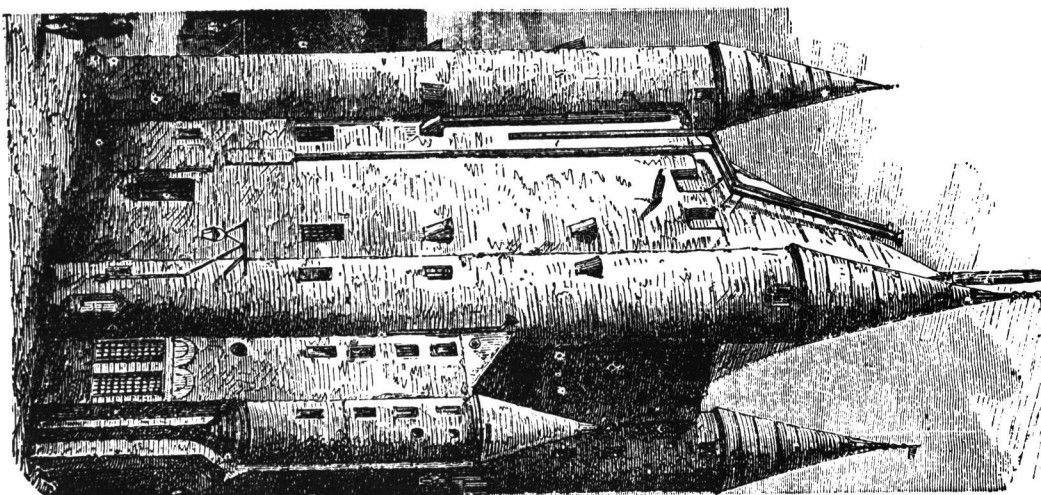
کنت دو پروانس بدها لونی ۱۸



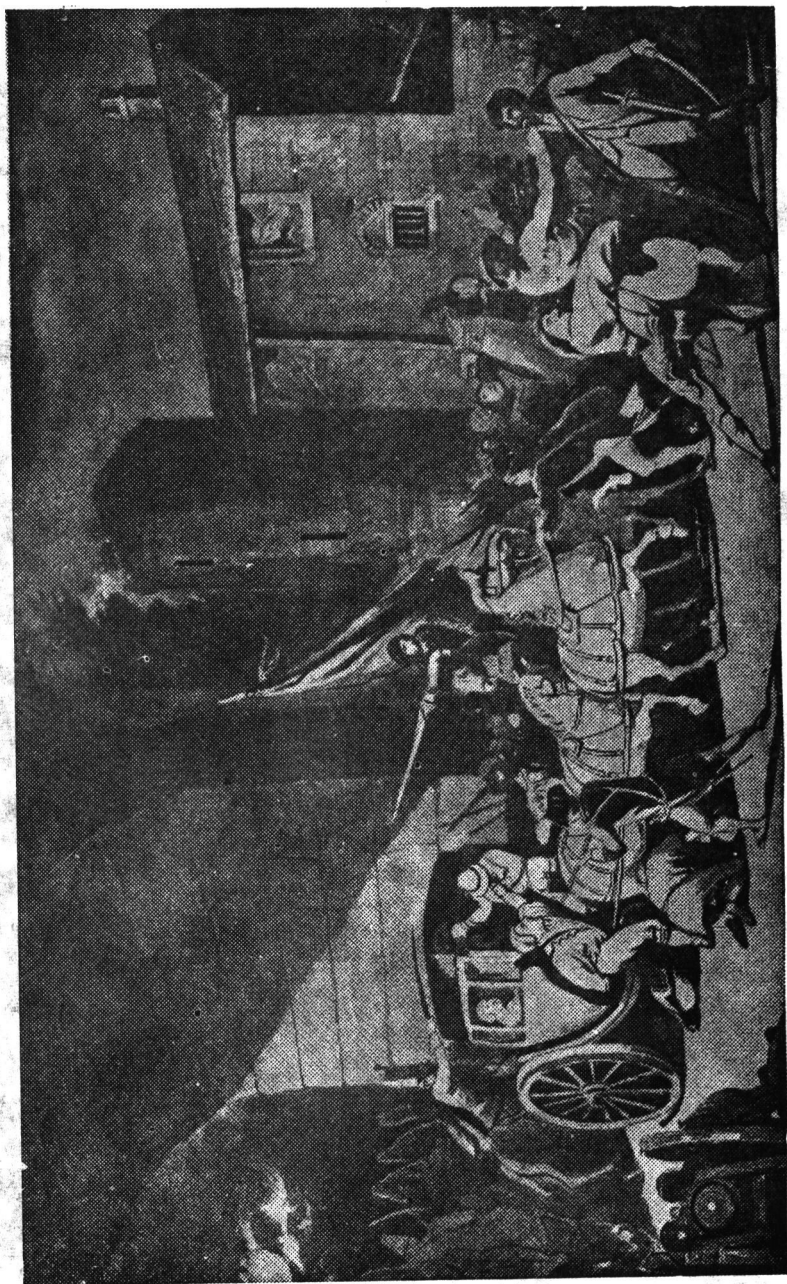
تصرف قلمه باستیل توسط انقلابیون ۱۷۸۹

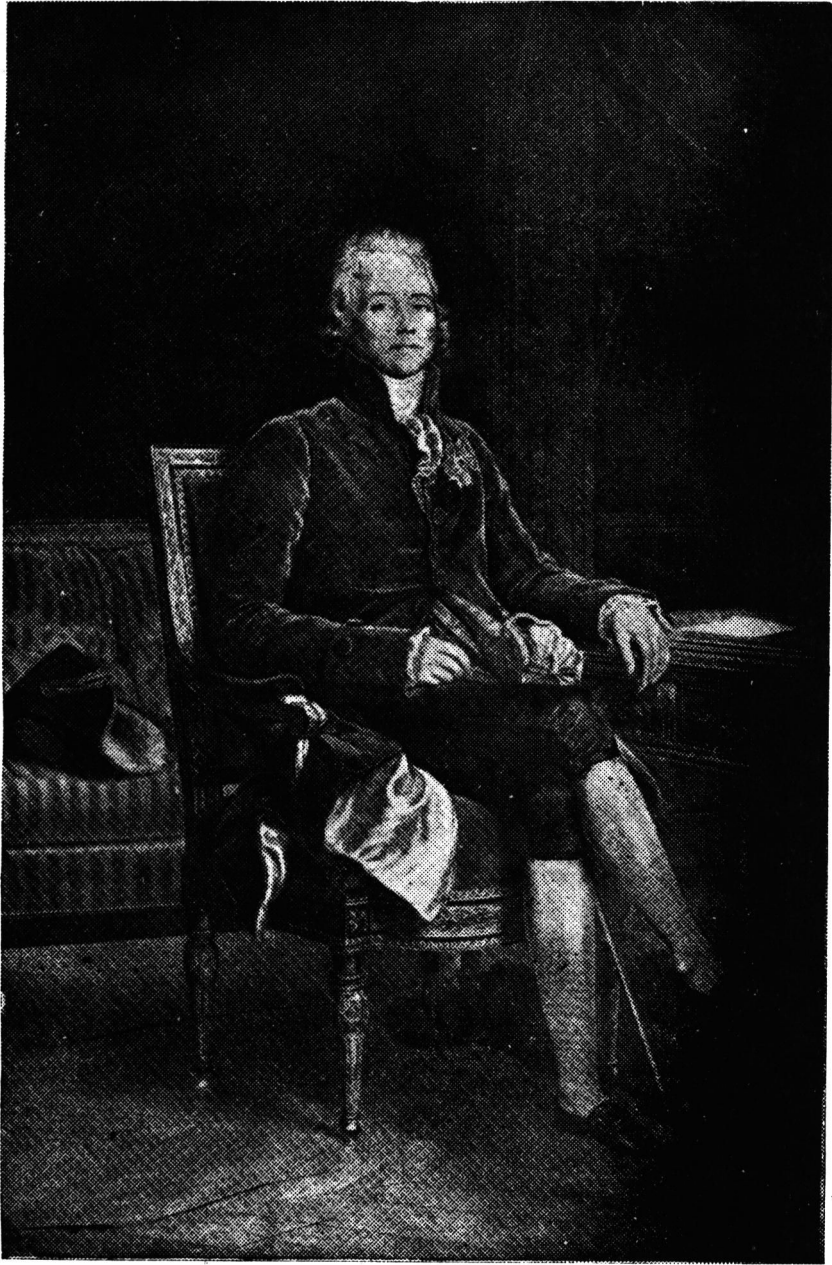


ماهورین کیوتین



زندان (تامل) سید برای مسکونین باصلام





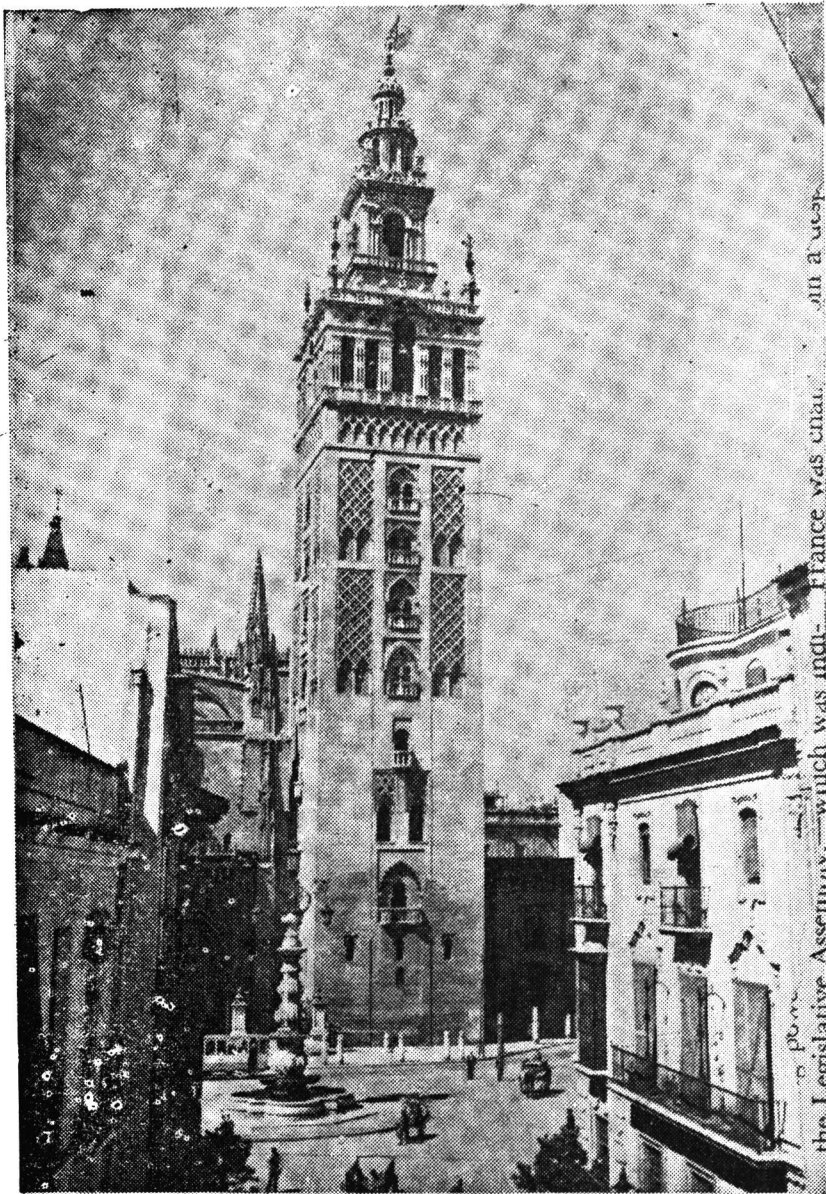
تالیران وزیر امور خارجه ناپلئون



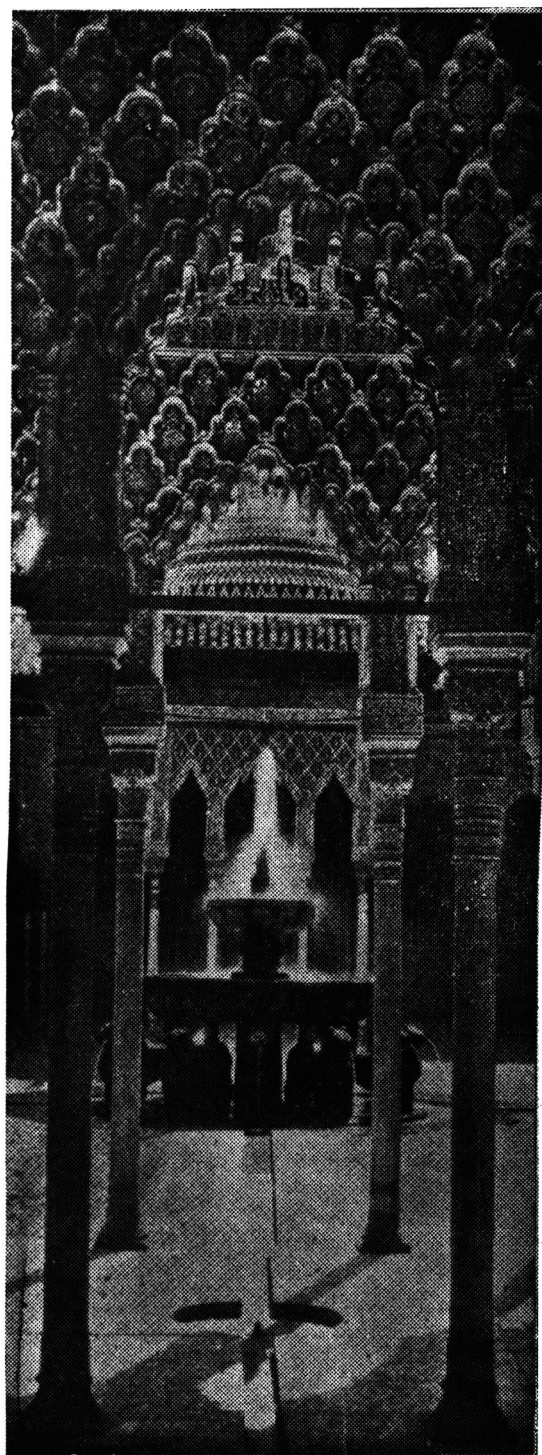
کاریکاتور تالیران



ماری آتروانت آماده رفتن به کیوتین



برج معروف زمان تسلط اعراب در شهر سویل



قسمتی از قصر
الحمراء هنر معمار
در شهر گرا